



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

اوصاف و ویژگی های زن در قرآن و روایات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اوصاف و ویژگی زن در قرآن و روایات

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	اوصاف و ویژگی زن در قرآن و روایات
۷	مشخصات کتاب
۷	زنان اسوه در قرآن
۳۴	زن در قرآن (قسمت اول)
۶۶	زن در قرآن (قسمت دوم)
۱۰۱	زن در قرآن (قسمت سوم)
۱۳۸	زن در قرآن (قسمت چهارم)
۱۵۱	زن از دیدگاه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مقایسه تطبیقی حضرت زهرا (سلام الله علیها) با آن ویژگی ها
۱۶۰	سیمای زن در خطاب های قرآن
۱۶۸	وظایف بانوان در نگاه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
۱۷۴	زن در سخن و سیره رسول خدا(ص)
۱۹۹	زنان الگو در قرآن
۲۰۵	زن در نهج البلاغه
۲۱۸	زنان و دختران در قرآن
۲۲۰	آیاتی از قرآن که درباره زنان صفات و وظایف آن هاست
۲۲۴	عفاف در مکتب تربیتی قرآن کریم
۲۳۳	بانوان و خانواده در نگاه امام علی (علیه السلام)
۲۳۷	اصول و ویژگی های خانوادگی زن نمونه از منظر قرآن
۲۵۳	منزلت زن از منظر قرآن
۲۷۰	آنگاه که خداوند زن را آفرید
۲۸۰	مقام زن در کلام قرآن و عترت
۲۸۳	مقام مادر و زن در کلام پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)
۲۸۵	خردورزی زنان در نگاه امام علی علیه السلام

۳۰۷ ----- زن در سخن و سیره رسول خدا(ص)

۳۳۲ ----- علم آموزی زن از دیدگاه قرآن

۳۴۶ ----- جایگاه ممتاز زن در قرآن

۳۵۵ ----- اهتمام قرآن به شخصیت زن

۳۶۵ ----- مقام انسانی زن از نظر قرآن

۴۰۰ ----- زن و خانواده در سیره نبی اعظم (ص)

۴۰۵ ----- جایگاه زن در اندیشه معصومین

۴۲۲ ----- درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: اوصاف و ویژگی زن در قرآن و روایات [جزوه]/گردآورندگان: حسین رحیمی، علی دوانی، فرزانه جاویدی، حمید پارسانیا، محمود مهدی پور، مهدی مهریزی، عبدالله جوادی آملی،

وضعیت نشر: بی جا: بی نا، [۱۳××].

مشخصات ظاهری: [۱۰۵] ورق؛ ۳۰×۲۰ س م.

زنان اسوه در قرآن

نویسنده: حسین رحیمی قصص قرآنی از منابع عظیم تربیتی محسوب می گردد.

در این مقاله سعی شده که با اهتمام به مقوله تربیت به داستان حضرت مریم علیها السلام در قرآن کریم نگریسته شود. در این نوشتار با روش جدیدی به استخراج اهداف تربیتی پرداخته شده است.

این مقاله ضمن واژه شناسی قصص و تربیت به اهدافی چون معرفی اسوه های حسنه، اعمال و افعال مخلصان، مواجهه فرشتگان با برگزیدگان، تواضع در عبادت، حکمت یک نعمت و... به رشته تحریر در آمده است. ۱ پیش درآمد

تَلَأَلُوْا خورشید پرفروغ عفاف در خانه کوچک عمران ساطع شد تا پرده زمخت ظلمانی اعصار را در هم نوردد، در آن بیت، اسوه عفاف و قانتات (۱) از دامن حنّه پاک دامن پا به منصّه ظهور نهاد.

او در متانت و نجابت، عفت و پاک دامن، زبان زد خاص و عام زمانه گشت.

زمانی که جهل و خرافه پرستی جایگزین خداپرستی گردد و خداوندگاران زمینی نگذارند مردم خدای حقیقی را ببینند و فطرت خاکیان به انحاء مختلف جهت پیوستن به افلاکیان معطل بماند، نیاز به الگو و اسوه بیش از همیشه خودنمایی می کند.

آن هم اسوه ای که اسوه آفرین باشد. او کسی نیست جز دختر عمران که سرآمد زنان عصر خویش است. آن بانو در میان اقوام و مللی زیست که عوام و خواص آن قوم «دلی دارند و

دل‌داری ندارند!»!

لیک عنایت و مدد فیض روح القدس، از بهر دل‌داری آن قوم، جز عیسی مسیح علیه السلام کسی نیست. مسیحا علیه السلام واژه با مسما و حیات آفرینی است که بر شریان‌های بی رمق، دمیدن گرفت تا قلوب به سکون گرائیده را با تلنگری به خلجان وا دارد.

آن چه در این کتابت بدان اشارتی خواهم نمود بر مبنای اهداف تربیتی آن «محدثه صدیقه» است. ۲ معانی واژگان:

«اهداف»، «تربیت»، «قصص»،

در ادبیات عرب اهداف جمع مکسر هدف است و هدف یعنی امری ارزشمند و موردپسند عقل که به فعالیت‌های آدمی جهت و وحدت می بخشد. بدین سبب انسان‌های سلیم‌النفس و عاقل‌امور سخیف را به عنوان هدف انتخاب نمی‌کنند. (۲)

افلاطون (۴۲۷-۳۴۶ ق.م) در رساله نوامیس خویش در مورد «تربیت» می‌گوید:

«منظور من از تربیت (پائیدیا) (۳) فضیلتی است که در آغاز کودک کسب می‌کند این تربیت عبارت از تشکیل عادت‌های نیک و ابتدایی‌ترین احساسات، یعنی «لذت و مهر و الم و کینه» به صورتی است که خودبخود با عقل که بعد از آن در کودک پدید می‌آید هماهنگ گردد.» (۴)

و همچنین تعلیم را نوعی تذکار می‌داند.

تعلیم و تربیت از دیدگاه اگوستین قدیس (۵) (۳۵۴-۴۳۰ م):

«تعلیم و تربیت عملی است که هدف آن کمک به انسان برای نیل به خشنودی و سعادت جاودانی (۶) از طریق کسب حقیقت در حد توانایی است.» (۷) تربیت از دیدگاه روانشناسان:

در روانشناسی معمولاً بین واژه آموزش و تربیت (تعلیم و تربیت) تمایز آشکاری دیده نمی‌شود. در روانشناسی به کلیه برنامه‌های از پیش تعیین شده معلم که به قصد ایجاد یادگیری در یادگیرنده (متربی) طرح می‌شود مفهوم آموزش اطلاق می‌شود.

و به نوعی تربیت نیز به کلیه

آموزش‌ها و برنامه‌هایی اطلاق می‌شود که به انسان در رشد همه‌جانبه ابعاد وجودی او (از جنبه جسمانی، روانی، عاطفی، اخلاقی، مذهبی، اجتماعی و...) کمک می‌کنند.

و هدف تربیت اولاً- رشد همه‌جانبه ابعاد وجودی انسان و شکوفا کردن استعدادهای نهفته او، ثانیاً آماده کردن انسان برای زندگی اجتماعی و جمعی، ثالثاً ایجاد سازگاری و تقویت سازگاری انسان در مقابله با مشکلات زندگی است. (۸) تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام:

«تعلیم و تربیت اسلامی در مجموع به نوعی نظریه رشد نیز قائل است:

«اما رشد از دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی نه مانند رشدی است که گل و گیاه می‌کنند (طبق نظریه فروبل) و نه رشدی است که تابع مصرف بازسازی تجربه باشد (طبق دیدگاه جان دیوئی) بلکه رشدی است در جهت اهدافی متعالی، رشدی است که در نتیجه فعل اختیاری و انتخابی انسان حاصل می‌شود، رشدی است که در جهت کمال حقیقی صورت می‌گیرد و کمال حقیقی انسان این است که انسان به خالق خود نزدیک شود.» (۹)

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه می‌فرمایند:

مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ

«چه یافت آن کس که ترا گم کرد؟ و چه گم کرد آن کس که ترا یافت؟»

به دریا بنگرم دریا ته وینم «به صحرا بنگرم صحرا ته وینم

نشان از قامت رعنا ته وینم» (۱۰) به هر جا بنگرم کوه و در و دشت معنای قصص

اهل لغت در معنای «قصص» گفته‌اند که به معنای: «قصه» و «داستان»، «اخباری که پیگیری و بازگو می‌شود» (۱۱)، «پنجویی و دنبال کردن امر» (۱۲)، «دنبال کردن اثر چیزی» (۱۳)، «خبر و سرگذشت» (۱۴) آمده است.

در اصطلاح: قصه در متون کهن مفهومی عام و

فراگیر داشته است.

جمال میرصادقی می نویسد:

«من اصطلاح قصه را به هر آنچه در ادبیات قدیم داشته ایم و از آن ها به عنوان افسانه، حکایت، سرگذشت و... یاد می شده است، اطلاق کرده ام» (۱۵)

(سوره آل عمران آیات ۳۴-۳۳)

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ، ذُرِّيَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

«خداوند متعال آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید، اینان نسلی هستند که اول و آخرشان یکی و از یک سنخ هستند و خدا شنوا و داناست.» ۳ انتخاب انحصاری

اصطفاء (۱۶) از میان خاندانی صورت پذیرفت که خداوند آنان را بر جهانیان برتری داد و انتخاب خدا منحصر برای پاکان و صالحان است.

مالک الملک و برحمن الرحیم «گفت نه والله و بالله العظیم

نی بحاجت بل به فضل کبریا آن خدائی کو فرستاد و انبیاء

آفرید او شهسواران جلیل آن خداوندی که از خاک ذلیل

بگذارید از تک افلاکیان» (۱۷) پاکشان کرد از مزاج خاکیان ۱۳ اصطفای آدم علیه السلام

الف) اولین خلیفه از میان نوع بشر (بقره / ۳۰) (۱۸)

ب) اولین افتتاح باب توبه از او (طه / ۱۲۲) (۱۹)

ج) اولین تشریح دین برای او (طه / ۱۲۳) (۲۰) ۲۳ اصطفای نوح علیه السلام

الف) اولین پیامبر از پیامبران اولوالعزم دارای کتاب و شریعت (بقره / ۲۱۳) (۲۱)

ب) پدر ثانی نوع بشر (صافات / ۷۹) (۲۲) ۳۳ اصطفای آل ابراهیم علیه السلام (۲۳)

الف) اسحاق علیه السلام و انبیائی که از ذریه آن جناب در بنی اسرائیلند.

ب) اسماعیل علیه السلام و برگزیدگان از ذریه آن بزرگ از جمله سرور کائنات حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله

صلی الله علیه و آله وسلم و اولیایی که از ذُرِّیه آن جناب می باشند.

بنابراین مراد، پاکان و معصومین از آن دودمان است.

نکته

گزینش و انتخاب جمعی از انبیاء نفی سایر انبیاء نیست زیرا اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند.

«وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ»

«و همه را بر جهانیان برتری دادیم» (۲۴)

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَي بَعْضٍ»

«ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری داده ایم» (۲۵) ۴۳ اصطفای آل عمران

الف) خاندان عمران پدر حضرت مریم علیها السلام .

ب) پدر حضرت موسی علیه السلام که یکی از ذُرِّیه حضرت ابراهیم علیه السلام است.

بنابراین به ضرس قاطع می توان گفت «آل عمران» حضرت مریم علیها السلام و عیسی علیه السلام یا آن دو با همسر عمران می باشند. و کلمه «مَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ» مکرر در قرآن کریم آمده است. آنچه در قرآن و تفاسیر متعدد بیان شده؛ عمران به عنوان پدر موسی علیه السلام متعین نیست.

چرا چنین انتخابی صورت گرفت!؟

اولاً آنان همانند هم می باشند در گفتار و تسلیم دل ها به حق.

ثانیا به جهت اعمال و افعال نیکشان مستحق موهبت اصطفای حضرت حقند.

ثالثا عدم انقطاع سلسله اصطفای و اتصال آن در همه جا.

(سوره آل عمران آیه ۳۵)

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

«به یاد آر زمانی را که همسر عمران گفت پروردگارا من نذر کرده ام که آن چه در رحم دارم محرر یعنی خالص خدمتکار تو باشد از من قبول کن که تنها توئی شنوای دانا» ۴ گرامی ترین نذر

نذر کننده، امر یا امور غیر واجبی را بر خویش واجب می گرداند که پس از تحقق آن، ادای تکلیف حجت شرعی است. و
نذر قبل از اسلام

هم در ادیان و فرق مختلف مطابق آئین شان وجود داشت. معنویت و معرفت یک زن (حَنَه) به جایی می رسد که عزیزترین موجود خود را نذر خانه خدا می کند و آن هم مورد پذیرش و قبول درگاه حق می گردد.

شعور یک زن تا حدی است که تسلیم همه جانبه در مقابل خداوند را به فال نیک می گیرد.

بنمای رهی که ره نماینده تویی بگشای دری که در گشاینده تویی

کایشان همه فاینده و پاینده تویی (۲۶) من دست به هیچ دستگیری ندهم ۱۴ حَنَه کیست؟

او مادر مریم علیها السلام و همسر عمران است، آن چه از برخی روایات بر می آید عمران یکی از پیامبرانی بود که به او وحی می شد. سال ها از عمر حَنَه سپری گشت اما دارای فرزند نشد.

آن گاه با اخلاص، به پروردگار عالم توجه کرد و نذر کرد که اگر خداوند به او فرزندی عنایت کند، آن را خادم و خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد. «این نذر بیانگر آن است که قلب حَنَه آن چنان سرشار از ایمان، صداقت، اخلاص و پاکی نسبت به خدا بود که عزیزترین کس و یگانه فرزندش را به خدا نذر کرد.» (۲۷)

خداوند دعای آن بانو را مستجاب نمود و مریم مقدس را به او عنایت فرمود. در این خصوص آیات شریفه (۳۷ ۳۶ ۳۵) سوره آل عمران در وصف حضرت حَنَه (رضی الله عنه) نازل شد که نمایانگر عفت و نجابت زایدالوصف مادر مریم است. ایمان و تصدیق باور قلبی او، گفتمان صادقانه حَنَه با خالق خویش و خلوص نیت و پاکی درون او سبب شد تا خداوند فرزند جاودانه ای نصیب او گرداند.

هر چند نیت درونی او که

نذر کرد، پسر بود، لکن پس از آن که به اراده و حکمت خداوند پی برد، تسلیم بی قید و شرط مشیت خالق گردید. یعنی هر چه را او پسندد من نیز می پسندم.

یکی وصل و یکی هجران پسندد «یکی درد و یکی درمان پسندد

پسندم آن چه را جانان پسندد» (۲۸) من از درمان و درد و وصل و هجران ۲۴ اخلاص چیست؟

حکیم الهی، خواجه عبدالله انصاری قدس سره می فرماید:

«الاخلاص تصفیه العمل من کلّ شوب»

(اخلاص یعنی صاف نمودن عمل از هر خلطی)

و این اعم است از آن چه شوب به رضای خود داشته باشد یا شوب به رضای مخلوقات دیگری.

خداوند در خصوص اخلاص و نیت درون افراد می فرماید:

«لَيَبْلُوَنَّكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۲۹)

«خداوند امتحان می کند شما را تا کدامیک نیکوکارترید در عمل»

موفقیت حنه در آزمون الهی اخلاص صادق و نیت عمل او بود که پروردگار عالم به او کوثری هدیه فرمود، تا جهانیان را از غفلت و معاندت برهاند.

(سوره آل عمران آیه ۳۶)

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِيسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثَىٰ وَاِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَاِنِّي اُعِيذُهَا بِكَ وَدُرِّيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ.

«همین که وضع حمل کرد گفت پروردگار من او را دختر زاییدم (و خدا از خود او بهتر می دانست که چه زاییده) و معلوم است که برای خدمتگزار معبد تو پسر چون دختر نیست و من او را «مریم» (۳۰) نام نهادم و من او را و نسل او را از شیطان رجیم به تو پناه دادم». ۵ نعمت فرزند و جایگاه او

مفاهیمی که از آیه شریفه استنباط می گردد از این قرار است:

الف) دختر در دستیابی به کمال

معنوی و شخصیتی خویش نقص ندارد.

ب) انتخاب نام نیکو برای فرزند از سوی والدین فرض است.

ج) پناه به خدا برای خود و دیگران از وساوس شیاطین جن و انسان لازم است.

د) تربیت فرزند با عنایت و اتکاء به خداوند که مربی حقیقی همه متریان است انجام می پذیرد.

ر) دعای والدین در حق فرزند مستجاب است. آن گونه که از مادر مریم علیها السلام پذیرفته شد.

(سوره آل عمران آیه ۳۷)

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

«پروردگارش دختر را قبول کرد آن هم به نیکوترین وجه و او را پرورش داد آن هم بهترین پرورش و زکریا را کفیل او کرد که هر وقت در محراب او بر او وارد می شد، رزقی مخصوص نزد او می دید، می پرسید: ای مریم این رزق از ناحیه چه کسی برایت آورده اند؟ می گفت این رزق از سوی خدا است، آری خدا به هر کس که بخواهد بی حساب رزق می دهد.» ۶ اعمال و افعال مخلصان

نکاتی را که از آیه شریفه می آموزیم بدین قرار است:

الف) اعمال پاکان و مخلصان به نیکوترین وجه آن مورد پذیرش حضرت حق است.

ب) برای تربیت و سرپرستی او (مریم علیها السلام) تکلیف بر عهده یک پیامبر خدا (زکریا) نهاده شد.

ج) اعمال و افعال شگفت آورش در محراب عبادت نتیجه تعهد و تعبد زاهدانه او بود.

د) با عنایت و الطاف خداوند عبادت خالصانه و خاضعانه یک زن سبب افزونی رزق است.

که طبق گر دور نبود از طبق «تو توهم می کنی از قرب حق

صد کرامت دارد و کار و کیا این نمی بینی که قرب اولیا

موم در دستت چو آهن می بود آهن از داود مومی می شود

قرب و می عشق دارند این کرام» (۳۱) قرب خلق و رزق بر جمله عام

(سوره آل عمران آیات ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸)

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصِيْرًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ.

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادُّكُرُ رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ.

«این جا بود که زکریا پروردگارش را به دعا خواند و گفت پروردگارا، ای آن که مستجاب کننده دعاهائی، مرا فرزندی پاک عطا فرما.

ملائکه خطابش کردند و در حالی که او در محراب نماز می خواند، گفتند: خدای تعالی تو را به یحیی مژده می دهد، فرزندی که تصدیق کننده کلمه ای از خدا است (یعنی عیسی علیه السلام) سیدی است که زن نمی گیرد، و پیامبری از صالحان است.

زکریا گفت چگونه مرا فرزندی خواهد شد با اینکه عمرم به نهایت رسیده و همچنین عمر همسرم، علاوه بر این که او در جوانی هم نازا بود خداوند هر چه را اراده کند انجام دهد.

عرضه داشت پروردگارا برای من نشانه قرار ده، گفت: نشانه تو آنست که سه روز جز با اشاره با مردمان سخن نگوئی (۳۲) و بسیار به یاد خدا باش و شامگاه و بامداد

به تسبیح او بپردازد.» ۷ دعای مخلصانه مستجاب است

آن دم که آدمی زنگار دورن خویش را به آب دیده بسفت، جلاء و شفافیت درون سبب معراج معنوی است. این گونه قصصها پند و اندرزی است برای حمّالان و زر و وبالی که لختی به خود آیند و با خدای خویش آشتی کنند.

آیات شریفه اشاراتی دارند به این که:

الف) طلب «دعا» (۳۳) برای فرزند با فطرت آدمیان عجین است حتی پیامبر خدا هم از این قاعده مستثنی نیست.

ب) دعا در محراب عبادت با حال و رقت قلب سبب افزونی استجاب دعاست.

ج) مژده خالق تحقق یافت، آن هم یحیی علیه السلام که مؤید و مصدق مسیحاست.

د) امید تنها فصل بی خزان زکریا به ثمر نشست و اراده لایزال الهی تحقق پذیرفت.

ه) ●● در همه حال و هر زمان و مکانی به یاد خدا بودن موجب آرامش دلهاست.

بنابراین اهمیت یاد خدا از کسی پوشیده نیست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ - ذِكْرًا كَثِيرًا» (۳۴)

«ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید.»

و در جای دیگر می فرماید:

«فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ» (۳۵)

«آنگاه که از نماز فراغت یافتید، ایستاده، نشسته و بر پهلو (و در هر حال که توانید) خدا را یاد کنید.»

در وصایای امام علی مرتضی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است:

وَ كُنْ لِلَّهِ ذَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ (۳۶)

«در هر حال خدا را یاد کن»

و در جای دیگر آن حضرت می فرماید:

«مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ، قُوَّةُ الْأَزْوَاحِ» (۳۷)

«مداومت بر یاد خدا موجب قدرت و قوت روح هاست».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به اصحاب خود فرمودند: «آیا شما را آگاه نکنم به بهترین و پاک ترین اعمالتان در پیشگاه پروردگارتان، و پر ارج ترین آن ها از

نظر درجه و منزلت، و چیزی که از درهم و دینار و از مقابله با دشمنان و کشتن و کشته شدن برایتان بهتر باشد، گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: آن، بسیار به یاد خداوند متعال بودن است». (۳۸)

یاد تو مر عاشقان را راحت جان آمده «ای ز دردت خستگان را بوی درمان آمده

در بیابان غمت الله گویان آمده صد هزاران عاشق سرگشته بینم بر امید

دیده ها بینم ز درد عشق گریان آمده سینه ها بینم ز سوز هجر تو بریان شده

همچو مجنون گرد عالم مست و حیران آمده» (۳۹) پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه ای

معرفت به دعا و اهمیت یاد خدا طریق واقعی سالکان و عابدان است.

و حضرت مریم علیها السلام هم در این زمینه توسل و تمسک دیرینه داشت.

(سوره آل عمران آیه ۴۲)

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ «و به یاد آر زمانی را که ملائکه گفتند:

ای مریم! بدان که خدا تو را انتخاب و از میان همه زنان عالم برگزید.» ۸ مواجهه فرشتگان با برگزیدگان

قبول مریم عبارت از اصطفاء و اختیار نمودن اوست.

خداوند به حضرت مریم علیها السلام و ذریه اش مصونیت از وساوس شیاطین و معصومیت به خاطر اعمالش عنایت فرمود که نوعی طهارت است.

اصطفاء مریم علیها السلام و تطهیر او از پلیدی نمایانگر اجابت دعای مادر است، فرشتگان مژده دادند که:

خدا مریم را بر زنان عالم برگزید و او را لایق مادری عیسی علیه السلام دانست و همچنین مریم علیها السلام و فرزندش را آیتی بر عالمیان قرار داد.

پس یک زن غیر نبی به خاطر کمالات معنوی به جایگاهی می رسد که فرشتگان

با او سخن می گویند.

فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَمَثَلْ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۴۰)

«ما روح خود را (روح القدس) به سوی او فرستادیم پس به شکل بشری کامل بر او نمایان شد»

جایگاه رفیع و منبع او، سبب نزول ملائکه (روح یا فرشته امین) برای نوید مائده مادی و معنوی است. عصمت این بانوی مخدره به جهت مقام و منزلت او در تقوا و عفت است. بنابراین عصمت، فعل اختیاری است که مختص انبیاء نیست. معجزه و آیتی بزرگ از دامن یک زن عقیف و مطهر تَلَأَلُوْا می یابد که بر عالمیان و آدمیان حجت است.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۴۱)

«و یاد کن مریم را که دامن خود را پاک نگه داشت و ما در او از روح خود بدمیدیم و او را با فرزندش معجزه و آیت بزرگ برای اهل عالم قرار دادیم.»

و همچنین در آیه ۱۲ سوره تحریم آمده است:

وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا، وَ كُتِبَ عَلَيْهَا أَنْ تُؤْتِيَ نَجْوَى رَبِّهَا مِنْ بُحْتِهَا وَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ.

«و نیز مریم دختر عمران را (یاد آور) که دامن خود را از حرام نگاه داشت و از روح خود در او دمیدیم و سخنان پروردگار و کتابهایش را باور داشت و از فرمانبرداران بود.»

یکی از خصایص ویژه و منحصر به فرد حضرت مریم علیها السلام ولادت شگفت آور فرزند اوست.

مولانا داستان مواجهه فرشته با مریم علیها السلام را با ابیاتی پرنغز و دلنشین به نظم در آورده و می گوید:

جان فزائی دلربائی در خلا دید مریم صورتی بس جان فرا

چون مه و خورشید آن روح الامین پیش او بر رست از روی زمین

آن چنان کز

شرق روید آفتاب از زمین بر رست خوبی بی نقاب

کو برهنه بود و ترسید از فساد لرزه بر اعضای مریم اوفتاد

دست از حیرت بریدی چون زنان صورتی که یوسف ار دیدی عیان

چون خیالی که بر آرد سر ز دل همچو گل پیشش بروئید او ز گل

گفت بجهم در پناه لطف هو گشت مریم بی خود و بی خویش او

در هزیمت رخت بردن سوی غیب زآنکه عادت کرده بود آن پاک جیب

حازمانه ساخت ز آن حضرت حصار چون جهان را دید ملکی بی قرار

یورتگه نزدیک آن دژ برگزید از پناه حق حصاری به ندید

که امین حضرتم از من مرم بانگ بر وی زد نمودار کرم

از چنین خوش محرمان دم در مکش از سرافرازان عزت سرمکش

هم هلالم هم خیال اندر دلم» (۴۲) مریم بانگر که نقش مشکلم

(سوره آل عمران آیه ۴۳)

یا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.

«ای مریم! برای پروردگارت عبادت و سجده کن و با سایر رکوع کنندگان رکوع کن». ۹. تواضع در عبادت

مریم علیها السلام وقتی مقبولیت نزد خدا را کسب کرد، فروتنی و عبودیتش فقط به خاطر او بود و به فراست دریافت که خداوند را به جهت این که شایسته پرستیدن است باید پرستید.

هیچ کسی از آثار تربیتی عبادت در زندگی خویش بی نیاز نیست.

مؤمنین در سخت ترین شرایط و شداید دهر باید به خداوند توکل و توسل جویند و مؤثرترین روزنه استمداد، نماز است.

و نماز ارتباط ناگسستنی مخلوق با خالق و وارستگی از همه و وابستگی به اوست، پس گسستن و هجران از خدا، افزونی غم و دیوانگی دل است. که همواره پیوستن به او

برای سالک نغمه مستانه طلب دارد.

به صحرای غمت کاشانه دارم «زهجرات دلی دیوانه دارم

چو بلبل ناله مستانه دارم» (۴۳) به امید وصالت ای گل من

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۴۴)

«جن و انس را فقط برای اینکه مرا پرستند، آفریدم.»

امام عارفان و عابدان، مولای متقیان حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند: «پروردگارا) من تو را از ترس آتشت و به امید بهشت عبادت نمی کنم، بلکه بدان جهت عبادت می کنم که تو را شایسته و سزاوار عبادت یافتم.»

و همچنین از آن حضرت است که فرمود:

«عده ای خدا را برای نیل به ثواب او عبادت می کنند، این عبادت تاجران است و دسته ای از روی ترس، این عبادت غلامان است و جمعی از روی شکر، این عبادت آزادگان است» به طور قطع عبادت حضرت مریم علیها السلام «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۴۵) (خشنودی خدا از همه آن ها برتر و بالاتر) بوده است.

بنابراین جزای انسان تجسم اعمال اوست.

«هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۴۶)

«آیا پاداش شما جز آن است که خود انجام داده اید؟!»

همه این اعمال و افعال بیانگر آن است که انسان ها جملگی دنبال یک حقیقتند و آن حقیقت، خداست.

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه!

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه؟ تا کی به تمنای وصال تو یگانه

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه! خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه؟

جمعی به تو مشغول و تو غایب زمیانه

دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد رفتم به در صومعه عابد و زاهد

که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد در میکده، رهبانم و در صومعه عابد

یعنی کہ تو را می طلبم خانه به

زاهد به سوی مسجد و من جانب خمار آن دم که عزیزان بروندی پی هر کار

من یار طلب کردم و او جلوگه یار حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر جا که روم، پرتو کاشانه تویی تو! هر در که زخم، صاحب آن خانه تویی، تو!

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو! در میکده و دیر که جانانه تویی تو!

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید

یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید

دیوانه منم، من که روم خانه به خانه

دیوانه برون از همه آیین تو جوید عاقل به قوانین خرد راه تو پوید

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید تا غنچه بشکفته این باغ که بوید؟

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

هر چند که عاصی است، زخیل و خدمت توست بیچاره «بهائی» که دلش زار غم توست

تقصیر «خیالی» به امید کرم توست امید وی از عاطفت دمبدم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه (۴۷)

«ابن عباس رحمه الله یکی از مفسران بزرگ صدر اسلام می گوید: هنگامی که (مریم علیها السلام) نه ساله شد روزها را

روزه می گرفت و شبها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزکاری و معرفت و شناسائی پروردگار پیش رفت که از

احبار و دانشمندان پارسای آن زمان پیشی گرفت.» (۴۸)

(سوره آل عمران آیه ۴۴)

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ

يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ.

«این از خبرهای غیب است که ما آن را به تو وحی می کنیم و تو نزد ایشان نبودی هنگامی که قرعه های خود را می انداختند که کدامیک سرپرست مریم شوند و تو نزد ایشان نبودی آن زمان که بگو مگو می کردند.» ۱۰ اخبار غیبی

در داستان توطئه برادران یوسف علیه او (سوره یوسف آیه ۱۰۲) و عدم اطلاع نوح و قوم او قبل از وحی (سوره هود آیه ۴۹) نمایانگر خبرهای غیبی از طریق وحی است.

در داستان حضرت مریم علیها السلام می یابیم که بزرگان بنی اسرائیل برای سرپرستی یک دختر مقدس و پاک نژاد چگونه با هم به نزاع برخاسته بودند، پس بندگی و تقوا سبب بزرگی است نه بردگی و بنده پروری.

حضرت مریم علیها السلام خدا محور بود نه خود محور.

در خدا محوری بود که افعال نادر آن قادر در قرعه شامل حال او گردید.

با خیال وهم نبود هوش ما «از غم و شادی نباشد جوش ما

تو مشو منکر که حق بس قادر است (۴۹) حالتی دیگر بود کان نادر است

(سوره آل عمران آیه ۴۵)

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

«زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدای تعالی بشارت می دهد به کلمه ای از خودش که نامش مسیح عیسی بن مریم است و آبرومند در دنیا و آخرت، و از مقربین است.» ۱۱ مژده مسیحا علیه السلام

نعمت فرزند از کسی پوشیده نیست، آن هم فرزندی که یکی از پیامبران اولوالعزم خواهد شد.

فرشتگان، حامل وحی از ناحیه خداوند به سوی یک زن پاکیزه و مطهرند.

زنی که در

تقوا و دینداری، نجابت و پاکدامنی سرآمد زنان است و در عبودیت، تسلیم بی قید و شرط خالق است که یکی از شروط بندگی است.

خداوند حضرت مریم علیها السلام و فرزندش را معجزه جاوید و آیت بزرگ برای عالمیان قرار داد. و حضرت مسیح علیه السلام از مقربین درگاه حق تعالی است.

آیات شریفه دیگری نیز بدین مضمون در قرآن کریم آمده است. (۵۰) ۱۱۱ فضیلت تقرّب

افعال و صفاتی که انسان را در رسیدن به کمال نهایی (قرب به حق) یاری کند و سبب ارتقای انسان در مراتب قرب ربوبی گردد، فضیلت محسوب می شود.

این تقرّب و نزدیکی مکانی و زمانی نیست که آن مربوط به مسائل مادی است.

بلکه تقرّب به حق معرفتی و معنوی است. ۲۱۱ حقیقت قرب خدا

هستی درجات و مراتبی دارد نازل ترین آن عالم ناسوت و عالی ترین درجه آن عالم لاهوت است. انسان هر چه برای تحصیل فضایل الهی و ملکوتی در عالم هستی بالا رود، به همان اندازه به ساحت قدس حضرت حق (جل جلاله) نزدیک تر و مقرب تر می گردد.

قرب حق از حبس هستی رستن است» (۵۱) «قرب نی بالا نه پستی جستن است ۳۱۱ ذکر، مؤثرترین وسیله قرب به خدا

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ. إِنَّ الْمَذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ. (۵۲)

«پروردگار خویش را به تضرّع و بیم (در ضمیر خود) و با صدای غیر بلند در بامدادان و شامگاهان یاد کن و از غفلت زدگان مباش، زیرا کسانی که نزد پروردگار تواند از بندگی وی سرپیچی نکنند

و تسیح او گویند و سجده او نمایند.»

در ابیات عرفانی طاهر همدانی می خوانیم که:

واندر پس و پیش خلق نیکو باش «گر قُرب خدا می طلبی دلجو باش

خورشید صفت با همه کس یگرو باش خواهی که چو صبح صادق الوعد شوی ۴۱۱ معانی عیسی مسیح علیه السلام

کلمه «مسیح» عربی و کلمه «مسیحا» عبری است، رسم بنی اسرائیل چنین بوده که هر پادشاهی تاجگذاری می کرد، از جمله مراسم تاجگذاری این بوده که کاهنان او را با روغن مقدس مسح می کردند تا سلطنتش مبارک شود و بدین مناسبت پادشاه را مسیحا می گفتند، که یا به معنای خود شاه است و یا به معنای مبارک است.

علامه طباطبائی قدس سره می فرماید: از این جهت در عبارت بشارت، آن جناب را مسیح یعنی مبارک نامیدند، که به طور کلی روغن مالی کردن در اعتقاد بنی اسرائیل برای تبرک انجام می شده و مؤید آن این آیه شریفه است که می فرماید:

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا، وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ. (۵۳)

«گفت من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیامبرم کرده و مرا هر جا که باشم مبارک ساخته.»

و اما کلمه «عیسی» در اصل «یشوع» بوده که هم به معنای مخلص تفسیر شده و هم به معنای منجی و در بعضی اخبار به کلمه «یعیسُ = زنده می ماند» تفسیر شده و این با نامی که برای فرزند زکریا نهاده یعنی «یحیی = زنده می ماند» مناسب تر است، زیرا بین این دو پیامبر از هر جهتی شباهت برقرار بوده است.

بنابراین «مشهور است که عیسی علیه السلام در شهر ناصر، واقع در فلسطین که امروزه هم به زادگاه حضرت عیسی علیه السلام معروف است به دنیا آمد و

او را عیسیای ناصری می گفتند و به همین علت پیروانش را نصرانی می خوانند.» (۵۴) پی نوشت :

۱ قانتات: افراد مطیع فرمان خدا.

۲ فلسفه تعلیم و تربیت، ج اول، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت، ۱۳۷۲.

۳.Paideia

۴.Reboul, Olivier, La philosophie de L, Education, P.U.E, ۱۹۷۱, P.۱۳,۱۴

۵.ST. Augustin

۶.Beatitude

۷.Encyclopedia of Education; Vol.I. P. ۴۲۶

۸ روان شناسی پرورشی، دکتر علی اکبر سیف، تاریخ انتشار ۱۳۷۶. روان شناسی تربیتی، دکتر علی شریعتمداری، تاریخ انتشار ۱۳۷۴. روان شناسی تربیتی، دکتر محمد پارسا، تاریخ انتشار ۱۳۷۸.

۹ فلسفه تعلیم و تربیت، همان منبع.

۱۰ اشعار عرفانی باباطاهر همدانی.

۱۱ المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۰۴، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ القرآن، ج ۴، ص ۱۹۴.

۱۲ مجمع البحرین، ص ۳۵۷، اساس البلاغه، ص ۳۰۸، المعجم الجامع لغریب مفردات القرآن الکریم، ص ۳۴۱.

۱۳ لسان العرب، المجلد السابع، ص ۷۴، مصباح المنیر، الجزء الثانی، ص ۱۸۸، تبیین اللغات، ج ۲، ص ۳۰۴.

۱۴ قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۱. تبیین اللغات، ج ۲، ص ۳۰۴.

۱۵ عناصر داستان نویسی، ص ۱۳.

۱۶ برگزیدن، انتخاب نمودن.

۱۷ مثنوی معنوی، جلال الدین مولوی.

۱۸ «و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه» «آن زمانی که پروردگارت فرشتگان را گفت که من بر آنم که در روی زمین خلیفه ای بگمارم».

۱۹ «ثم اجتهه ربه فتاب عليه و هدى». «زان پس پروردگارش او را برگزید و توبه او را پذیرفت و راه رستگاری را بر او نمایاند.»

۲۰ «فاما یاتینکم منى هدى

فمن اتبع هدای فلا یضل و لایشقی» و چون راهنمایان من به سویتان آمدند هر کس از آنان پیروی کند گمراه نشود و به رنج و سختی نیفتد.»

۲۱ «كان الناس امه واحده فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين.» «مردمان در آغاز امتی یگانه بودند پس پروردگار پیامبران را برانگیخت که بشارت و هشدارشان دهد.»

۲۲ «وجعلنا ذریته هم الباقین و ترکنا علیه فی الاخرین، سلام علی نوح فی العالمین» «ما ذریه او را تنها کسانی قرار دادیم که در زمین بمانند، و یاد او را در آیندگان حفظ کردیم سلام بر نوح باد در هر دوره.»

۲۳ «ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله، فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب و الحکمه و آتیناهم ملکا عظیما» (نساء / ۵۴) «بلکه انگیزه آنان حسدی است که نسبت به آنچه خدا از فضل خود به بعضی از بندگانش داده، می ورزند و ما به آل ابراهیم نیز کتاب و حکمت و ملکی عظیم دادیم.» «ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین امنوا والله ولی المؤمنین» (آل عمران / ۶۸) «مردمی که از ابراهیم پیروی می کنند و این پیامبر و آنان که به او ایمان آورده اند، نزدیک ترین مردم به ابراهیمند و خداوند ولی مؤمنان است.»

۲۴ انعام / ۸۱.

۲۵ اسری / ۵۵.

۲۶ مناجات نامه، خواجه عبدالله انصاری.

۲۷ منزلت زن، ص ۲۷۳، گزیده ای از مقالات و سخنرانی های سمینار احیاء شخصیت زن، حوزه علمیه قم.

۲۸ عارف نامی باباطاهر همدانی.

۲۹ ملک / ۱.

۳۰ مریم در لغت به معنای زن عابد و زن

خدمتکار است و در لغت عبرانی به معنای عابده و خادمه است.

۳۱ مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۷۰۱۷۰۴.

۳۲ بحر می جوید ترا، جو را مجو خامشی بحر است و گفتن همچو جو ختم کن واللّه اعلم بالصواب از اشارت های دریا سر
متاب (مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۰۶۳ و ۲۰۶۲)

«ربنا و ابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یرزقهم انک انت العزیز الحکیم». (بقره / ۱۲۹)
«پروردگارا در میان آنان پیامبری برانگیز که آیات تو را بر مردمان بخواند و آنان را حکمت و کتاب آسمانی بیاموزد و از
پلیدی ها پاکشان گرداند ای آن که توئی پیروز و حکیم».

«و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العلیم» (بقره / ۱۲۷). «و آنگاه ابراهیم و اسماعیل
خانه را برافراشتند عرض کردند پروردگارا، تو که دانا و شنوائی، این خدمت را از ما بپذیر». «ربنا واجعلنا مسلمین لک و من
ذریتنا امه مسلمه لک و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت الثواب الرحیم». (بقره / ۱۲۸) «پروردگارا ما را و از فرزندان ما امتی
را فرمانبردار خویش گردان و راه پرستش خود به ما بنمای و بر ما ببخشای که توئی آن توبه پذیر مهربان».

۳۳ معنی دعا: دعا یعنی صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات از خالق خود. آیات قرآن کریم راجع به دعا کردن:
«خدای شما فرمود که مرا با خلوص دل بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم» (غافر / ۶۰) «ای پیامبر نباید آنان را که هر
صبحگاه و شبانگاه خدا را

می خوانند از پیش خود برانی» (انعام / ۵۲) نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که به آن، دین مؤمن برپا است و نور آسمان و زمین است» (بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۸). و همچنین فرمود: «ناتوان ترین مردم کسی است که در دعا کردن ناتوان باشد» (مشکاه الانوار).

۳۴ احزاب / ۴۱.

۳۵ نساء / ۱۰۳.

۳۶ بحار الانوار، ۴۲ / ۲۰۳.

۳۷ غرر الحکم.

۳۸ بحار الانوار، ۹۳ / ۱۵۷.

۳۹ اشعار عرفانی، خواجه عبدا... انصاری.

۴۰ مریم / ۱۷.

۴۱ انبیاء / ۹۱.

۴۲ مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۷۷۰.

۴۳ دیوان اشعار، آیه... حسن حسن زاده آملی.

۴۴ ذاریات / ۵۶.

۴۵ توبه / ۷۲.

۴۶ نمل / ۹۰.

۴۷ دیوان اشعار، شیخ بهائی.

۴۸ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۳۱.

۴۹ مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۸۰۴ ۱۸۰۳.

۵۰ «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ لِأَهْبُ لَكَ غَلَامًا زَكِيًّا» (مریم / ۱۹). «گفت من فرستاده پروردگار توام، که ترا پسر پاک و ستوده ببخشم» «و کلمته القیها الی مریم و روح منه» (نساء / ۷۱). «مسیح فرستاده خدا و کلمه ای است که خدا آن را به مریم القا کرد

و روحی است از او» «لن يستكف المسيح ان يكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون» (نساء / ۱۷۲). «عیسی (مسیح) و ملائکه مقربین از اینکه بندگی خدا کنند استتکاف نخواهند ورزید».

۵۱ مثنوی، همان منبع.

۵۲ اعراف / ۲۰۶ و ۲۰۵.

۵۳ مریم / ۳۱.

زن در قرآن (قسمت اول)

نویسنده: آیت الله علی دوانی (رحمت الله علیه)

پیشگفتار

قرآن مجید کتاب آسمانی ما

قرآن مجید کتاب آسمانی ما مسلمانان جهان متضمن تعالیم حیاتبخشی است که ضامن سعادت بشر در این جهان و سرای دیگر می باشد.

در اعتقاد ما ((قرآن)) وحی آسمانی و کلام الهی است که به وسیله پیک وحی، جبرئیل امین بر قلب پاک پیغمبر اسلام حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده است.

تعالیم این کتاب آسمانی که با شواهد و قرائن بسیار، طی چهارده قرن که از عمر آن می گذرد، از دست تطاول ایام مصون و محفوظ مانده است، با زندگی مرد و زن و پیر و جوان و دارا و ندار، کار دارد. همه را مخاطب ساخته و با آنان سخن گفته و تکالیف همه را روشن کرده است.

به همه می گوید از جانب خدای آفریننده وظایفی دارند که باید آنها را بدانند و به عنوان ایفای نقش بندگی و عبودیت انجام دهند.

مجموعه این وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی که ما آنها را احکام و قوانین قرآنی می دانیم و گفتار خداست که در بیش از پانصد آیه قرآن آمده است، زیر بنای دین مبین اسلام است.

اسلام یعنی آنچه در قرآن آمده است یا پیغمبر توضیح داده و تشریح کرده است و باید تسلیم آن شد؛ چون صددرصد به نفع جامعه انسانی می باشد.

گذشته از احکام و قوانینی که آیین جهانی اسلام بر اساس آن استوار است، قرآن مجید بسیاری از مباحث اخلاقی و علمی و

تربیتی را نیز به منظور تهذیب فرد و اجتماع بیان می دارد که از هر جهت جالب ، جامع و آموزنده است .

این قسمت را قرآن مجید در خلال سرگذشت پیغمبران پیشین و امتهای ایشان یادآور می شود، به طوری که دو سوم آیات قرآنی را همین آیات تشکیل می دهد. یعنی قص و رویدادهای اقوام و ملل روی زمین از قدیمترین ازمنه تاریخ بشر تا عصر ظهور اسلام که باید آن را کار بزرگ و چشمگیر قرآن مجید دانست .

قرآن ، حقایق زندگی عالم انسانی و علل و موجبات ترقی و تکامل جوامع بشری یا انحطاط و سقوط آنها را به تفصیل شرح می دهد. قرآن بازگو می کند که چگونه بعضی از اقوام به واسطه جبهه گیری در مقابل انبیای عظام و پیغمبران راستین ، عکس العملهای نامطلوبی نشان دادند و موجبات ذلت ، خواری و هلاکت خود را فراهم ساختند و از این راه نام ننگی از خود به یادگار گذاردند. همچنین شرح می دهد برخی دیگر با اینکه مردمی اندک بودند، چسان با پذیرش تعالیم انبیا و نصایح مشفقانه آنان ، راه صحیح زندگی را برگزیدند و با افتخار و سرفرازی تحت رهبری آن ذوات مقدس به حیات خود ادامه دادند.

قرآن بدینگونه درصدد آن است که اقوام بعدی با آگاهی از آنچه راجع به اقوام گذشته در این کتاب گرانقدر آسمانی آمده است ، از دسته نخست عبرت بگیرند و اندیشه و کار دسته دیگر را سرمشق خود قرار دهند تا به سعادت دو جهان نایل گردند و با سعی و کوشش خودبه کمال مطلوب انسانی برسند.

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَم قرآن مجید را به عنوان وحی الهی توسط جبرئیل امین در مدت ۲۳ سال تلقی نمود و به صورت کنونی در اختیار پیروان خود قرارداد.

مسلمانان از همان روزگار نخستین صدر اسلام با عمل به قرآن مجید، قسمت عمده معموره دنیا را به زیر پرچم درآوردند و تمدنی عظیم تشکیل دادند. در این تمدن عظیم و قلمرو پهناور، مسلمین، ملل مختلف جهان را از نعمت آزادی و حقوق فردی و عدالت اجتماعی و صلح عمومی و مساوات و برابری برخوردار ساختند، چنانکه به اعتراف دوست و دشمن در هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است و خود، قرن‌ها به عنوان ملت نمونه جهان بر آنان حکم می‌رانند.

آنچه در قرآن آمده است بر اساس خیر و صلاح جامعه انسانی و مصلحت نوع بشر است. از آنجا که قرآن سخن حق و کلام الهی و از فراز آسمانها و زمان و مکان آمده است، همگی متقن، سنجیده و حساب شده است. آنچه درباره مرد و زن و دنیا و آخرت گفته و آن را موجب نیکبختی یا عامل بدبختی آنان دانسته است، همگی بر اساس آخرین تجربیات علمی و جهان بینی انسان است به طوری که هم اکنون نیز اگر مردم روی زمین آنها را مورد توجه قرار دهند و درست به مرحله عمل در آورند، خود را در هاله ای از واقعیت و معنویت و تکامل علمی و عقلی خواهند دید و زن و مرد پیر و جوان در کمال امن و امان و خوشی و خوشبختی و سلامتی و سعادت و رفاه و آسایش به سر خواهند برد.

با توجه

به این واقعیت است که می‌گوییم تعالیم قرآنی و قوانین اسلامی و مباحث اخلاقی و آنچه قرآن و اسلام در اصول و فروع گفته است بدون استثنا هماهنگ با نیازهای جوامع بشری در هر عصر و زمانی است و همه بر پایه تعقل، حکمت و مصلحت است.

((قرآن)) راهنمایی می‌کند و راه می‌گشاید، آنگاه افراد بشر را آزاد می‌گذارد تا صلاح و فساد خود را شناخته و هر کدام را که خواستند برگزینند(۱). در این خصوص نه اجباری در کار است و نه تحمیلی بلکه حقیقت را روشن می‌سازد و تنها اوست که با اراده و اختیار باید تصمیم بگیرد و آینده خود را تعیین کند.(۲)

یکی از موضوعاتی که در قرآن مجید از آن سخن به میان آمده، زنانی هستند که در خلال قصص قرآنی و رویدادهای تاریخی شناخته شده‌اند. این زنان گروهی خوب و گروهی بد بوده‌اند و به همین جهت نیز در قرآن از آنان سخن رفته است.

قرآن در این مورد می‌خواهد نقش زن را در دو قطب مثبت و منفی، با ایمان و بی‌ایمان روشن سازد تا سرگذشت آنان برای زنان مسلمین، هم سرمش باشد و هم عبرت. سرمشق از زنان پارسای نام‌آفرینی که منشاء دگرگونیهای مثبت بودند و عبرت از آنان که فکر و کارشان در قطب مخالف، باعث انحطاط فضیلت انسانی و بدنامی خود و گرفتاری دیگران گردیدند.

قرآن در این سنجش، سیمای جمعی از زنان با ایمان و خداشناس را که از عقل خدادادی بهره گرفتند و آبرویی به خود و

کسان خویش و هموعان عصر خود دادند، نشان می دهد. همچنین نیمرخ نازیبای برخی دیگر را که باعث ننگ محیط و دردسره‌های زیادی گشتند آشکار می سازد تا نقل این قسمت و شناخت آن دو دسته برای زنان مسلمان نقشی سازنده داشته باشد. مضافاً به اینکه با شناخت این دو دسته از زنان، واقعیت زن و چهره حقیقی نیمی از اجتماع بشری را به خوبی می توان از لابلای حوادث گذشته دید و به نقش هر کدام به خوبی واقف گردید.

باید یادآور شویم که قرآن مجید در دو مورد از زن سخن گفته است: یکی از حقوق و حدود آنان به عنوان یک فرد انسان و تکالیف خاص و حقوق و حدود شرعی که دارند که ما به آن ((حدود و حقوق زن در قرآن)) می گوئیم و در سوره های عدیده قرآن آمده است، بخصوص سوره ((نساء)) یعنی سوره ای که از حقوق زن سخن رفته است (۳).

مورد دیگر، داستان بعضی از آنان است که در ضمن داستانهای واقعی که در امتهای پیشین بوده یا در زمان پیغمبر ما روی داده، آمده است. منظور ما در اینجا این قسمت است که از نظر اخلاقی خواستیم بازگو کنیم تا یک زن و دختر مسلمان بدانند از چه زنانی در قرآن سخن به میان آمده و آنها کیانند و چه سرگذشتی داشته اند و چه کرده بودند؟

اینک خوانندگان محترم فرصت دارند تا از ((زن در قرآن)) بدانگونه که قرآن و تفسیر آن بیان می دارد، آگاه شوند. حوّا (مادر ما انسانها)

((حوّا)) مادر ما انسانها و همسر حضرت آدم پدر

سلسله بشر، بلافاصله پس از خلقت آدم و از بازمانده گل او آفریده شد. فرشتگان الهی گل آدم و حوّا را از چهار گوشه زمین برداشتند ولی ساختمان آنان در بهشت و عالم بالا انجام گرفت. همینکه آدم به عنوان شاهکار خلقت الهی، خلق شد، خداوند اسامی همه اشیاء یعنی تمام دانستیها را به وی آموخت و در نتیجه این لیاقت را یافت که خداوند به فرشتگان بفرماید: ((... در مقابل آدم به خاک بیفتید و سجده کنید. فرشتگان همه سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد)). (۴)

((ابلیس)) و به تعبیر دیگر ((شیطان)) فرشته نبود ولی در میان فرشتگان جای داشت. تمرد و سرکشی شیطان از سجده نمودن خدا در مقابل آدم، موجب طرد و لعن او شد به طوری که از نظر خدا و فرشتگان افتاد. شیطان هم در صدد برآمد که انتقام خود را از آدم، بهترین مخلوقات خدا بگیرد. آدم و حوّا با کمال خوشی و آسایش در بهشت به سر می بردند و از نعمتها و میوه های بهشتی استفاده می کردند ولی غفلت جزئی آنان باعث شد که هر دو از بهشت رانده شوند و قدم به روی زمین بگذارند.

ماجرای آن را خداوند در سه جای قرآن بیان فرموده، از جمله در آیات ۳۵۳۳ سوره بقره که بدینگونه است:

((به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از نعمتهای آن هر طور خواستید بدون زحمت برخوردار شوید ولی به این درخت نزدیک نگردید که از ستمگران خواهید بود. شیطان آدم و حوّا را

به لغزش افکنند، خداوند هم آنها را از بهشت و وضعی که داشتند بیرون آورد. سپس گفتیم در زمین فرود آید که خواهید دید بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمن خواهید بود. شما در زمین خواهید ماند و از روزی آن تا روز بازپسین برخوردار خواهید بود)) (۵).

مورد دوم در سوره طه است: ((به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سرپیچی نمود. پس گفتیم ای آدم! این ابلیس، دشمن تو و همسر تو است، مواظب باشید که شما را از بهشت بیرون نبرد که بدبخت خواهید شد. اگر در بهشت بمانی نه گرسنه و نه برهنه می باشی، نه تشنه می شوی و نه در آفتاب خواهی بود. پس از آن شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: من تو را به درختی جاویدان و سلطنتی که پایان ناپذیر است راهنمایی نکنم؟

آدم و حوّا نیز از آن درخت ممنوع خوردند و به دنبال آن نقاط حساس بدنشان نمودار شد و ناگزیر شدند آن را با برگ درخت بهشتی بپوشانند. بدینگونه آدم نافرمانی کرد و دچار لغزش شد. آنگاه خداوند آدم را مورد مرحمت قرار داد و بخشید و هدایت نمود و گفت: ای آدم و حوّا! همه تان به اینجا فرود آید که بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمن خواهید بود. در آن وقت هر گاه از جانب من کسی آمد که شما را هدایت کند، هر کس آن را پذیرفت، نه گمراه می شود و نه بدبخت می گردد)) (۶).

مورد سوم در سوره اعراف است: ((ای آدم! تو و

همسرت در بهشت بمان و هر چه خواستید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود. شیطان آنان را وسوسه کرد تا نقاطی از بدنشان که باید پوشیده بماند، آشکار شد و به آنان گفت اینکه خدا شما را از خوردن این درخت نهی کرده است برای این است که اگر خوردید دو فرشته خواهید شد یا تا ابد جاوید خواهید ماند و برای آنان قسم یاد کرد که خیرخواه آنان است. از این راه آنان را مغرور کرد. همینکه آدم و حوّا از آن درخت چشیدند، نقاط حساس بدنشان آشکار شد و برای پوشاندن آنها از برگ درخت بهشتی استفاده کردند.

در این هنگام خدا آنان را مخاطب ساخت و فرمود: آیا من شما را از نزدیک شدن به این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟

آدم و حوّا گفتند: خدایا! ما به خود ستم نمودیم. اگر تو ما را نیامرزی، و به ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود. خدا به آنان و شیطان فرمود: به زمین فرود آید که با هم دشمن خواهید بود. زمین تا روز باز پسین برای شما (آدم، حوّا و شیطان) قرارگاه و جای بهره برداری است. در زمین زندگی می کنید و در آن می میرید و از همین زمین هم بیرون می آید (ص)).

بدینگونه آدم و حوّا که در بهشت جای داشتند، چون هر دو با شیطان نافرمانی خدا کردند از بهشت رانده شدند و به زمین فرود آمدند.

شیطان واقعا مرتکب گناه شد؛ نسبت دروغ به خدا داد و به آدم و حوّا گفت

: خدا درخت ممنوع را برای شما مباح و حلال گردانید و اضافه کرد که اگر از آن بخورید دو فرشته خواهید بود و برای همیشه در بهشت می مانید و از این راه ، آدم و حوّا را فریب داد و او نخستین کسی بود که دروغ گفت .

ولی آدم و حوّا معصیت نکردند. نافرمانی آنان در اعتقاد ما مسلمین مخصوصا جامعه شیعه که همه انبیا را معصوم می دانیم ((ترک اولی)) بود یعنی جا داشت این کار را نکنند و اگر خودداری می کردند بهتر بود و به خود زیان نمی رساندند.

و اما آن درخت ممنوع چه بود؟ در روایات اسلامی از آن یاد شده است : در تفاسیر جامعه شیعه ، درخت گندم ، درخت انگور، درخت حسد و درخت علم پنج نور مقدس : محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین - علیهم السلام آمده است . در هر صورت خدا به آدم و حوّا گفته بود به این درخت (درخت صوری یا معنوی) نزدیک نشوید که حد شما نیست و از شما انتظار نمی رود ولی چون آدم و حوّا نزدیک شدند، جرقه آن ، دامن آنان را گرفت و لباس زیبای بهشتی از تنشان فروریخت ، و عریان شدند و به وضع بدی دچار گشتند. ناگزیر با برگ درختان بهشتی ستر عورت نمودند تا نقاط حساس بدنشان آشکار نگردد و بدنما نباشد. در اینجا چند نکته هست که باید در نظر داشت :

۱ - بهشتی که آدم و حوّا در آن خلق شدند و شیطان آنان را فریب داد، بر حسب روایات اسلامی بهشت آخرت که

نیکان دنیا را پس از محاسبه روز رستاخیز در آن جای می دهند نبوده است بلکه بهشت برزخ است که به اصطلاح علمی در یکی از کرات آسمانی می باشد به همین جهت خدا می فرماید: ((فرود آید)) و آدم و حوّا هم فرود آمدند و به زمین هبوط کردند.

۲ - چگونگی ورود شیطان به این بهشت در روایات معتبر اسلامی درست روشن نیست . اینکه در بعضی از روایات آمده است که شیطان در پوست ((مار)) یا طاووس وارد بهشت شد، از تورات گرفته شده است و روایات درستی نیست .

۳ - اینکه می گویند حوّا از پهلوی چپ آدم و به طفیل وجود او آفریده شده ، حقیقت ندارد. روایات آن هم تحت تاءثیر اخبار تورات ساخته شده و از ((اسرائیلیات)) است .

۴ - ظلمی که آدم و حوّا نمودند، زیان به خود بود نه ستم به غیر که در ردیف ستمگران باشند.

۵ - عصیان و نافرمانی آنان معصیت به آن معنا نبود که بعدها در شرایع آسمانی آمد. چون ((آدم)) معصوم و مصون از گناه و معصیت بود. مفهوم این عصیان ، شرمنده نشدن از کار خود یا دیر شرمنده شدن آنان بوده است که از آنان انتظار نمی رفت .

۶ - ((فَعْوَى)) - یا گمراه شدن آدم هم به این معناست که نتوانست جلو خود را بگیرد و به درخت ممنوع نزدیک شد و لغزش پیدا کرد.

۷ - کاری که آدم کرد این بود که خواست هم در بهشت یعنی مقام قرب ربوبی بماند و هم از درختی که او را به دنیا نزدیک می کرد تناول نماید

ولی نتوانست هر دو را با هم جمع کند (از آن زرنگیهایی که فرزندانش در دنیایمی کنند)

۹ - خداوند بازگشت (توبه) آنان را به اطاعت فرمان خود پذیرفت ، اما با این وصف دیگر اجازه نداد آنان در بهشت بمانند.

۱۰ - بر خلاف آنچه مشهور است و در بعضی از روایات هم آمده ، قرآن نمی گوید که شیطان نتوانست آدم را فریب دهد ولی حوّا را فریفت بلکه می گوید شیطان آدم را وسوسه نمود:

(فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ)

و به دنبال آن هر دو از درخت ممنوع خوردند:

(فَأَكَلَا مِنْهَا)

و عورتین هر دوی آنان آشکار شد:

(فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا)

و به دنبال آن آدم عصیان ورزید:

(فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)

و بعد هم خدا توبه آدم را پذیرفت :

(فَتَابَ عَلَيْهِ)

سوره ((طه)) با صراحت هرچه تمامتر می گوید که شیطان آدم را فریفت و هر دو به درخت ممنوع نزدیک شدند و بعد آدم دید که از وی کار خوبی سر نزده از خدا پوزش خواست و خدا هم او را بخشید.

در سوره ((بقره)) و ((اعراف)) هر دو را در این کوتاهی یا نافرمانی شریک می داند و همه جا عامل فعل را با لفظ مثنی ذکر می کند و دیگر در قرآن نیست که شیطان نخست حوّا را فریب داد و او آدم را.

در اینکه عقل و اراده در مرد قویتر از زن است و در مقابل ، احساس و عواطف در زن بیشتر از مرد است ، تردیدی نیست . بنابراین امکان اینکه نخست شیطان حوّا را فریفته باشد، هست ولی سخن در این است

که چنین چیزی در قرآن نیست .

اینکه ما داستان حوّا را در اینجا آوردیم به خاطر این است که او نیز در تمام ماجرا سهیم بوده است نه اینکه تمام مسئولیت را به گردن او بگذاریم . بنابراین حوّا نخستین زنی است که در کنار شوی خود در این حادثه بزرگ تاریخ ادیان ، نقشی داشته است .

جالب است که هم در قرآن و هم در روایات اسلامی و هم در ادبیات پارسی و تازی ، بیشتر، آدم را مسئول دانسته اند. علت هم این است که وقتی بنا باشد آدم خلیفه الله فریب بخورد و نتواند جلوی خود را بگیرد، دیگر چه توقعی از حوّا است که نه مانند او نماینده خدا و معصوم بود و نه قدرت تعقل و اراده اش به اندازه او، مع الوصف صدمه این کار به طور مساوی به هر دوی آنان رسید. هر چه کردند هر دو کردند و هر چه دیدند هر دو دیدند! با این فرق که لبه تیز حمله متوجه آدم است که هم می بایست مواظب باشد از فرمان حق غفلت نرزد و هم جلو همسر خود را بگیرد. پس باید اعتراف نمود که در هر صورت بازنده و مسئول ((آدم)) بود.

به گفته حافظ:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

و به گفته جلال الدین بلخی :

جد تو آدم بهشتش جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه نا کرده گفتندش تمام

مجرمی مجرم برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای روسیاه !؟

و از پروین اعتصامی بشنوید:

خود راعی

می نباش که خود رایی

راند از بهشت آدم و حوا را همسر نوح

مطابق نص صریح قرآن مجید، نوح پیغمبر مدت ۹۵۰ سال در میان قوم زیست و به تبلیغ و راهنمایی آنان پرداخت. (۸) نوح پیغمبر مردم را سرزنش می کرد که چرا ایمان به خدای یکتا نمی آورند و از سنگ ، بت ساخته و آنها را پرستش می کنند؟

عمر نوح در روایات اسلامی افزون از هزار سال بوده است . در مدت ۹۵۰ سال ماءمور تبلیغ خلق بوده و هدایت قوم را به عهده داشته است . مردم آن روز با اینکه هنوز تعداد زیادی نبوده اند مع الوصف بر اثر هواخواهی و سرکشی نفس در شرک و بت پرستی و فساد اخلاق فرو رفته بودند.

نوح از یک خانواده شهری ، زنی به همسری گرفت . این زن اگرچه پاکدامن بود ولی یک عادت ناپسند داشت که به همان سبب نیز قرآن مجید او را توییح و ملامت کرده است . زن نوح اسرار خانه را به خارج می برد و از شوی خود به این و آن شکایت می نمود.

زن نوح با همه تبلیغات پیگیر و طولانی همسرش پیغمبر خدا، کافر بود و ایمان به خدای یگانه نداشت . او نیز تحت تاءثیر انحراف فکری مردم محیط از اینکه مبداء عالم را خدای خالق توانا و آفریدگار لایزال بداند امتناع می ورزید و در مقابل نصایح مشفقانه و تذکرات خیرخواهانه نوح پیغمبر، سرپیچی می نمود. مردم در غفلت و بی خبری به سر می بردند، نه درباره فلسفه خلقت و آفرینش خود می اندیشیدند و نه از اعتقاد خرافی و

کردار ناپسند و رفتار زشت خود احساس شرمساری می نمودند.

سالهای سال سپری شد و قوم نوح همچنان در معصیت و نافرمانی الهی فرو رفته بودند و نسبت به وضعی که داشتند شادی می کردند. در طول این مدت دراز تعداد کسانی که به نوح گرویدند و دعوت او را اجابت نمودند، به صد نفر رسید! زن نوح نیز همرنگ جماعت شده بود و از اینکه یکتاپرست باشد سرباز می زد. او علاوه به شوهر خود نیز خیانت می نمود و پاس احترام او را نگاه نمی داشت. زن نوح به میان قوم می آمد و آنان را از پذیرش دعوت همسرش نوح برحذر می داشت و می گفت: او پیر شده و قدرت تعقل و تفکر خود را از دست داده است! گوش به او ندهید که عقل درستی ندارد!!

در نتیجه نوح نه تنها از اینکه پس از سالهای متمادی و تبلیغات دامنه دار قومش همچنان در گمراهی فرو رفته بودند، رنج می برد بلکه خیانت همسرش و اینکه وی نیز با گمراهان همفکر است حتی آنان را به گمراهی بیشتر تشویق هم می کند، رنج بیشتر می برد. این وضع چندان ادامه پیدا کرد تا سرانجام حوصله نوح به سر آمد.

او دیگر از اصلاح قوم و به راه آمدن آنان مأیوس شد و دعوت خود را بی نتیجه دید. نوح قوم گناهکار و بی بندوبار را نفرین نمود و عرض کرد: ((خدایا! تمام این مردم کافر و بی دین را نابود گردان و یک نفر از آنان را در روی زمین باقی مگذار(۹)).

البته این هنگامی بود که نوح همه چیز را

به قوم خود گفت ولی قوم در خود سری ولجبازی و شرارت و نافرمانی که پیش گرفته بودند اصرار ورزیدند. خداوند ماجرای نصایح نوح و سخنان نافذ و سازنده او را در قرآن مجید در ((سوره نوح)) بدینگونه به تفصیل شرح می دهد: ((ما نوح را به سوی قوم فرستادیم و گفتیم که قوم خود را از نافرمانی ما بیم ده ، پیش از آنکه عذاب ما آنان را فرا گیرد)).

نوح هم به سوی قوم آمد و گفت : ای قوم ! من برای هدایت و بیم دادن شما از عذاب الهی آمده ام ، آمده ام که به شما بگویم خدای یگانه را پرستش کنید و از کیفر او بر حذر باشید و اطاعت ذات مقدسش را گردن نهید تا شما را بیمارزد. بدانید که چون مرگتان در رسد، چیزی جلو آن را نمی گیرد ((و چون با این همه پند و اندرز باز هم از خواب غفلت بیدار نشدند و ترتیب اثری به مواعظ نوح ندادند)) نوح گفت : خدایا! من قوم خود را شب و روز دعوت به دین حق کردم ولی آنان به جای اینکه گوش فرا دهند، دسته دسته گریختند.

هر وقت آنان را دعوت نمودم (تا به راه بیایند) و توایشان را بیمارزی ، انگشتان خود را در گوشها نهادند و خود را پوشاندند تا سخنان مرا نشنوند! از پذیرش سخنانم سرباز زدند و تکبر ورزیدند.

آنان را آشکارا دعوت نمودم و همه چیز را برایشان بیان کردم و گفتم در پیشگاه الهی توبه کنید که خدای عالم بخشنده است ولی سرانجام تمامی زحمات مرا نادیده گرفته و به راهی رفتند که

جز زیان ، طرفی نیستند.

خدایا! آنان بسیاری از مردم را گمراه نمودند. من دیگر امیدی به هدایتشان ندارم . آنان به خود و دیگران ستم نمودند و هر چه بیشتر بمانند گمراهتر و ستمکارتر می شوند:

((اگر آنان را باقی گذاری بندگانت را گمراه می کنند و نسلی هم که از آنان باقی بماند همگی آلوده و کافر خواهند بود(۱۰))).

((خدایا! مرا و پدر و مادرم را و هر کس که ایمان بیاورد و به خانه من در آید و مردان و زنان با ایمان را بیامرز و ستمگران را از روی زمین برانداز(۱۱))).

مصیبت بزرگ نوح این بود که گذشته از همسرش ، پسر او نیز رنگ محیط به خود گرفته و در میان مردم گمراه ، گمراه شده بود. نوح نه تنها در معرض ریشخند قوم نادان و جسور بود بلکه در خانه هم راه احتیاط را نگاه می داشت.

سرانجام خداوند نفرین نوح را پذیرفت و دستور داد که چون دیگر در بقای قوم سرکش و هوا پرست ، امیدی نیست ، کشتی بساز و خود و تمام پیروان و معتقدانت در آن قرار گیرید ولی ستمگران را به حال خود رها کن و از من مخواه که آنان را نجات دهم چون همه باید غرق شوند.

همینکه فرمان خدا برای نابودی قوم صادر شد و آب از مخازن زمینی جوشیدن گرفت ، خداوند فرمود: ((ای نوح ! (چون طوفان همه چیز را نابود می کند) از جنس آدمیان و سایر جانداران یک جفت نر و ماده و بستگانت را به کشتی بیاور جز آن کس (زن و فرزند نوح) که قبلا خدا فرموده است باید هلاک شوند.

و هر کس که ایمان آورده باشد نیز به کشتی بیاور ولی جز عده کمی به وی ایمان نیاورده بودند(۱۲)).

طوفان نوح سراسر جهان یا قلمرو تبلیغتش را فرا گرفت . رعد و برقی آمد و از آسمان مانند آبشار باران بارید. با یک زلزله نیز انفجارهایی در زمین پدید آمد و دهن چاههای زمینی گشوده شد و آب فواره وار از آن جوشید. آب همه بلندیها و پستیها، شهرها، قریه ها و زمینها را فرا گرفت و همه را نابود گردانید.

در این طوفان جهانی ، فقط نوح و سرنشینان کشتی جان به سلامت بردند. زن نوح و پسر او که هر دو از گمراهان و کافران بودند نیز با سایر ستمگران هلاک شدند و نام ننگی از خود به یادگار گذاردند. همسر لوط

همسر لوط نیز مانند همسر نوح از زنان بد کرداری بود که خدا در قرآن مجید از وی به سختی نکوهش کرده است . لوط پیغمبر برادرزاده حضرت ابراهیم خلیل بود. در ((اور کلدانیان)) از سرزمین بابل واقع در ((بین النهرین)) متولد شد و همراه عمویش ابراهیم به فلسطین آمد و مدتی بعد هم به اتفاق وی راهی مصر شد و از آن پس با هم به فلسطین باز گشتند. چون مردم شهرهای ((سُدوم)) واقع در اراضی مقدسه یا ((اردن)) گرفتار عادات ناپسند شده بودند و نیاز به راهنما و تبلیغ داشتند، حضرت ابراهیم ، لوط را برای راهنمایی و هدایت مردم سدوم به آن دیار اعزام نمود.

لوط در سدوم دست به اقدامات جدی زد و از هر راهی که امکان داشت مردم را به راه بیاورد، خودداری نکرد.

مردم بی بند و بار

سدوم چنان در فساد فرو رفته بودند که دست به هر کاری می زدند و از هیچ عمل زشتی روی گردان نبودند. مردمی بی ایمان ، خدانشناس ، ستمگر، جسور و فرومایه بودند. آنان علاوه به مرور ایام که در انواع گناهان و معاصی و سنگدلی و شرارت و ظلم و فساد فرو رفتند، بی شرمی و رسوایی را به جایی رساندند که پسران را به جای زنان مورد عمل نامشروع قرار می دادند و از زنان فاصله گرفته آنان را به حال خود رها کرده بودند و از ازدواج با آنان خودداری می کردند.

زنان هم که این وضع را دیدند به عنوان اعتراض به کار مردانشان و برای انتقام گرفتن از آنان به یکدیگر پرداختند و بدینگونه ننگین ترین عمل شیطانی یعنی ((همجنس بازی)) در میانشان شیوع یافت .

کار رسوائی قوم لوط به جایی رسید که اگر پسری از قلمرو آنان می گذشت ،سخت در معرض خطر قرار می گرفت و آبرویش را از دست می داد!

لوط پیغمبر سالها در میان قوم ماند و آنان را دعوت به پاکی و دوری از گناه و ایمان به خدا و روز جزا نمود. لوط، قوم را از کیفر الهی بیم داد و یادآور شد که چگونه اقوام پیشین بر اثر نافرمانی خداوند و کجرویها مورد قهر الهی قرار گرفتند و به سرنوشت دردناکی مبتلا گشتند ولی قوم چنان در فساد و خوشی و لذت کاذب و لجام گسیختگی فرو رفته بودند که گوش شنوایی برای شنیدن نصایح مشفقانه حضرت لوط نداشتند.

هر چه قوم لوط بیشتر به عمل ناپسند و بسیار زشت خود ادامه می دادند، تبلیغات و پایمردی لوط هم استوارتر و

پیگیرتر می شد. قوم که وجود لوط را مخل آسایش و آزادی کار خویش می دانستند، او و پیروانش را تهدید به تبعید کردند.

لوط به قوم اعلام خطر نمود که اگر از این هم بیشتر در فسق و فجور و فساد اخلاق پیش روند و دست از اعمال ناروا و ننگین خود برندارند، عذابی دردناک خواهند دید ولی قوم آن را با خیره سری و جسارت برگزار کردند و از روی استهزا به لوط گفتند: ((پس عذاب خدایت کی خواهد آمد؟!)).

آنچه بیشتر حضرت لوط را می آزرده، انحراف فکری و گمراهی همسرش بود. زن لوط هم تحت تأثیر بی دینی مردم محیط، کافر و خدانشناس بود. دامنش پاک بود، ولی میانه ای با شوی خود پیغمبر خدا نداشت. زنی نا نجیب و فرومایه و بدکردار بود.

لوط که از اصلاح قوم و بهبود وضع آنان مأیوس شده بود، دست به نفرین برداشت و از خدا خواست که آن مردم گمراه و فاسد را به کیفر اعمالشان برساند.

خداوند نفرین لوط را درباره قوم پذیرفت و فرشتگان را برای تنبیه قوم نافرمان، ماءمور ساخت. فرشتگان الهی شب هنگام (در فلسطین) به خانه ابراهیم در آمدند و به وی سلام کردند و گفتند: ما سر راه خود برای نابودی قوم لوط آمده ایم به تو مژده دهیم که خدا پسری به تو و همسرت ساره به نام ((اسحاق)) می دهد و پس از وی ((یعقوب)) پسر او را به تو موهبت می فرماید.

وقتی ابراهیم متوجه شد که مهمانان، فرشتگان الهی هستند از آنان خواست که در عذاب قوم لوط شتاب نکنند تا

شاید به راه آیند ولی خداوند وحی فرستاد که ای ابراهیم! از این خواهش در گذر که فرمان خدایت برای نابودی قوم لوط فرا رسیده و عذابی به آنان می رسد که بازگشت ندارد.

فرشتگان از آنجا (در صورت جوانان زیبا) به خانه لوط در آمدند. لوط از دیدن آنان با آن شکل و صورت، ناراحت، دل‌تنگ و پریشان شد و گفت: امروز، روز دردناکی خواهد بود. وقتی همسر لوط جوانانی با آن قیافه خوش ترکیب و شکل زیبا دید که در خانه آنان پناه گرفته اند، پشت بام خانه رفت و دستها را به هم زد و علامت داد تا قوم را با خبر کند ولی چون کسی متوجه نشد آتش افروخت تا بدین وسیله قوم بدانند جوانانی به خانه لوط آمدند! این عادت ناپسند همسر لوط بود که هر وقت جوانانی وارد شهر می شدند و از بیم آبروی خود پناه به خانه لوط می بردند، او بدانگونه که اشاره نمودیم قوم را آگاه می ساخت. به دنبال آن مردم بی بند و بار و فاسد، به طرف خانه لوط سرازیر می شدند و چه وضع ناگواری که پیش نمی آمد؟

در این موقع نیز زن لوط با افروختن آتش، قوم را مطلع ساخت، مردم تبهکار و بی آبرو از هر سو روی به خانه لوط نهادند.

لوط به هراس افتاد و از خانه در آمد و راه را بر آنان گرفت و گفت: ((ای مردم! از خدا بترسید و شرم کنید و مرا نزد مهمانانم شرمنده ننمایید. بیایید با دخترانم ازدواج کنید که آنان برای تاءمین منظور

شما پاکترند، آیا یک مرد رشید در میان شما نیست که پندتان دهد و از خدا بترسد؟(۱۳)).

قوم گفتند: ای لوط! تو آگاهی که ما میلی به دخترانت نداریم و می دانی که ما چه می خواهیم!

لوط که خود را در میان آن جمع فاسد، تنها دید و از هر جهت بی پناه مانده بود گفت: ای کاش! من قدرتی می داشتم که شما را عقب بزنم و یا خود و مهمانانم به پناهگاه محکمی روی می آوردم ولی قوم چنان در فساد فرو رفته بودند که کوچکترین ترتیب اثری به ناله و اندوه لوط نمی دادند. تمایلات نفسانی همچون پرده ای ضخیم جلو گوشها و دیدگان آنان را گرفته، همه را کر و کور کرده بود و در حالی که همچون دیوانگان عربده می کشیدند و سخنان زشت بر زبان می راندند، مانند سیل به طرف خانه لوط هجوم بردند.

لوط به سرعت به خانه برگشت و در را محکم بست. مردم سفله و نادان به دنبال لوط به در خانه وی رسیدند و هجوم آوردند که در را بشکنند و به خانه در آیند.

لوط در خانه از یک طرف به فکر جوانان زیبا بود که آنان را کجا ببرد و چگونه از دستبرد مردم بی شرم و فاسق نجات دهد و از طرفی در پشت در مردم را پی در پی نصیحت می کرد، باشد که برای آخرین بار دست از هجوم بردارند و او را بیش از آن نیازارند.

لوط در میان آن شهر و میان قوم، غریب و بی کس بود، از بی کسی خود ناله می کرد و آرزو

می نمود ای کاش نزد عمویش ابراهیم می بود تا با کمک او این مردم هوا پرست آلوده را به سختی تنبیه می کرد.

درست در همین هنگام آن دو جوان ، خود را معرفی کردند و به لوط گفتند: ای لوط! ما بشر نیستیم بلکه فرشته و فرستادگان خدای تویم آنان هرگز به تو و ما دست نخواهند یافت . سپس فرشتگان اشاره ای کردند و به دنبال آن بیم و هراس بر قوم مستولی شد که گویی همگی نابینا شدند لذا به عقب برگشتند و در حالی که در هم ریخته بودند و به طور نامنظم می گریختند، لوط را تهدید می کردند که سرانجام به حساب او خواهند رسید!

پس از آن فرشتگان به لوط گفتند: ای لوط! چون پاسی از شب بگذرد، خود و کسانت از این قلمرو آلوده به گناه خارج شوید و مواظب باشید کسی شما را نبیند، ولی همسرت را با خود مبر، که پس از بیرون رفتن تو، عذاب الهی نازل می شود و همسرت و سایر بدکاران به کیفر اعمال خود خواهند رسید، این را بدان همینکه صبح شد همگی به هلاکت می رسند(۱۴).

صبح هنگام ، لوط و کسانش غیر از زن کافرش از مرز شهر سدوم خارج شده بودند. در آن وقت به امر خداوند و اشاره فرشتگان زلزله ای آمد و تمام قلمرو تبهکاران را زیر و رو کرد. سپس بارانی از سنگریزه بر آنجا بارید و اندکی بعد شهر سدوم به صورت ویرانه ای در آمد. تمام قوم و کلیه خانه و زندگی آنان چنان نابود شد که گویی نه در آنجا شهری بوده و نه مردمی

در آن سکونت داشته اند.

لوط و کسان و پیروانش به سلامت از آن منطقه آلوده به گناه گذشتند و از عذاب نجات یافتند. از جمله کسانی که در این هلاکت و نابودی سهیم بود همسر لوط بود. خداوند از این زن بدکار که پاس احترام شوهر محترم خود را نگاه نداشت در ۸ آیه قرآن یاد کرده است. از جمله در سوره اعراف، آیه ۸۳ می فرماید: ((ما لوط و همه کسان و پیروانش را نجات دادیم مگر زنش را که از هلاک شدگان بود(۱۵))).

و نیز در آیه ۱۳۵ سوره صافات می فرماید: ((لوط و همه کسانش را نجات دادیم جز پیرزنی که در میان کافران هلاک شده بود)). و تقریباً به همین الفاظ در بقیه سوره ها(۱۶).

این بود سرگذشت همسر نوح و همسر لوط که با شوهران بزرگوار خود رفتار درستی نداشتند و برضد شوهران خود قیام کردند. خداوند نه تنها در آیات گذشته از آن دو هر کدام به تنهایی نام برده و مورد نکوهش قرار داده و از هلاکت و نابودی آنان خبر می دهد بلکه در آخر سوره تحریم هر دو را یکجا ذکر کرده و می فرماید: ((خداوند مثل می زند برای آنان که از خدا برگشتند و کافر شدند به زن نوح و زن لوط، آنان زنان دو بنده از بندگان شایسته ما بودند ولی به آنان خیانت نمودند (خیانت به همان معنا که گفتم) به همین جهت از جانب خدا سودی به خاطر شوهران خود نبردند و خوبی شوهران تاءثیری در نجاتشان نداشت، به موقع به آنان گفته شد ای زن نوح و

ای زن لوط! شما با آنان که به دوزخ می روند، وارد آتش جهنم شوید(۱۷)). یادآوری

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند مگر زنان پیغمبران هم ممکن است خیانتکار باشند که خدا در قرآن می فرماید: ((به شوهرانشان خیانت کردند))؟ حضرت فرمود: نه ، خیانت به آن معنا نیست که در نظر شماست . خیانت آنان این بود که همسر خوبی برای شوهران خود نبودند و اسرار خانه را به خارج می بردند و هم‌رنگ جماعت شده بودند. هاجر

حضرت ابراهیم خلیل ، پیغمبر خدا در ((آور کلدانیان)) از سرزمین بابل واقع در بین النهرین یعنی جنوب کشور کنونی عراق دیده به دنیا گشود و همانجا پرورش یافت و بزرگ شد. ((آور)) یک واژه فارسی از زبان ایران باستان و به معنای ((شهر)) است . شاید پس از فتح بابل توسط ایرانیان این شهر توسط آنان بنا شده است یا زبان قوم غالب در آن سرزمین رواج یافته است . دلیل دیگر وجود زبان فارسی در سرزمین بابل و محل ولادت حضرت ابراهیم نام پدر ((عموی)) اوست که ((آزر)) بوده و قرآن مجید از وی نام می برد(۱۸).

باری حضرت ابراهیم در همان آور کلدانیان به مقام نبوت رسید و در سایه اراده نیرومند و ایمان بی نظیرش ، با نمرود پادشاه مستبد آنجا که هم خود دعوی خدایی داشت و هم رسوم بت پرستی را حفظ می کرد، به مبارزه برخاست . در این مبارزه ابراهیم پیروز و نمرود شکست خورد و حتی جان خود را هم از دست داد و به دیار عدم شتافت .

پس از نابودی نمرود و رهائی مردم

از مظالم و بیداد وی، ابراهیم با کسانش، همسرش ساره و برادر زاده اش حضرت لوط از ((بین النهرین)) بیرون آمد و روی به ((سوریه)) نهاد. بدین منظور که در نقاط دیگر نیز وجدان خواب گرفته مردم غافل را بیدار کند و اوهام و خرافات را از مغزهای آنان در آورد و به خدای یگانه دعوت نماید.

ابراهیم پس از مذاکرات و مناظره با مشرکان ((سوریه)) که آفتاب و ماه و ستاره می پرستیدند، کار خود را به انجام رسانید و از آنجا عازم ((فلسطین)) شد. سپس بر اثر قحط سالی از فلسطین به مصر رفت و سالها در آنجا زیست. آنگاه به اتفاق همسرش ساره و خادمه مصری او ((هاجر)) که زنی بزرگزاده و نجیب و با شخصیت بود، به فلسطین بازگشت.

ابراهیم و ساره سالها با هم زندگی کردند و هر دو پیر شدند ولی فرزندی نداشتند که یادگار آنان باشد. ساره که دختر خاله شوهر خود حضرت ابراهیم نیز بود، از اینکه همسر عالیقدرش ابراهیم، پیغمبر خدا بلاعقب است، رنج می برد. از این رو به ابراهیم پیشنهاد کرد تا با ((هاجر)) ازدواج کند، باشد که خداوند فرزندی به وی موهبت نماید و نسل پاکش در زمین باقی بماند.

این ازدواج سرگرفت و خداوند به ابراهیم و هاجر پسری روزی نمود و نامش را ((اسماعیل)) گذاردند. اسماعیل کودکی زیبا و دوست داشتنی بود. همینکه زبان گشود و سخن گفتن آغاز کرد و شیرین کاریها نمود، ساره روی طبیعت خود که یک زن و گرفتار احساس بود، ناراحت شد و از پیشنهاد خود پشیمان گردید! او

می دید از نظر روحی دچار وضعی شده است که نمی تواند کودک هووی خود را ببیند و خویشنداری نماید!

پس از مدت‌ها صبر و تحمل ، سرانجام حوصله اش به سر رفت و از ابراهیم خواست که هاجر و کودکش را بردارد و به نقطه دوردستی ببرد و در آنجا رها کند و برگردد، جایی که از مرگ و زندگی آنان خبری به وی نرسد!

خداوند به ابراهیم وحی نمود که چون این فرزند را از گذشت و فداکاری ساره داری و او که نازاست نمی تواند ناظر وجود فرزند هووی خود باشد، خواهش ساره را قبول کن . سپس ((بُراق)) وسیله سریع السیری فرستاد و ابراهیم و هاجر و اسماعیل سوار شدند و از فلسطین پرواز نمودند و در نقطه ای که امروز شهر ((مکه)) است فرود آمدند.

ابراهیم ، هاجر و فرزند خردسالش را به امر خداوند در نقطه ای مسکوت و دره ای هول انگیز و میان کوه‌های به هم پیوسته رها کرد و به فلسطین بازگشت .

این یک امتحان بزرگ ، هم برای ابراهیم و هم برای هاجر بود و تقدیر و سرنوشتی که ما از آن سر در نمی آوریم ولی نتایج حاصل از آن را امروز می بینیم و از آن خبر داریم .

ابراهیم ظرفی آب و مقداری غذا که با خود برای هاجر آورده بود، به وی سپرد و سفارش کرد که پس از آن باید امیدوار به فضل خدا باشد. ((هاجر)) نیز که در آن نقطه آرام و بی سرو صدا و در عین حال وحشتناک تنها به سر می برد، دل به خدا داد

و به

امید فضل او نشست .

آب و نان تمام شد و هاجر تشنه و گرسنه ماند. کم کم بر اثر بی غذایی ، شیر در پستانش خشک شد و اسماعیل کودک شیرخوارش نیز گرسنه گردید و بنای گریه و بیتابی نهاد. هر لحظه وضع کودک وخیم تر و رقت بارتر می شد. هاجر نیز سراسیمه و پریشان ماند. ناگزیر از جا برخاست و با کمال ناامیدی به جستجوی آب پرداخت .

هاجر دید که در نقطه مقابل ، کنار کوه ((صفا)) آب روانی به چشم می خورد. با اشتیاق زیاد خود را به آنجا رسانید ولی دید خبری از آب نیست . از کوه صفا بالا رفت تا از آن بلندی ببیند آیا در جای دیگر آب هست ؟ در آنجا دید که در دامنه کوه مقابل ((مروه)) که یک کیلومتر از آن فاصله دارد آب در روی زمین موج می زند. از ((صفا)) به زیر آمد و با شتاب به سوی دامنه کوه ((مروه)) روان گردید چون به آنجا رسید دید آبی وجود ندارد و آنجا هم مانند نقاط دیگر آن منطقه محدود و کوهستانی ، شن و سنگ است .

به امید یافتن آب از کوه مروه بالا رفت و به اطراف نگاه کرد و با کمال تعجب دید که در پایین کوه صفا که بار نخست دیده بود، آب به چشم می خورد. از مروه به زیر آمد و به طرف صفا دوید. این آمد و رفت هفت بار تکرار شد و سرانجام از یافتن آب مایوس گردید و متوجه شد که آب نیست بلکه سرابی است که از تابش نور آفتاب بر روی شنها

به نظر آب می آید. این آمد و رفت هاجر از صفا به مروه و از مروه به صفا در احکام حج اسلامی نیز به یاد او باقی ماند و جزو اعمال حج است که مرد و زن مسلمان باید هنگام انجام مراسم حج هفت بار فاصله بین صفا و مروه را طی کنند.

هاجر که از دسترسی به آب مایوس شده بود، به طرف کعبه برگشت تا ببیند بر سر کودک گرسنه اش چه آمده است. هاجر با کمال تعجب دید که از زیر پای کودک که آن را بر زمین می ساییده است، آب از زمین می جوشد. با ایمانی که به تفضل باری تعالی داشت، اطمینان یافت که این کار با اعجاز غیبی انجام گرفته است، هاجر نخست قدری آب به صورت بچه پاشید، سپس دهان او را تر نمود، آنگاه خود آب نوشید و پستان به دهان اسماعیل نهاد و بچه را شیر داد.

جوشیدن آب بدینگونه را عرب ((زمزم)) می گوید و این آب زمزم از آن زمان تا کنون هم از آن نقطه می جوشد و همان ((چاه زمزم)) معروف است.

چون آب در آن درّه دور دست از زمین جوشیده بود، پرندگان با شمّ مخصوص آبیابی از صدها کیلومتر پی به وجود آن بردند و به خط مستقیم به طرف درّه مکه روی آوردند. بر اثر آمد و رفت پرندگان قوم ((جُرْهُم)) که از اعراب اصیل یمن بودند و از سالها قبل در گوشه ای از اراضی حجاز به سر می بردند و به سوی نقطه ای که پرندگان آمد و رفت داشتند روی

آوردند، با اجازه هاجر در آنجا رحل اقامت افکندند و بدینگونه شهر مکه پی ریزی شد.

((اسماعیل)) از همین قوم نجیب، زن گرفت و خود و مادرش نیز در همانجا ماندگار شدند و بدرود حیات گفتند و در نقطه ای در کنار کعبه دفن شدند که آنجا را ((حجر اسماعیل)) می گویند.

ابراهیم چند بار به همان کیفیت یعنی به وسیله ((بُرَاق)) از فلسطین به مکه آمد و زن و فرزندش را ملاقات کرد. یک بار خداوند به وی امر نمود تا با کمک اسماعیل که اینک نوجوانی برازنده بود خانه کعبه را بنا کند.

اسماعیل سنگ می آورد و به دست پدر می داد و او روی هم می نهاد و دیوار کعبه را بالا می برد تا اینکه خانه خدا را بدینگونه بنا کردند. همینکه کار بنای خانه خدا به اتمام رسید ابراهیم گفت: ((خدایا! این نقطه را شهر امنی قرار بده و مردمش را از ثمرات زندگانی روزی ده)).

سپس پدر و پسر دست به دعا برداشتند و گفتند: ((خداوند! این کار را از ما بپذیر، می دانیم که تو شنوا و دانایی . پروردگارا! ما دو تن را چنان قرار ده که همیشه در پیشگاه مقدست سر تعظیم و تکریم فرود آوریم و از دودمان ما نیز مردمی پدید آور که کاملاً تسلیم ذات مقدس تو باشند. خداوند! در میان اینان پیامبری مبعوث کن تا آیات تو را بر آنان بخواند و حقایق کتاب آسمانی و حکمت و راز آفرینش را به آنان بیاموزد و از آلودگیها پیراسته گرداند(۱۹)). آفریدگارا! مرا چنان قرار ده که پیوسته نماز گزارم و از

فرزندانم نیز چنین افرادی پدید آور! پروردگارا! دعای مرا قبول کن!

خداوندا! این نقطه را محل امنی گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتها بازدار. پروردگارا! این بتها موجب شده اند که بسیاری از مردم گمراه شوند.

((خداوندگارا! من دودمانم را در این سرزمین غیرقابل کشت و در کنار خانه محترمت ساکن گردانیدم تا نماز گزارند، پس دل‌های مردم را به سوی آنان گرایش ده و از روزیهای خودبه آنان روزی رسان تا نعمت تو را سپاس گزارند (۲۰)).

نام هاجر با صراحت و کنایه در قرآن نیامده است ولی لازم به ذکر نیست که در تمام این موارد یعنی علت آمدن ابراهیم از فلسطین به حجاز و دعا برای فرزندانش و آنچه در سوره بقره و سوره ابراهیم از زبان ابراهیم و اسماعیل حکایت شده است با زندگی هاجر بستگی دارد و در حقیقت داستان اوست که بدینگونه نقل می شود و تردید نیست که مادر اسماعیل ((هاجر)) بوده است. پی نوشتها

۱- (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (سوره انسان ، آیه ۳)

۲- (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (سوره بقره ، آیه ۲۵۶)

۳- در این خصوص نگاه کنید به کتاب ((نظام حقوق زن در اسلام)) تالیف استاد شهید آیت الله مطهری .

۴- (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (سوره بقره ، آیه ۳۴)

۵- (وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَازَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ)

(سوره بقره ، آیه ۳۶۳۵)

۶- (وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّا اِبْلٰى سَ اَبٰى فَقُلْنَا اٰی اٰدَمُ اِنَّ هٰذَا عِدُوُّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰی اِنَّ لَمَكَّ اِلَّا- تَجُوْعَ فِيْهَا وَ لَا تَعْرِى وَ اَنْتَ لَا تَظْمُؤُا فِيْهَا وَ لَا تَصْحٰی فَوَسَّوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ قَالَ يَا اٰدَمُ هَلْ اَدْرٰكُ عَلٰی شَجَرَةٍ الْخٰلِدِ وَ مُلْكِكِ لَا- يَبْلٰى فَاَكَلَا- مِنْهَا فَيَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمٰنِ عَلَيَّهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصٰی اٰدَمُ رَبَّهُ فَغَوٰی ثُمَّ اجْتَبٰیهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هٰدٰی قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیْعًا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عِدُوٌّ فَاَمَّا يَءْتِيَنَّكُمْ مِّنِّیْ هٰدِیٌّ فَمَنِ اتَّبَعَ هٰدِیًّا فَلَا يَضِلُّ وَ لَا یَشْقٰی) (سوره طه ، آیه ۱۲۳۱۱۶)

۷- (وَاِذْ اٰدَمُ اسْتَكْبَرَ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ الظَّٰلِمِيْنَ فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطٰنُ لِيَبْدِیَ لَهُمَا مَاوْرٰی عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَ قَالَمَا نَهٰیكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَا مَلَکٰیْنِ اَوْ تَكُوْنَا مِنَ الْخٰلِدِيْنَ وَ قَاسَمَهُمَا اِنِّیْ لَكُمْ لِمِنَ النَّاصِحِيْنَ حٰی نَ فَدَلٰیهُمَا بِغُرُوْرٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ يَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمٰنِ عَلَيَّهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادٰیهُمَا رَبُّهُمَا لَمَ اَنْهٰكُمَا عَنْ تَلْكُمَا الشَّجَرَةَ وَ اَقْلَ لَكُمْ اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمْ اَعْدُوٌّ مُّبِیْنٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ نَ قَالَ اهْبِطُوْا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عِدُوٌّ وَ لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰی حٰی نِ قَالَ فِیْ هَا تَحْيُوْنَ وَ فِیْ هَا تَمُوْتُوْنَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُوْنَ) (سوره اعراف ، آیه ۱۹ - ۲۵)

۸- (فَلَبِثَ فِیْ هِمَّ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسٰی نَ عَامًا) (سوره عنكبوت ، آیه ۱۴)

۹- (وَ قَالَ)

نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرُ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (سوره نوح ، آيه ٢٦)

١٠- (إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) (سوره نوح ، آيه ٢٧)

١١- (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ الْإِتْبَارًا) (سوره نوح ، آيه ٢٨)

١٢- (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ الْأَمْسِيَّةَ بِقِيَّةِ الْقَوْلِ وَمَنْ أَمِنَ وَمَنْ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ) (سوره هود، آيه ٤٠)

١٣- (قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ) (سوره هود، آيه ٧٨)

١٤- (قَالُوا يَا لَوْطُ إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ لَنْ نَبْعَثَ لِمَا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِى بِهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيْبٍ) (سوره هود، آيه ٨١)

١٥- (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ) (سوره اعراف ، آيه ٨٣)

١٦- از جمله : (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ) (سوره شعراء، آيه ١٧٠ - ١٧١)

١٧- (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا- لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ لَدْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ) (سوره تحریم ، آيه ١٠) ١٨- (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِمُؤْمِنِي إِبْرَاهِيمُ إِنِّي جَعَلْتُكَ لِي إِهْرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا إِلَهًا) (سوره انعام ، آيه ٧٤)

١٩- سوره بقره ، آيه

۲۰- (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ ، رَبَّنَا لِيُقِي مُوَا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ) (سوره ابراهيم ، آيه ۳۷)

زن در قرآن (قسمت دوم)

نویسنده: علی دوانی

ساره

((ساره)) دختر خاله حضرت ابراهیم خلیل بود. از نظر شرایطی که باید یک زن داشته باشد نظیر نداشتن اعتدال قامت و زیبایی خیره کننده ای برخوردار بود. به همین جهت نیز همسر او نظر به غیرت مردانگی در سفرهای خود از بین النهرین به سوریه و از آنجا به فلسطین و سرزمین کنعانیان و از آنجا به مصر، خاطرش از جانب او جمع نبود و تمام سعی خود را مبذول می داشت تا چشم بیگانه به ساره نیفتد و دردسری برایش به وجود نیاید.

با همه احتیاطی که به عمل می آورد، هنگامی که از فلسطین وارد مصر شد، مرزداران مصری توانستند ساره را ببینند، زن و مرد را آوردند و به پادشاه مصر تحویل دادند، به این امید که در قبال آن کار جایزه خوبی از پادشاه خود بگیرند.

پادشاه مصر از ابراهیم پرسید این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم گفت : او خواهر من است . به این نیت که اولاد هر زن با ایمانی خواهر دینی شوهر خود هم هست و ثانیاً اگر پادشاه مصر درباره ساره سخن بگوید، برای او که شوهر ساره بود، مصیبت بار و دردناک نباشد و پادشاه تصور کند درباره خواهر ابراهیم که بلامانع است سخن می گوید نه همسر او! با این وصف ابراهیم ساره را به خدا سپرد و در انتظار عکس العمل خدا نشست .

پادشاه

که هنوز رخسار دلفریب ساره را ندیده بود دستور داد او را به حرمسرا ببرند و تحویل زنان دهند تا چنانکه باید بیارایند و چون از هر جهت آماده شد او را خبر کنند. همینکه پادشاه مصر خواست به ساره نظر بیفکند برقی چشمش را خیره کرد و از هوش رفت و به دنبال آن به زمین خورد. وقتی به هوش آمد و باردوم خواست به وی نظر کند باز چشمش خیره شد و از هوش رفت.

پس از آنکه به هوش آمد دستور داد ابراهیم را بیاورند تا درباره ساره از وی توضیح بیشتری بخواهد. وقتی پرسید: توضیح بده این زن چه نسبتی با تو دارد؟ حضرت ابراهیم که فرصت را مناسب دید، فرمود: او همسر من است و اینکه گفتم خواهر من است به این منظور بود که احتمال می دادم تو نظر سوئی نسبت به او داشته باشی و برای من که شوهر او هستم بیش از حد ناگوار باشد.

ابراهیم در آن وقت می دانست که شاه مصر ضربت کوبنده خود را دریافته است و از صدمه ای که دیده است، توضیح بیشتری می خواهد هر چه بود این پیشامد ممکن بود برای هر تازه واردی به مصر روی دهد. ولی ابراهیم و ساره که محبوب خدا بودند در این امتحان و پیشامد، پیروز شدند و از هر اتفاق سوئی بر کنار ماندند.

پادشاه مصر دستور داد ساره را با همان لباس و جواهرات به شوی خود ابراهیم تحویل دهند و گفت اجازه دارد که آزادانه و با کمال آسایش و آرامش در کشور او به سر برند.

ابراهیم که به واسطه قحطسالی از فلسطین به مصر آمده بود، سالها در مصر ماند. پادشاه مصر که پی به

شخصیت ممتاز ابراهیم و همسرش ساره برده بود، به علاوه دختری که از خاندان نجیب و محترم مصر بود به رسم آن روز به عنوان مددکار ساره به ابراهیم بخشید. این زن همان ((هاجر)) است که بعدها به پیشنهاد ساره چنانکه گفتیم با حضرت ابراهیم ازدواج کرد و اسماعیل پسر نخستین وی از او متولد گردید.

ابراهیم پس از چندین سال که در مصر اقامت داشت، چون آثار خشکسالی از فلسطین بر طرف شده بود به آنجا بازگشت و بار دیگر در آنجا رحل اقامت افکند و به کار هدایت خلق همت گماشت. گفتیم که ابراهیم و ساره سالها با هم زندگی کردند ولی صاحب فرزندی نشدند که روزنه امیدی در شبستان زندگیشان پدید آورد و یادگاری از آنان باشد. یازده سال پس از آنکه ابراهیم از هاجر صاحب پسری شد، خداوند مهربان ساره را نیز بی نصیب نگذاشت و اجر فداکاری و گذشت او را که حاضر شده بود برای خود هوو بیاورد و همسرش از هووی او صاحب فرزندی شود، به او داد.

ابراهیم ۱۲۰ سال داشت و ساره نود ساله بود. فرشتگانی که ماءمور تنبیه قوم لوط بودند و به شهرهای ((سدوم)) می رفتند شب هنگام به خانه ابراهیم در آمدند تا به وی مژده دهند که بر خلاف موازین طبیعی، ساره در همان سن و سال از وی آبستن خواهد شد و پسری می آورد و این اجر اوست که حاضر شد نسل پاک پیامبر خدا باقی بماند ولو از زن دیگر غیر از خود او باشد! خداوند، خود ماجرا را در سوره هود شرح می دهد.

((فرستادگان آمدند و به

ابراهیم مژده دادند و گفتند: سلام! ابراهیم گفت: سلام بر شما! به دنبال آن، چیزی نگذشت که گوساله ای بریان برای آنان آورد. همینکه ابراهیم دید دست آنان به طرف غذا دراز نمی شود، از آنان بد گمان شد و ترسی به دل گرفت. فرشتگان گفتند: مترس که ما فرستادگان خدا به سوی قوم لوط هستیم.

در این هنگام زن ابراهیم (ساره که متوجه شد مهمان فرشتگانند) ایستاده بود و فرشتگان را می نگریست، خندید! ما به ساره مژده دادیم که فرزندی به نام ((اسحاق)) خواهد آورد و پس از اسحاق هم یعقوب است. ساره گفت: وای بر من! من می زایم و حال آنکه پیری فرتوت هستم و شوهرم نیز کهنسال است چه خبر شگفت انگیزی؟! فرشتگان گفتند: آیا از اراده خدا تعجب می کنی؟! این موضوع رحمت و برکت خدای شما خاندان نبوت است، خدایی که همه او را سپاس می گویند و دارای مجد و عظمت است (۱)).

بدینگونه خداوند جهان از ساره بانوی پیری که هیچ انتظار نمی رفت حامله شود، پسری به وجود آورد که نام او را ((اسحاق)) نهادند. اسحاق پدر حضرت یعقوب است. لقب یعقوب ((اسرائیل)) بود، پس یعقوب جد انبیای بنی اسرائیل یعنی موسی و داوود و سلیمان و زکریا و عیسی و یحیی و دیگران است.

این فقط یک معجزه بود و گرنه هیچ علمی نمی تواند بپذیرد که زنی در سن نود سالگی آبستن می شود. معجزه یعنی انجام کاری حیرت انگیز با اراده الهی که قدرت بشری از انجام آن به عجز آید.

وقتی ابراهیم دید

در سر پیری صاحب دو پسر زیبا شده است شکر خدا را به جای آورد و گفت : ((خدا را سپاس می گویم که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من موهبت کرد، آری خدای من ، دعای بندگان را می شنود(۲)). آسیه همسر فرعون

((آسیه)) از زنان نام آوری است که سرگذشت وی در قرآن مجید آمده است . او بانوی اول مصر و همسر فرعون پادشاه مستبد و خود خواه آن مملکت باستانی بود. ظلم و بیدادگری فرعون در تاریخ بشر ضرب المثل است و نیازی به توضیح ندارد. فرعون نیز مانند نمرود پادشاه بابل ، هم خود دعوی خدایی داشت و هم حافظ و نگهبان بتخانه ملت و مروج بت پرستی قوم بود.

فرعون که از کم رشدی و فرومایگی قوم ، سوء استفاده می کرد کارش به جایی رسید که نه تنها خود را خدای مردم خواند بلکه گفت : ((خدای خدایان هستم (۳)). ولی همسر او ((آسیه)) زنی بود که در هاله ای از نجابت ، لیاقت و پاکی قرار داشت . آسیه با اینکه زن چنان عنصر گردنکش و خطرناکی بود که افراد ملت از بیم سطوت و بیداد وی خواب راحت نداشتند، مع الوصف او بیدی نبود که با آن بادهای بلرزد و عقیده و ایمانش متزلزل شود.

((آسیه)) ملکه نیل تا آنجا در درگاه خداوند تقرب یافته است که پیغمبر اسلام فرمود: ((زنانی که به تکامل رسیدند چهار تن می باشند: آسیه همسر فرعون ، مریم دختر عمران ، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد)).

و فرمود: ((بهترین زنان بهشتی چهار تن هستند: آسیه دختر مزاحم همسر فرعون ،

مریم دختر عمران ، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد و برتر از همه آنان فاطمه است ((۴)).

رشد شخصیت و توجه به وظیفه انسانی و ایمانی به خدا، کار یک زن را به جایی می رساند که در خانه فرعون به سر می برد ولی کاخ نشین بهشت و در ردیف بهترین زنان عالم قرار دارد.

آسیه هرگز تحت تاءثیر اعمال ناروا و ستمگریهای شوهر خود واقع نشد. از اینکه همسر سنگدلش زنان آبستن دودمان یعقوب را شکم می درد تا اگر جنین آنان پسر باشد نابود کند، مبادا بزرگ شوند و مزاحم ظلم و ستم وی باشند، بی نهایت رنج می برد و هیچگاه در این خصوص روی خوش به فرعون نشان نداد.

با همین سابقه بود که وقتی بانوی اول مصر در کاخ خود نشسته بود و دید که صندوقی در رود نیل غلت می خورد و به زیر آب می رود و بیرون می آید، به کارکنان کاخ دستور داد آن را از آب بگیرند و ببینند در آن چیست ؟ ماءمورین به وی اطلاع دادند که پسر بچه ای زیباست . این پسر بچه ، همان ((موسی بن عمران)) پیغمبر آینده بود. بچه را به نزد آسیه آوردند.

همینکه چشم آسیه به آن پسر بچه افتاد و متوجه شد که مادر بینوایش از ترس فرعون ، نوزاد خود را بدینگونه به آب افکنده است تصمیم گرفت او را به فرزندی بگیرد وزیر نظر خود بزرگ کند و هرچه باداباد!

فرعون از دیدن بچه ناراحت شد و از بیم آینده دستور داد او را به قتل رسانند ولی آسیه گفت : نه ، نه !

((او نور چشم من و تو است ، او را نکشید، امید است برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم (۵)))

با اجازه فرعون ، موسی در دربار مصر ماندگار شد و تحت مراقبت شخص ملکه و مهر و محبت او رشد کرد. هنگامی که موسی به مقام نبوت رسید - و چنانکه خواهیم گفت - به مصر بازگشت و به تبلیغ فرعون و قوم بت پرست او پرداخت ، آسیه به وی گروید و به خدای جهان ایمان آورد ولی ایمانش را از فرعون پنهان داشت .

او سالها خداوند یکتا را پرستش کرد و تحت رهبری موسی ایمان خود را نگاه داشت ولی سرانجام رازش فاش شد و شوهر ستمگرش فرعون را سخت آشفته ساخت . فرعون نخست سعی کرد ملکه را از آن کار باز دارد. برای انصراف او از هر دری وارد شد و به هر وسیله ای متوسل گردید.

گاهی او را تهدید می کرد و زمانی با تطمیع و وعده های دلفریب و شیرین دلگرم می ساخت . اما همه این کارها بیهوده بود. آسیه دل به خدا داده بود؛ خدایی که موسی آن کودک از آب گرفته را که خود پرورش داده بود به مقام نبوت رسانده و با ((ید بیضا)) و عصای کذایی که بزرگترین معجزه موسی پیغمبر خدا بود، ماء مور هدایت و راهنمایی فرعون کرده بود.

او جز ایمان به خدای خالق جهان و دارنده آسمانها و زمین و آفریننده کوهها و دشتهها و دریاها و جلگه ها و جنگلها و همه چیز و آنچه موسی می گفت ، چیزی نمی شناخت . نه از فرعون هراسی

به دل می گرفت و نه از اینکه ملکه نیل است و همسر آن ستمگر جبار و بی دین می باشد، خشنود بود.

اوقفت به یک چیز می اندیشید، به هدایت فرعون و آدم شدن او تا مانند خود وی سرانجام به خدای حقیقی ایمان بیاورد و دست از ظلم و ستم و تباه ساختن مردم محروم و بی پناه بردارد ولی فرعون راهی درپیش گرفته بود که بازگشت نداشت .

کسی که دعوی خدایی، آن هم بزرگترین خدا را دارد و ما فوقی برای خود تصور نمی کند، چگونه حاضر می شود به فرمان موسی گردن بنهد و خود را از مسند خدایی پائین بیاورد و مانند یک فرد معمولی بگوید: خدایا! مرا بیامرز؟!

فرعون ، عاقبت آسیه را میان ایمان به خدا و اطاعت از خود آزاد گذاشت تا یکی از آنها را برگزیند: یا دل به موسی و سخنان او بدهد و آماده هر گونه پیشامد سوء و شکنجه باشد و یا به صورت همان ملکه نیل و بانوی اول مصر باقی بماند و بت پرستد و فرعون را خدایان بداند!

آسیه ایمان به خدا و موسی را برگزید و از اعتقاد روشن خود دست برنداشت . او که با دیدن معجزات موسی از صمیم دل ایمان به خالق جهان آورده بود و می دانست که فرعون مردی ستمگر و در عین حال ضعیف و خودکامه است و دعوت انبیا واقعیت دارد، سرانجام زندگی مجلل دربار مصر و کاخ پرشکوه فرعون را که روزی مانند فرعون ، زوال پذیر خواهد بود، با آنچه در نزد خداست و باقی و پایدار است ، معاوضه کرد و تن به هر گونه پیشامدی داد که در انتظارش بود! گویی زبان دلش به مضمون این شعر گویا بود:

ما که دادیم دل و دیده به طوفان قضا

گویا سیل غم و خیمه ز بنیاد ببر

فرعون نیز که از سعی خود نتیجه ای نگرفت ، دستور داد آسیه را به چهار میخ بکشند. هنگامی که آسیه را به میخ کشیده بودند، سنگی بزرگ بر سرش کوفتند و بدینگونه به زندگیش پایان دادند. در لحظه ای که آسیه شکنجه می شد با خدا راز و نیاز می کرد. سخن او را در آن حالت دردناک و در زیر شکنجه ، قرآن بدینگونه نقل می کند:

((خدا مثل می زند برای کسانی که ایمان کامل داشتند، به زن فرعون ، هنگامی که گفت : خداوندا! خانه ای در نزد خود برای من بنا کن و مرا از شر فرعون و شکنجه او و ظلم ستمگران وی نجات ده (۶)).

((آسیه)) در زیر شکنجه های جانکاه فرعون جان دادولی نامش در تاریخ جهان و قرآن کتاب آسمانی مابه عنوان یکی از زنان بزرگ و کم نظیر عالم ، جاویدماند. مادر و خواهر حضرت موسی (ع)

کاهنان به فرعون گفته بودند مردی از دودمان یعقوب که در مصر پراکنده اند، سرانجام به سرنوشت تو خاتمه می دهد و نابودی قطعی تو به دست اوست . فرعون برای جلوگیری از این خطر، دستور داد ماءمورین مرد و زن ، زنان و خانواده های بنی اسرائیل را که آن روز خداپرستان عصر بودند زیر نظر بگیرند و هرگاه اطلاع یافتند یکی از زنان آنان آبستن است شکم بدرند و اگر جنین پسر بود به قتل رسانند.

مادر موسی و زن عمران از بزرگان خاندان یعقوب پیغمبر که از زمان حضرت یوسف علیه السلام در مصر ماندگار شده بودند و اینک جمعیت آنان تعداد

قابل ملاحظه ای را تشکیل می داد، آبستن به موسی بود. چون خدا اراده کرده بود نوزاد او را پیغمبر خود گرداند و به رهبری خلق بگمارد تا لحظه ولادت، کسی پی نبرد که او حامله است. همینکه وضع حمل کرد به فکر فرو رفت که اگر دژخیمان فرعون از ولادت بچه اطلاع یابند چه خواهد شد(۷).

((درست در همان موقع خدا به مادر موسی وحی فرستاد که بچه را شیر بده و هرگاه از جانب او هراسان شدی او را به ((رودخانه نیل)) بیفکن و دیگر از بابت او بیمی به دل راه مده و محزون مباش که ما او را به سوی تو برمی گردانیم و از پیامبران مرسل قرار می دهیم (۸)).

این الهام غیبی که چون پرتوی از نور در دل پریشان مادر موسی تابیدن گرفت، او را به لطف حق امیدوار ساخت و یقین حاصل کرد که خداوند متعال حافظ و نگهبان نوزاد او خواهد بود. مادر موسی نوزادش را در صندوقی نهاد و در آن را بست و از بیم اینکه مبادا تاءخیر در کار باعث شود ماءموران سر رسند و نوزاد دچار سرنوشت وحشتناکی گردد، صندوق را به رودخانه نیل انداخت و او را به لطف خدا سپرد.

در این هنگام، درست اول صبح بود. مادر موسی دخترش مریم را نیز همراه داشت. در آن لحظه غم انگیز که هوا کم کم روشن می شد، مادر و دختر می دیدند صندوق در میان آبهای نیل غلت می خورد. گاهی به زیر آب می رود و زمانی به روی آب می آید. و معلوم نیست چه سرنوشتی

در انتظارش باشد.

مادر موسی دید ((ماءمورین فرعون خود را به آب افکندند و صندوق را از آب گرفتند، بدون اینکه بدانند طفل درون صندوق دشمن آنان خواهد بود و باعث اندوهشان می باشد، آری ((فرعون و هامان)) وزیر او و سپاهیان آنان دچار اشتباه شدند!)).

وقتی مادر موسی صندوق محتوای نوزاد دلبندهش را به رود نیل افکند ((دلش از همه چیز جز یاد فرزندش فارغ بود، به طوری که می خواست فریاد زند و به آب افکندن طفلش را اعلان کند ولی خدا دلش را آرام ساخت تا ایمانش پایدار بماند(۹)).

((آسیه)) زن فرعون سالها بود که با آن ستمگر سنگدل زندگی می کرد و خوشبختانه از وی صاحب فرزندی نشد. او که زنی پاکدل و نجیب بود در همان لحظه که صندوق در آب نیل غلت می خورد در کاخ خود شاهد این منظره بود. کاخ فرعون در کنار نیل قرار داشت و آسیه می توانست از اطاق مخصوص خود هرگونه آمد و رفتی بر روی نیل را زیر نظر داشته باشد. او به ماءمورین کاخ دستور داد خود را به آب زنند و صندوق را در آن وقت صبح از آب گرفته به نزد وی بیاورند ولی در حقیقت لطف خدا بود که همچون سایه ای به دنبال صندوق حامل موسی روان بود.

وقتی مادر موسی دید ماءمورین فرعون صندوق را از آب گرفتند به خواهر موسی که با وی بود و هر دو صندوق را زیر نظر داشتند گفت: ((برو و کار او را دنبال کن و بین چه بر سر او می آید(۱۰)).

خواهر موسی از مادر فاصله گرفت و به جایی

آمد که می توانست هر گونه حرکت ماءمورین را زیر نظر داشته باشد ولی ماءمورین نمی دانستند در صندوق چیست و آن دختر به چه چیز می اندیشد؟

همینکه خواهر موسی دید صندوق را به درون کاخ فرعون بردند، در صدد برآمد به هر ترتیب که شده است وارد کاخ شود و از سرنوشت برادر آگاه گردد. ماءمورین در حضور آسیه در صندوق را گشودند و دیدند پسر بچه ای ظریف و زیباست که نگاههای نافذش در بیننده تولید محبت می کند. فرعون نیز در آن لحظه در کنار همسرش آسیه نشسته بود و منظره را تماشای کرد.

زن فرعون که دید مادری از بیم سطوت فرعون نوزاد خود را بدینگونه به آب افکنده و او را به دست تقدیر سپرده است ، سخت ناراحت شد و برای حفظ جان کودک به فرعون گفت : این نوزاد با لطف و ظرافتی که دارد نور چشم من و تو است ، او را نکشید ما او را به فرزند می گیریم ، شاید به حال ما سودمند باشد یا ناگزیر شویم او را به فرزند می بگیریم ولی هیچکدام نمی دانستند که با آن کار چه می کنند؟

فرعون هم با همه دعوی خدایی که داشت از آن جایی که بشر محدود و خطاکار است بدون اینکه بداند سرانجام خطرناکی در پیش خواهد داشت ، تسلیم پیشنهاد همسرش شد و اجازه داد که آن بچه در کاخ و تحت مراقبت خود آسیه (ملکه) پرورش یابد!

آسیه دستور داد دایه ای بیاید و بچه را شیر دهد ولی موسی پستان هیچ دایه ای را به دهان نگرفت . دایه دیگر آمد، باز بچه زبان به

پستان او نزد و هکذا هر زنی را آوردند که بچه را شیر دهد، موسی پستان هیچکدام را به دهان نگرفت و شیر ننوشید!

((خدا حرام کرده بود که از پستان زنان دیگر شیر بخورد. در همین لحظه که آسیه ناراحت بود چرا بچه پستان دایگان را به دهان نمی گیرد، خواهر موسی سر رسید و گفت: آیا نمی خواهید خانواده ای را به شما معرفی کنم که بتواند بچه را شیر داده و چنانکه بخواهید از وی مراقبت کند؟(۱۱)).

آسیه و فرعون اجازه دادند زنی که آن دختر معرفی کرده بود هم بیاید شاید بچه پستان او را بگیرد. خواهر موسی آمد و به مادر گفت بچه را از صندوق در آورده اند ولی از پستان هیچ زنی شیر نمی خورد. من تو را معرفی کرده ام و هم اکنون با هم برویم و ببینیم چه می شود. همینکه مادر موسی پستان را در آورد و نزدیک بچه گرفت، طفل چنگ زد و پستان مادر را گرفت و شروع به شیر خوردن کرد.

وقتی آسیه دید که بچه فقط پستان این زن را گرفت، به مادر موسی و خواهرش تکلیف کرد که باید هر روز به کاخ بیایند و بچه را شیر دهند و از وی که پسر خوانده فرعون و زن اوست سرپرستی کنند!

((بدینگونه خداوند مهربان دوباره او را به آغوش مادر بازگردانید تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده خدا حقیقت دارد ولی اکثر مردم این را نمی دانند(۱۲)).

موسی، نوزادی که مادرش از بیم قساوت فرعون او را به رود نیل افکند و به لطف خدا سپرد،

در آغوش مادر و کاخ مجلل مصر شیر خورد و پرورش یافت و بزرگ شد و پس از آنکه بدون عمد یکی از ماءمورین فرعون را در یک درگیری کشت و ناگزیر شد از شهر خارج شود، رو به بیابان گذاشت . موسی ((صحرای سینا)) را پیمود تا به شهر ((مِیْدِین)) آمد و به طوری که خواهیم گفت ، داماد شعیب پیغمبر شد و پس از یازده سال که به مقام نبوت رسید در سن ۲۸ سالگی از جانب خداوند ماءمور شد برای هدایت فرعون و ملت مصر روانه آن دیار گردد تا هم مادر و برادر خود هارون را دیدار کند و هم به وظیفه دینی و رسالت الهی که داشت اهتمام ورزد.

ماجرای به آب افکندن موسی توسط مادرش به رود نیل را ((پروین اعتصامی)) شاعره نامی به بهترین وجه به شعر در آورده است . جلال الدین محمد بلخی هم داستان را در مثنوی به سلک نظم کشیده است ولی به اعتراف همه اهل فضل و ادب ((پروین)) به مراتب بهتر گفته است :

مادر موسی چو موسی را به نیل

در فکند از گفته ربّ جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه

گفت کای فرزند خُرد بی گناه

گر فراموش کند لطف خدای

چون رهی زین کشتی بی ناخدای

گریارد ایزد پاکت به یاد

آب ، خاکت را دهد ناگه به باد

وحی آمد کین چه فکر باطل است

رهروما اینک اندر منزل است

پرده شک را برانداز از میان

تا ببینی سود کردی یا زیان

ما گرفتیم آنچه تو انداختی

دست حق را دیدی و نشناختی

در تو تنها عشق و مهر مادریست

شیوه ما

عدل و بنده پروریست

نیست بازی کار حق ، خود را مَباز

آنچه بردیم از تو باز آریم باز

سطح آب از گاهوارش بهتر است

دایه اش سیلاب و موجش مادر است

نسبت نسیان به ذات حق مده

بار کفر است این به دوش خود منه

به که برگردی به ما بسپاریش

کی تو از ما دوست تر می داریش ؟

ما بسی گم گشته باز آورده ایم

ما بسی بی توشه را پرورده ایم

سوزن ما دوخت هر جا هر چه دوخت

زاتش ما سوخت هر شمعی که سوخت

ما بخوانیم ارچه ما را رد کنند

عیب پوشیها کنیم اربد کنند

آن که با نمرود این احسان کند

ظلم کی با موسی عمران کند؟

این سخن ، پروین نه از روی هواست

هر کجا نوریست زانوار خداست دختران شعیب پیغمبر (ع)

مادر موسی تحت مراقبت ((آسیه)) زن فرعون و در کاخ پرشکوه و مجلل او، موسی را شیر می داد و می پرورانید، بدون اینکه

فرعون و آسیه بدانند، این دایه مهربان ، کسی جز مادر طفل شیرخوار نیست ! مادر و خواهر موسی که در ظاهر پرستار پسر خوانده آسیه و فرعون یعنی ((موسی)) بودند، آزادانه به کاخ خدای خدایان (فرعون) آمد و رفت داشتند و از فرزند و برادر خود مراقبت به عمل می آوردند.

این یک نمونه بارز قدرت نمائی خداست که قرآن مجید بازگو می کند.

بدینگونه موسی رشد کرد تا به سن هیجده سالگی رسید. در این هنگام که قوای فکری و نیروی بدنیش تحکیم یافته بود، خداوند جهان ، علم و حکمت به وی آموخت . در یکی از شبها موسی وارد شهر شد و

دید که یکی از ماءمورین مخصوص فرعون با مردی از پیروان او گلاویز شده است و می خواهد او را به قتل رساند(۱۳).

مرد گرفتار از موسی مدد خواست . موسی هم نزدیک آمد و مشتى به سر تجاوزگر کوفت و همین باعث هلاکت او شد! موسی نمی خواست شخص مزبور را به قتل رساند ولی ضرب دست وی باعث شد که متجاوز با یک مشت از پای در آید. موسی که وضع را چنین دید گفت : نزاعی که بین این دو تن به وقوع پیوست کار شیطان بود. آری شیطان همیشه در صدد است بندگان خدا را گمراه کند.

سپس از اینکه مرد تجاوزگر به وسیله او کشته شد، ناراحت گردید چون او نمی خواست دخالت وی باعث شود که قتلی رخ دهد. خبر قتل ماءمور دولت ، توسط موسی در اندک زمانی در همه شهر انعکاس یافت و به گوش عالی و دانی رسید.

فرعون هم از موضوع آگاه شده جلسه ای تشکیل دادند تا ببینند چه تصمیمی درباره موسی بگیرند. نتیجه مذاکرات جلسه این بود که باید موسی را به انتقام قتل ماءمور مخصوص ، اعدام کرد.

درست در همین هنگام مرد نمونه شهر یعنی ((مؤ من آل فرعون)) از انتهای شهر که قصر فرعون در آنجا واقع بود با شتاب خود را به آن نقطه شهر رسانید و موسی را ملاقات کرد و به وی گفت : ای موسی ! بزرگان قوم توطئه کرده اند تا تو را به قتل رسانند. باید به سرعت از شهر خارج شوی . این پند را از من بشنو که خیرخواه توام .

موسی هم در حالی که

بیمناک بود و اطراف خود را می پایید تا مبادا او را تعقیب کنند و دستگیر سازند، از پایتخت فرعون خارج شد، در حالی که می گفت: خدایا! مرا از شرّ ستمگران نجات بده. مدت هشت شبانه روز راه پیمود تا از صحرای سینا گذشت و به حومه شهر ((مِیْدَین)) رسید که از شهرهای فلسطین بود. همینکه به مقابل ((مِیْدَین)) رسید گفت: امید است پروردگارم مرا به جایی اطمینان بخش رهنمون گردد.

آنکه در راه طلب خسته نگردد هرگز

پای پر آبله وادی پیمان من است

سرزمین آن روز فلسطین، مسکن اعراب کنعانی بود. بیشتر مردم آن سامان بت می پرستیدند. پیامبری در میان آنان مبعوث شده بود که به وی ((شُعَیب)) می گفتند. شعیب پیغمبر که در آن اوقات پیر و فرتوت بود در شهر ((مدین)) می زیست. او هم مانند قوم عرب بود.

وقتی حضرت موسی به سر چاه آبی در بیرون شهر مدین رسید دید که مردمی گرد آمده و گوسفندان خود را آب می دهند. موسی لحظه ای در آنجا ایستاد و به اطراف نگاه کرد. در سمت پایین چاه و اجتماع چوپانان و گله ها، دید که دوزن با وقار، گوسفندان خود را گرد می آورند تا پراکنده نشوند. موسی جلو آمد و از آنان پرسید چرا شما نمی آید گوسفندانتان را آب دهید؟

گفتند: ما گوسفندان خود را آب نمی دهیم و صبر می کنیم تا آنگاه که چوپانان، گوسفندان خود را آب بدهند و از سر چاه بروند. پدر ما پیری بزرگسال است و چون پسری ندارد ما دختران او شبانی

گوسفندانش را به عهده گرفته ایم (۱۴).

آنان دختران شعیب پیغمبر بودند و تربیت یافته خاندانی بزرگ . موسی که حسن ضعیف نوازی در سرشت وی آمیخته بود، از دختران شعیب پرسید: آیا اجازه می دهید من به نمایندگی شما گوسفندانتان را جلو ببرم و نوبت گرفته ، آب بدهم ؟

دختران شعیب از بیم اینکه مبادا چوپانان از مرد و زن بگویند که این جوان ناشناس چه نسبتی با آنان دارد و برایشان حرفی درآورند، رضایت . ندادند. موسی پرسید: آیا غیر از اینجا چاه آبی یا چشمه دیگری وجود ندارد؟ دختران شعیب گفتند: چرا، نزدیک آن درخت چاهی است که سنگ عظیمی بر روی آن نهاده اند تا اگر روزی نیاز به آن پیدا شد، مردم شهر اجتماع کرده سنگ را بردارند و از آب آن استفاده کنند.

موسی پیش رفت و نام خدا را بر زبان آورد و سنگ سنگین را یک تنه از سر چاه برداشت و گوسفندان دختران شعیب را آب داد.

((او گوسفندان آنان را آب داد، سپس زیر درختی رفت که در آن نزدیکی بود و به استراحت پرداخت . در آن هنگام به فکر تنهایی و غربت و خستگی و گرسنگی خود افتاد که در آن نقطه دور دست و میان مردمی ناشناس راه به جایی نمی برد و هیچکس را نمی شناسد. از این رو با خدا به راز و نیاز پرداخت و گفت : پروردگارا! من نسبت به هر چیز نیکویی که برایم بفرستی نیازمند هستم (۱۵)).

دختران شعیب به خانه بازگشتند و ماجرای برخورد با موسی را برای او نقل کردند و توضیح دادند که جوانی نجیب و غیرتمند است

و هم اکنون در زیر درخت نزدیک فلان چاه آرمیده شعیب به دختر بزرگش ((صفورا)) گفت :

((برگرد و او را دعوت کن تا به خانه ما بیاید ولی تذکر داد که اگر خواب بود صبر کند تا بیدار شود. به وی نزدیک نشود و از فاصله ای پیام او را به وی ابلاغ کند.

دختر شعیب به همان نقطه که موسی آرمیده بود آمد و دید که او بیدار است و از آنجا که راه به جایی نمی برد گویی چشم به راه نشسته است . صفورا در حالی که با حجب و حیا گام بر می داشت و جلو می آمد به موسی گفت : پدرم تو را فرا می خواند تا مزد سیراب کردن گوسفندانمان را به تو بدهد. موسی از این پیشنهاد بموقع خوشحال شد و حسن استقبال کرد. به همین جهت دردم برخاست و راه خانه شعیب را پیش گرفت .

در میان راه ((صفورا)) به عنوان راهنما از پیش می رفت و موسی به دنبال او به راه افتاده بود. باد سختی می وزید و گهگاه پیراهن بلند صفورا را پس و پیش می کرد. موسی که تماشای این منظره برایش ناگوار بود. به صفورا گفت : صبر کن ، من از جلو می روم و تو از دنبال من بیا ولی چون من نمی دانم از کدام راه باید رفت ، وقتی به سر دوراهی یا سه راهی رسیدیم تو از پشت سر، ریگی به جلو پرتاب کن تا من بدانم از کدام راه بروم . بدینگونه موسی و صفورا به خانه شعیب رسیدند و به خانه در آمدند.

وقتی موسی به

حضور شعیب رسید و سرگذشت خود را برای او نقل کرد، شعیب گفت نترس که با رسیدن به این شهر از شرّ ستمگران نجات یافتی (۱۶)).

((در این هنگام صفورا رو به پدر کرد و گفت پدر! او را نزد خود نگاهدار و به کار بگمار؛ زیرا بهترین کسی که ممکن است به کار گماری باید دارای دو صفت ممتاز باشد: هم از لحاظ بدنی نیرومند و هم در عمل امین باشد(۱۷)).

((صفورا)) که از لحظه دیدن موسی او را به این دو صفت ممتاز شناخته بود، خواست به پدر بگوید چون پسر ندارد که شبانی گوسفندان او را عهده دار شود ناچار باید از این فرصت استفاده کند و موسی، جوان نیرومند و امین را نزد خود نگاهدارد تا هم در سایه قدرت بدنی وی گوسفندانش را شبانی کند و هم از بودن او در خانه ایمن باشد.

شعیب خطاب به موسی گفت: ((من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این کابین که هشت سال برای من کار کنی. اگر پس از انقضای مدت، اضافه هم کار کردی ناشی از محبت تو است. نمی خواهم بر تو سخت بگیرم. به خواست خدا خواهی دید که من از شایستگانم (۱۸)).

موسی گفت: بسیار خوب! پس این قراردادی است بین من و شما که هر کدام از این مدت را به انجام رساندم (هشت سال یا بیشتر) در انتخاب آن آزاد باشم، تحمیلی بر من نباشد و شما آن را قبول کنید. من هم خدا را گواه می گیرم که به وعده خود عمل

کنم .

با این قرارداد، موسی با دختر بزرگتر یعنی ((صفورا)) ازدواج کرد. همان دختری را که در میان بیابان تنها دیده بود و چون برای خدا و حفظ احترام نوامیس مردم ، دندان روی جگر گذاشت اینک او را متعلق به خود می بیند و می تواند به طور مشروع و با وجدانی آسوده در کنار او باشد. گویی ((حافظ)) این شعر را از زبان موسی در این مورد گفته است :

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

مهریه دختر شعیب هشت سال چوپانی موسی برای او بود ولی چون شعیب انتظار داشت دامادش بیشتر با وی باشد، موسی هم دو سال بیشتر نزد وی ماند:

((و چون موسی مدت ده سال را به پایان آورد از شعیب اجازه گرفت با همسرش به مصر باز گردد و مادر و خواهر و برادرش را دیدار کند؛ زیرا سخت در اندیشه آنان بود و می خواست آنان را ببیند و از نگرانی بیرون آورد. می خواست مادرش گمشده خود را به آن سن و سال و به صورت داماد شعیب پیغمبر ببیند.

شعیب هم به موسی اجازه داد که برای دیدار مادر و کسانش و تجدید عهد با آنان راهی مصر گردد. صفورا آبستن بود. در میان راه که از قسمت جنوبی صحرای سینا می گذشتند، احساس کرد که می خواهد وضع حمل کند. هر لحظه وضع او وخیم تر می شد. شبی تاریک و سرد بود. در تاریکی شب و هوای سرد، صفورا می لرزید و به خود می پیچید. درست در همین هنگام ، موسی آتشی از جانب کوه طور

(واقع در انتهای صحرای سینا نزدیک خلیج عقبه و منطقه کنونی شرم الشيخ) دید. به تصور اینکه راه نزدیک است و در آنجا کسی آتشی روشن کرده است یا آبادی هست، به زن و کسانش گفت شما در اینجا درنگ کنید که من از دور آتشی می بینم، بروم شاید خبری برای شما بیاورم یا پاره آتشی بگیرم، باشد که با آن خود را گرم کنید(۱۹)).

فاصله میان نقطه ای که زن و کسان موسی توقف داشتند تا بلندی کوه طور، سیصد میل بوده است ولی موسی با دعوت الهی و به طور ناخودآگاه در اندک مدتی به آنجا رسید و همینکه به آتش نزدیک شد دید که در آن نقطه مقدس و ایمن و پربرکت از درختی که بر افروخته شده بود، او را صدا می زنند که: ((ای موسی! آتش نیست، منم، من خدای جهانیان (۲۰)، پاپوشت را در آور که بر نقطه مقدسی قرار داری (۲۱))).

بدینگونه موسی بن عمران که فرعون برای جلوگیری از ولادت او ۳۶۰ زن از دودمان یعقوب را شکم درید و جنین پسر آنان را کشت تا مبادا کسی که به ظلم و بیداد وی پایان می دهد، یکی از آنان باشد، پس از آن همه حوادث و ماجراها، در بلندی کوه طور به مقام رهبری خلق منصوب شد و ماءمور گردید که به مصر مراجعت کند و به کمک برادرش فرعون و قوم گمراه او را به حق و حقیقت هدایت نماید.

به گفته حافظ:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

و چه نیکو

سروده است شادروان عبدالحسین آیتی ، نویسنده کتاب مشهور و خواندنی ((کشف الحیل)):

شبی تاریک تر از جان فرعون

رهی باریکتر ز احسان فرعون

هوا زانفاس قبطی سردتر بود

رخ بانو ز سبیطی زردتر بود

که ناگه آتش دیرینه دوست

ز سینا شعله زد بر سینه دوست

ندا آمد که ای همصحبت ما

بین درنار نور طلعت ما

اگر سرد است تن گرمی ز ما جو

خشونت کن رها نرمی ز ما جو

بِکَن نعلین یعنی مهر اولاد

گزین مهر مهین ربِّ ایجاد

که گردد مهر فرزندان فراموش

نگردد نار مهر دوست خاموش زلیخا

داستان ((زلیخا و یوسف)) زیباترین داستانهای قرآن است . خداوند خود در آغاز سوره یوسف می فرماید: ((ما زیباترین داستانی را که می توان نقل کرد به تو وحی کردیم (۲۲))).

زلیخا همسر ((عزیز)) یعنی نخست وزیر مصر بود. تواریخ اسلامی ، پست و مقام شوهر زلیخا را، مختلف نقل کرده اند: صدراعظم ، رئیس زندانها یا رئیس کل تشریفات دربار.

پادشاه مصر، فرعون (ریان الولید) از فراعنه عرب بود که بر مصر حکم می راندند(۲۳). شوهر زلیخا کسی است که ما او را به گفته قرآن مجید، ((عزیز)) می خوانیم . از اینجا پیداست که او هر که بوده و هر مقامی که داشته ، از مقربان درگاه و مردی با

نفوذ بوده است چون ((عزیز)) در زبان عربی که قرآن ذکر می کند به معنای شخص مقتدر و با نفوذ است .

همسر او ((زلیخا)) در زیبایی و رعنائی و اعتدال قامت ، گوی سبقت از همگان ر بوده و از این جهات در تمام مصر ضرب المثل بود.

یوسف کوچکترین فرزند یعقوب پیامبر که به وسیله برادرانش در فلسطین به چاه افتاده

بود، توسط کاروانی که روانه مصر بود از چاه در آمد و در بازار برده فروشان مصر فروخته شد. در آنجا او را به عنوان غلام بچه برای عزیز مصر خریدند و بدینگونه وارد خانه او شد.

یوسف در خانه عزیز زیر نظر مستقیم همسر او ((زلیخا)) بزرگ شد تا به سن هیجده سالگی رسید و از علم و حکمت برخوردار گردید. در آن اوقات هنگامی که ((عزیز)) می خواست به مسافرتی برود، همسرش را مخاطب ساخت و گفت: ((جایگاه او را گرامیدار، امید است در تنهایی ما مؤثر باشد یا او را چون فرزند خود بگیریم (۲۴))).

با این وصف، زلیخا زنی جوان بود و اینک جوانی بیگانه را با اندامی برازنده و سیمایی زیبا و قیافه ای خوش ترکیب در کنار خود می دید و سعی داشت به هر نحوی شده او را به خود متمایل سازد و راز دل خویش را با وی در میان بگذارد.

به همین جهت نخست با نگاههای معنادار تمام حرکات یوسف را زیر نظر گرفت، باشد که او را به خود متوجه سازد و چون نتیجه ای نگرفت، از راه غنج و دلالت وارد شد و آنچه در قدرت داشت به کاربرد تا با این حربه برنده او را وادار به تسلیم کند ولی یوسف هم که هاله ای از نور نبوت و تربیت صحیح خانوادگی، تمام وجودش را فرا گرفته بود، بیدی نبود که با این بادهای بلرزد. یوسف علاوه بر مقام عصمت، می دانست که زلیخا زنی شوهردار است و نسبت به او حق پرستاری دارد و سالهاست که خود و شوهرش او

را تحت مراقبت گرفته اند تا به این سن و سال رسانده اند و نباید به آنان خیانت کرد.

سرانجام ((زلیخا)) در غیبت همسرش ((عزیز)) که به سفر رفته بود، یوسف را به خوابگاه خود برد تا در آنجا به طور آشکار از مراد خود با وی و برخوردهای معناداری که با او داشته است، پرده بردارد. بدین منظور، درها را بست و گفت: ((من خود را مهبیای تو کرده ام! ولی یوسف گفت: پناه به خدا! این خیانت است. او خداوندگار من است و مرا گرامی داشته و مقامی نیکو عطا کرده است. اگر من مرتکب چنین خیانتی شوم، ستمکار و متجاوز خواهم بود. و خدا هرگز ستمکاران را رستگار نمی گرداند(۲۵))).

((زلیخا پند یوسف را به هیچ گرفت و چون هوی و هوس تمام وجودش را فرا گرفته بود، نزدیک آمد تا با وی در آمیزد. چنان لحظه حساسی فرا رسیده بود که یوسف چون به یاد خداست به مخالفت پرداخت و خدا نیز او را مورد عنایت قرار داد و قصد سوء و عمل زشت را از وی بگردانید؛ زیرا یوسف از بندگان پاک سرشت بود(۲۶))).

با اینکه یوسف می دانست درها بسته است، مع الوصف برای اینکه از تماس با زلیخا برکنار بماند به طرف در دوید. در این هنگام قفل در شکست و در باز شد! زلیخا یوسف را دنبال کرد و از پشت سر پیراهن او را گرفت و کشید تا او را به خوابگاه باز گرداند. همین موضوع نیز موجب شد که پیراهن یوسف پاره شود.

یوسف و زلیخا در حال غیرعادی از اطاقها

بیرون پریدند و چون وارد حیاط کاخ شدند ((عزیز)) را دیدند که از سفر بازگشته است .

((عزیز)) آن دو را دید که با رنگی پریده و سر و وضعی غیرعادی از اطاق بیرون می آیند. ((زلیخا)) بدون درنگ گفت :
((مجازات کسی که نسبت به همسر تو قصد سوئی داشته است این است که یا به زندان افتد و یا سخت شکنجه ببیند(۲۷))).

یوسف که خود را در معرض اتهام دید گفت : ((ای عزیز! همسر تو است که با من مراوده نموده و مرا به سوی خود کشیده است)).

در این هنگام طفلی شیرخوار از بستگان زلیخا با قدرت کامله خدا به زبان آمد و گفت : اگر پیراهن یوسف از جلو سینه دریده است ، زلیخا راست می گوید و یوسف دروغگوست - زیرا در این صورت یوسف به طرف اورفته است و زلیخا با وی گلاویز شده و پیراهن او را پاره کرده است - ولی اگر پیراهن یوسف از پشت سر پاره شده زلیخا دروغ می گوید و یوسف راستگوست .

عزیز که از سخن گفتن طفل شیرخوار در شگفت مانده بود، جلو آمد و پیراهن یوسف را نگاه کرد و چون دید که پیراهن از پشت سر پاره شده به زلیخا رو کرد و گفت : ((هرچه هست زیر سر شما زنان است ؛ زیرا افسون شما زنان بسی بزرگ است (۲۸))).

ماجرا رفته رفته درز گرفت و به گوش خانمهای دربار و اشراف بلکه عموم زنان شهر رسید و همه ، زلیخا را به باد انتقاد و سرزنش گرفتند:

((زنان شهر شایع ساختند که همسر عزیز، پیشخدمت جوان خود را به سوی خویش فراخوانده و دل در گرو عشق او

نهاده و سخت به او دل بسته است ، ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم ((۲۹)).

چون زلیخا از مضمونهای نیشدار زنان شهر که برایش ساخته بودند آگاه شد، آنان را دعوت کرد و برای هر کدام بالشی در گوشه و کنار سالن پذیرایی نهاد و به دست هر کدام ، کاردی برای قاش کردن میوه داد و همینکه مجلس آراسته شد از یوسف خواست که به مجلس در آید!

همینکه زنان اشرافی و خانمهای درباری مصر، یوسف را با آن اندام دل آرا و قامت موزون و سیمای درخشان دیدند، چنان محو تماشای او شدند که بی اختیار انگشتان خود را با کارد به جای میوه بریدند و متوجه نشدند و گفتند: ((محال است که این جوان محبوب و دلفریب ، بشر باشد، نه ، نه ، او فرشته ای بزرگوار است ((۳۰)).

و به گفته سعدی :

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را

در اینجا زلیخا از فرصت استفاده کرد و به زنان مصر گفت : این است آنچه مرا به خاطر آن سرزنش می کنید. شما طاقت نیاوردید او را به یک نظر ببیند ولی او شبانه روز در کنار من است !

((این است آنچه مرا در خصوص عشق او ملامت کرده اید. من او را به خود دعوت کردم ولی او خودداری کرد. صریحا می گویم اگر آنچه را از وی می خواهم و به او دستور می دهم عملی نسازد، به زندان خواهد افتاد یا خوار و ذلیل می شود((۳۱)).

عزیز و همسرش زلیخا به منظور جلوگیری از آبروریزی بیشتر و بدگویی و سرزنش مردم ، یوسف

را به زندان افکندند ولی یوسف که از خطر بزرگ معصیت الهی رهیده بود گفت: ((پروردگارا! من زندان را بهتر از این می دانم که زنان مرا به آن می خوانند. اگر افسون زنان را از من بر طرف نسازی ممکن است به سوی آنان کشیده شوم و از نادانان به شمار آیم (۳۲)).

خداوند مهربان هم دعای یوسف را مستجاب کرد و با زندانی شدن او خطر فریب و افسون زنان را از وی برطرف ساخت.

یوسف در زندان به سر می برد تا سالها بعد که فرعون مصر خواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو چاق را خوردند. چون از معبران تعبیر خواست آنان گفتند خوابی پریشان است که قادر به تعبیر آن نیستیم. جوانی که ندیمان فرعون و با یوسف در زندان بود، در این موقع به یاد یوسف افتاد و به فرعون گفت: شخصی بزرگوار و پاکدل در زندان است که کاملاً از عهده تعبیر این خواب برخوردار است.

فرعون دستور داد او را از زندان در آورند. ولی یوسف گفت: قبل از هر چیز باید معلوم شود گناه من چیست که باید سالها در زندان بمانم؟ و به ماء مور گفت: برگرد و به پادشاه بگو از زنان مصر سؤال کند علت چه بود که زنان اشرافی و خانمهای درباری انگشتان خود را بریدند؟! خدای من از افسون آنان خبر دارد.

فرعون زنان را احضار کرد و پرسید: چرا با یوسف مراوده برقرار ساختید و او را به خود دعوت کردید؟ زنان گفتند: نه، به خدا سابقه بدی از او سراغ نداریم. در این

هنگام زلیخا که به واسطه مرگ شوهرش ((عزیز)) دیگر نه آن عزت و احترام را داشت و نه آن آب و رنگ را، گفت: ((هم اکنون حقیقت آشکار شد. من اعتراف می کنم که این من بودم که او را به خود دعوت کردم، او هر چه می گوید راست است ((۳۳)).

یوسف با تجلیل خاصی از اتهامات وارده تبرئه شد و با عزت و سرافرازی از زندان بیرون آمد، در حالی که مرد و زن مصر اطلاع یافتند که یوسف به خاطر پاکی و ترتیب اثر ندادن به خواهشهای همسر عزیز مصر به زندان افتاده بود!

فرعون مصر چون یوسف را از نزدیک دید و با او سخن گفت، چنان شخصیت وی در نظرش بزرگ آمد که به نفع او از سلطنت کناره گرفت و سرنوشت ملت و مملکت مصر را به دست او سپرد.

بدینگونه یوسف که به خاطر خویشتنداری از معصیت الهی و پاس احترام ناموس مردم به زندان افتاد، سرانجام همه کاره مصر شد. او، هم پیغمبر خدا بود و هم عزیز مصر، هم با کمال قدرت بر مصر حکومت می کرد و هم چشم و چراغ مصریان بود.

مطابق برخی از روایات اسلامی سالها بعد که زلیخا پیر و نابینا شده بود، روزی بر سر راه یوسف نشست و همینکه یوسف خواست از آنجا بگذرد، برخاست و از وی خواست که دعا کند تا خدا چشمش را بینا کند و جوانی و زیبایی روزگار نخستین را به او بازگرداند تا بتواند او را ببیند، و به همسری او در آید. پیک الهی فرود آمد و از یوسف خواست دعا کند. یوسف

پیامبر محبوب خدا هم دعا کرد و زلیخا به همان شکل و اندام خوش ترکیب، ایامی که با یوسف برخورد داشت و می خواست به طور نامشروع با وی تماس بگیرد، بازگشت و به صورت مشروع به همسری یوسف در آمد.

این نتیجه دوری از گناه و دوری از نافرمانی خداست! پی نوشتها

۱- (وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ مَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيٍّ ذِي فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ يُؤَيِّدُ بِهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيَفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ وَإِمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلٌ لِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ) (سوره هود، آیه ۶۹ - ۷۳)

۲- (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ) (سوره ابراهیم، آیه ۳۹)

۳- (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (سوره نازعات، آیه ۲۴)

۴- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۴۰.

۵- (وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُوَّةً عَيْنِ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا) (سوره قصص، آیه ۹)

۶- (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (سوره تحریم، آیه ۱۱)

۷- در اینجا نیز قسمت عمده گفتار خدا را در سوره قصص

به صورت ترجمه می آوریم و فقط چند آیه آن را عینا در پایان کتاب ذکر می کنیم .

۸- (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِي عِي ِهْ ، فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِي ِه فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِن الْمُرْسَلِي ِنَ) (سوره قصص ، آیه ۷)

۹- (وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِي ِنَ) (سوره قصص ، آیه ۱۰)

۱۰- (وَقَالَتِ الْاِخْتِةُ قُصِي ِه فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (سوره قصص ، آیه ۱۱)

۱۱- (وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُوْنَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ) (سوره قصص ، آیه ۱۲)

۱۲- (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (سوره قصص ، آیه ۱۳)

۱۳- در اینجا نیز ما بیشتر، ترجمه آیات قرآنی را در سوره قصص و طه می آوریم نه اصل آیات را برای آگاهی بیشتر به قرآن مجید و ترجمه های آن مراجعه کنید.

۱۴- (وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَ جَدَّ عَلَيْهِ أُمَّهُ مِنَ النَّاسِ يَسْتُقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ اِهْرَاءَتَيْنِ تَدُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَ اَبُونَا شَيْخٌ كَبِي ُرٌ) (سوره قصص ، آیه ۲۳)

۱۵- (فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِن خَيْرٍ فَقِي ُرٌ) (سوره قصص ، آیه ۲۴)

۱۶- (فَجَاءَتْهُ اِخْدِيهُمَا تَمْسِي ُ عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا

جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (سوره قصص ، آیه ۲۵)

۱۷- (قَالَتِ إِحْدِيهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِاسْتَأْجِرْتَ الْقَوِيَّ الْأَمِيَّ نُو) (سوره قصص ، آیه ۲۶)

۱۸- (قَالَ إِنِّي أُرَىٰ دُأْنَ أَنْكِحَكَ إِحْدَىٰ ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرَىٰ دُأْنَ أَشَقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) (سوره قصص ، آیه ۲۷)

۱۹- (فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتَىٰ كُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ جَذْوَةٌ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) (سوره قصص ، آیه ۲۹)

۲۰- (فَلَمَّا آتَاهَا نُودَىٰ مِنْ شَاطِئِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) (سوره قصص ، آیه ۳۰)

۲۱- (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) (سوره طه ، آیه ۱۲)

۲۲- (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ) (سوره يوسف ، آیه ۳)

۲۳- باید دانست غیر از فرعون های مصری ، مدتی هم فراعنه عرب بر مصر حکومت می کردند و فرعون به معنای پادشاه بوده است .

۲۴- (وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرِيهِ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَاءَ تِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا) (سوره يوسف ، آیه ۲۱)

۲۵- (وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (سوره يوسف ، آیه ۲۳)

۲۶- (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا

لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَصَوَّفَ عَنْهُ الشُّوْءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ نَ) (سوره یوسف ، آیه ۲۴)

۲۷- (قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَيْسَجْنُ أَوْ عَذَابًا لِيٍّ مُ) (سوره یوسف ، آیه ۲۵)

۲۸- (قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ) (سوره یوسف ، آیه ۲۸)

۲۹- (وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (سوره یوسف ، آیه ۳۰)

۳۰- (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ) (سوره یوسف ، آیه ۳۱)

۳۱- (قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَكُنَّ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيْسَجَنًّا وَكَانَ مِنَ الصَّاعِرِينَ نَ) (سوره یوسف ، آیه ۳۲)

۳۲- (قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ نَ) (سوره یوسف ، آیه ۳۳)

۳۳- (قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ لَأَنْ حَصِيحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ نَ) (سوره یوسف ، آیه ۵۱)

زن در قرآن (قسمت سوم)

نویسنده: علی دوانی بلقیس

خداوند به حضرت سلیمان پیغمبر حشمتی موهبت کرده بود که به هیچیک از بندگان برگزیده اش نداده بود (۱). سلیمان ، هم پیغمبر خدا بود و هم فرمانروای

بزرگ و مقتدر عصر. روزی سلیمان در حالی که طبق معمول گروه بی شماری از جنیان و انسانها و پرنندگان در صفهای مشخص ، او را همراهی می کردند، راهی سفر شد. در آن سفر سلیمان وارد سرزمین ((یمن)) گردید و در بیابانی گرفتار مضیقه بی آبی گشت . به دستور سلیمان ، همراهان در صدد برآمدند تا مگر در آن بیابان سوزان به آبی دست یابند ولی چندان که گشتند دسترسی به آب پیدا نکردند.

شاید علت اینکه خداوند به سلیمان مانند پدرش داوود مقام نبوت و سلطنت هر دو را عطا کرده بود، مادیگری و دنیاپرستی قوم آنان ((بنی اسرائیل)) بود که می پنداشتند کسی می تواند بر آنان حکومت کند که از لحاظ مال و ثروت و جلال و حشمت سرآمد مردمان مصر باشد.

هر گاه سلیمان به سفر می رفت یا به تخت می نشست ، سپاهسانی از جن و انس و پرنندگان که خداوند مسخر وی کرده بود، پیرامونش را می گرفتند یا به دنبالش راه می افتادند.

در آن بیابان گرم و آفتاب سوزان ، سلیمان دید در آنجایی که نشسته است از گوشه ای آفتاب بر او می تابد. چون به اطراف خود نظر افکند جای ((هُدْهُد)) را در بالای سر خود خالی دید.

سلیمان می خواست هدهد را که در میان پرنندگان شامه خاصی برای یافتن آب ولو از مسافت دور داشت مأمور کند تا هر طور شده او را در آن بیابان از وجود آب آگاه سازد ولی چون جای او را خالی دید گفت : ((آیا هدهد هست و من نمی بینم یا از غایبان است ؟

اگر او در این لحظه حساس (بدون جهت) غیبت کرده باشد به سختی کیفر خواهم داد یا برای عبرت دیگران سر از تنش جدا می‌سازم مگر اینکه برای غیبت خود عذری موجه بیاورد((۲)).

خداوند به پرندگان مانند دیگر اصناف جانداران الهام کرده بود که باید تحت فرمان سلیمان پیغمبر باشند و از فرمانش سرپیچی نکنند. به همین جهت نیز سلیمان هدهد را در صورت غیبت غیر موجه، مقصر می‌دانست. این معنا موهبتی بود که از جانب خداوند فقط به حضرت سلیمان داده شده بود به طوری که نه قبل از وی سابقه داشت و نه بعد از او نظیر پیدا کرد.

دیری نپایید که هدهد آمد و به سلیمان گفت: ((من پی به موضوعی برده‌ام که تو - پیغمبر خدا - با همه شکوه و جلال و علم و اطلاعی که داری از آن بی‌خبری! من از قلمرو ((سبا)) می‌آیم و خبری مقرون به حقیقت و یقین آورده‌ام ((۳)).

((من در آن شهر زنی را دیدم که بر مردم آنجا حکومت می‌کند و برایش همه گونه وسائل و قدرت و تجمل فراهم است. او به خصوص تختی عظیم دارد)).

((من دیدم که آن زن و افراد مملکت او به جای پرستش خداوند جهان در برابر خورشید سر به خاک نهاده و آفتاب می‌پرستند. شیطان هم شرک به خدا و کار نامعقول آنان را در نظرشان جلوه داده و از راه حق و صواب بازداشته است، به همین علت هم از راه راست بازمانده‌اند((۴)).

((شیطان آنان را فریب داده است تا خدایی که هر راز پنهان در آسمانها و

زمین را آشکار می سازد و از آنچه مردم نهان می دارند یا آشکار می سازند، آگاه است ، پرستش نکنند. خدایی که جز او خدایی نیست ، خدایی که دارنده جهان آفرینش است ((۵)).

((هدهد)) علت غیبت خود را این طور گزارش داد که در پی جستجوی آب ، به شهر ((ماءرب)) پایتخت ((قوم سبا)) در یمن رسیده و دیده است که ((بلقیس)) ملکه سبا با شکوه و جلال هر چه تمامتر در حالی که بر تختی عظیم جلوس کرده است بر مردم یمن حکم می راند و خود مردم سبا نیز آفتاب پرست می باشند.

بنابراین ، هدهد در انجام وظیفه کوتاهی نکرده بود و عذر موجه داشت ؛ زیرا اگرچه با همه کوششی که به عمل آورده بود، آبی نیافته بود ولی در عوض خبری مهم آورده و بر امری بزرگ آگاهی یافته بود.

سلیمان پس از استماع گزارش هدهد گفت : ((خواهیم دید که راست می گویی یا از دروغگویانی؟!)) سپس دستور داد نامه ای برای بلقیس ملکه سبا بنویسند و چون نامه مهیا شد، هدهد را مخاطب ساخت و گفت : ((هم اکنون این نامه را ببر - و در حالی که بلقیس با مشاوران خود تشکیل جلسه داده است - در مجمع آنان ، بیفکن آنگاه از ایشان کناره بگیر و بین با خواندن آن به چه نتیجه ای می رسند((۶)).

هدهد نامه سلیمان را گرفت و روانه قلمرو سبا شد و چون در بالای سر بلقیس و مجمع او قرار گرفت ، نامه را درست به دامن او افکند، سپس به گوشه ای رفت و گوش داد تا ببیند

پس از مطالعه چه تصمیمی خواهند گرفت .

بلقیس ، نامه را گشود و خواند، سپس رو کرد به مشاورانش و گفت : ((ای حاضران مجلس ! نامه ای گرانقدر به سوی من افکنده شد. این نامه از سلیمان است و مضمون آن چنین است : به نام خداوند بخشنده مهربان . بر من برتری مجوید و همه تان به نزد من بیاید و خود را تسلیم کنید))

سپس بلقیس به مشاوران خود گفت : ((ای حاضران مجلس ! بگویید تکلیف من چیست ؟ من هیچ تصمیم قاطعی نمی گیرم مگر اینکه قبلا شما نظر خود را اظهار کنید)) .

مشاوران بلقیس گفتند: ((ما دارای نیروی کافی و نفرات جنگجو هستیم . در عین حال اختیار ما به دست تو است ، بین تا چه پاسخی خواهی گفت)) .

بدینگونه وزرای بلقیس امر جنگ و صلح را به عهده ملکه خود محول کردند و آمادگی خود را نیز برای جنگ اعلام داشتند.

بلقیس گفت : ((آنچه من می دانم این است که در صورت اعلان جنگ و شکست ما، پادشاهان فاتح وقتی به عزم جنگ وارد شهری یا کشوری می شوند، نظام شهر و مملکت را در هم ریخته و عزیزترین افراد کشور را به صورت خوارترین آنان در می آورند. آری آنان این کار را خواهند کرد. من به جای اعلان جنگ ، هدیه ای برای آنان می فرستم تا ببینم فرستادگانم با چه تصمیمی از جانب سلیمان بر می گردند((۷)).

آنگاه بلقیس جعبه ای محتوی یک دانه گوهر گرانبها برای سلیمان فرستاد و به مشاوران خود گفت اگر سلیمان پیغمبر خدا باشد ما توانائی جنگ با او را نداریم و چنانچه

پادشاه باشد، هدیه ما را می پذیرد و با این قدرت و نفرت بر او پیروز خواهیم شد.

هدهد که در گوشه سقف قرار گرفته بود و سخنان آنان را می شنید، موضوع را به سلیمان گزارش داد. وقتی فرستادگان بلقیس نزد سلیمان رسیدند و هدایا را به او تسلیم کردند، سلیمان که می دید بلقیس و اطرافیانش به جای اینکه تسلیم شوند و به خدا ایمان آورند، آن طور با وی رفتار کردند، سخت برآشفت .

همینکه فرستادگان بلقیس به حضور سلیمان رسیدند، سلیمان به آنان گفت : آیا می خواهید نظر مرا با مال دنیا جلب کنید؟ اگر این قصد را دارید بدانید که ((آنچه خدا به من داده است از آنچه شما دارید بهتر و بیشتر است . شما باید که از این هدیه خود شادی می کنید))؛ زیرا شما فقط به ظواهر دنیا می نگرید و از آنچه در ماورای عالم ماده و مظاهر جهان است غافل می باشید.

سپس به فرستادگان بلقیس گفت : ((برگردید به سوی آنان (بلقیس و مشاورانش) و هدایای خود را نیز ببرید و به آنها بگویید: من سپاهی به سوی آنان گسیل می دارم که قادر نباشید در مقابل آن مقاومت کنید و آنان را با ذلت و خواری از مملکت سبا بیرون خواهیم کرد((۸)).

پس از رفتن فرستادگان بلقیس ، سلیمان رو به حاضران در گاه کرد و گفت : ((ای حاضران در گاه ! کدامیک از شما می توانید تخت بلقیس را پیش از آنکه آنان نزد من بیایند و تسلیم شوند حاضر کنید؟((۹)).

((عِفْرِیت)) که از سرکرده های جن بود گفت : ((من آن را پیش از آن

که تو از جایت برخیزی خواهم آورد. آری من این کار را می کنم و بر آن هم قادر و امین هستم (۱۰)).

به دنبال آن ((آصف بن برخیا)) وزیر حضرت سلیمان که ((بهره ای از علوم کتاب آسمانی داشت گفت : من قادرم آن را پیش از آنکه مژه بر هم بزنی بیاورم (۱۱)). در این مسابقه ((آصف بن برخیا)) برنده شد.

((همینکه سلیمان دید تخت بلقیس را آورده اند و نزد او نهاده اند)) زبان شکرگزاری گشود و گفت : ((این از موهبت خدای من است)) خدا این نعمت و موهبت را به من داده است ((تا مرا بیازماید که آیا پاس نعمت او را نگاه می دارم یا کفران نعمت خواهم کرد)).

سپس گفت : ((هر کس پاس نعمت خدا را نگاهداشت ، سود آن به خود وی باز می گردد و هر کس ناسپاسی کند، زبانی به خدا نمی رساند)) بلکه زیان آن به خود وی می رسد ((زیرا خدای من نسبت به شکر بندگان بی نیاز و در عین حال نسبت به آنان کریم است (۱۲)).

قبل از آنکه بلقیس به حضور سلیمان بار یابد سلیمان گفت : ((شکل تخت او را دگرگون سازید تا ببینم وقتی که آمد، درک و هوش لازم را دارد که امیدوار باشیم ایمان خواهد آورد یا از کسانی است که امیدی به هدایت آنان نیست (۱۳)).

((وقتی بلقیس آمد به وی گفت : آیا تخت تو بدینگونه بوده است ؟ بلقیس گفت : مثل اینکه همان است ! سپس از تماشای آن در دربار سلیمان مات و مبهوت شد. وقتی بلقیس پی برد که آن کار شگفت انگیز را ماءموران سلیمان انجام داده اند

گفت : پیش از این از قدرت سلیمان و حشمت او آگاه بودیم و این حقیقت را اعتراف داشتیم (۱۴)).

به دستور سلیمان کاخی از آبنگینه برای سکونت بلقیس ساختند و چون کاخ آماده شد به بلقیس گفتند: ((به کاخ درآی ! هنگامی که بلقیس صحن کاخ را دید پنداشت که آنجا را آب گرفته است . به همین جهت دامن خود را بالا کشید ولی در این هنگام سلیمان گفت : نه ، این آب نیست بلکه صحن آن از آبنگینه ساخته شده است)).

پس از آنکه بلقیس کاملاً پی به عظمت و شکوه سلیمان برد و او را دارای نیروی مافوق بشری یافت و سخت تحت تاءثیر شخصیت او قرار گرفت ، ایمان آورد: ((گفت : پروردگارا! من در گذشته به خود ظلم کردم و اینک با سلیمان به تو خداوند جهانیان ایمان می آورم (۱۵)). مریم و مادرش حنّه

داستان حضرت مریم در قرآن مجید یکی از شگفت انگیزترین و جالبترین داستانهای قرآنی است . ولادت او و سرگذشت مادرش و ماجرای حامله شدن خود وی که دوشیزه بود و آوردن پسری به نام ((عیسی)) پیغمبر خدا، داستانی شنیدنی و بی نظیر است که در قرآن مجید آمده است .

خداوند داستان آنان را به تفصیل در قرآن سوره مریم شرح داده است . اینک خلاصه آن داستان به موجب آیات سوره آل عمران و سوره مریم و تفسیر آن :

مادر مریم ((حَنَّة)) یا ((حنّا)) سالها بود که با ((عمران)) از بزرگان و روحانیون محترم آل یعقوب ازدواج کرده بود ولی از او فرزندی نیاورد. مدتها گذشت اما انتظار او به

جایی نرسید. سرانجام رو به درگاه خدا آورد و دست تضرع و التجا برداشت .

((زن عمران گفت : پروردگارا! من نذر کرده ام که آنچه را در شکم دارم (وقتی متولد شد) آزاد بگذارم (تا خدمتکار خانه تو باشد) پس تو این نذر را از من بپذیر که می دانم شنوا و دانایی ((۱۶))).

در آن روز بیت المقدس معروف به ((هیکل)) بود. ساختمان این معبد را حضرت داوود آغاز کرد و فرزندش سلیمان به اتمام رسانید. در کنار همین معبد بود که در دوران اسلامی ((مسجد اقصی)) یا ((بیت المقدس)) ساخته شد.

سرانجام ، دعای مادر مریم که از بانوان پاک سرشت بود مستجاب شد و احساس کرد که آبستن شده است . به همین جهت وقتی وضع حمل کرد و دید که نوزاد دختر است و پسر نیست گفت : خداوندا! من که دختر زاییدم؟! (چون منتظر پسر بود) ولی خدا بهتر می دانست که آنچه زاییده بود چه دختر پاک سرشتی است . مادر مریم پنداشت که برای خدمت در خانه خدا، پسر به مانند دختر نیست از این رو گفت : ((من او را مریم (۱۷) نامیدم و او و فرزندش را از شرّ شیطان مطرود در پناه تو قرار دادم ((۱۸))).

مادر مریم می دید که باید به نذر خود عمل کند. با اینکه مریم دختر بود او را به عنوان ((دختر عابده)) تقدیم خانه خدا کرد.

((خدا هم مریم را به وجهی نیکو قبول کرد و به خوبی پرورش داد و چون پدر مریم پیش از ولادت او از دنیا رفته بود از این رو مادرش او را

که طفلی خردسال بود آورد و به متولیان خانه خدا سپرد تا نذر او را برای خدمتگزاری خانه خدا بپذیرند)).

متولیان بیت المقدس که از بزرگان و روحانیون عالی مقام بنی اسرائیل بودند بر سر کفالت مریم با هم به نزاع پرداختند. سرانجام تصمیم گرفتند قلمهای خود را به آب اندازند تا قلم هر کدام به روی آب آمد، به حکم قرعه کفالت مریم دختر عمران مرد نامی و محترم شهر، با او باشد و این افتخار در خانه خدا نصیب او گردد.

در آن میان تمام قلمها به زیر آب رفت و تنها قلم زکریا به روی آب آمد. بدینگونه زکریا (که شوهرخاله مریم بود) کفالت و سرپرستی اورابه عهده گرفت .

در بیت المقدس اطاقکی در جای بلندی در اختیار مریم نهادند و زکریا به مراقبت از وی همت گماشت .

با اینکه غذا و مایحتاج مریم به عهده زکریا بود، مع الوصف ((چند بار زکریا سر زده به دیدن مریم آمد و دید که غذای بهشتی در مقابل مریم نهاده اند)) و او مشغول خوردن آن است !

((زکریا گفت : ای مریم ! این غذا را از کجا برای تو آورده اند؟ مریم گفت : آن را از جانب خدا آورده اند، خدا به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد(۱۹)).

زکریا متوجه شد که مریم سخت مورد لطف و عنایت خداست . مریم سالها در خانه امن خدا و تحت کفالت و نظارت حضرت زکریا پیغمبر خدا به سر برد. او هم اکنون دختری بالغ است و با قد کشیده و از نظر ظاهر و باطن بهترین دختران عصر می باشد. او در همان بلندی در اطاقک خود

به سر می برد، در اوقاتی که مردان بیرون می رفتند پایین می آمد و مشغول جاروب کردن خانه خدا و گردگیری نقاط آن می شد.

روزی در اطاقک خود نشسته بود که ((فرشتگان آمدند و به وی گفتند: ای مریم! فرمانبردار خدا باش و سجده کن و با خاضعان در پیشگاه خدا خضوع کن ((۲۰)).

روز دیگر باز فرشتگان نازل شدند و گفتند: ((ای مریم! خدا تو را بشارت می دهد به مولودی که نامش مسیح (۲۱) عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند خواهد بود و از مقربان الهی است ((۲۲)).

((او در گهواره مانند روزی که بزرگ خواهد شد، با مردم سخن خواهد گفت، و یکی از بندگان شایسته خداوند می باشد ((۲۳)).

((مریم گفت: خدایا! چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم و حال آنکه بشری با من تماس نگرفته است. فرشته گفت: با این وصف خدا این کار را خواهد کرد و آنچه را بخواهد می آفریند. وقتی خدا فرمانی صادر کند (و چیزی را اراده نماید) همینکه بگوید: بشو، می شود ((۲۴)).

دنباله داستان را در سوره مریم بخوانید که خداوند ماجرای حامله شدن مریم دوشیزه نمونه و پاک سرشت عصر را شرح می دهد: ((ای پیغمبر! به یاد آور داستان مریم را هنگامی که از کسانش کناره گرفت و به نقطه ای در مشرق جایگاه خود رفت در آنجا او پرده ای کشید و دور از چشم آنها مشغول آبتنی شد.

درست در همین هنگام ما روح القدس را به سوی او فرستادیم. روح القدس مانند انسانی معتدل و خوش ترکیب در مقابل او مجسم شد. چون

مریم آن انسان زیبا و خوش قامت را دید، گفت: من به خدا پناه می برم و از او می خواهم که تواز او بترسی و مردی پارسا باشی و گمان بد در باره من نبوی!

روح القدس فرشته الهی گفت: نه، من بشر نیستم، من فرستاده خدای توام و آمده ام تا از جانب خدا کودکی پاک سرشت به تو موهبت کنم.

مریم گفت: چگونه ممکن است من بچه ای داشته باشم و حال آنکه بشری با من تماس نگرفته است و زناکار هم نبوده ام؟

فرشته گفت: با این وصف خداوند اراده کرده است که این کار جامه عمل بپوشد. فرشته افزود خدایت می گوید این کار برای من که خدای تو هستم آسان است (و مسئله مشکلی نیست) ما او را نشانه ای از قدرت نمایی خود برای مردم قرار می دهیم و رحمتی از جانب خود می دانیم و در هر صورت باید بدانی که این کار انجام گرفته است (۲۵)).

با همین تجسم روح القدس در مقابل مریم که دوشیزه ای باوقار و جوان و در آن لحظه با بدن لخت مشغول آبتنی بود و گفتگویی که میان او و فرشته الهی رد و بدل شد، مریم که خود را برهنه و در یک قدمی جوانی زیبا و متناسب می دید، تکان سختی خورد و حالت قاعدگی پیدا کرد.

همین معنا موجب شد که به طرز اسرار آمیزی و برخلاف موازین طبیعی و دانش طبیعی و فقط با اراده و خواست الهی آبتن شود. چیزی که برای نخستین بار اتفاق می افتاد و بعد از او هم در جهان اتفاق نیفتاده است

. این فقط یک معجزه بود و خواست خداوند؛ زیرا اراده خداوند بالاتر از موازین طبیعی و قوانین علمی و محاسبات ماست .

مریم با روح و اراده خداوند حامله شد و همین احساس حاملگی او را به محل دوری کشاند. در آنجا درد زاییدن به سراغ او آمد و به درخت نخلی پناه برد.

او که می دید دوشیزه ای دست نخورده آبتن شده است و یک لحظه دیگر وضع حمل می کند بقدری هراسان شد که گفت : ((ای کاش ! پیش از این واقعه مرده بودم و از خاطره ها فراموش شده بودم . درست در همین هنگام از زیر درخت نخلی خشکیده صدایی آمد که : ای مریم ! غمگین مباش ! خدایت از زیر پایت چشمه آبی جاری ساخته است و این را نشانه لطف خود درباره تو قرار داده است .

ای مریم ! شاخه درخت نخل را (که سبز و بارور شده است) تکان ده تا رطب تازه فرو افتد. سپس از آن رطب تازه بخور و چشمت روشن باشد. اگر پس از وضع حمل بدخواهان یهود زاییدن و بچه دار شدن تو را بهانه کردند و دیدی که درباره آن سؤال می کنند، به آنان بگو: من برای خدا نذر کرده ام روزه بگیرم ، بنابراین با کسی سخن نمی گویم (۲۶)).

به دنبال آن ، مریم زایید و عیسی نوزاد زیبای خود را پاک و پاکیزه و پیچیده در قنناق ، در بغل گرفت و به میان قوم آمد، شهری که این ماجرا در آن به وقوع پیوست ((ناصره)) واقع در فلسطین بود که امروز هم هست

و به زادگاه حضرت عیسی معروف است . چون عیسی در ((ناصره)) متولد شد، خود او را ((عیسای ناصری)) می گفتند و به همین علت هم پیروانش را ((نصرانی)) یا ((نصارا)) می خوانند.

مریم که خود از اولاد یعقوب یعنی دودمان بنی اسرائیل و قوم یهود بود، همینکه با آن کیفیت و حال و وضع ، نوزاد را به بغل گرفته و به میان قوم خود آورد، گفتند: ای خواهر هارون ! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت سابقه بدکاری داشته است تو که دختر هستی این بچه را از کجا آورده ای ؟ مریم با الهام غیبی اشاره به نوزاد کرد که از خود وی جویا شوید. گفتند: چگونه با نوزادی که در گهواره (قنناق) است سخن بگوییم ؟ ((۲۷)).

در همین لحظه عیسای نوزاد گفت : ((من بنده خدایم و (معانی) کتاب آسمانی به من داده شده و خدا مرا پیغمبر نموده است و هر جا باشم پر برکت قرار داده و سفارش کرده است که تا زنده ام نماز گزارم و زکات بدهم . و سفارش کرده است که نسبت به مادرم نیکو کار باشم و ستمگر و سنگدل نباشم .

درود بر من روزی که متولد شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده می شوم)).

خداوند شخصیت مریم را در آیه آخر سوره تحریم بدینگونه بازگو می فرماید: ((مریم دختر عمران نمونه کامل یک فرد با ایمان بود.رحمش پاک و ما روح خود را در آن دمیدیم . او سخنان خدای خود و کتب او را تصدیق داشت و شخصا نیز از بندگان فرمانبردار خداوند بود)). همسر ابولهب

((ام))

جمیل)) همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان بود. می دانیم که ابوسفیان مالدار معروف بنی امیه و شخص با نفوذ مکه بود و در اظهار عداوت نسبت به پیغمبر اسلام شهرت داشت. ابولهب نیز عموی پیغمبر اسلام و یکی از ده پسر عبدالطلب، سرسخت ترین دشمنان پیغمبر و مسلمانان بود.

ابولهب با اینکه از خاندان نجیب هاشم بود، مع الوصف بر اثر همنشینی با افراد فاسد قریش یعنی سران مشرک مکه و تماس دائم با آنها رنگ جماعت به خود گرفته بود. این مرد زردانبوی بد دهن، هتاک و جسور، در میان مشرکان مکه بیش از همه نسبت به برادرزاده اش پیغمبر اسلام خصومت می ورزید و او را می آزد.

زن او ((ام جمیل)) هم زنی بدسرشت و کینه توز بود. خانه آنان در همسایگی پیغمبر قرار داشت. هر خبری که از برادرزاده شوهر خود پیغمبر اسلام می شنید، آن را به اطلاع مشرکان می رسانید.

ام جمیل، علاوه بر این، شوهرش او را و او را می داشت تا به پیغمبر آزار بیشتر برساند. او حتی نام پیغمبر را عوض کرده بود و می گفت: به او نگویید ((محمد)) بلکه بگویید ((مُدَّم))!!

وقتی این خبر را به پیغمبر دادند، فرمود: خدا خواسته است نام مرا زده‌ها این زن بیندازد تا هر ناسزایی که می گوید، به ((مُدَّم)) بگوید، من که ((مُدَّم)) نیستم!

ام جمیل، شبها خار و خاشاک و هیزم می آورد و در نقطه ای که محل عبور پیغمبر بود می ریخت تا از این راه به حضرت صدمه بزند.

شوهر او ابولهب هم داوطلب شده بود که مال و ثروت خود را در راه مبارزه با

پیغمبر صرف کند و این کار را هم می کرد.

ام جمیل از هر گونه شرارت و سخن چینی و جسارت نسبت به پیغمبر خودداری نداشت و عواقب سوء آن را هم به گردن می گرفت .

این زن شریر همینکه پیغمبر را می دید، از گفتن هر سخن زننده و هر گونه فحاشی به حضرت خودداری نمی کرد.

ابولهب نیز بارها همینکه نگاهش به پیغمبر می افتاد، او را دنبال می نمود و خاک و سنگریزه به طرف آن برگزیده خدا پرتاب می کرد.

داستان این مرد و زن بی ادب نگونبخت بد زبان در قرآن مجید، سوره ((ابولهب)) آمده است . این سوره ولو بسیار کوتاه و آنچه درباره ابولهب و زنش می گوید مختصر است ولی با این وصف ، همین سوره کوتاه بیان کننده داستانی طولانی و نقل مختصر آن ، گویای شرح مفصلی از اعمال ناهنجار و رفتار زشت این دو عنصر پلید و رسواست .

خداوند در سوره ((ابولهب)) می فرماید: ((تباه باد دستهای ابولهب (که خاک و سنگ به طرف پیغمبر می ریزد) تباه باد دستهای او. مال و ثروتی که او اندوخت و آنچه کسب کرد، او را از کیفر فردا و عذاب دوزخ بی نیاز نکرد. به زودی می چشد آتشی را که دارای شراره است . زن او که همزم جمع می کند (تا بر سر راه پیغمبر بریزد، فردای قیامت نیز همزم کش جهنم است) و ریسمانی از آتش به گردن دارد(۲۸)). زنی که به خدا شکایت کرد

((اوس بن صامت)) با دخترعمویش ((خوله)) ازدواج کرده بود. آنان در شهر خود ((مدینه)) باهم

زندگی می کردند و یکدیگر را سخت دوست داشتند. اوس به واسطه تنگدستی و پریشانی ، مردی تندخو و کم حوصله شده بود.

روزی اوس به همسرش نزدیک شد تا خواسته مشروع خویش را برآورده سازد ولی زن امتناع ورزید و به تمنای شوهرش روی خوش نشان نداد. اوس هم خشمگین شد و زنش را ((ظهار)) کرد و گفت : تو نسبت به من به منزله مادرم هستی . ولی بعد، از گفته خود پشیمان شد.

((ظهار)) نوعی از طلاق زن در زمان جاهلیت بود(۲۹) و تا آن موقع منعی از اسلام درباره آن نرسیده بود. ظهاری که ((اوس بن صامت)) کرد، نخستین ظهاری بود که در اسلام به عمل آمد.

((اوس)) به زن خود گفت : ((تصور می کنم تو بر من حرام شده ای . برو حکم آن را از پیغمبر سؤال کن و اگر راهی بر حلال شدن مجدد تو نباشد، نباید دیگر به خانه برگردی!!)).

((خوله)) هم نزد پیغمبر آمد و گفت : یا رسول الله ! شوهر من اوس بن صامت ، وقتی که من جوان و دارای مال و ثروت و عشیره بودم ، با من ازدواج کرد ولی بعد از آنکه ثروتم از دست رفت و جوانیم زایل شد و بستگانم پراکنده شدند با من ((ظهار)) کرد و بعد هم پشیمان شده است ، آیا راهی هست که ما را دوباره با هم پیوند دهد؟

پیغمبر فرمود: آنچه من می دانم این است که تو بر شوهرت حرام شده ای . ((خوله)) گفت : یا رسول الله ! به خدایی که قرآن بر تو نازل کرده است

، شوهرم نام ((طلاق)) را به زبان نیاورد. او پدر فرزندان من است و من او را از همه کس بیشتر دوست دارم .

پیغمبر فرمود: با این وصف تو بر او حرام شده ای و چیزی هم در این باره از جانب خداوند به من نرسیده است که بتوانم تو را راهنمایی کنم .

((خوله)) خواست باز هم چیزی بگوید ولی پیغمبر فرمود: تو بر او حرام شده ای و نمی توانی با وی سخن بگویی و تماس بگیری .

وقتی ((خوله)) وضع خود را چنین دید، سخت اندوهگین شد، به گونه ای که از روی ناچاری گفت : خدایا! از بی کسی خود و دوری از شوهرم و آنچه بر سر خودم و بچه هایم آمده است ، به تو شکایت می کنم . خدایا! از بدبختی و تنگدستی و پریشانیم به تو شکایت می کنم . خدایا! چیزی به زبان پیغمبرت درباره من نازل کن !

آنگاه سخت گریست و شیون کنان گفت : پروردگارا! از فقر و تنهائی خودم و بی سرپرستی کودکانم که اگر به شوهرم بسپارم تلف می شوند و چنانچه نزد خود نگاهدارم از گرسنگی می میرند، به تو شکایت می کنم . سپس سرودستها را به سوی آسمان بلند کرد و ناله سر داد.

تمام زنان و کسانی که در خانه پیغمبر بودند و مجادله و گفتگوی او را با پیغمبر می شنیدند، به حال او رقت برده و سخت گریستند.

موقعی که ((خوله)) به خانه پیغمبر آمد و با حضرت ((مجادله)) می کرد پیغمبر مشغول شستن سر خود بود و عایشه یکی از زنان پیغمبر در شستن سر،

به حضرت کمک می کرد. پیغمبر از وضعی که برای ((خوله)) پیش آمده بود سخت ناراحت بود.

((خوله)) بار دیگر رو کرد به جانب پیغمبر و گفت: یا رسول الله! خدا مرا فدای تو گرداند، فکری برای من کن! عایشه گفت: ای خوله! سخن خود را کوتاه کن و دست از مجادله و زبان درازی بردار، نمی بینی پیغمبر چه حالی دارد؟

در همان موقع به پیغمبر وحی می شد و حضرت آرام بود و گوش به وحی الهی یعنی نزول سوره مجادله فراداده بود. بعد از اعلام وحی که پیغمبر حالت عادی خود را باز یافت تبسمی کرد و فرمود: عایشه! این زن چه شد؟ عایشه گفت: اینجاست یا رسول الله! پیغمبر رو کرد به خوله و فرمود: برو شوهرت را بیاور. وقتی شوهر ((خوله)) آمد پیغمبر وحی آسمانی را که آیات اول سوره مجادله راجع به حکم ((ظهار)) در اسلام بود، بر وی تلاوت فرمود.

خداوند در آغاز سوره ((مجادله)) می فرماید: ((به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند گفتار آن زن را که با تو - ای پیغمبر - درباره شوهرش مجادله کرد و شکایت به خدا برد، شنید. خداوند گفتگوی شما را می شنود، خداوند شنوا و بیناست.

افراد شما مسلمانان که با زنان خود مظاهره می کنند (با این سخن) زنان ایشان مادران آنان نخواهند شد. مادرانشان کسانی هستند که ایشان را زاییده اند. مردان مسلمان با ادای این سخن (ظهار) سخنی زشت و بیهوده می گویند. این را بدانید خدا آن را می بخشد و از آن در می گذرد.

کسانی که زنان خود را

((ظهار)) می کنند (و بعد پشیمان می شوند) و می خواهند سخنان خود را برگردانند، پیش از آنکه با آنان تماس بگیرند، باید بنده ای آزاد کنند. این پندی است که خداوند به شما می دهد و از آنچه انجام می دهید خبر دارد.

اگر کسی بنده ای نیافت که آزاد کند، باید دو ماه متوالی قبل از تماس (با زن خود) روزه بگیرد. اگر نمی تواند دو ماه روزه بگیرد، باید شصت فقیر را اطعام کنند تا بدینگونه ایماقتان به خدا و پیغمبر محفوظ بماند. اینها حدود و احکام الهی است - که باید آن را معمول داشت - و اگر کسانی کفر ورزند - و از پذیرش آن سر باز زنند - کیفری دردناک خواهند دید (۳۰).

وقتی عایشه ، سوره مجادله را که راجع به گفتگوی ((خوله)) با پیغمبر بود و همان موقع نازل شد، شنید، گفت : آفرین بر خدایی که همه صداها را می شنود. این زن با پیغمبر صحبت می کرد و با اینکه من در گوشه خانه بودم و صدای او را می شنیدم ، بعضی از کلمات او را نتوانستم بشنوم ولی خداوند

همه آن را شنید و به آن پاسخ داد!

پس از نزول این آیات ، پیغمبر ((اوس بن صامت))، شوهر ((خوله)) را احضار کرد و فرمود: به فرمان خداوند، چون همسرت را ((ظهار)) کرده و پشیمان شده ای ،باید یکی از این سه کار را انجام دهی تا بتوانی به زن خود رجوع کنی:

۱ - آیا قدرت داری برده ای را به عنوان کفاره ظهار آزاد کنی ؟

اوس بن صامت گفت : نه یا رسول الله

! قیمت برده زیاد است و من طاقت آن را ندارم؛ زیرا در آن صورت باید تمام هستی خود را از دست بدهم چون من مردی تهیدستم .

۲ - آیا می توانی دو ماه متوالی روزه بگیری ؟

اوس بن صامت گفت : یا رسول الله ! به خدا اگر من سه روز چیز نخورم بینایم را از دست می دهم و از آن می ترسم که چشمم کور شود.

۳ - آیا استطاعت داری شصت گرسنه را طعام دهی ؟

اوس بن صامت گفت : نه به خدا ای پیغمبر! مگر این که خود شما در این خصوص به من کمک کنید!

پیغمبر فرمود: من پانزده صاع خرما (هر صاع تقریباً سه کیلو بوده است) به تو می دهم و دعای کنم که خداوند به آن برکت دهد تا به شصت فقیر برسد.

سپس پیغمبر آن مقدار خرما را به او بخشید و اوس بن صامت هم آن را به عنوان کفاره به شصت فقیر داد. بدینگونه زنش ((خوله)) بر وی حلال شد و بار دیگر زندگی خود را از سر گرفتند.

سالها بعد از این ماجرا روزی عمر بن خطاب در ایام خلافتش ، از کنار ((خوله)) گذشت . خوله گفت : عمر! بایست! عمر هم ایستاد. سپس به وی نزدیک شد و به سخنانش گوش داد. خوله مدتی عمر را نگاهداشت و سخنان تندی به وی گفت!

از جمله گفت : ای عمر! به خاطر دارم که به تو ((عُمیره)) می گفتند و در مکه و بازار ((عُکاظ)) با عصبانیت از کنیزان برده مراقبت می کردی . دیری نپایید که موسوم به ((عمر)) شدی (۳۱). بعد هم

چیزی نگذشت که تو را ((امیرالمؤمنین)) خواندند. اکنون از خدا بترس و مواظب بندگان خدا باش. این را بدان که هر کس از عذاب قیامت نترسد، هر چیز دوری به وی نزدیک می شود و هر کس از مرگ ترسید، می ترسد که فرصت را از دست بدهد.

یکی از همراهان عمر به نام ((جارود)) گفت: ای زن! در مقابل امیرالمؤمنین زیاد حرف زدی! و به عمر گفت: مردم را به خاطر این پیرزن نگاهداشته ای؟

عمر گفت: وای بر تو! آیا می دانی این زن کیست؟

جارود گفت: نه، کیست؟

عمر گفت: این زنی است که خداوند از فراز هفت آسمان (۳۲) شکایت او را شنید و به او پاسخ داد. این ((خوله)) دختر ثعلبه است که سوره مجادله درباره او و گفتگوش با پیغمبر نازل شده است. به خدا اگر از من انصراف حاصل نکند و تا شب سخن بگوید، من از او روی بر نمی گردانم تا هر چه می خواهد بگوید (۳۳). زینب دختر عمه پیغمبر

((زیدبن حارثه)) غلام بچه حضرت خدیجه همسر پیغمبر بود. ((حکیم بن خُزام)) از تجار برده فروش مکه، این زید را با بردگانی چند از شام به مکه آورد و به عمه اش خدیجه فروخت. این واقعه پیش از نبوت پیغمبر و ظهور اسلام و در زمان جاهلیت اتفاق افتاد.

زمانی که خدیجه به افتخار همسری رسول خدا رسید، پیغمبر آینده اسلام از همسرش خواست که ((زید)) غلام زر خرید خود را به وی ببخشد. خدیجه هم زید را به همسرش بخشید.

پیغمبر که زید را ملک خود می دانست ، او را از قید بندگی و رقیت آزاد ساخت و به فرزندی گرفت .

در زمان جاهلیت میان عرب رسم بود که پسری را به فرزندی می گرفتند و با اینکه فرزند حقیقی آنان نبود، مع الوصف از هر لحاظ او را مانند پسر خود می دانستند و از جمله با زن او به عنوان زن پسر خوانده خود هم ازدواج نمی کردند. این عمل پسر گرفتن را عرب ((تَبْنَى)) می خواند. پسر خواندگی جزو رسوم جاهلیت بود.

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زید را آزاد کرد و به فرزندی گرفت ، طبق رسوم جاهلیت ((زید)) را به نام پدر خوانده اش ((زید بن محمد)) می خواندند. زید پس از آزادی هم در خانه پیغمبر و خدیجه مانند فرزند آنان به سر می برد.

((حارثه)) پدر زید در شام در فراق فرزندش که ناپدید شده بود، در ناراحتی سختی به سر می برد. پیوسته می گریست و ناله سر می داد و از هر کس به خصوص مسافران عرب ، سراغ فرزندش را می گرفت .

تجاری که از مکه به شام آمده بودند، به ((حارثه)) خبر دادند که زید در مکه است و غلام محمد بن عبدالله ، مرد محبوب قریش است .

((حارثه)) چون این خبر را شنید به اتفاق برادرش ((کعب)) که هر دو مانند سایر مردم شام و اردن ، مسیحی بودند، بار سفر بستند و به مکه آمدند تا مگر زید را آزاد کنند و با خود به وطن و نزد کسانش بازگردانند. آنان در مکه پیغمبر را

ملاقات کردند و گفتند:

((ای فرزند عبدالمطلب! فرزند سرور بنی هاشم! شما همسایگان خانه خدا هستید. گرفتاران را از قید و بندها رها می کنید و گرسنگان را سیر می گردانید. اینک ما هم آمده ایم درباره ما نیکی کنی و فرزند ما و بنده خود را خریداری کرده و آزاد سازیم)).

پیغمبر فرمود: آیا نمی خواهید که کاری بهتر از این کنم؟ گفتند: چکاری؟

پیغمبر فرمود: او را حاضر می کنم و آزادش می گذارم تا اگر خواست با شما به شام بر گردد و چنانچه خواست نزد ما بماند به خدا قسم من کسی نیستم که او را از پیش خود برانم.

حارثه و برادرش گفتند: نظری زاید بر حد انصاف دادی.

به دنبال آن پیغمبر اکرم زید را حاضر کرد و از وی پرسید این دو تن کیستند؟ زید گفت: این پدر من حارثه بن شراحیل است و این هم عموی من کعب بن شراحیل می باشد.

پیغمبر فرمود: من تو را آزاد می گذارم، اگر خواستی با آنان برو و چنانچه خواستی نزد ما بمان.

زید گفت: نزد شما می مانم.

حارثه پدر زید گفت: ای زید! آیا تو بندگی را بر بودن در نزد پدر و مادر و شهر و قوم خود انتخاب می کنی؟

زید گفت: من در این مرد شریف (پیغمبر اکرم) رفتاری دیده ام که نمی خواهم تا زنده ام از وی جدا بمانم. در اینجا پیغمبر دست زید را گرفت و نزد جماعتی از قریش آورد و فرمود: ((گواه باشید که این شخص فرزند من است)).

حارثه پدر زید هم چون این را دید دلش آرام گرفت

و زید را در مکه رها کرد و به شام بازگشت .

بدینگونه ((زید بن حارثه)) نزد پیغمبر و خانه خدیجه ماندگار شد تا اینکه خداوند پیغمبر را به مقام نبوت برانگیخت و چنانکه گفتیم ((زید)) بعد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پیغمبر ایمان آورد.

زید بن حارثه از آن روز که پیغمبر او را به فرزندگی گرفت ، نزد مردم مکه ((زید بن محمد)) خوانده می شد ولی بعد از آنکه این آیه نازل گردید که : ((محمد پدر کسی از شما افراد مسلمان نیست بلکه او فرستاده خدا و خاتم انبیاست (۳۴)). و آیه ((مسلمانان را به نام پدران واقعی آنان بخوانید(۳۵))، او خود را ((زید بن حارثه)) خواند و مردم نیز او را با همین نام مخاطب می ساختند.

((زید)) همچنان در خانه پیغمبر به سر می برد تا اینکه به سنی رسید که می بایست ازدواج کند. پیغمبر خود به خانه عمه اش ((امیمه)) دختر عبدالمطلب رفت تا ((زینب)) دختر او را برای زید خواستگاری کند.

((زینب)) اول تصور کرد پیغمبر برای خود به خواستگاری او آمده است ولی همینکه متوجه شد خواستگاری برای ((زید بن حارثه است)) ناراحت شد و به پیغمبر گفت : من دختر عمه شما هستم ، شوهر کنم به کسی که غلام آزاد شده شماست ؟ برادر زینب ((عبدالله بن جحش)) نیز به این وصلت راضی نبود.

در این موقع آیه ای نازل شد که : ((هیچ مرد با ایمان و زن مؤمنه ای را نمی رسد که وقتی خدا و پیغمبرش فرمانی صادر کردند، از خود اختیاری داشته باشند، اگر کسی در

این باره نافرمانی خدا را پیشه سازد، در گمراهی آشکاری به سر خواهد برد(۳۶)).

این آیات قرآنی تکلیف مؤمنین را روشن ساخت؛ بدینگونه که اهل ایمان از این پس باید بدانند هر گاه پیغمبر که نماینده خالق جهان است صلاح آنان را در امری دید، سرپیچی نکنند؛ زیرا پیغمبر معصوم که خیر و صلاح جامعه را می خواهد، هرگز کاری را به زیان امت انجام نمی دهد و بد آنان را نمی خواهد، پس اگر دختر عمه اش را برای زید، غلام دیروزش و آزاد شده امروز خواستگاری می کند، صد در صد به سود و صلاح طرفین است، هر چند مثلاً روی عادات و رسوم معمول محیط زینب از آن نفرت داشته باشد ولی مصلحت در این است که تن به این کار بدهد.

با نزول آیه و توضیحاتی که پیغمبر پیرامون آن داد، زینب و برادرش ((عبدالله بن جحش)) رضایت دادند و بدینگونه ((زینب)) به عقد ((زید)) در آمد.

با این وصف، زینب در همان برخورد شب اول عروسی، سر به ناسازگاری برداشت. زینب زنی خودخواه و بلندنظر بود. خود را از زید برتر می دانست! او ننگ داشت که نوه عبدالمطلب و دختر عمه پیغمبر به عقد غلام آزاد شده خاندان خود در آید(۳۷) ولی از طرفی پیغمبر هم زید را جوانی با ایمان و لایق می دانست و با لیاقت ذاتی و تربیت صحیح اسلامی، مورد علاقه شدید آن حضرت بود.

ثانیا در آغاز ظهور اسلام، برای الغای تبعیض نژادی و پرکردن شکاف طبقاتی، می بایست رهبر اسلام، دست به چنین کاری

بزند و به اصطلاح ((اصلاحات را از خود آغاز کند)).

این کار ولو بر خلاف عادات محیط عقب مانده و منحط آن روز عرب بود ولی از نظر اسلام و دید وسیع پیغمبر خاتم ، هیچ مانعی نداشت . بنابراین به هر ترتیب شده می بایست عملی گردد.

با تمام این اوصاف ، زینب با زید نمی ساخت . ترک عادت برایش مشکل بود. به همین جهت او را سخت می آزرده. زید چند بار شکایت به پیغمبر برد و هر بار از پیغمبر خواست که زینب را طلاق دهد. پیغمبر هر بار زید را از طلاق دادن زن خود بر حذر می داشت و زینب را نصیحت می کرد که با شوهر خود بسازد.

هنگامی که اصرار زید برای طلاق دادن زینب از حد گذشت و زینب هم به هیچ وجه سرسازگاری نداشت و هر بار پیغمبر فرمود: همسرت را نگاهدار، سرانجام خود، همسرش را طلاق داد و پس از طلاق و پایان عده ، خدا به پیغمبر دستور داد زینب را به همسری خود در آورد و از سرزنش شرکان و منافقان نهراسد:

((ای پیغمبر! به یاد آور زمانی را که به کسی که خدا او را گرامی داشت و تو هم او را گرامی داشتی ، گفתי همسرت را نگاهدار (و طلاق مده) و از خدا بترس . آنچه را خدا آشکار می سازد تو پنهان داشتی و از سرزنش مردم هراسان بودی ، حال آنکه تنها باید از خدا بترسی . وقتی مدت احتیاج زید از زینب به پایان رسید (وعده زینب به سر آمد) او را برای تو تزویج کردیم تا بعد از این افراد

با ایمان مانعی در راه ازدواج پسرخواندگان خود پس از طلاق و اتمام عده آنان نداشته باشند. این خواست خداست که باید عملی گردد(۳۸)).

((بر پیغمبر در آنچه خداوند برای او لازم دانسته است، ایرادی نیست. این سنت الهی است که در افرادی از پیشینیان هم جریان داشته است. کار خدا همیشه حساب شده است. آن افراد کسانی هستند که رسالتهای خداوند را ابلاغ می کنند و از نافرمانی الهی بیم دارند و جز خدا از هیچکس نمی ترسند و کافی است که محاسب آنان هم خدا باشد. محمد پدر واقعی هیچکدام از مردان شما مسلمانان نیست بلکه او پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران است و خدا از همه چیز آگاهی دارد(۳۹)).

این بود خلاصه داستان زینب و زید در قرآن مجید. از این آیات استفاده می شود که زینب در دل میل داشت به خود پیغمبر پسر دائیش و چهره درخشان خاندانش شوهر کند ولی پیغمبر او را به عقد غلام آزاد شده اش در آورد. پس از ازدواج با زید هم زینب همان نیت را داشت. بعد از طلاق گرفتن زینب از زید پیغمبر بی میل نبود او را به زنی بگیرد ولی این راز را پنهان می ساخت و از عکس العمل مردم بیم داشت؛ زیرا مردم عرب ازدواج با زن پسر خوانده خود را حرام می دانستند. ولی چون برای حل قضیه رنجش و ناسازگاری زینب راهی جز این نبود، خدا هم پیغمبر را موظف داشت تا پس از انقضای مدت عده زینب، او را به همسری بگیرد و بدینگونه مشکلات برطرف گردد.

هنگامی که خدا فرمان

داد پیغمبر، زینب را به همسری خود در آورد و خادمه پیغمبر، موضوع را به اطلاع زینب رسانید، خدا را سجده نمود و به شکرانه آن نذر کرد که پس از ازدواج با پیغمبر، دو ماه روزه بگیرد و گرفت! زینب سی و چند سال داشت که در سال بیستم هجری چشم از جهان فروبست و از نخستین زنان پیغمبر بود که وفات یافت.

از داستان ازدواج زید و زینب بر اساس آنچه در قرآن مجید و روایات معتبر اسلامی آمده است، نتایج زیر را می گیریم:

۱ - پیغمبر اکرم زینب را که وابسته نزدیک خود بود، برای غلام آزاد شده اش خواستگاری کرد و همسر او گردانید. چیزی که برخلاف عادات و رسوم اشراف قریش و مردم مکه بود.

با این عمل، پیغمبر اسلام خواست هر گونه تبعیضی را از میان بردارد و به جای مال و ثروت و نسب و اسم و رسم، ایمان، تقوا و فضیلت را ملاک شخصیت انسان قرار دهد. او این کار را از خاندان خود شروع کرد و عملاً ثابت نمود که در اسلام نوکر لایق سابق می تواند با بهترین دختر خانواده ارباب ازدواج کند، چیزی که حتی امروز پس از گذشت چهارده قرن هم کم سابقه است.

۲ - با این کار پیغمبر خواست اعلام کند که برخلاف زمان جاهلیت که کارها جنبه خرافی داشت، در دین مبین اسلام، زن پسر خوانده، زن پسر واقعی و عروس انسان نیست. بنابراین، در صورت طلاق گرفتن وی یا مردن شوهرش، پدرخوانده اش می تواند با او ازدواج کند تا با این کار رسم جاهلی منسوخ گردد.

۳ - چون

زینب در باطن میل داشت با پیغمبر ازدواج کند، خداوند دستور می دهد که پیغمبر پس از اتمام مدت عده اش ، با وی ازدواج کند تا زینب که شکست خود را در ازدواج ، بر اثر وساطت آن حضرت می دید، سرانجام به منظور خود برسد و چنین هم شد.

۴- زینب زنی با کمال و بلندپرواز بود و خود را از طبقه بالا می دانست . به همین جهت ((زید)) را به نظر نمی آورد. پس چه بهتر، حال که زنی در چنین وضعی به سر می برد، با ازدواج با پیغمبر که به نظر وی سرآمد بزرگزان است به آرزوی درونی خود نایل گردد.

درباره بلندپروازی ((زینب)) نقل می کنند که چون به همسری پیغمبر در آمد، هر وقت عایشه یا ((حفصه)) یا دیگری از زنان پیغمبر با وی بگومگویی می کردند، زینب به آنان می گفت : حرف نزنید شما را در زمین عقد بسته اند ولی عقد مرا در آسمانها خوانده اند! اشاره به جمله ((زَوْجِنَا كِهَا)) که خداوند راجع به ازدواج او، به پیغمبر خطاب می کند. و همین نیز عقد او بوده و دیگر او را عقد نبستند. در حقیقت عقد کننده زینب ، خدا بوده است .

۵- پسر خوانده با پسر خود انسان فرق دارد. بنابراین هر چند ((زید)) خود را ((پسر محمّد)) می داند و مردم مکه نیز او را ((پسر محمّد)) می خوانند ولی او را باید به نام پدرش خواند. علاوه ، از این به بعد باید رسم پسرخواندگی کاملاً تغییر کند و پدر هر کسی همان است که باعث ولادت او بوده است

، نه پدر مقامی .

۶- بهترین دلیل بر واقعیت داستان زید و زینب و ازدواج مجدد زینب با پیغمبر، به همینگونه که توضیح دادیم ، این است که اگر پیغمبر در آغاز کار مایل بود با زینب دختر عمه اش ازدواج کند هیچ مانعی نداشت . چرا خود به خواستگاری او برای غلام آزاد کرده اش برود و بگذارد که وی به چنین کسی شوهر کند و پس از اینکه بیوه شد او را بگیرد؟

با این وصف با کمال تأسف باید بگوییم بعضی از خاورشناسان مغرض و بدخواهان اسلام ، این داستان را دستاویز قرارداده و بر ضد پیغمبر گرامی اسلام سمپاشیها کرده و تهمت‌ها زده اند. منشاء سوء نظر آنان که همانها نیز دستاویز ایشان شده است ، یکی دو حدیث ضعیف و مجعول است که در بعضی از کتب تاریخی و تفاسیر سنی و شیعه آمده است. در این احادیث مجعول می گوید:

((روزی پیغمبر به خانه زید آمد و دید که زینب برهنه است و آبتنی می کند! زیبایی اندام زینب او را تحت تاءثیر قرار داد و زید هم به همین علت زینب را طلاق گفت تا پیغمبر بتواند با وی ازدواج کند!!!)).

یا اینکه: ((پیغمبر به خانه زید آمد و دید که زینب گیسوان خود را شانه می زند. در آن حال زیبایی زینب ، پیغمبر را مسحور کرد! وقتی برای زید نقل کرد، زید گفت : من او را طلاق می دهم تا شما بتوانید او را به همسری خود در آورید!!!)).

یا اینکه می گویند: ((چشم پیغمبر به هر زنی می افتاد، بر شوهرش حرام می شد و می بایست طلاق بگیرد و به پیغمبر شوهر کند!!!)).

این همه خرافات و موهومات در کتاب سنی باشد یا شیعه ، دوست ، به حضرت نسبت دهد یا دشمن ، اینها همگی برخلاف اعتقاد ما شیعیان نسبت

به مقام شامخ پیغمبر است. این کارها و انتظارها از یک فرد معمولی زشت است و کمتر انتظار می رود تا چه رسد به شخصی که در اعتقاد ما برای تهذیب اخلاق مبعوث شده و به منظور حفظ حقوق و حدود و احترام فرد و اجتماع، آمده است.

داستان زید و زینب از چند نظر امتحانی جالب بود و کاری بود که به عللی می بایست در آغاز اسلام اتفاق افتد و جز این هم راهی نبود.

جالب است که زید پس از این ماجرا با زنی به نام ((ام ایمن)) که در خدمت پیغمبر بود ازدواج کرد. ازدواج دوم او به خوبی سرگرفت و با خوشی و آسایش زندگی کردند. ثمره این ازدواج پسری بود که او را ((اسامه)) نامیدند.

((زید بن حارثه)) تا پایان کار، سخت مورد علاقه پیغمبر بود و او نیز پیغمبر را سخت دوست می داشت. زید در سن جوانی بارها از جانب پیغمبر به سرداری سپاهیان اسلام به جهاد رفت تا در سال هشتم هجری در سرزمین ((موته)) واقع در منطقه اردن به شهادت رسید.

جالب است که وقتی پیران صحابه اعتراض کردند که چرا باید ((زید)) با این سن و سال فرمانده باشد، پیغمبر فرمود: ((همین است و باید تن به آن دهید)).

((اسامه بن زید)) پسر او همان است که در سن هفده سالگی و هنگام رحلت رسول خدا در سال دهم هجری، به فرمان پیغمبر به فرماندهی سپاه دوازده هزار نفری رسید و پس از رحلت پیغمبر در اردن با قوای روم جنگید و پیروز شد و حتی قاتل پدر خود را یافت و به قتل رسانید. پی نوشتها

سوره نمل آمده است ، ما فقط به مضمون آیات آن اشاره می کنیم ، خوانندگان به آیات سوره نمل مراجعه کنند.

۲- سوره نمل ، آیه ۲۰ - ۲۱.

۳- سوره نمل ، آیه ۲۲ - ۲۶.

۴- سوره نمل ، آیه ۲۲ - ۲۶

۵- سوره نمل ، آیه ۲۲ - ۲۶

۶- سوره نمل ، آیه ۲۷ - ۲۸.

۷- (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا اِنِّی الْتَقِیْ اِلَیَّ كِتَابٌ كَرِیْمٌ اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَّا تَعْلَمُوْا عَلَیَّ وَاِتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ
نَ قَالَتْ يَا اَیُّهَا الْمَلَأُوْا اَفْتُوْنِیْ فِیْ اَمْرِیْ مَا كُنْتُ قَاطِعَةً اَمْرًا حَتّٰی تَشْهَدُوْنَ قَالُوْا نَحْنُ اَوْلُوْا قُوَّهِ وَاَوْلُوْا بَاۡسِ شَدِیْدٍ وَاَلَا مَرُّ اِلَیْكَ
فَاَنْظُرِیْ مَاذَا تَبَاۡمُرِیْ نَ قَالَتْ اِنَّ الْمَلُوْكَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً فَسَادُوْهَا وَ جَعَلُوْا اَعْرَۃً اَهْلِهَا اِذْلَةً وَ كَذٰلِكَ یَفْعَلُوْنَ وَاِتٰی مُرْسِلًا
اِلَیْهِمْ بِهَدِیَّهٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ) (سوره نمل ، آیه - ۳۵)

۸- سوره نمل ، آیه ۳۶ - ۳۷.

۹- سوره نمل ، آیه ۳۸ - ۴۰.

۱۰- سوره نمل ، آیه ۳۸ - ۴۰.

۱۱- سوره نمل ، آیه ۳۸ - ۴۰.

۱۲- سوره نمل ، آیه ۴۰.

۱۳- (قَالَ نَكُرُّوْا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ اَنْتَهْدِیْ اَمْ تَكُوْنُ مِنَ الَّذِیْنَ لَا یَهْتَدُوْنَ) (سوره نمل آیه ۴۱)

۱۴- (فَلَمَّا جَاۡتَتْ قِیْلَ اَهْكَذَا عَرْشِکَ؟ قَالَتْ کَانَ هُوَ وَاَوْتِیْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ کُنَّا مُسْلِمِیْنَ نَ وَ صَدَّهَا مَا کَانَتَ تَعْبُدُ مِنْ دُوْنِ
اللّٰهِ اِنَّهَا کَانَتْ مِنْ قَوْمٍ کَافِرِیْنَ) (سوره نمل ، آیه ۴۲ - ۴۳)

۱۵- (قِیْلَ لَهَا اَدْخُلِ الصُّرْحَ فَلَمَّا رَاَهُ حَسِبْتَهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِیْهَا قَالَتْ اِنَّهُ صُرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِیْ رَقَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ
نَفْسِیْ

وَاسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (سوره نمل ، آیه ۴۴)

۱۶- (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (سوره آل عمران ، آیه ۳۵)

۱۷- مریم به معنای ((عابده)) است .

۱۸- (فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِي ذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) (سوره آل عمران آیه ۳۶)

۱۹- (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِينًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (سوره آل عمران ، آیه ۳۷)

۲۰- (يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ) (سوره آل عمران ، آیه ۴۳)

۲۱- ((مسیح))، هاکس کشیش آمریکایی مقیم همدان می نویسد: ((خداوند ما عیسی ، به مسیح ملقب گشته است ؛ زیرا برای خدمت و فدای معین قرار داده شده است)). (قاموس مقدس ، ص ۸۰۶)

۲۲- (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيُّ حُ عَى سَيِّئُ بْنُ مَرْيَمَ وَجِي هَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) (سوره آل عمران ، آیه ۴۵)

۲۳- (وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ) (سوره آل عمران ، آیه ۴۶)

۲۴- (قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ

أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (سوره آل عمران ، آیه ۴۷)

۲۵- (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَدَّتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا قَالًا اَنَا رَسُولُ رَبِّكَ لَا هَبْ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ اِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ و لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و لَمَّا كَبَّرَ بَغِيًّا قَالِ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلٰى هٰٓئِنِّ و لَنَجْعَلُهٗ اٰيَةً لِلنَّاسِ و رَحْمَةً مِنَّا و كَانَ اَمْرًا مَّقْضٰٓيًّا) (سوره مريم ، آيه ۱۶ - ۲۱)

۲۶- (فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ اِلَى جِدْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا فَوَدَّعَهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا وَ هَزِي اِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَاِمَّا تَرِيْنَ مِنْ الْبَشَرِ اٰحَدًا فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا) (سوره مريم ، آيه ۲۶-۲۲)

۲۷- (فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا اُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ اَبُوكَ اِمْرًا سَوْءًا و مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا فَاِذَا شَارَتْ اِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ تُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا) (سوره مريم ، آيه ۲۷ - ۲۹)

۲۸- (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ م تَبَّتْ يَدَا اَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ مَا اَعْنٰی عَنْهُ مَالُهُ و مَا كَسَبَ سَيِّئًا لِمٰی نَارَا ذَاتَ لَهَبٍ و اِمْرَآءُهُ حَمٰلَهٗ اَلْحَطَبِ فِی جِی دِهًا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ) (سوره مسد)

۲۹- عرب متعصب وقتی نسبت به زن خود خشم می نمود، از جمله به وی می گفت : ((ظَهْرُكَ كَظْهَرِ اُمِّي ؛ یعنی پشت

تو مثل پشت مادر منست)) و با این سخن که آن را ((ظهار)) می گفتند، زن را تا ابد بر خود حرام می کرد. این عمل را ((مظاهره)) می نامیدند، مظاهره در اسلام نیز معمول شد و در فقه اسلامی شرایطی دارد که از جمله باید در حالت خشم انجام نگیرد. تازه اگر هم با شرایط تحقق یابد، با دادن کفاره بار دیگر، زن بر شوهر خود حلال می شود، مبداء تشریح حکمظهار در اسلام همین داستان است که در متن می خوانید.

۳۰- (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ اَلَّتِیْ تُجَادِلُكَ فِیْ زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِیْ اِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ یَسْمَعُ تَحَاوُرُ کَمَا اِنَّ اللّٰهُ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ الَّذِیْ نَ یُظَاهِرُوْنَ مِنْکُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ اُمَّهَاتِهِمْ اِنَّ اُمَّهَاتِهِمْ اِلَّا اللَّائِیْ وَ لَعَدْنَهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَیَقُولُوْنَ مُنْکَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُوْرٌ وَ الَّذِیْ نَ یُظَاهِرُوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ لِمَا قَالُوْا فَتَحْرِیْ رُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَاسَّ اِذْ لَکُمْ تُوعَظُوْنَ بِهٖ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصَّ یَّامَ شَهْرِیْنِ مُتَّابِعِیْنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَاسَّ اِذْ لَکُمْ فَاَطْعَامُ سِتِّیْ نَ مِشْکٰی نَا ذٰلِکَ لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تَلْکَ حُدُوْدُ اللّٰهِ وَ لِلْکَافِرِیْنَ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (سوره مجادله ، آیه ۱ - ۴)

۳۱- عمر و عمیره به معنای پاره های گوشت زیادی است که در لای دندانها می ماند.

۳۲- این گفته عمر است که تصور می کرده خدا در بالای آسمانهاست و گرنه خدا مجرد از زمان و مکان است و در همه جا هست و حدی ندارد که

به آن محدود شود.

۳۳- مجمع البحرين طبرسی ، ج ۹ و ۱۰ ، ص ۳۴۶ . سیره حلبیه ، ج ۲ ، ص ۷۲۲ .

۳۴- (ما كَانَتْ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) (سوره احزاب ، آیه ۴۰)

۳۵- (اُدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ...) (سوره احزاب ، آیه ۵)

۳۶- (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا) (سوره احزاب ، آیه ۳۶)

۳۷- باید دانست که زید غلام سیاه گمنام یا بد شکل نبوده بلکه وی از اهالی شام و می بایست سفید پوست باشد ولی چون نام ((برده)) بر او نهاده شده بود، زینب زیر این بار نمی رفت .

۳۸- (وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَ طَرَا زَوْجُنَا كَمَا لَكُنِيَ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَ طَرَا وَ كَانَا مَرُؤًا لِلَّهِ مَفْعُولًا) (سوره احزاب ، آیه ۳۷)

۳۹- (مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِي مَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِي نَخَلَعُوا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا الَّذِي نَخَلَعُوا مِنْ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسْبًا) (سوره احزاب ، آیه ۳۹)

زن در قرآن (قسمت چهارم)

نویسنده: علی دوانی

همسر پیغمبر

داستان افک یا ((حدیث افک)) یعنی تهمت زدن به یکی از همسران پیامبر، معروف است. و ماجرای آن در سوره نور به تفصیل آمده است. آیات مربوط به این ماجرا از آیه یازده آغاز و تا ۲۶ پایان می یابد.

تفسیر و احادیث و تواریخ اسلامی راجع به زنی که مورد تهمت قرار گرفته است دو نظر دارند:

۱ - عموم مفسران و محدثان و مورخان عامه نوشته اند: وی عایشه دختر ابوبکر بوده است. این نظر هم بر اساس حدیثی است که راوی آن خود عایشه است، به شرحی که خواهد آمد. بعضی از تفاسیر و تواریخ شیعه نیز بر اثر عدم توجه، همین نظر را اظهار داشته اند.

۲ - بیشتر تفاسیر شیعه نوشته اند که ماجرای ((افک)) از تهمت زدن عایشه به ((ماریه)) همسر مصری پیغمبر ناشی شده است.

اینک نخست به شرح نظریه اول می پردازیم، آنگاه نظر خود را درباره نظریه دوم ابراز می داریم.

عایشه می گوید: رسم پیغمبر این بود که هر گاه می خواست به سفر برود، قرعه می انداخت و به حکم قرعه یکی از همسران خود را همراه می برد. در غزوه ((بنی مُصطلق)) قرعه به نام من اصابت کرد و من همراه پیغمبر بودم.

پس از خاتمه جنگ و شکست دشمن، در یکی از منازل میان راه مدینه، شب هنگام چون کاروان ما خواست حرکت کند، من برای قضای حاجت به نقطه ای رفتم و چون برگشتم دیدم گردنبندم نیست. به نقطه ای که رفته بودم باز گشتم تا آن را بیابم.

وقتی به محل اقامت کاروان مراجعت کردم دیدم قافله حرکت کرده است و به تصور اینکه من در محمل هستم ، آن را برداشته و به شتر بسته و رفته اند.

در آن هنگام یکی از اعراب بادیه به من نزدیک شد و چون مرا شناخت شترش را خوابانید و مرا سوار کرد و به قافله رسانید. همین معنا موجب شد که منافقان سروصدا به راه اندازند و پیغمبر مرا به خانه پدرم بفرستد و حتی در صدد طلاق من بر آید تا اینکه آیات ((افک)) نازل شد و خدا مرا از تهمتی که زده بودند تبرئه کرد و نظر پیغمبر نسبت به من عوض شد!

این خلاصه داستان افک و نزول شانزده آیه سوره نور به روایت عایشه است . اگر داستان این بوده است که عایشه می گوید، چندین اشکال در این حدیث به نظر می رسد که باید برای آن پاسخی منظور داشت :

۱ - آیا پیغمبر اجازه داده که زن جوانش شب هنگام بدون اطلاع او از میان جمعیت خارج شود و تنها به نقطه تاریک و دوری از بیابان رود؟

۲ - آیا پیغمبر این قدر نسبت به ناموس خود (نَعُوذُ بِاللَّهِ) سهل انگار بوده است که موقع کوچ کردن نداند همسرش در محمل هست یا جا مانده تا اینکه عربی او را بیابد و سوار کند و بیاورد و به کاروان برساند؟!

۳ - آیا پیغمبر تا آنجا بی خبر بوده که نداند تهمت منافقان ، راست است یا دروغ تا اینکه ((آیات افک)) نازل شود و یقین کند که سخن منافقان تهمت بوده است و عایشه تبرئه شود و باردیگر او

را بپذیرد و به خانه برگرداند؟

۴- آیا برای پیغمبر روا و جایز است که بر اساس شایعه سازی منافقان، زن جوانش را از خود براند و نسبت به او سوءظن پیدا کند و باعث شود که شخصیت و آبروی او و خودش لکه دار گردد؟!

اینها نقاط مبهمی است که به طور آشکار در حدیث افک عایشه دیده می شود و قبول آن ماجرا از زبان عایشه را مورد تردید قرار می دهد.

آنچه در احادیث معتبر شیعه راجع به ((حدیث افک)) آمده است، به خوبی می رساند که موضوع چیز دیگری بوده است و با توجه به آن هیچیک از این اشکالات مورد پیدا نمی کند.

آنچه شیعه در این خصوص روایت کرده این است که روزی پیغمبر اکرم، کودک خردسالش ((ابراهیم)) را که از همسر مصری خود ((ماریه)) داشت به عایشه نشان داد و فرمود: ((بین چقدر شبیه من است)).

عایشه گفت: نه! نمی بینم که شباهتی به شما داشته باشد!!

عایشه می خواست به ((ماریه)) از این راه تهمت بزند. چون او پس از خدیجه تنها زنی بود که از پیغمبر بچه آورده بود و عایشه تنها دختری که به عقد پیغمبر درآمده بود، نمی توانست شاهد این منظره باشد و آن را تحمل کند.

خود وی می گوید: حالتی که در این مواقع به هر زنی دست می دهد، بر من عارض شد.

ولی به گفته علامه فقید سید عبدالحسین شرف الدین عاملی: ((خداوند، ابراهیم و مادرش ماریه را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام از این اتهام تبرئه کرد)).

حاکم نیشابوری داستان آن را در حدیث صحیح ((مستدرک)) و

دَهَبی در ((تلخیص)) به نقل از خود عایشه آورده اند. نگاه کنید به جلد چهارم مستدرک و تلخیص آن ، صفحه ۳۹ و تعجب کنید. (۱)

باری ، بنا بر آنچه در حدیث افک راجع به سوء نظر و حسد عایشه نسبت به ماریه همسر دیگر پیغمبر دیده می شود این است که چون او نمی توانست خود را فاقد اولاد ببیند و بچه هوو را در بغل پیغمبر مشاهده کند، لذا به هووی خود تهمت زد و کسان خود و دیگران را نیز با خود همدست کرد و آن سرو صدا را به راه انداخت . خداوند آیات افک را در تبرئه ماریه از تهمت عایشه نازل فرمود و منافقان را تخطئه کرد که درست به عکس منظور عایشه نتیجه می دهد؛ زیرا:

اولا : خداوند ماریه را تبرئه کرده است نه عایشه .

ثانیا : عایشه بود که ماریه را مورد تهمت و افک قرار داد و موجب شد که منافقان ، زبان درازی کنند و سروصدا به راه بیندازند.

ثالثا : آیات افک در نکوهش عایشه و تخطئه او نازل شده است ، نه برای دفاع از وی و آن داستان نامناسب .

رابعا : باتوجه به این واقعیت کاملا پیداست که عایشه خواسته است با جعل آن حدیث کذایی ، مسیر نزول آیات افک را منحرف سازد و آن را به نفع خود متمایل کند که چون در آن ایام حکومت تعلق به پدر او داشت ، توانست این کار را عملی سازد و تخطئه خود را به صورت تبرئه خویش در آورد، اما در مورد دیگر جلوه گر سازد.

اینک ترجمه آیات افک ، که عینا از نظر خوانندگان

محترم می گذرد:

((کسانی که تهمت (به ماریه) زدند، گروهی از شما مسلمانان (اما منافق) هستند.

(ای مسلمانان راستین) گمان نکنید که این تهمت، شما را دچار شرّ کند بلکه سرانجام به نفع شما خواهد بود

(و منافقان شناخته می شوند) هر یک از آنان که تهمت زده اند، گناه آن را خواهند برد

و کسی که بیشترین تهمت را به عهده گرفت، عذابی بزرگ خواهد دید((۲)).

((چرا وقتی آن تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان درباره خود گمان نیک بردند و فقط گفتند: این تهمتی آشکار است

(که منافقان زده اند)؟((۳)).

((چرا وقتی منافقان این تهمت را زدند، چهار شاهد برای اثبات آن نیاوردند؟ وقتی گواهانی نیاوردند، نزد خداوند دروغگو

خواهند بود((۴)).

((اگر تفضل خدا و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما اهل ایمان نبود، در این سخنان و تهمتها که در آن فرورفته اید (و به

زبان می آورید) عذابی بزرگ به شما می رسد((۵)).

((زیرا شما آن سخنان را با زبانهای خود تلقی کرده و چیزی را که علم به آن ندارید با دهانهای خود می گوید و می پندارید

که کار آسانی است، در صورتی که نزد خدا بزرگ است((۶)).

((چرا وقتی آن را شنیدید گفتید: ما را نمی رسد که این سخنان را به زبان آوریم، ای خدای سبحان این تهمتی بزرگ است؟

((۷)).

((خدا شما را پند می دهد که هرگز به مانند آن برنگردید، اگر از اهل ایمان هستید((۸)).

((خدا آیات خود را برای شما بیان می کند و خدا دانا و حکیم است((۹)).

((آنانکه دوست دارند کار زشت را در میان اهل ایمان شایع سازند در دنیا

و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت ، خدا می داند و شما نمی دانید(۱۰)).

((اگر فضل و رحمت خدا نبود (عذاب خدا شما را فرو می گرفت) خدا مهربان و رؤوف است (۱۱)).

((کسانی که زنان پارسا و بی خیر و باایمان را به زنا نسبت می دهند، در -دنیا و آخرت نفرین شده خدایند و کیفری بزرگ در پیش خواهند داشت (۱۲)).

((در روزی که زبانهای آنان و دستها و پاهایشان نسبت به آنچه کرده اند گواهی می دهند(۱۳)).

((زنان پلید و فاسد میل به مردان پلید و آلوده دارند، مردان پلید هم به طرف زنان آلوده می روند، زنان پاک خواهان مردان پاک هستند و مردان پاک هم خواستگار زنان پاکیزه می باشند. این افراد از آنچه بدخواهان به ایشان نسبت می دهند پیراسته اند. آنان آمرزیده اند و روزی بزرگی نزد خدا دارند(۱۴)). عایشه و حفصه

پیغمبران در اعتقاد ما مسلمانان جهان ، همگی ((معصوم)) هستند. ((عصمت)) حالتی است که پیغمبران و امامان و از میان زنان عالم حضرت زهرا بانوی عالیقدر اسلام ، بر اثر شایستگی و لیاقتی که از راه وراثت و اصالت خانوادگی و جنبه های شخصی پیدا کرده بودند، از جانب خداوند متعال به آنان موهبت شده بود.

انسان معصوم نظیر ما افراد معمولی اجتماع ، اسیر هوی و هوس و گرفتار تعینات صوری نمی شود. نه گناه می کند و نه دچار خطا و لغزش می گردد و نه مورد تهدید و تطمیع قرار می گیرد. بنابراین ، تمام کارهای معصومین سنجیده و حساب شده و براساس حکمت و مصلحت بوده است .

زنان متعددی که پیغمبر اسلام پس از

پنجاه سالگی گرفته است همگی اتفاقی و ناشی از جنبه های عاطفی و انسانی و به ملاحظات سیاسی و قبیله ای یا اقتصادی و غیره بود.

در آن روزگار به واسطه جنگهای قبیله ای و نزاعهای خانوادگی ، زن در جامعه زیاد می آمد و عرب غیرتمند هم نمی گذاشت آنان تنها بمانند و باعث حرف شوند. به همین جهت تعداد ازواج ، معمول بود تا جایی که بسیاری از آنان بیش از یک زن داشتند و گاهی تعداد آنان از پانزده زن و بیشتر هم تجاوز می کرد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از سن ۲۴ سالگی تا پنجاه سالگی با ((خدیجه)) بانوی بیوه ای که دو شوهر کرده و پانزده سال از وی بزرگتر بود، به سر برد. پس از مرگ خدیجه که ۶۵ سال داشت ، پیغمبر تا یک سال غمگین بود و زنی اختیار نکرد. اندوه پیغمبر اسلام در مرگ خدیجه تا آنجا بود که در طول یک سال بعد از مرگ او، لبخند به لب نیاورد.

دومین زنی که به همسری پیغمبر در آمد ((سوده)) دختر زمه بود که به پیشنهاد یکی از بانوان مکه به نام ((أم حکیم)) و خواستگاری خود او، به خانه پیغمبر راه یافت .

این بانو نیز بیوه و یک سال از پیغمبر بزرگتر بود. ((سوده)) وقتی به خانه پیغمبر آمد گفت : یا رسول الله ! من زنی سرد مزاجم و میل چندانی به مرد ندارم ، فقط خواستم با این وصلت و در این سن و سال ، نام شما بر روی من باشد و این افتخار را داشته باشم . در حقیقت او پرستاری برای

کودکان بی مادریغمبر بود که مادرشان خدیجه یک سال پیش به جهان باقی شتافته بود.

پس از این واقعه، ابوبکر و زنش که موقعیت شناس بودند با پیشنهاد پی در پی و اصرار زیاد دختر خود ((عایشه)) را به عقد پیغمبر در آوردند. هر بار که پدر و مادر عایشه موضوع را به پیغمبر پیشنهاد می کردند، حضرت می فرمود: بگذارید برای وقت دیگری. و چون اصرار آنان از حد گذشت و پیغمبر دید که در آن ایام بحرانی اگر دست رد به سینه ابوبکر بزند، ممکن است عکس العمل نامطلوب داشته باشد، پذیرفت و عایشه به عقد حضرت در آمد ولی پیغمبر گوشزد نمود که عروسی باشد برای بعد. و چون از مدینه به مکه هجرت فرمود، عروسی هم سرگرفت. عایشه تنها دختری بود که به عقد پیغمبر در آمد.

زن چهارم پیغمبر ((حفصه)) دختر عمر بود. شوهر این زن در جنگ احد شهید شد و او بیوه ماند. حفصه زنی تندخو و عصبی مزاج بود. پس از شهادت شوهر به خانه پدر آمد و چون با زنان پدر و نامادریهای خود نمی ساخت، پس از انقضای ایام عده اش، عمر به دوست خود ابوبکر پیشنهاد کرد او را به زنی بگیرد تا از خانه پدر بیرون رود ولی ابوبکر به این دلیل که حفصه زنی تندخوست حاضر نشد با وی ازدواج کند.

عمر همین پیشنهاد را به دوست دیگرش عثمان کرد. عثمان نیز به همان دلیل حاضر نشد حفصه را به همسری بگیرد و گفت: حوصله اخلاق تند او را ندارم.

روزی عمر از وضع خود و حفصه نیز

گله کرد که نمی داند با حفصه چه کند. عمر افزود که حفصه علاوه سربار زندگی او هم شده است و او به سختی می تواند خود و خانواده اش را اداره کند، بخصوص که حفصه هم با اخلاق مخصوص به خود زندگی را در کام او تلخ کرده است و گفت: به همین علت هم کسی حاضر نیست او را به همسری بگیرد.

پیغمبر پس از شنیدن سخنان عمر فرمود: چطور است خود من او را به همسری بگیرم تا همه نارضایی از میان برود؟ بدینگونه حفصه به عنوان یکی از زنان پیغمبر به خانه حضرت آمد.

پنجمین همسر رسول خدا ((ماریه)) بانوی مصری بود که ((مقوقس)) حکمران مصر به حضرت بخشیده بود. روزی پیغمبر در اطاق حفصه یا عایشه با ((ماریه)) خلوت کرده بود و با هم سرگرم گفتگویی بودند که میان زن و شوهر مبادله می شود. ((حفصه)) با دیدن آن منظره سخت برآشفته و به پیغمبر اعتراض کرد که چرا ماریه را به اطاق وی آورده است؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از بیم آنکه مبادا حفصه ماجرا را برای عایشه و هر دو برای پدران خود نقل کنند و آنان نیز اعتراض نمایند و بگومگویی آن به خارج هم سرایت کند، ناراحت شد و به حفصه فرمود: ((اگر قول دهی که آنچه دیده ای به عایشه نگویی و برای پدرت هم نقل نکنی، من هم تعهد می کنم ماریه را بر خود حرام نمایم و دیگر با او تماس نگیرم)).

حفصه قول داد و پیغمبر هم ماریه را بر خود حرام کرد. تحریم

ماریه بر اثر قسمی که پیغمبر یاد کرد عملی شد.

با این وصف ، حفصه موضوع را به عایشه گفت و هر دو که سخت با ماریه دشمن بودند، جریان را به پدران خود ابوبکر و عمر اطلاع دادند. پیغمبر از آن بیم داشت که آنان مطلب را بزرگ کنند و آبروی آن برگزیده خدا را نزد دوست و دشمن در معرض خطر قرار دهند.

به دنبال این رویداد، سوره تحریم نازل شد. خدا آنچه را اتفاق افتاده بود در آغاز این سوره نقل می کند. سوره نیز به همین جهت به نام ((تحریم)) نامیده شده است. ((تحریم)) یعنی پیغمبر بر اثر این ماجرا ماریه را بر خود حرام کرد.

ترجمه پنج آیه آغاز سوره تحریم این است :

((ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است ، بر خود حرام نمودی تا زنان (حفصه و عایشه) را از خود راضی کنی ؟ خداوند بخشنده و مهربان است و سخت نخواهد گرفت)).

خدا فرمان داده است که قسمهای خود را با کفاره بگشایید. خداوند سرپرست شماست و دانا و حکیم است . وقتی پیغمبر، رازی را با یکی از زنانش (حفصه) در میان گذاشت و او آن را به دیگری (عایشه) خبر داد و خداوند آن را برای پیغمبر آشکار ساخت ، پیغمبر بعضی از آن را به رخ او کشید و از بازگو کردن قسمتی دیگر صرف نظر کرد چون پیغمبر مطلب را به رخ او کشید، او (حفصه) گفت : چه کسی به تو خبر داد؟ پیغمبر فرمود: خدای دانا و حکیم به من اطلاع داد.

اگر شما زنان پیغمبر

(عایشه و حفصه) از این کار (فاش ساختن راز پیغمبر که خیانت است) به درگاه خداوند توبه کنید، دلهایتان به آن معطوف شده است ولی چنانچه بر ضد پیغمبر دسته بندی کردید، بدانید که خداوند پشتیبان پیغمبر است و جبرئیل و بهترین فرد شایسته مؤمنین و فرشتگان نیز پس از آنان یاوران اویند(۱۵)).

عموم مفسران اسلامی این آیات را به همین گونه تفسیر کرده اند و گفته اند فرد شایسته مؤمنین که یاور پیغمبر بوده است ((علی بن ابی طالب علیه السلام)) است .

پس از آن ، خداوند می فرماید: ((امید است که اگر پیامبر شما دو نفر (عایشه و حفصه) را طلاق دهد، در عوض زنان بهتری به همسری او درآورد که مسلمان و مؤمن و خویشندار و توبه کننده به درگاه خدا و عابده و رهروان به سوی حق باشند، چه دختران بکر و چه زنان بیوه)).(۱۶)

ملاحظه می کنید که خداوند موضوع توطئه حفصه و عایشه و پدران آنان را به اطلاع پیغمبر رسانید و آنان را از اقدام بر ضد پیغمبر بر حذر داشت . خداوند تهدید می کند که اگر آنان دست به کار شدند، خدا و جبرئیل ، بیک وحی الهی و علی علیه السلام بنده شایسته و با ایمان خدا و فرشتگانش پشتیبان پیغمبر خواهند بود و نقشه آنان نقش بر آب خواهد شد.

خداوند در تهدید خود، عایشه و حفصه را تا سر حد طلاق کشانده است و صریحا می فرماید: ((اگر کار را بزرگ کردید، پیغمبر شما را طلاق خواهد داد و خدا به جای شما زنانی بهتر از شما که دارای همه گونه شرایط

زنان نمونه باشند، چه دختر و چه بیوه به همسری پیغمبرش در خواهد آورد!!

پس از نزول این آیات ، پیغمبر اکرم چون قسم خورده بود، کفاره داد و بار دیگر ماریه بر او حلال شد. عایشه و حفصه و پدرانشان هم از توطئه و دسته بندی خود نتیجه ای نگرفتند بلکه توطئه به زیان آنان تمام شد؛ زیرا همه مسلمانان متوجه شدند که آنان می خواستند گفتگو و تماس پیغمبر با یکی از همسرانش را که به وی رشک می بردند، به صورت ناخوشایندی درآورند و خاطر پیغمبر را بیازارند و آبرویش را به مخاطره اندازند.

در آیه نهم همین سوره ، خداوند متعال حفصه و عایشه را متوجه می سازد همانطور که زن نوح و لوط از خوبی شوهران خود، پیغمبران خدا طرفی نسبتند و سودی نبردند، شما نیز با اینکه همسر پیغمبر هستید، اگر راز او را فاش ساختید به وی خیانت کرده اید و سرنوشتی بهتر از آنان نخواهید داشت .

جالب است که ((بخاری)) محدث مشهور عامه در کتاب حدیث معروف خود ((صحیح)) جلد سوم ، صفحه ۱۳۶ از عبدالله عباس روایت می کند که گفت : یک سال بود که می خواستم از عمر بن خطاب راجع به آیه ای سؤال کنم ولی از هیبت او (در زمان خلافتش) نمی توانستم بپرسم . تا اینکه وقتی به قصد حج از مدینه خارج شد و من هم با او بودم هنگام بازگشت در میان راه از وی پرسیدم دو زنی که جزو زنان پیغمبر بودند و خدا می فرماید بر ضد پیغمبر همدستی کردند، چه کسانی بودند؟

عمر گفت : حفصه و

۱- کتاب اجتهاد درمقابل نص، ترجمه نویسنده این سطور، چاپ دفترانتشارات اسلامی، ص ۴۸۵.

۲- (إِنَّ الَّذِي نَجَاؤًا بِالْإِلَهِ فَكَرَّ عَصِيْبُهُ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (سوره نور، آیه ۱۱)

۳- (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ) (سوره نور، آیه ۱۲)

۴- (لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ) (سوره نور، آیه ۱۳)

۵- (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (سوره نور، آیه ۱۴)

۶- (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتْرِ وَالسُّتُورِ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ) (سوره نور، آیه ۱۵)

۷- (وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) (سوره نور، آیه ۱۶)

۸- (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (سوره نور، آیه ۱۷)

۹- (وَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (سوره نور، آیه ۱۸)

۱۰- (إِنَّ الَّذِي نَجَاؤًا بِالْإِلَهِ فَكَرَّ عَصِيْبُهُ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (سوره نور، آیه ۱۹)

۱۱- (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) (سوره نور، آیه ۲۰)

۱۲- (إِنَّ الَّذِي نَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (سوره نور، آیه ۲۳)

۱۳- (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (سوره نور، آیه ۲۴)

۱۴- (الْخَبِيُّ ثَاتٌ لِلْخَبِيِّ ثَى نَ وَ الْخَبِيُّ ثُونٌ لِلْخَبِيِّ ثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِ نَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ) (سوره نور، آیه ۲۶)

۱۵- (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيُّ مُ الْحَكِيمُ مُ وَ إِذْ أَسِيرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَيْدَى ثَا فَلَمَّا تَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا تَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ تَبَّأَنِي الْعَلِيُّ مُ الْخَبِيُّ رُ إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَدَّغْتَ قُلُوبَكُمَا وَ إِنَّ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِي لُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِرُ) (سوره تحریم ، آیه ۱ - ۴)

۱۶- (عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَ أَبْكَارًا) (سوره تحریم ، آیه ۵)

زن از دیدگاه پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مقایسه تطبیقی حضرت زهرا (سلام الله علیها) با آن ویژگی ها

نویسنده: فرزانه جاویدی

اشاره:

شایسته است زن را از دیدگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مورد بحث و بررسی قرار دهیم و از دستورات آن حضرت پیروی و تبعیت نماییم. زیرا که در قرآن آمده است "لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه" (سوره احزاب، آیه ۲۱) و سپس

بهترین زن عالم حضرت صدیقه طاهره، زهرای اطهر (سلام الله علیها) دخت آن حضرت را با آن ملاکها مقایسه کنیم تا میزان تاسی کوثر به احمد را بیابیم که خداوند به پاس آن به پیامبر فرمان "فصل لربک وانحر" (سوره کوثر، آیه ۲) داد. بدین منظور تعدادی از احادیث منسوب به آن حضرت در خصوص زنان را بررسی می‌نمائیم. ویژگیهای زنان خوب

۱- محبوب بودن

۱-۱- حبیب الی من دیناکم النساء و الطیب و جعلت قره عینی فی الصلاه (نهج الفصاحه، ح ۱۳۴۳)

من از دنیای شما دو چیز را دوست دارم زن و بوی خوش و روشنی چشم من در نماز است.

۱-۲- ساووا بین اولادکم فی العطیه فلو کنت مفضلا احدا لفضلت النساء (نهج الفصاحه، ۱۷۲۸)

در کار بخشش میان فرزندان خویش مساوات را رعایت کنید. من اگر کسی را برتری دهم زنان را برتری می‌دهم.

زن خوب از بهترین نعمتهای دنیا است و اسلام برای زن ارزش فوق العاده ای قائل است. برای همین به پدرها سفارش شده هدیه ای که به منزل می‌آورند اول به دختر بدهند.

حضرت زهرا(ع) محبوبه پدر و همسرش بود، این دختر عزیز گستره وسیعی از قلب مقدس پدر را از آن خود ساخته بود. پیامبر گرامی(ص) هرگاه قصد سفر داشت با آخرین کسی که وداع می‌فرمود دخت سرفرازش فاطمه(س) بود و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه فاطمه(ع) وارد می‌شد. ۲- عفت داشتن

۲-۱- العفاف زینه النساء (نهج الفصاحه، ح ۲۰۰۸)

عفت زینت زنان است.

۲-۲- خیر نساء کم العقیفه الغلمه، عقیفه فی فرجها غلمه علی زوجها. (نهج الفصاحه، ح ۱۵۳۴)

بهترین زنان شما زن عقیف راغب است

که در ناموس خود عفت و به شوهر خود رغبت داشته باشد.

عفت به معنی پاکدامنی و پرهیزگاری است. عقیف بودن زن از بارزترین ویژگی های مثبت زنان است، زیرا عفت زن موجب قوام خانواده و جامعه می شود و باعث عدم بروز نابسامانی ها و ناهنجاری ها در اجتماع می گردد. حضرت زهرا(س) چنان عقیف بودند که حاضر نبودند حتی شخص نابینایی بوی ایشان را هم استشمام کند و لذا وقتی پیامبر(ص) همراه مرد نابینایی به منزل ایشان وارد شد حضرت زهرا(س) پوشش کامل داشتند و یا در جواب سؤال پیامبر(ص) که بهترین و شایسته ترین چیز برای زنان چیست؟ حضرت زهرا(س) پاسخ فرمودند: بهترین چیز برای زن این است که مردان بیگانه را نبینند و آنان نیز او را نبینند (مظفری، ص ۱۲۳)، البته به نظر می رسد منظور منع اختلاط شیطانی زن و مرد است و زن در اجتماع باید کرامت و شخصیت خود را حفظ کرده و از برخوردهای غیر ضروری با نامحرمان جدا اجتناب نماید. ۳- شرم داشتن

... الحياء حسن ولكن في النساء احسن. (نهج الفصاحه، ح ۲۰۰۶)

شرم نیک است ولی برای زنان نیکوتر است.

شرم به معنی حیا و آزر است و وجود این خصلت در زنان باعث حفظ حرمت ها می شود و عدم پرده دریاها و بی احترامی ها را هم سبب می گردد.

این ویژگی نیز به مانند تمام ویژگی های مثبت به طور کامل در حضرت زهرا(س) بروز و ظهور داشت، به طور مثال وقتی پیامبر(ص) موضوع خواستگاری حضرت علی(ع) را با ایشان در میان گذاشتند حضرت زهرا(س) با حیا و شرمی که داشت با وجود

رضایت جوابی ندادند و سکوت کردند و پیامبر(ص) فرمودند: سکوتها اقرارها (قزوینی، ۱۹۷) سکوت به معنی رضایت است.
۴- توانگری

تزوجوا النساء فانهن یاتین بالمال. (نهج الفصاحه، ح ۱۱۴۳)

زن بگیرد که زنان توانگری می آورند.

ازدواج و گرفتن زن، خود باعث فزونی رزق می شود و خداوند، خود رساندن رزق را ضمانت فرموده، آنجا که می فرماید:
“وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم این یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم” (سوره نور، آیه ۳۲) و البته باید مردان بی زن و زنان بی شوهر و کنیزان و بندگان خود را به نکاح یکدیگر در آورید، اگر فقیرند خدا به لطف خود آنان را بی نیاز خواهد فرمود که خداوند وسعت دهنده و داناست. ۵- مهر سبک

۵-۱- ان من یمن المرأه تیسیر خطبتها و تیسیر صداقها. (نهج الفصاحه، ح ۹۲۹)

نشان میمنت زن این است که خواستگاریش آسان و مهرش سبک باشد.

۵-۲- اعظم النساء احسنهن و جوها و ارخصهن مهورا. (نهج الفصاحه، ح ۳۵۹)

بهترین زن آن است که رویش خوبتر و مهرش کمتر است.

۵-۳- خیرهن اسیرهن صداقا. (نهج الفصاحه، ح ۱۵۳۶)

بهترین زنان آن است که مهرش آسانتر باشد.

داشتن مهر سبک از مشخصه های زن خوب و مبارک است و فرهنگ شدن این امر باعث افزایش ازدواج و سهل شدن آن می گردد و در نتیجه افزایش آمار ازدواج جوانان، آمار انحرافات اخلاقی و بزه کاریها هم به شدت کاهش پیدا می کند و جامعه در جهت آرامش و ثبات پیش می رود.

حضرت زهرا(س) در این خصوص هم الگو و بهترین نمونه بودند و صداق ایشان مبلغ ۵۰۰ درهم بود که آن

هم از فروش سپر امیرمومنان(ع) تامین شد و این مهریه برترین و والا-ترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانه سالار پیام آوران خدا محسوب شد و ایشان از هرگونه بهادادن به ارزشهای مادی چشم پوشید تا این درس آموزنده را به انسانهای آزاده و وارسته بیاموزد که چگونه باید در زندگی به ارزش های معنوی و انسانی بها دهند و این تفکر که مهریه سنگین برای زن اعتبار و شخصیت می آورد باید با تاسی به حضرت زهرا(س) منسوخ گردد. ۶- پارسایی

۶-۱- اربع من سعادة المرء آن تکون زوجته صالحه و ... (نهج الفصاحه، ح ۲۵۷)

چهار چیز نشان خوشبختی مرد است (از آن جمله) زنش پارسا باشد.

۶-۲- الدنيا متاع و خیر متاعها المرءه الصالحه. (نهج الفصاحه، ح ۱۶۰۱)

دنیا متاعی است و بهترین متاع آن زن پارساست.

۶-۳- من رزقه الله امراه صالحه فقد اعانه على شطر دينه فليقت الله في الشطر الباقي. (نهج الفصاحه، ح ۳۰۱۶)

هر که را خدا زنی پارسا داده وی را بر نصف دین خویش یاری کرده و باید درباره نصف دیگر آن از خدا بترسد.

۶-۴- قلب شاکر و لسان ذاکر و زوجه صالحه تعینک على امر دنیاک و دینک خیر ما اکتز الناس. (نهج الفصاحه، ح ۲۰۹۴)

دلی شکرگزار و زبانی ذکرگوی و زنی پارسا که ترا در کار دنیا و دینت اعانت کند بهترین چیزی است که مردم ذخیره کنند.

۶-۵- ثلاثه من السعاده... فمن السعاده: المرءه الصالحه تراها فتعجبک و تغیب عنها فتامنھا على نفسها... (نهج الفصاحه، ح ۱۲۴۲)

سه چیز مایه خوشبختی است... از سعادت: زن پارسایی است که دیدارش ترا مسرور سازد و وقتی

از او غایب شوی وی را بر عفت خویش و مال خود امین دانی.

۶-۶-الا- اخبرك بخير ما يكثر المرء؟... المراه الصالحه اذا نظر اليها سرتة و اذا امرها اطاعته و اذا غاب عنها حفظته. (نهج الفصاحه، ح ۴۵۶)

می خواهی ترا از بهترین گنجینه مرد خبر دهم؟ ... زن پارسا که وقتی به او نگرَد مسرور شود و همین که به او فرمان دهند اطاعت کند و هنگام غیبت، امانت او را محفوظ نگه دارد.

پارسایی به معنای زهد و تقوی و رزیدن و دوری گزیدن از گناه و رو آوردن به طاعت عبادت خداوند است. همان طور که در فرمایشات حضرت رسول(ص) هم آمده این خصلت یکی از بهترین ویژگی زنان است و وجود زن پارسا نعمتی از نعم الهی است.

حضرت زهرا(س) در این میدان هم پیشتاز بودند و در زهد و پارسایی در بین زنان همتایی نداشتند.

انفاق حضرت زهرا(س) در شب عروسی و یا بخشیدن گردنبند مورد علاقه به سائل و یا سیر کردن اسیر و یتیم و فقیر با وجود گرسنگی خود و خانواده اش که سوره هل اتی در شان ایشان و اهل بیتش(ع) نازل شد نمونه های بارزی از پارسایی ایشان است و سراسر زندگی پرافتخار او، از آغاز تا واپسین لحظات، عبادت خدا بود. ۷- مطیع بودن

۷-۱- خیر النساء التي تسره اذا نظر و تطيعه اذا امر و لا تخالفه في نفسها و لا مالها بما يكره. (نهج الفصاحه، ح ۱۵۰۴)

بهترین زنان آن است که وقتی مرد به او نگرَد مسرور شود و وقتی به او فرمان دهد اطاعت کند و با تن و مال خود بر خلاف رضای شوهر کاری

نکند.

۷-۲- حق الزوج علی المراه ان لا تهجر فراشه و ان تبر قسمه و ان تطیع امره و آن لا تخرج الا باذنه و ان لا تدخل الیه من یکره. (نهج الفصاحه، ح ۱۳۸۹)

حق شوهر بر زن آن است که از بستر وی دوری نگیرد و قسم او را انجام دهد و فرمانش را اطاعت کند و بی اجازه او بیرون نرود و کسی را که دوست ندارد به خانه او نیاورد.

اطاعت از شوهر و فرمانبرداری از او از جمله ویژگی های نیکو برای زنان است چرا که خداوند اطاعت از شوهر را در بسیاری از موارد بر زن فرض نموده و لذا در این جهت هم حضرت زهرا(س) نمونه کامل و اتم بود تا جایی که حضرت امیر(ع) می فرمودند که (فاطمه(س)) در هیچ کاری مرا نافرمانی نکرد. از آن جمله در واقعه بیماری ایشان و درخواست عیادت اغیار از ایشان که حضرت زهرا(س) ابتدا رد کردند ولی وقتی آنها امیر مومنان(ع) رفتند ایشان را واسطه قرار دادند و از ایشان قول گرفتند، وقتی این مسئله را علی(ع) به فاطمه(س) گفتند حضرت زهرا(س) در راستای اطاعت از همسر فرمودند: خانه خانه توست و من همسر تو هر آنچه می خواهی انجام بده، ولی وقت ملاقات، روی از آنان برگرداندند(البته به این دلیل که آنها می خواستند از این ملاقات بهره برداری سیاسی کرده و اوضاع را به نفع خود عوض کنند). ۸- امین بودن

اربع من اعطینهن فقد اعطی خیر الدنیا و الاخره... و زوجه لا تبغیه خونا فی نفسها و لا ماله. (نهج الفصاحه، ج ۲۵۹)

چهار چیز است که هر کس از آن بهره

دارد، از نیکی دو جهان بهره ور است،... (از آن جمله) زنی که به ناموس و مال وی خیانت نکند. امانتداری از جمله خصلت های شایسته یک زن است، زن امین موجبات آسودگی خاطر مرد را فراهم می نماید و او با دلگرمی و اطمینان خاطر به کسب و کار و فعالیت می پردازد و این خود باعث استحکام خانواده و در نتیجه جامعه با ثبات می گردد. حضرت زهرا(س) در این زمینه هم ممتاز و برجسته بودند و می توان ایشان را الگوی کاملی نه تنها برای زنان بلکه برای مردان هم به حساب آورد.

نمونه بارز آن دفاع ایشان از ولایت بود چرا که پیامبر(س) در روزهای پایانی عمر شریف خود به مردم فرمود: من دو امانت در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. اگر به این دو متمسک شوید گمراه نخواهید شد...

حضرت زهرا(س) برای حفظ و دفاع از این امانت یعنی ولایت، کوشش و رنج بسیاری کشیدند و لطمات و صدمات فراوانی متحمل شدند و جان عزیزشان را هم بر سر حفظ و دفاع از ولایت گذاشتند.

در مصادیق جزئی تر هم اظهر من الشمس است که ایشان امین و نگهدار بودند. ۹- مجاهده زن

۹-۱-... جهاد المراه حسن التبعل. (نهج الفصاحه، ح ۱۴۰۳)

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.

۹-۲- مهنة احداكن في بيتها تدر ك جهاد المجاهدين انشاء الله. (نهج الفصاحه، ح ۲۸۹۲)

(ای زنان) هر یک از شما با اشتغال در خانه خویش اگر خدا خواهد ثواب مجاهدان خواهد یافت.

۹-۳- ایما امراه ماتت و زوجها عنها راض دخلت الجنة. (نهج الفصاحه، ح ۱۰۲۲)

هر زنی که فوت کند و شوهرش از او راضی باشد به بهشت می رود.

جهاد وظیفه عمومی همه مسلمین است. منتها مصادیق آن متفاوت است. جهاد مرد مقابله نظامی، اقتصادی و ... است و جهاد زن هم شوهرداری به نحو احسن می باشد. خوب شوهرداری کردن یعنی محیط خانه را محیط محبت و صمیمیت کند، کاری کند که مرد خانه وقتی پس از برخورد کردن با مشکلات و سختی ها با تنی رنجور و خسته و روحی پر ملال به خانه می آید بادیکن قیافه و شنیدن سخنان زن و مشاهده وضع داخل خانه خستگی هایش بر طرف شود و ملال و اندوهش به یکسو رود، خوب همسر داری کردن زن به این است که زن از نظر اداره امور داخلی خانه و حفظ آبروی مرد خیال او را آسوده کند. اینجاست که برای چنین زنی ثواب مجاهد در راه خدا خواهند داد.

در مورد حضرت زهرا(س) پیامبر اکرم(ص) یکروز پس از ازدواج ایشان به خانه آنها تشریف بردند و به آنان فرمودند... من کارهای خانه را میان شما تقسیم می کنم. کارهای داخل خانه را زهرا(س) و کارهای خارج خانه را علی(ع) انجام دهد. حضرت زهرا(س) فرمود: غیر از خدا هیچ کس نمی داند که من از این امر (تقسیم وظایف) چقدر خوشحال شدم. زیرا احتیاجی نبود که ایشان خارج از خانه با نامحرمان سروکار داشته باشند. گاهی اوقات هم که امیرمومنان(ع) به جهاد می رفت تمام کارها به دوش فاطمه(س) بود. دخت عزیز پیامبر(ص) آنقدر زحمت می کشید که شریک زندگیش علی(ع) فرمود: فاطمه همسر من در میان خانواده رسول خدا(ص) از محبوب ترین افراد بود، او به قدری (در خانه شوهر) مشک آب به دوش کشید که اثر بند

مشک در بازویش باقی ماند و چندان دستاس کرد که دستهایش پینه زد و آنقدر زیر دیگ، آتش روشن کرد که حرارت آتش رنگ لباسهایش را از بین برد. (مظفری-۱۱۳)

زندگی علی(ع) و زهرا(س) برای همه زنان و مردان به ویژه افرادی که گرفتار شخصیت کاذب شده اند و کار کردن را دون شان خود می دانند درسی بسیار عالی است. ۱۰- کم موونه بودن

اعظم النساء برکه اقلهن مونه. (نهج الفصاحه، ح ۳۵۸)

از همه زنان پربرکت تر آن است که خرجش کمتر باشد.

قناعت و کم خرج بودن از خصیصه های مثبت یک زن می باشد و بالعکس تقاضای زیاد و توقع بالا موجب آزار و رنج همسر و در صورت عدم توانایی بعضا انحرافات را موجب می شود.

در این زمینه هم حضرت زهرا(س) براستی الگوی مناسب و ایده آلی بودند و بنا به سفارش پیامبر(ص) هیچ گاه در خانه از شوهر خود تقاضایی نکردند و همواره در سختی ها و ملایمات صبر و بردباری پیشه کردند و هرگز گله و شکایتی نکردند، چه روزها و شبهایی که سپری شد و غذایی برای خوردن در خانه علی(ع) یافت نمی شد اما در این شرایط هم از همسر خود چیزی مطالبه نمی نمود تا مبادا باعث به زحمت افتادن همسرش شود.

سیمای زن در خطاب های قرآن

نویسنده: حمید پارسانیا

چکیده

موج سوم فمینیسم تحت تأثیر اندیشه های پست مدرن، علم را به ساختار زبانی و در نهایت، به عنصر جنسیت ارجاع می دهد و معتقد است که غلبه مرد، علم و همچنین زبانی مردانه به دنبال آورده است. بر اساس این دیدگاه، قرآن نیز که به زبان عربی نازل شده است،

هویتی مذکر دارد.

اما واقع آن است که قرآن عنصر جنسیت را در حقیقت انسانی دخیل نمی داند و بسیاری از خطاب های قرآنی متوجه حقیقت انسانی اند. اما حتی در مواردی که از نظر محاورات عام زبان عربی، خطاب با ضمیر مذکر بیان شده، بیان قرآن به گونه ای است که ظهور کلام را متوجه حقیقت انسانی می کند.

کلیدواژه ها: فمینیسم، جنسیت، خطابات قرآنی، حقیقت انسانی. پیش درآمد

موج سوم فمینیسم به عنوان یک جریان معرفتی پست مدرن، پیامد تزلزلی است که در بنیان های معرفتی نوین از دهه های پایانی قرن بیستم پیش آمد. اندیشه های پست مدرن روشنگری را، که از ویژگی های تفکر نوین شمرده می شد، مورد تردید قرار دادند. پست مدرن ها حکایت و کشف از واقع را به طور کلی، منکر می شوند و معرفت آدمی را به ساحت های دیگر وجود انسان تقلیل می دهند.

فمینیست ها هم بر همین اساس، شناخت و معرفت آدمی را به عنصر «جنسیت» ارجاع می دهند و معتقدند: غلبه مرد، معرفت و همچنین زبانی مردانه به دنبال آورده است. از نظر آنان، زبان های رایج و از جمله عربی و انگلیسی، خصلتی مردانه دارند. کسانی که متأثر از دیدگاه های فمینیستی هستند قرآن را نیز، که به زبان عربی نازل شده، از قاعده مزبور مستثنا ندانسته و زبان قرآن را زبانی مردانه خوانده اند. اینان خطاب های قرآن را شاهد بر مدّعی خود ذکر کرده اند.

حضور تذکیر و تأنیث در ضمائر و افعال زبان هایی همچون عربی و انگلیسی زمینه توهم مزبور را برای مردانه بودن این زبان ها به وجود آورده است و این توهم اگر درست هم باشد، مانع از آن نمی شود که در قالب یکی از این زبان ها، خطاب و بیانی شکل

گیرد که ناظر به اصل انسانیت بوده یا آنکه مبنا و هویتی زنانه داشته باشد و شاهد این مدعا آثار فمینیست‌هایی است که با زبان انگلیسی رایج و با ادبیات انگلیسی، مفاهیم فمینیستی خود را منتقل کرده و می‌کنند.

آنچه در این مقاله آمده بیان این حقیقت است که قرآن عنصر «جنسیت» را در حقیقت انسانی دخیل نمی‌داند و بسیاری از خطاب‌های قرآن متوجه حقیقت انسانی است؛ حقیقتی که زن بودن و یا مرد بودن مقوم آن نیست. مقاله این حقیقت را اثبات کرده که حتی در مواردی که از نظر محاورات عام زبان عربی، خطاب‌ها با ضمیر مذکر بیان شده‌اند، بیان قرآن به گونه‌ای است که ظهور کلام را متوجه حقیقت انسان می‌گرداند و الزامات ادبی مانع از انتقال صریح مفاهیم انسانی آن نمی‌شوند.

این مقاله در حقیقت، بازنویسی مجدد بخشی از کتاب زن در آینه جمال و جلال آیه الله عبدالله جوادی آملی است که اینک با عنوان خطاب‌های قرآن ارائه می‌شود. درآمد بحث

خطاب‌های عام قرآن را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

اول. خطاب‌هایی که با الفاظی بیان می‌شوند که اختصاص به صنف خاصی ندارند؛ مانند آیاتی که در آن‌ها از «ناس» و یا «انسان» سخن گفته می‌شود، و یا از لفظ «مَنْ» به معنای «کسی که» استفاده می‌شود. این دسته از الفاظ شامل همه مردان و زنان می‌شود و به صنف خاصی اختصاص ندارد.

دوم. خطاب‌هایی که در آن‌ها از جمع مذکر سالم و مانند آن استفاده می‌شود. در این خطاب‌ها، اغلب از اوصافی یاد می‌شود که در خود وصف و موصوف آن‌ها، جنسیت دخالتی ندارد و یا از معنایی خبر

می دهند که اختصاصی به صنف خاصی ندارد؛ مثل «کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۲۹)؛ او کسی است که در میان شما پیامبری از خودتان فرستاد تا نشانه های ما را بر شما بخواند و شما را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت به شما بیاموزد و آنچه را نمی دانستید به شما بیاموزاند. در این آیه، از کسانی سخن گفته می شود که رسالت و پیامبری به قصد هدایت آنان است. و البته رسالت متوجه همه انسان هاست، ولی در آیه از ضمیر جمع مذکر سالم «کُم» استفاده شده است. استفاده از ضمیر مذکر در این موارد، مطابق عرف گفت و گو و محاوره است، و فرهنگ محاوره نیز از این خطاب ها تا هنگامی که دلیلی خاص نباشد، معنای عام را می فهمد. این گونه خطاب ها نظیر استفاده از «مردم» در فارسی است، وقتی گفته می شود: مردم رأی دادند و یا مردم قیام کردند. در این صورت، مراد تنها مردان نیستند، بلکه مراد همه افراد می باشند.

سوم. خطاب هایی که در آن ها به ظهور و شمول عرفی ضمائر جمع مذکر نسبت به همه مردان و زنان اکتفا شده و علاوه بر آن، به شمول خطاب نسبت به هر دو گروه زنان و مردان با الفاظ جداگانه تصریح شده و یا آنکه هر یک از دو گروه مردان و زنان به تفصیل بیان گردیده اند.

در خطاب های نوع سوم، تصریح به شمول پیام نسبت به همه مردان و زنان اغلب برای دفع برخی از شبهات است، و گرنه در فرهنگ محاوره، خطاب بدون نیاز به تصریح، شامل همه افراد می شود و

نیازی به تصریح ندارد.

تصریحات قرآنی در خطاب های نوع سوم، اغلب برای رفع افکار جاهلی قبل از اسلام هستند؛ آنان در فرهنگ جاهلی بین مرد و زن فرق می گذاردند و بسیاری از فضایل را مختص مردان می دانستند و زن را با دیده تحقیر و در حکم وسیله ای برای ارضای شهوت می دیدند. قرآن کریم با بیان معنوی بودن فضایل و رذایل، افتخارات دنیوی و طبیعی را نفی نموده، تفاوت هایی را که به جنسیت، نژاد و مانند آن بازگردند، با الفاظ صریح نفی کرده است.

در برخی از آیات با صراحت و تأکید لفظی، به نفی دخالت جنسیت می پردازد؛ مانند: «إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» (آل عمران: ۱۹۵)؛ من کار هیچ صاحب کاری از شما را ضایع نمی کنم، اعم از اینکه انجام دهنده زن باشد یا مرد.

آیه درباره مهاجران صدر اسلام است و هنگامی نازل شده که علی بن ابی طالب علیه السلام همراه تعدادی از بانوان از مکه به سوی مدینه هجرت نمود. پس شأن نزول آیه مختص مردان نیست و آیه درباره جمعی از مردان و زنان است. قسمت اول آیه لفظ «عامل» و ضمیر «کم» مطابق عرف محاوره، مذکر است. فرهنگ گفت و گو به همراه شأن نزول آیه کافی است بر اینکه عموم و شمول آیه را نسبت به مردان و زنان بیان کند. با این همه، در پایان آیه با تأکید لفظی گفته شده است: زن و مرد بودن در مسئله دخالتی ندارد. این تأکید نشان می دهد که مذکر بودن عبارت های قسمت اول به هیچ وجه، در پیام آیه دخیل نیست و استفاده از آن عبارات به دلیل خصوصیات لفظ

در زبان است. البته عرف گفت و گو خود متوجه این حقیقت هست و تأکید لفظی برای بیان همان چیزی نیست که عرف آن را می فهمد، بلکه برای دفع آن توهم جاهلی است که پاداش دادن الهی را مختص مردان می داند. قرآن کریم برای دفع این توهم، پس از بیان مطلب بر دخالت نداشتن عنصر جنسیت تأکید و تصریح لفظی کرده است.

نمونه دیگر آیه ۷۹ سوره مبارکه نحل است که می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هر کس عمل صالحی انجام دهد، اعم از آنکه مرد یا زن باشد در حالی که مؤمن است، پس خدای تعالی او را به حیاتی پاک زنده می گرداند. در این آیه نیز چهار لفظ «عمل»، «صالح»، «هو» و «مؤمن» مطابق فرهنگ گفت و گو با الفاظ مذکر آمده اند. خداوند سبحان در سخن مزبور، برای دفع توهم مورد نظر بر دخالت نداشتن جنسیت در مسئله تصریح کرده است.

تصریحات و تأکیدات یاد شده نشان می دهند که کاربرد ضمیر مذکر در مواردی از این قبیل، پیام خاصی به دنبال ندارد، و در موارد دیگر نیز که عبارات بدون تصریح و به تبع زبان محاوره به لفظ مذکر بیان شده، در مقام اختصاص حکم به مردان نیست؛ مثلاً، در حدیث: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ» (۲) به واجب بودن کسب دانش بر هر مسلمان حکم شده است و عبارت گرچه در زبان عربی به لفظ مذکر «مسلم» بیان شده، ولی به این معنا نیست که کسب دانش بر غیر مرد مسلمان لازم نیست.

قرآن کریم با اعتماد به فرهنگ محاوره، در برخی موارد نیز ارزش ها و فضایل

را با سیاق واحد و با الفاظ مذکر بیان کرده است؛ مانند: «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَفِنا عَذابِ النارِ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقانتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْاسْحارِ» (آل عمران: ۱۶۱۷)؛ کسانی که می گویند: پروردگارا، ما ایمان آوردیم. پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگهدار؛ آن ها که صابر و صادق و قانت و انفاق کننده هستند و در سحرها استغفار می کنند. در این آیات، با آنکه الفاظ به صورت مذکر آمده اند، در مقام اختصاص دادن اوصاف به مردان نمی باشند.

شاهد این ادعا آیات دیگری است که همین اوصاف را با تفصیل با دو صفت الفاظ مذکر و مؤنث بیان کرده اند: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقانتِينَ وَالْقانتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالخاشِعِينَ وَالخاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحافِظِينَ وَالْحافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَغْفرةً و اجراً عظيماً» (احزاب: ۳۵)؛ به درستی که مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان شکيبا و زنان شكيبا و مردان خاشع و زنان خاشع و مردان بخشنده و زنان بخشنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردانی که عفت را نگه دارند و زنان عفيف و مردانی که بسيار ياد خدا می کنند و زنانی که بسيار ياد خدا می کنند، خداوند برای آنان آمرزش و پاداشی عظيم قرار داده است.

در آیه مزبور، با آنکه بسیاری از صفات با تفصیل، به مردان و زنان نسبت داده شده است، در پایان آیه، با استفاده از ضمیر مذکر «کُم» می فرماید: خداوند برای آنان

آمزش و اجر عظیم قرار داده است. با آنکه ضمیر مذکر است، مرجع آن مردان و زنان هستند، و این نشان می دهد که استفاده از ضمیر مذکر در این موارد، برای اعم از مرد و زن است و کاربرد آن مطابق زبان گفت و گو است. توجه نداشتن به زبان گفت و گو این توهم را به دنبال می آورد که قرآن کریم در برخی فضایل، زنان را تابع مردان قرار داده است؛ مثلاً، در آیه «صَيَدَتْ بِكَلِمَاتٍ رَبُّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَوَاتِنِ» (تحریم: ۱۲)، درباره حضرت مریم علیهاالسلام می فرماید: او کلمات پروردگارش را تصدیق کرد و از عبادت پیشگان بود. کلمه «قانتین» در پایان آیه، به معنای عبادت پیشه و اهل قنوت و خشوع و خضوع در برابر خداوند است و این کلمه در آیه به لفظ مذکر به کار رفته.

مذکر بودن «قانتین» در این آیه، به این دلیل نیست که خدای تعالی مردان قانت را به عنوان اصل در نظر گرفته و حضرت مریم علیهاالسلام را به آنان ملحق کرده، بلکه تنها به لحاظ عرف گفت و گو است و مراد از آن تنها مردان قانت نیست و همه را شامل می شود.

در مقابل نیز هر گاه سخن از رذایل و تبه کاری ها مطرح می شود، اگر از ضمیر مذکر استفاده می گردد به این معنا نیست که مردان در رذایل اصل هستند و زنان تابع آنان هستند؛ مثلاً، در سوره یوسف به زلیخا گفته می شود: «وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (یوسف: ۲۹)؛ از گناه خود استغفار کن. به درستی که تو از خطاکاران بوده ای. «خاطئین» در این آیه، به صورت جمع مذکر به کار برده شده است. این

استعمال تنها مطابق فرهنگ محاوره است و مراد از آن تنها مردان خطا کار نیست، بلکه همه خطا کاران اعم از مرد و زن می باشد. رواج این فرهنگ در گفت و گو و محاورات عمومی موجب می شود تا هر گاه کلام و عبارتی به صورت مذکر به کار برده شد تا هنگامی که قرینه ای خاص نباشد، از آن کلام معنایی عام فهمیده شود.

قرآن کریم با بیانی صریح، جنسیت و نژاد را از مدار فضایل و رذایل انسانی خارج می گرداند و تقوای الهی را محور اصلی برای شناخت فضایل و رذایل معرفی کرده، می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ» (حجرات: ۱۳)؛ ای آدمیان، شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه ها و قبیله ها گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید. گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.

آدمیان از خاک آفریده شده اند و در پیدایش آنان، زن و مرد، هر دو دخیل هستند. جنسیت مربوط به نظام طبیعی و دنیوی است و امور طبیعی در حد ذات خود، موجب فخر و یا وهن نیستند. نژاد و زبان نیز امری دنیوی است و شناسنامه طبیعی افراد را تشکیل می دهند. حقیقت و جای آدمی شرقی یا غربی نیست، کرامت و برتری افراد به قرب و نزدیکی آنان به خداوند است و میزان و معیار آن تقواست. پی نوشت:

۱. مدرس برجسته فلسفه و عرفان اسلامی در حوزه و دانشگاه.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۱، روایت ۲۳، باب ۱.

وظایف بانوان در نگاه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

نویسنده: محمود مهدی پور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

(فرمود: «هر کس دوست دارد عزیزترین مردم باشد، باید از خدا بترسد، و هر کس دوست دارد قوی ترین مردم باشد، باید بر خدا توکل کند، و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد، باید به آنچه در دست خداست، مطمئن تر از آنچه در دست اوست، باشد.»

آنگاه در ادامه فرمود: «آیا شما را به بدترین مردم خبر دهم؟» عرض کردند: «آری ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) . حضرت فرمود: «کسی که به دیگران چیزی نمی دهد و بنده اش را تازیانه می زند». سپس فرمود: «آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟» عرض نمودند: «آری». فرمود: «کسی که امیدی به خیرش نیست و مردم از شرش ایمن نیستند.» سپس فرمود: «آیا شما را به بدتر از این آگاه نگردانم؟» گفتند: «آری». حضرت فرمود: «آن کس که مردم را دشمن می دارد و مردم هم او را دشمن می دارند.» (۱)

در سخن دیگری به یاران خود فرمود: «در روز قیامت، انسان قدم از قدم بر نمی دارد تا به چهار سؤال پاسخ دهد: از عمرش که آن را در چه راهی گذراند، و از مالش که از کجا فراهم آورد و در کجا صرف کرد، از عملش که چگونه به آن عمل کرد و از محبت و دوستی اهل بیت ما.» (۲)

۱. سید محسن امین، سیره معصومان (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. علامه محمد باقر مجلسی (قدس سره) بحار الانوار، ج ۱۰۳ ص ۱۱.

در منشور تربیتی، حقوقی رسول اکرم (صلی الله علیه

و آله و سلم) بایدها و نبایدهای فراوانی وجود دارد و حقوق و وظایف بسیاری تبیین شده است.

به شکل کلی می توان این پیام را حاوی سه بخش مهم دانست:

۱. حقوق و وظایف مشترک زن و مرد.

۲. حقوق و وظایف مردان.

۳. حقوق و وظایف بانوان .

انسان، صرف نظر از ویژگی های جنسیتی، حقوق و وظایفی دارد که به روح و روان او مربوط است و به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی، روح انسان نه مذکر است و نه مؤنث؛ اگر چه برخی «بایدها و نبایدها» ویژه ی مردان بوده و در مورد بانوان جایگاه ندارد. بخشی از آن نیز تکالیف و حقوق ویژه ی بانوان است.

حدود بیست بند از این منشور نورانی در زمینه رفتار بانوان و یا رفتار دیگران مربوط به آنان است. توجه به این بخش از رهنمودهای آن بزرگوار خواهران گرامی را در فعالیت های فردی و اجتماعی هدایت و حمایت می کند.

۱. زن و حضور در تشییع جنازه؛ پیامبر اعظم از این که بانوان در تشییع جنازه شرکت کنند، منع فرموده است.

« و نهی عن اتباع النساء الجنائز؛ دلیل این نهی ممکن است ، عواطف نیرومند آنان، یا تأثیر گذاری بر مردان و کاهش فضای تفکر و عبرت گیری و یا بی صبری ها و جزع و فریادهای بانوان در فراق عزیزان باشد. در هر صورت بر اساس فتوای غالب فقهای عصر ما شرکت زنان در تشییع جنازه - گرچه متوفا زن باشد - مکروه است.» (۱)

۲. زن و خروج از منزل؛ پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که زن بی اجازه ی شوهر

از خانه بیرون رود، نهی فرموده است: «و نهی أن تخرج المرأه من بیتها بغیر اذن زوجها فان خرجت لعنها کل ملک فی السماء و کل شیء تمر علیه من الجن و الانس حتی ترجع الی بیتها؛ اگر زن بدون اجازه از خانه خارج شود، تمام فرشتگان آسمان و هر چه بر آن بگذرد از جنیان و آدمیان او را لعن می کنند، تا آن که به خانه اش باز گردد. برخی از فقهای بزرگ اسلام هم طبق همین حدیث شریف فتوا داده اند.» (۲)

۳. آرایش بانوان؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که زن برای غیر همسرش آرایش کند، نهی فرموده است که اگر چنین کند شایسته است خداوند عزوجل او را با آتش (جهنم) بسوزاند: «و نهی أن تترین لغیر زوجها فان فعلت کان حقا علی الله عزوجل أن یحرقها بالنار».

۴. گفت و گو با نامحرم؛ آن بزرگوار از این که زن در غیاب شوهر و محارم خود با بیگانه (بیش از پنج کلمه که چاره ای از آن نیست سخن بگوید، منع کرده است.

تنها شدن زن و مرد نامحرم یکی از لغزش گاه های خطرناک اخلاقی است همچنان که رسول گرامی اسلام فرمود: «هیچ زن و مردی (نامحرم) در جایگاه خلوت قرار نمی گیرند، مگر این که شیطان سومی ایشان است.» (۳)

به جهت جاذبه ی ویژه ای که صدا و سیمای بانوان جوان دارد لازم است که برای تأمین سلامت اخلاقی و سعادت جاودانگی خود و نیز مصونیت و تحریک نشدن مردان نامحرم به حداقل نگاه و گفت و گو اکتفا شود. تعبیر منشور گرامی

نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) این است: « و نهی أن تتکلم المرأه عند غیر زوجها، أو غیر ذی محرم منها أكثر من خمس کلمات مما لا بد لها منه».

۵. جامه ی ابریشم؛ پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که مردان جامه حریر و دیبا و قز بپوشند، نهی کرده است ولی این نوع پوشاک برای زنان اشکال ندارد و در برخی روایات نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) طلا و ابریشم برای زنان امت حضرت حلال و برای مردان حرام شده است. (۴) در حدیث شریف مناهی آمده است: « و نهی عن لبس الحریر و الدیبا و القز للرجال فأما للنساء فلا بأس».

۶. نگاه به خانه همسایه؛ رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) از این که مردی به خانه همسایه سرک بکشد، نهی فرموده است، «و نهی أن یطلع الرجل فی بیت جاره».

۸. دست دادن با نامحرم؛ و فرموده است: «و من صافح امرأه تحرم علیه فقد باء بسخط من الله عزوجل؛ هر کس با زنی که با او حرام است، مصافحه کند و دست بدهد، آتش جهنم را برای خویش به ارمغان آورده است».

۹. بد زبانی در شوهر داری؛ هر زنی که شوهرش را با زبان بیازارد خداوند عزوجل از او بازگشت و کفاره ای نپذیرد. و کار نیکش را قبول نکنند تا آن که او را راضی کند، گرچه روز را روزه بدارد و شب را بپا خیزد. و بردگان را آزاد کند و بار آذوقه با اسب های نیکو در راه خدا

انفاق کند و چنین زنی از پیشگامان جهنم خواهد بود. و قال (صلى الله عليه وآله وسلم): «أیما امرأة آذت زوجها بلسانها لم يقبل الله عزوجل منها صرفا ولا عدلا ولا حسنة من عملها، حتى ترضيه؛ و ان صامت نهارها و قامت ليلها و أعتقت الرقاب و حملت على جیاد الخیل فی سبیل الله و كانت فی أول من یرد النار».

۱۰. صبوری بر اخلاق همسر؛ آن بزرگوار فرموده است: هان بدانید، هر کس بر اخلاق بد همسر خویش صبر کند و از خدا پاداش بخواهد، خداوند برای او پاداش شاکران می دهد. گویی این مشکل برای او تبدیل به نعمت می شود که به جای پاداش صبر، خداوند به او پاداش شکر گزاران را عنایت می کند».

«ألا و من صبر علی خلق امرأه سیئه الخلق و احتسب فی ذلك الأجر أعطاه الله ثواب الشاکرین».

۱۱. توقعات بی جا؛ آگاه باشید؛ هر زنی که با شوهر مدارا نکند و او را بر آنچه نمی تواند، وادارد؛ خداوند از او کار نیک و حسنه ای نپذیرد و هنگام ملاقات خدای عزوجل بر او خشمناک خواهد بود:

«ألا- وایما امرأه لم ترفق بزوجهها، و حملته علی ما لا یقدر علیه و ما لا یطیق لم یقبل الله منها حسنه، و تلقی الله عزوجل و هو علیها غضبان» (۵).

از آن جا که در منشور حقوقی، تربیتی، «نبایدها» و مناهی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، تکالیف اثباتی بانوان را باید در دیگر آیات و احادیث وارده از معصومین (علیهم السلام) جست و جو کرد. تفاوت های فقهی،

اخلاقی فراوانی در حقوق زن و مرد و وظایف آن وجود دارد، که محور پژوهش برخی عالمان بوده و جا دارد در شرایط امروز بیشتر مورد تحقیق قرار گیرد. پی نوشت:

۱. العروه الوثقی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۹۹.

۳. نهج الفصاحه، ترجمه دکتر علی شیروانی، ص ۷۸، ح ۴۷۸.

۴. شیروانی، نهج الفصاحه، ص ۲۸، ح ۱۰۴.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ح ۴۹۶۸.

زن در سخن و سیره رسول خدا(ص)

نویسنده: مهدی مهریزی قرآن کریم نخستین منبع و مرجع برای ارائه تصویر زن از دیدگاه اسلام است. پس از آن سیره و سخنان رسول خدا(ص) در جایگاه دوم قرار می گیرد. آموزه های رسول خدا(ص) برای همه مسلمانان ملاک و معیار است و مرز میان اسلام و دیگر ادیان را روشن می سازد، از این رو تحلیل و بررسی سخنان رسول خدا(ص) درباره زن از جایگاه ویژه و پر اهمیتی برخوردار است.

سخن و سیره رسول خدا(ص) تجلی قولی و رفتاری قرآن کریم است، هر آنچه را که خداوند بزرگ در کتاب خویش بر رسولش فرو فرستاده، انسان ها در سخن و سیره پیامبر مشاهده می کنند. چرا که پیامبر نخستین ایمان آورنده به وحی الهی است.

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»

پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.»

جستجو و تتبع در آموزه های پیامبر ما را به اصول و محکماتی هدایت می کند که تفسیرکننده و تراز برای دیگر سخنان است. می توان گفت اصول و محکمات آموزه هایی است که در مرحله معنا و مصداق تردیدبردار نیست یعنی در مرحله معنا، روشن و واضح و در مرحله مصداق بر بیش از یک مصداق قابل انطباق نیست. چنان

که از پشتوانه تأیید و حمایت قرآنی نیز برخوردار بوده و با آیات کتاب الهی همسو و سازگار است.

به نظر می‌رسد پنج اصل بنیادین و اساسی از سخنان و سیره رسول خدا(ص) می‌توان استخراج کرد که بر پایه آن تلقی و تصور مسلمانان از زن باید شکل گیرد. آن اصول عبارتند از:

۱. برابری زنان و مردان در حوزه های انسانی؛

۲. کرامت زن؛

۳. تعامل انسانی با زن؛

۴. جایگاه معنوی زنان؛

۵. منع از خشونت علیه زنان.

اینک به بسط و شرح این اصول و مستندات آن می‌پردازیم: ۱. برابری زنان و مردان در حوزه انسانی

رسول خدا(ص) بنیاد و جوهره زن و مرد را بر پایه کتاب الهی واحد می‌بیند، تفاوت های زیستی که به جهت حفظ نسل انسانی در آدمی تعبیه شده بر این جوهر واحد اثر نمی‌گذارد. دو دسته از سخنان پیامبر می‌تواند مستند این اصل قرار گیرد.

۱/۱ زنان همتای مردان

«حدثنا قتيبة بن سعيد، ثنا حماد بن خالد الخياط، ثنا عبدالله العمري، عن عبيدالله عن القاسم، عن عائشه، قالت: سئل رسول الله (ص) عن الرجل يجد البلبل ولا يذكر احتلاما، قال: يغتسل و عن الرجل يرى أنه قد احتلم ولا يجد البلبل، قال: لا غسل عليه. فقالت أم سليم: المرأة ترى ذلك اعليها الغسل؟ قال: نعم، إنما النساء شقائق الرجال؛

عائشه گوید: از رسول خدا سؤال شد اگر مردی رطوبتی ببیند ولی احتلام را به یاد نمی‌آورد (وظیفه اش چیست؟) فرمود: غسل کند. پرسیده شد: مردی خواب می‌بیند محتلم شده ولی رطوبتی (در بیداری) نمی‌بیند؟ فرمود: غسل بر او نیست. ام سلیم پرسید: اگر برای زنی چنین وضعی پیش آید آیا غسل دارد؟ فرمود: بلی زنان همتای مردانند.»

بیهقی نیز همین حدیث

را با سند خود از ابوداود نقل کرده است.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» و زبیدی در «تاج العروس» در معنای شقایق نوشته اند:

«ای نظایرهم و امثالهم فی الاخلاق و الطباع کانهن شققن منهم؛

مانند آنها در خلق و خوی و سرشت اند، گویا از آنها جدا شده اند.»

این حدیث زن و مرد را در مسائل زیستی به استناد یگانگی و همتایی برابر می بیند، پس سایر عرصه های حیات، حکمش معلوم خواهد بود.

۲/۱ مساوات میان دختران و پسران

«حدّث سعید بن یوسف، عن یحیی بن أبی کثیر، عن عکرمه، عن ابن عبّاس قال: قال رسول الله ص: ساووا بین اولادکم فی العطیة؛ فلو کنت مفضلاً أحدا لفضّلت النساء؛

رسول خدا(ص) فرمود: در بخشش میان فرزندان برابری را رعایت کنید. اگر من می خواستم فرزندی را برتری دهم دختران بودند.»

و در روایت دیگری می فرماید:

«فلو کنت مؤثراً أحدا علی أحدٍ لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: اگر کسی را می خواستم برتری دهم زنان را بر مردان برتری می دادم.»

«النبی ص: ساووا بین اولادکم فی العطیة؛ فلو کنت مؤثراً أحدا علی أحدٍ لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: میان فرزندان در بخشش برابری را رعایت کنید. اگر می خواستم کسی را برتری دهم حتماً زنان را بر مردان برتری می دادم.»

زینب تمیمی نقل می کند:

«أنّه کره أن یفضّل الذکور من البنین علی الإناث فی العطیة؛

رسول خدا نمی پسندید پسران بر دختران در بخشش برتری داده شوند.»

بخاری نیز در کتاب صحیح با تعبیر دیگری این حدیث را آورده است که پیامبر می فرماید:

«... اعدلوا بين اولادكم فى العطيّه؛

میان فرزندان در بخشش به عدالت رفتار کنید.»

«حدثنا حامد بن عمر، قال: حدثنا أبو عوانه، عن حصين، عن عامر، قال: سمعت النعمان بن بشير رضی الله عنهما و هو على المنبر يقول: اعطاني أبي عطيةً، فقالت عمره بنت

رواحه: لا ارضی حتی تشهد رسول الله ص، فأتی رسول الله ص، فقال: إني أعطيت ابني من عمره بنت رواحه، عطيه فأمرتني ان اشهدك يا رسول الله قال: اعطيت سائر ولدك مثل هذا؟ قال: لا، قال: فاتقوا الله واعدلوا بين اولادكم، قال: فرجع فرد عطيه؛

عامر گوید از نعمان بن بشیر بر بالای منبر شنیدم که می گفت: پدرم چیزی را به من بخشید، عمره دختر رواحه گفت باید رسول خدا بدین بخشش رضایت دهد. پدرم نزد رسول خدا آمد و گفت به پسر من که مادرش عمره است چیزی بخشیدم. مادرش به من دستور داد که باید رسول خدا بدین امر رضایت دهد. رسول خدا فرمود: آیا به دیگر فرزندان مانند این را بخشیده ای؟ گفت: نه، فرمود: از خدا بترسید و میان فرزندان به عدالت رفتار کنید. نعمان از نزد رسول خدا بازگشت و هدیه اش را بازپس گرفت.» ۲ کرامت زن

یکی از آموزه های رسول خدا ص که به صورت های مختلف در سخن و سیره ایشان تکرار شده اعتقاد به کرامت زن است. این مطلب را از این گفتار و کردار می توان استنباط کرد:

۱/۲ سفارش به تکریم زن

«حدّث (أبو عبد الغنی الحسن بن علی بن عیسی الأزدی المعانی) عن عبد الرزاق بن همام بسنده، عن علی بن أبی طالب ع قال: قال رسول الله ص: خیرکم خیرکم لأهله، و أنا خیرکم لأهلی. ما أكرم النساء إلا کریم، و لا أهانهن إلا لئیم؛

رسول خدا ص فرمود: بهترین شما بهترین شما با خانواده است و من بهترین شما با خانواده هستم. جز کریمان زنان را تکریم نکنند و جز انسان های پست زنان را تحقیر نمایند.»

«حدّثنا أبو کریب: حدّثنا عبده بن سلیمان، عن محمّد بن عمرو: حدّثنا أبو سلمه، عن أبی هريره قال: قال رسول الله

(ص): أكمل المؤمنین إیماناً أحسنهم خلقاً، و خیارکم خیارکم لنسائهم خلقاً؛

رسول خدا(ص) فرمود: کامل ترین مؤمنان در ایمان، خوش خلق ترین آنهاست و بهترین شما خوش خلق ترین شما با زنانند.»
«قال أبو عیسی: حدیث أبی هریره هذا، حدیث حسن صحیح.»

ابن مخلص، عن محمد بن عمرو بن البختری، عن محمد بن أحمد بن أبی العوام، عن عبدالوهاب بن عطاء. عن محمد بن عمرو، عن أبی سلمه، عن أبی هریره، عن النبّی(ص) قال: إنّ أكمل المؤمنین إیماناً أحسنهم خلقاً، و خیارکم خیارکم لنسائهم؛
از پیامبر نقل شده است: کامل ترین مؤمنان در ایمان خوش خلق ترین آنان است و بهترین شما، بهترین شما با زنان است.»

«قال رسول الله(ص): خیرکم خیرکم لنسائهم، و أنا خیرکم لنسائی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما بهترین شما با زنانش می باشد. و من بهترین شما با زنانم هستم.»

«قال رسول الله(ص): خیرکم خیرکم لأهلهم، و أنا خیرکم لأهلّی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما، بهترین شما با خانواده است و من بهترین شما با خانواده ام هستم.»

«القطب الراوندی فی لبّ اللباب: و عنه(ص)، قال: خیرکم خیرکم لنسائکم، و بناتکم؛

از رسول خدا(ص) نقل شده است: بهترین شما بهترین شما با زنان و دختران تان هستید.»

«أخبرنا عبدالله أخبرنا محمد بن حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه علی بن الحسین، عن أبیه، عن علی(ع) قال: قال رسول الله(ص) فی حدیث: و من اتّخذ زوجة فلیکرمها؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر کس همسری گزید، وی را تکریم کند.»

۲/۲ محبت به زنان نشانه ایمان و اخلاق پیامبران

«أخبرنا عبدالله أخبرنا محمد بن حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه علی بن الحسین، عن أبیه، عن علی(ع) قال: قال رسول الله(ص): أعطینا أهل البيت سبعة لم یُعطهنّ أحدٌ قبلنا، و لا یُعطاها

أحدٌ بعدنا: الصباحة، و الفصاحة و السماحة، و الشجاعة، و الحلم، و العلم، و المحبة من النساء؛

ما خاندان به هفت خصلت اختصاص یافتیم که پیشینیان آن را نداشتند و پیشینیان نیز نخواهند داشت. خوش منظری، رساگویی، گشاده رویی، شجاعت، بردباری، دانش، علاقه مندی به زنان.»

«أخبرنا عبدالله أخبرنا محمّد: حدّثني موسى، قال: حدّثنا أبي، عن أبيه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن عليّ (ع)، قال: قال رسول الله (ص): كلّمنا ازداد العبد إيماناً، ازداد حبّاً للنساء؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر چه آدمی ایمانش افزایش یابد، علاقه اش به زنان بیشتر گردد.»

۳/۲ اختیارداری زنان در امر ازدواج

«أخبرنا عبدالرزاق، قال: أخبرنا ابن جريح، قال: أخبرني أبو الزبير، عن رجل صالح من أهل المدينة، عن أبي سلمه بن عبدالرحمن، قال: كانت امرأة من الأنصار تحت رجل من الأنصار، فقتل عنها يوم أحد، و له منها ولد، فخطبها عمّ ولدها و رجل إلى أبيها، فأنكح الرجل، و ترك عمّ ولدها، فأنت النبيّ (ص) فقالت: أنكحنى أبي رجلاً لا أريده، و ترك عمّ ولدى، فيؤخذ منى ولدى، فدعا النبيّ (ص) أباه فقال: أنكحت فلانا فلانه؟ قال: نعم. قال: أنت الذى لا نكاح لك، اذهبي فانكحي عمّ ولدك؛

ابوسلمه گوید: زنی از انصار همسر مردی از انصار بود، شوهرش در جنگ احد به شهادت رسید و از وی فرزندی داشت. عموی بچه اش (برادرشوهرش) و مردی دیگر او را از پدرش خواستگاری کردند. پدرش او را به ازدواج مرد بیگانه در آورد و عموی فرزندش را کنار گذارد. دختر نزد پیامبر آمد و گفت پدرم مرا به ازدواج مردی در آورده که او را نمی خواهم. برادرشوهرم فرزندم را از من می گیرد. پیامبر پدرش را فرا خواند و فرمود: دخترت

را به ازدواج فلان مرد در آوردی؟ گفت: بلی. فرمود: تو اختیاردار ازدواج دختر نیستی (و رو کرد به دختر و فرمود): برو با برادرشوهرت ازدواج کن.»

حدَّثنا هناد بن السريّ: حدَّثنا وكيع، عن كهمس بن الحسن، عن ابن بريده، عن أبيه، قال: جاءت فتاه إلى النبيّ (ص) فقالت: إنّ أبي زوجني ابن أخيه؛ ليرفع بي خسيسته، قال: فجعل الأمر إليها، فقالت: قد أجزت ما صنع أبي، و لكن أردت أن تعلم النساء أن ليس لي الآباء من الأمر شيء.

في الزوائد: إسناده صحيح، و قد رواه غير المصنّف من حديث عائشه و غيرها؛

دختری نزد پیامبر آمد و گفت: پدرم مرا به خاطر خصلت های شخصی به ازدواج پسر برادرش در آورده است. پیامبر اختیار را به دختر داد. آنگاه دختر گفت به این کار پدرم تن می دهم. خواستم زنان بدانند پدران نسبت به دختران اختیاردار نیستند.»

«حدَّثنا أبو العباس محمد بن يعقوب: أنبأنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم: حدَّثنا ابن أبي فديك، عن ابن أبي ذئب، عن عمر بن حسين، عن نافع، عن ابن عمر، رضي الله عنهما: أنّه تزوّج ابنه عثمان بن مظعون. قال: فذهبت أمّها إلى النبيّ (ص) فقالت: إنّ ابنتي تكره و الله فأمره رسول الله (ص) أن يفارقها، ففارقها و قال: لا- تُنكحوا النساء حتّى تستأمروهنّ، فإذا سكتنّ فهو إذهنّ. فتزوّجها بعده المغيرة بن شعبه؛

ابن عمر دختر دایی اش را به ازدواج عثمان بن مظعون در آورد. مادر دختر نزد رسول خدا رفت و گفت به خدا سوگند دخترم به این ازدواج راضی نیست. رسول خدا دستور داد دختر جدا شود و فرمود: زن ها را پیش از مشورت با آنان شوهر ندهید. اگر سکوت کردند همان نشانه رضایت است. آنگاه آن دختر با مغیره بن شعبه ازدواج کرد.»

۴/۲ مشورت با زنان

رسول خدا با سخن، تقریر

و عمل بر مشورت با زنان تأکید فرمود:

رسول خدا در زمینه ازدواج و برخی مسائل خانوادگی دیگر، فرمان به مشورت با زنان داده است:

«أخبرنا أبو زكريا بن أبي اسحاق المزكي و أبو بكر بن الحسن القاضي قالا، ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، أنبا محمد بن عبد الله ابن عبد الحكم، أنبا ابن وهب، أخبرني الليث بن سعد عن عبد الله بن عبد الرحمن القرشي عن عدی بن عدی الكندی عن ابيه عن رسول الله (ص) انه قال: شاوروا النساء في انفسهن فقیل له: يا رسول الله ان البكر تستحي قال: الثيب تعرب عن نفسها و البكر رضاها صمتها؛

از رسول خدا(ص) نقل شده است: با زنان در مسئله ازدواج شان مشورت کنید، بانوان خواست خود را آشکار می کنند، و دوشیزگان رضایت شان در سکوت شان است.»

«حدثنا عبد الله حدثني أبي، ثنا هشيم عن عمر بن أبي سلمه، عن أبيه، عن أبي هريره، قال: قال رسول الله (ص): البكر تستامر و الثيب تشاور قيل يا رسول الله ان البكر تستحي قال سكوتها رضاها؛

رسول خدا(ص) فرمود: با دوشیزه و بانو در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفته شد: دوشیزگان حیا می کنند. فرمود: سکوت آنان رضایت آنهاست.»

«حدثنا عبد الله حدثني أبي، ثنا علي بن عياش و اسحق بن عيسى و هذا حديث علي، قال: ثنا الليث بن سعد قال: حدثني عبد الله بن عبد الرحمن بن أبي حسين المكي عن عدی ابن عدی الكندی عن أبيه عن رسول الله (ص) قال: أشيروا على النساء في انفسهن فقالوا: ان البكر تستحي يا رسول الله (ص)، قال رسول الله (ص): الثيب تعرب عن نفسها بلسانها و البكر رضاها صمتها؛

از رسول خدا نقل شده است: با زنان در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفتند: دوشیزگان شرم می کنند. فرمود: بانو رأی خود را اعلام دارد و دوشیزه سکوتش، رضایت است.»

پیامبر(ص) دختری را برای مردی خواستگاری می کند، پدر دختر

از پیامبر(ص) اجازه می خواهد که با همسرش مشورت کند، رسول خدا به او اذن می دهد.

در صلح حدیبیه پس از امضای قرارداد، رسول خدا به مسلمانان دستور داد قربانی کنید و پس از آن تقصیر نمایید. هیچ کس به دستور پیامبر عمل نکرد. رسول خدا بر ام سلمه وارد شد و جریان را ذکر کرد. ام سلمه گفت: شما خود قربانی کنید و حلق کنید و با کسی سخن مگویید. پیامبر بیرون آمد و آن عمل را انجام داد، مسلمانان نیز تبعیت کردند.

ناگفته نماند مشورت جایی است که طرف مشورت، آگاهی لازم را داشته باشد و ناصح و خیرخواه و صاحب تجربه باشد. مجموعه سخنان و تأیید و عمل پیامبر نشان می دهد که هر کس چنین آگاهی، تجربه و خیرخواهی را داشت می تواند طرف مشورت واقع گردد و جنسیت دخالت ندارد و اگر جز اینها در آن روزگار اتفاق نیفتاد، شرایط بیش از این را برای زنان فراهم نساخته بود. ۳ تعامل انسانی با زنان

سیره عملی رسول خدا بر این پایه استوار است که جامعه اسلامی می بایست زنان را به عنوان بخشی از جامعه انسانی با همه گستردگی هایش بپذیرد. و مبنای تعامل با آنان بر محور انسانیت با همه عمق و گستردگی اش صورت پذیرد. در اینجا نمونه هایی از تعامل پیامبر با زنان را گزارش می کنیم که می تواند مستند و مرجع اتخاذ این اصل و قاعده باشد:

۱/۳ سلام کردن به زنان

«محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن ربیع بن عبداللّه عن ابی عبداللّه ع) قال: کان رسول اللّه ص) یسلم علی النساء و یرددن علیه؛

امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) بر زنان سلام می کرد و آنان پاسخ

می گفتند.

«حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، حدثنا سفیان بن عیینة، عن ابن أبي حسين، سمعه من شهر بن حوشب يقول: اخبرته أسماء ابنة يزيد: مر علينا النبي (ص) في نسوة فسلم علينا؛

شهر بن حوشب گوید: اسماء دختر یزید گزارش داد که رسول خدا (ص) بر گروهی از ما زنان گذشت و بر ما سلام کرد.»

۲/۳ عیادت از زنان بیمار

«حدثنا العباس بن الفضل الأسفاطی، حدثنا أبو الولید الطیالسی، ثنا أبو عوانة، عن عبد الملك بن عمير، عن امرأة منهم يقال لها أم العلاء أن النبي (ص) دخل عليها في مرضها فقال أبشري يا أم العلاء فإن مرض المسلم يذهب خطايا كما يذهب النار خبث الحديد؛

عبد الملك بن عمیر از زنی به نام ام علاء نقل می کند که پیامبر به هنگام بیماری اش بر او وارد شد و فرمود بشارت باد بر تو ای ام علاء، بیماری مسلمان، خطاهایش را می پوشاند چنان که آتش آهن را تصفیه می کند.»

۳/۳ پذیرفتن دعوت به غذا

«حدثنا (إسحاق) الانصاري حدثنا معن حدثنا مالك (بن أنس) عن إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة عن أنس بن مالك: أن جدته مليكة دعت رسول الله (ص) لطعام صنعته، فأكل منه، ثم قال: قوموا فلنصل بكم، قال أنس، فقامت إلي حصير لنا قد طول ما لبس، فنضحته بالماء، فقام عليه رسول الله (ص) و صفت عليه أنا و اليتيم و راءه و العجوز من ورائنا، فصلى بنا ركعتين ثم انصرف؛

انس بن مالک گوید: جدته اش ملیکه غذایی پخت و رسول خدا (ص) را برای غذا دعوت کرد رسول خدا (ص) از آن تناول کرد. سپس فرمود: برخیزید نماز بگزاریم. انس گفت: زیراندازی که بسیار کهنه شده را آب زده و آن را تکان دادم رسول خدا برخاست و پشت سر پیامبر نماز خواندیم.»

۴/۳ احوالپرسی و دیدار از زنان

از زنان متعددی در سیره پیامبر یاد شده که رسول

خدا به دیدار و احوالپرسی آنان می رفت. گاه در آن منزل ها استراحت می کرد، بسا اوقات نماز مستحبی می خواند. از این زنان می توان نام ام فضل (نخستین زن مسلمان پس از خدیجه در مکه) فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین) ام سلیم، (همسر حمزه سید الشهداء) لبابه (دختر حارث بن حزن و همسر عباس بن عبدالمطلب که در مکه ایمان آورد) شفاء ام سلیمان (در مکه ایمان آورد) ام حرام (دختر ملحان و همسر عباده بن صامت)، ام ایمن، جُعدہ (دختر عبداللہ بن ثعلبه).

در باره ام حرام در کتب سیره چنین منقول است:

«کان رسول اللہ ص) یکرهما و یزورهما فی بیتها و یقیل عندها و اخبرها انها شهیده؛

رسول خدا او را گرامی می داشت و از او در خانه اش احوال می پرسید و آنجا استراحت می نمود و خبر داد که وی به شهادت می رسد.»

۵/۳ ترغیب و تشویق به دانش اندوزی

سخنان متعددی از رسول خدا(ص) در تشویق و ترغیب زنان به دانش اندوزی منقول است که به نمونه هایی اشاره می شود:

«نوادر الراوندی،: بإسناده، عن موسی بن جعفر(ع)، قال: قال رسول اللہ ص): اضربوا النساء علی تعلیم الخیر؛

زنان را در راه آموزش خیر و نیکی تنبیه کنید.»

«قال النبی ص): نِعْمَ النساءُ نساءُ الأنصار! لم یمنعهنَّ الحیاءُ أن یتفقَّهن فی الدین؛

زنان انصار، خوب زنانی هستند، شرم مانع فقاهت آنان در دین نمی شود.»

«قال رسول اللہ ص): ایما رجل کانت عنده ولیده فعلمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تأدیبها ثم أعتقها و تزوّجها فله أجران؛

پیامبر(ص) فرمود: هر مردی که کنیزکی نزد او باشد، او را تعلیم دهد و خوب تعلیم دهد و او را پرورش دهد و خوب پرورش دهد، سپس او را آزاد کند و شوهر دهد، دارای دو پاداش خواهد بود.»

۶/۳ پاسخگویی به پرسش های زنان

«أبی رحمه

اللّٰه قال: حدثنا سعد بن عبد اللّٰه قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم وغيره، عن خلف بن حماد، عن الحسين بن زيد الهاشمي عن أبي عبد اللّٰه عليه السلام، قال: جاءت زينب العطاره الحولاء إلى نساء رسول اللّٰه ص) و بناته و كانت تبیع منهن العطر فدخل رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و هی عندهن، فقال لها: إذا أتیتنا طابت بیوتنا، فقالت: بیوتک بریحک أطیب یا رسول اللّٰه قال: إذا بعث فأحسنى و لا تغشى فإنه أتقى و أبقى للمال، فقالت: ما جئت بشيء من بیعی، و إنما جئتک أسالک عن عظمه اللّٰه

زينب عطاره زنی است که لوازم آرایش به زنان می فروشد و وسائل آرایش زنان پیامبر ص را فراهم می کند. روزی رسول خدا ص وارد خانه شد و او را دید. فرمود: آفرین بر تو که اتاق های ما را معطر می کنی. زينب گفت: اتاق های شما به عطر شما خوشبو تر است ای رسول خدا! پیامبر فرمود: وقتی معامله می کنی خوب رفتار کن و نارو زن، این مایه حفظ و ماندگاری بیشتر مال است. گفت: ای رسول خدا! امروز برای فروش نیامده ام بلکه آمده ام نسبت به چگونگی آفرینش جهان از شما سؤال کنم. آنگاه رسول خدا با تفصیل چگونگی آفرینش را بیان کرد.»

«مقاتل بن حیان: لما رجعت أسماء بنت عمیس من الحبشه مع زوجها جعفر بن أبي طالب دخلت علی نساء رسول اللّٰه ص) فقالت: هل فینا شيء من القرآن قلن: لا، فأتت رسول اللّٰه ص) فقالت: یا رسول اللّٰه إن النساء لفی خیبه و خسار! فقال: و مم ذلك قالت: لأنهن لا یدکرن بخیر كما یدکر الرجال، فأنزل اللّٰه تعالی هذه الآیه یعنی: «إن المسلمین و المسلمات ...»؛

اسماء دختر عمیس به همراه شوهرش جعفر از

حبشه بازگشت، نزد زنان رسول خدا(ص) رفت و از آنان پرسید: آیا در قرآن مطلبی در باره زنان نازل شده است؟ پاسخ منفی شنید. سپس نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: زنان در زیان و خسارت به سر می برند.

پیامبر پرسید: چرا؟ گفت: زیرا خداوند یاد نیکی از آنان نمی کند، آن گونه که از مردان یاد می کند. پس از آن آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد.

همچنین ام سلیم نزد رسول خدا آمد و در باره غسل زنان و جنابت آنان پرسش کرد و رسول خدا پاسخ فرمود. در این سؤال و جواب ام سلمه شرم کرد و به ام سلیم گفت چرا چنین پرسش هایی از رسول خدا داری؟ زنان را شرمگین کردی؟ پیامبر فرمود: ساکت شو؟

۷/۳ تغییر نام زنان از سوی پیامبر

پیامبر نام تعدادی از زنان را پس از اسلام آوردن تغییر داد.

نام عاصیه (دختر عمر) را به جمیله تغییر داد.

نام بَرّه (دختر ابوسلمه) را به زینب و نام زن دیگر را که بَرّه بود به جویریّه تغییر داد. پیامبر در فلسفه این رفتار فرموده بَرّه (نیکوکار) گونه ای خودستایی است.

۸/۳ پیامبر همسرانش را به سفر می برد

رسول خدا در هر سفر قرعه می انداخت و یکی از همسرانش را با خود همراه می برد:

«عن عمره بنت عبدالرحمن عن عائشه زوج النبی، قالت: کان رسول اللّٰه اذا اراد سفرا اقرع بین نسائه فایتّهن خرج سهمها خرج بها؛

عائشه همسر پیامبر گفت: رسول خدا(ص) هر گاه اراده سفر می کرد میان همسرانش قرعه می انداخت و نام هر کس بیرون می آمد، او را همراه می برد.»

این همه، جز مواردی است که از بیعت رسول خدا با زنان، حضور زنان در جنگ ها و مشاغل اجتماعی عصر رسول خدا

در کتب سیره و تاریخ به ثبت رسیده است. و در اینجا از آن صرف نظر می گردد. ۴ جایگاه معنوی زنان

بهشت و دستیابی به فرجام نیک برای انسانِ مسلمان هدف و مقصد است و در تعالیم دینی تراز و معیار ارزشگذاری و سنجش. در آموزه های رسول خدا، با تعبیرهای گوناگون، طیف هایی از زنان برخوردار از این فرجام نیک معرفی شده اند، چنان که خدمت به آنان نیز عامل برخورداری از بهشت دانسته شده است.

۱/۴ بهشت زیر پای مادران

«حدثنا أبو يوسف محمد بن أحمد الرقی، ثنا محمد بن سلمه الحرانی، عن محمد بن إسحق، عن محمد بن طلحه بن عبدالرحمن بن أبي بكر الصديق، عن معاوية بن جهمه السلمی، قال: أتیت رسول الله ص) فقلت: یا رسول الله إني كنت أردت الجهاد معك، أبتغی بذلك وجه الله و الدار الآخرة. قال: ويحك! أحيه أمك؟ قلت: نعم یا رسول الله قال: فارجع اليها فبرها. ثم أتيت من امامه فقلت: یا رسول الله إني كنت أردت الجهاد معك. أبتغی بذلك وجه الله و الدار الآخرة. قال: ويحك، أحيه أمك؟ قلت: نعم یا رسول الله قال ويحك! الزم رجلها فثم الجنة؛

معاوية بن جهمه گوید: خدمت پیامبر(ص) رسیدم و گفتم: می خواهم با شما در راه خدا و زندگی آخرت جهاد کنم. فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم: بلی. فرمود: برگرد و به او نیکی کن. از مقابل حضرت آمدم و گفتم: ای رسول خدا، می خواهم با شما در راه خدا و برای زندگی آخرت در جهاد شرکت کنم. فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم: بلی. فرمود: پاهای مادرت را بچسب که بهشت همان جاست.»

«ان الجنة تحت رجل المرأة؛

بهشت زیر پای زن است.»

«عن انس عن النبي(ص): الجنة تحت اقدام الامهات؛

پیامبر(ص) فرمود:

بهشت زیر پاهای مادران است.»

«عن فاطمه عن النبي (ص): الزم رجلها فان الجنة تحت اقدامها؛

پیامبر(ص) فرمود: ملازم مادر باش که بهشت زیر پاهای اوست.»

«عن سعيد بن المسيب، قال: قال عمر: كنا مع رسول الله (ص) على جبل فأشرفنا على واد فرأيت شابا يرمى غنما له أعجبنى شبابه، فقلت: يا رسول الله (ص) و أي شاب لو كان شبابه في سبيل الله فقال النبي (ص): يا عمر فلعله في بعض سبيل الله و أنت لا- تعلم ثم دعاه النبي (ص) فقال: يا شاب هل لك من تعول قال: نعم، قال: من، قال: أمي، فقال النبي (ص): الزمها فان عند رجلها الجنة؛

عمر گوید: با پیامبر، بر بلندای کوهی بودیم که مشرف بر سرزمینی بود. جوانی را دیدم که چوپانی می کند. از جوانی اش خوشم آمد. گفتم: ای رسول خدا، چه جوانی! کاش جوانی اش در راه خدا بود. پیامبر فرمود: شاید در راه خداست و تو نمی دانی. پیامبر جوان را فرا خواند و فرمود: ای جوان آیا عایله داری؟ گفتم: بلی. فرمود: چه کسی؟ گفتم: مادرم. فرمود: ملازم او باش که بهشت پیش پاهای اوست.»

«حدثنا بكر بن محمد الصيرفي بمرو، ثنا أبو قلابه و ثنا علي بن حمشاذ العدل، ثنا الحسن بن سهل المجوز، ثنا أبو عاصم عن ابن جريج، حدثني محمد بن طلحة بن عبد الله بن عبد الرحمن عن أبيه عن معاوية بن جهمه ابن جهمه اتى النبي (ص) فقال: انى اردت أن اغزو و جئت استشيرك فقال: أ لك والده قال: نعم، قال: اذهب فالزمها فان الجنة عند رجلها؛

جاهمه نزد رسول خدا آمد و گفت: می خواهم همراه شما در جنگ شرکت کنم و برای مشورت نزد شما آمدم. پیامبر(ص) فرمود: آیا مادر داری؟ گفتم: بلی. فرمود: برو و ملازم او باش، که بهشت پیش پاهای اوست.»

«الجنة

بناؤها اقدام الامهات؛

زیربنای بهشت گام های مادران است.»

«عن ابن عباس عن النبي (ص): من قبل بين عيني امه كان له ستر من النار؛

پیامبر فرمود: هر که میان چشمان مادرش را ببوسد، این بوسه پرده ای در برابر آتش خواهد بود.»

۲/۴ نیکی به دختر و خواهر سبب رفتن به بهشت

«عن علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص): من عال ثلاث بنات أو ثلاث أخوات وجبت له الجنة، فقيل: يا رسول الله (ص) و اثنتين فقال: و اثنتين. فقيل: يا رسول الله (ص)، و واحده فقال: و واحده؛

رسول خدا فرمود: هر کس، سه دختر یا سه خواهر را اداره کند، بهشت برایش واجب است. گفته شد: ای رسول خدا دو تا چطور؟ فرمود: و دو تا. گفته شد: ای رسول خدا یکی چطور؟ فرمود: و یکی.»

«حدثنا أحمد بن محمد، حدثنا عبد الله بن المبارك، حدثنا ابن عيينه عن سهيل بن ابى صالح عن أيوب بن بشير عن سعيد الاعشى عن أبي سعيد الخدری قال: قال رسول الله (ص): من كانت له ثلاث أخوات أو ابنتان أو أختان فأحسن صحبتهن و اتقى الله فيهن فله الجنة؛

رسول خدا فرمود: هر که سه خواهر یا دو دختر یا دو خواهر داشته باشد و با آنان نیک رفتار کند و با خداترسی با آنان معاشرت کند، بهشت ارزانی اوست.»

۳/۴ بهشت پاداش حاملگی، وضع حمل و شیر دادن زنان

«محمد بن علی بن الحسين فی الامالی عن محمد بن الحسن، عن الصفار عن محمد بن الحسين بن أبی الخطاب، عن الحكم بن مسکین، عن أبی خالد الکعبی عن أبی عبد الله (ع) أن رسول الله (ص) قال: أیما امرأة دفعت من بیت زوجها شیئاً من موضع إلى موضع تريد به صلاحاً نظر الله إليها،

و من نظر الله إليه لم يعذبه، فقالت ام سلمه: يا رسول الله ص) ذهب الرجال بكل خير فأى شىء للنساء المساكين؟ فقال(ع): بلى إذا حملت المرأة كانت بمنزلة الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فى سبيل الله فإذا وضعت كان لها من الاجر ما لا يدرى أحد ما هو لعظمه، فإذا أرضعت كان لها بكل مصه كعدل عتق محرر من ولد اسماعيل، فإذا فرغت من رضاعه ضرب ملك كريم على جنبها و قال: استأنفى العمل فقد غفر لك؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر زنی که در خانه شوهر وسیله ای را از جایی به جایی بگذارد و قصد خیر داشته باشد، خدا به او توجه کند و هر که مورد نظر خداوند باشد او را عذاب نمی کند. ام سلمه گفت: ای رسول خدا، مردان همه خوبی ها را از آن خود ساختند. زنان بیچاره چه دارند؟ فرمود: وقتی زنی باردار شد مانند روزه داری است که به شب زنده داری مشغول است و در راه خدا با جان و مال جهاد می کند. هنگامی که وضع حمل کند، چنان پاداشی دارد که هیچ کس نداند. هنگامی که بچه شیر می دهد در برابر هر مک زدن، ثواب آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را دارد و وقتی شیر دادن تمام شد، فرشته گوید: گذشته ات بخشوده شد. از نو شروع کن.»

«فی حدیث الحولاء العطاره بالسند المتقدم فی ابواب المقدمات قال: قال رسول الله ص): ... یا حولاء، و الذی بعثنی بالحق نبیا و رسولاً و مبشراً و نذیراً، ما من امرأه تحمل من زوجها ولداً إلا کانت فی ظل الله عز و جل حتی یصیبها طلق. یکون لها بكل طلقه، عتق رقبه مؤمنه، فإذا وضعت حملها

و أخذت في رضاعه، فما يمص الولد مصه من لبن أمه إلا كان بين يديها نورا ساطعا يوم القيامة، يعجب من رآها من الأولين و الآخرين، و كتبت صائمه قائمه، و إن كانت مفطره كتب لها صيام الدهر كله و قيامه، فإذا فطمت ولدها، قال الحق جل ذكره: يا أيها المرأه، قد غفرت لك ما تقدم من الذنوب، فاستأنفي العمل؛

رسول خدا فرمود: ... ای حواء، سوگند به آن که مرا به پیامبری برانگیخت، هر زنی که باردار شود از شوهرش، در سایه خدا زندگی می کند، تا هنگام درد زایمان. هر دردی ثواب آزاد کردن یک بنده مؤمن را دارد. وقتی فارغ شد و شیر دادن را شروع کرد، هر گاه کودک مک زند از پیش روی آن زن روز قیامت نوری درخشد که هر بیننده ای را به عجب وادارد. و او روزه دار شب زنده دار محسوب شود. و اگر در این حال روزه بدارد ثواب روزه و عبادت تمام روزگار برایش ثبت شود. وقتی کودک را از شیر گرفت خداوند فرماید: ای زن، گناه گذشته ات را بخشیدم، از نو آغاز کن.»

«و عن سعيد بن جبیر عن ابن عمر، احسبه رفعه. عن النبی (ص): المرأه فی حملها إلى وضعها إلى فصالها كالمرابط فی سبیل الله و إن ماتت فیما بین ذلك فان لها أجر شهید؛

رسول خدا فرمود: زن از هنگام بارداری تا هنگام شیر گرفتن کودک مانند رزمنده در راه خداست و اگر در این مدت جان دهد پاداش شهید دارد.»

«المرأه إذا حملت كان لها أجر الصائم القائم المخبت المجاهد، فی سبیل الله و إذا ضربها الطلق فلاتدری الخلاق، ما لها من الاجر، فإذا وضعت كان لها بكل مصه أو

رضعه أجر نفس تحيها، فإذا فطمت ضرب الملك علي منكيها و قال: استأنفي العمل؛

رسول خدا فرمود: زن وقتی حامله شد، ثواب روزه دار عابد، که در راه خدا جهاد می کند خواهد داشت. و هنگامی که درد زایمان گرفت، موجودات نمی دانند او چه پاداشی دارد. وقتی فارغ شد، هر شیر دادن یا مک زدن بسان زنده کردن یک جان ارزش دارد. وقتی کودک را از شیر گرفت، فرشته ای به کتفش زند و گوید: عمل را از سر گیر. « ۵ منع از خشونت علیه زنان

بررسی سخنان و رفتار رسول خدا(ص) نشان می دهد که پیامبر در صدد محو این رفتار در جامعه انسانی و در میان مسلمانان بود. می توان آنچه از ایشان در این باره رسیده به چند گروه تقسیم کرد:

الف

روایت های متعدد وجود دارد که پیامبر در دوره ای مردان را از زدن زنان منع می کرد تا اینکه مردان بسیاری اعتراض کرده و مجددا پیامبر اجازه داد ولی نگاهش بدان منفی بود:

«حدثنا محمد بن الصباح، أبنا سفيان بن عيينه، عن الزهري، عن عبد الله بن عبد الله بن عمر، عن إياس بن عبد الله بن أبي ذباب، قال: قال النبي (ص): لا تضربن إماء الله فجاء عمر إلى النبي (ص) فقال: يا رسول الله قد ذثر النساء على أزواجهن. فأمر بضربهن فضربن، فطاف بآل محمد (ص) طائف نساء كثير. فلما أصبح قال لقد طاف الليلة بآل محمد سبعون امرأة. كل امرأة تشتكي زوجها فلا تجدون أولئك خياركم؛

رسول خدا فرمود: کنیزکان خدا (زنان) را کتک نزنید. عمر نزد ایشان آمده و گفت: ای رسول خدا، زنان بر شوهران سرکشی می کنند. پس رسول خدا اجازه داد مردان زنان خود را بزنند. و زنانی کتک خوردند، پس از آن گروه بسیاری از آنان گرد

خانه پیامبر(ص) برای اعتراض جمع شدند. صبح آن روز پیامبر فرمود: شب گذشته هفتاد زن گرد خانه خویشان محمد گرد آمده و از شوهران شان شکوه داشتند. این مردان نیکان شما نیستند.»

این روایت با تعبیرهای مختلف در مستدرک حاکم نقل شده، و به صحت آن حکم شده است. و نیز در سنن دارمی، الطبقات الکبری، مسند حمیدی و مصنف ابن ابی شیبه نیز نقل شده است.

ب

در دسته ای دیگر رسول خدا(ص) با تعبیرهای عاطفی از زدن منع نموده است.

«محمّد بن یعقوب، عن حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن غیر واحد، عن ابان، عن ابی مریم عن ابی جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص): أیضرب احدکم امرأه ثم یضل معانقها؛

رسول خدا فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید.»

«أخبرنا محمد بن عمر، عن أبی حبیبه عن داود بن الحصین، عن أبی سفیان، عن أيوب، قال: جاءت امرأه إلی رسول الله(ص) قد ضربها زوجها ضربا شديدا، فقام رسول الله فأنکر ذلك و قال: یضل أحدکم یضرب امرأته ضرب العبد ثم یظل یعانقها و لا یتحیی؛

زنی نزد رسول خدا آمد و از کتک کاری شوهرش شکوه کرد. پیامبر این عمل را زشت شمرد و فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را همچون بردگان کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید، آیا شرم نمی کنید؟»

این حدیث با تعبیرهای دیگر در مصنف عبدالرزاق، سنن دارمی، صحیح بخاری و سنن ابن ماجه در برخی از روایت ها از زدن به گونه های خاصی منع شده است:

«و فی حدیث الحولاء، بالسند المتقدم عن رسول الله(ص) انه قال: فای رجل لطم امرأته لطمه، امر الله عز و جل مالک خازن النیران فیلطمه علی حی وجهه سبعین لطمه

فی نار جهنم و ایّ رجل منکم وضع یده علی شعر امرأه مسلمه، سمر کفه بمسامیر من نار؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که بر زنش صدمه ای وارد کند، خداوند به نگهبان آتش دستور دهد که بر گونه او هفتاد ضربه در آتش دوزخ وارد سازد. هر مرد مسلمانی که به گیسوی زن مسلمانی چنگ زند، دست او با میخ های آتشین کوبیده خواهد شد.»

«عن النبی (ص) قال: ایما رجل ضرب امرأته فوق ثلاث، أقامه الله یوم القیامه علی رؤوس الخلائق، فیفضحه فضیحه ینظر إلیه الاولون و الاخرون؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که زنش را بیش از سه بار کتک زند خداوند او را در قیامت در حضور تمام انسان ها رسوا سازد.»

«عن رسول الله (ص): أنه نهی عن ضرب النساء من غیر واجب؛

رسول خدا (ص) از کتک زدن زنان در غیر مورد واجب منع کردند.»

«عن النبی (ص) أنه قال: إنی أتعجب ممن یضرب امرأته و هو بالضرب أولى منها، لا- تضربوا نساء کم بالخشب، فإن فیه القصاص، و لکن اضربوهن بالجوع و العری، حتی تربحوا فی الدنیا و الآخرة؛

رسول خدا (ص) فرمود: در شگفتم که مردی همسرش را کتک زند و خود سزاوارتر است. زنان را با چوب کتک نزنید، که قصاص دارد. بلکه زنان را با گرسنگی و برهنگی تنبیه کنید تا در دنیا و آخرت سود برید.»

«ابن جریج، قال: أخبرنی أبوقرعه إیّای و عطاء، عن رجل من بنی قشیر، عن أبیه، أنه سأل النبی (ص) ما حق امرأتی علیّ؟ قال: تطعمها إذا طعمت، و تکسوها إذا اکتسیت، و لا تضرب الوجه، و لا تقبح؛

از پیامبر (ص) پرسید: همسر من چه حقی بر من دارد؟ رسول خدا فرمود: هر گاه غذا خوردی به او نیز غذا

دهی، هر گاه که پوشاک تهیه کردی برای او نیز فراهم سازی. به صورت زن آسیب نرسانی و زشتش نخوانی.»

د

در برخی روایت ها، زدن را مشروط به ارتکاب فحشای روشن و آشکار از سوی زن کرده است:

«حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا الحسين بن علي، عن زائدة، عن شبيب بن غرقده البارقی، عن سليمان بن عمرو بن الاحوص، حدثني أبي أنه شهد حجه الوداع مع رسول الله (ص). فحمد الله وأثنى عليه، و ذكر و وعظ، ثم قال: استوصوا بالنساء خيرا فإنهن عوان عندكم، ليس تملكون منهن شيئا غير ذلك، إلا- أن يأتين بفاحشه مبينه. فإن فعلن فاهجروهن في المضاجع واضربوهن ضربا غير مبرح. فإن أظعنكم فلا تبغوا عليهن سييلاً؛

سليمان گوید: پدرم در حجه الوداع با پیامبر بود. رسول خدا سپاس خدا را گفت و مردم را موعظه کرد، آنگاه فرمود: زنان را سفارش خیر کنید. آنان اسیر دست شما هستند؛ جز نیکی حق ندارید با آنان رفتار کنید. مگر آنکه مرتکب فحشایی آشکار شوند. در آن صورت از بستر آنان کناره بگیرید، آنان را ملائیم کتک زنید، و اگر از خلاف بازگشتند بهانه ای بر آنان مجوید.»

این روایت با تفاوت هایی در سنن ابن ماجه، مصنف ابن ابی شیبه و سنن ترمذی هم آمده است.

نکته قابل تأمل در این حدیث این است که پیامبر(ص) در سال آخر حیات خویش، زدن معمولی را مختص به ارتکاب فحشا از سوی زن می داند و آیه را به این فرض خاص اختصاص می دهد.

•••

رسول خدا(ص) خود هیچ گاه مرتکب چنین رفتاری نشد:

«حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، ثنا وكيع، عن هشام بن عروه، عن ابيه، عن عائشه، قالت: ما ضرب رسول الله (ص) خادما له ولا امرأه ولا ضرب بيده شيئا؛

عائشه

گفت: رسول خدا هیچ گاه خدمتگزار یا زنی را کتک نزد.

روایتی را که شیخ طوسی در کتاب مبسوط آورده و براساس آن فتوا داده است:

«عن أبي سلمة عن فاطمة بنت قيس، أن أبا عمرو بن حفص، طلقها البتة، و هو غائب فأرسل إليها و كيله الشعير فسخطته، فقال: و الله ما لك علينا من شيء فجاءت رسول الله ص) فذكرت ذلك له، فقال: ليس لك نفقه فأمرها أن تعتد في بيت أم شريك، ثم قال تلك امرأه يغشاها أصحابي، اعتدى عند ابن أم مكتوم، فإنه رجل أعمى تضعين ثيابك، فإذا حللت فأذنيني، قالت: فلما حللت ذكرت له أن معويه بن أبي سفيان و أبوجهم خطباني، فقال: أما أبوجهم، فلا يضع عصاه عن عاتقه و أما معويه فصعلوك لا مال له، انكحى أسامه؛

ابوعمر و بن حفص همسرش، فاطمه دختر قیس را طلاق غیابی داد و برایش مبلغی جو فرستاد. چون دختر قیس خشمگین گردید، ابوعمر و به وی گفت: به خدا سوگند چیزی از آن تو بر ذمه ما نیست. دختر قیس نزد رسول خدا آمد و ماجرا را باز گفت. رسول خدا فرمود: تو حق نفقه نداری و به او فرمان داد که در خانه ام شریک عده نگه دارد. سپس فرمود: ام شریک زنی است که اصحاب من گاه با وی دیدار می کنند. در خانه ام مکتوم که مرد نابینایی است و نزد او می توانی حجاب برگیری عده نگهدار و پس از پایان عده به من خبر ده. دختر قیس پس از پایان عده نزد پیامبر آمده و گفت: ابوجهم و معاویه از من خواستگاری کرده اند، چه کنم؟ پیامبر فرمود: ابوجهم همیشه عصایش بر سر زن بلند است و معاویه نیز مردی تنگ دست است، با اسامه ازدواج کن.»

این روایت

نشان می دهد که پیامبر دستور می دهد که به خواستگاری مردی که زن را کتک می زند جواب منفی دهد.

«... قلت یا رسول الله ص): إن لی امرأه فذکر من طول لسانها و بذائها، فقال: طلقها، قلت یا رسول الله ص)! إنها ذات صحبه و ولد، قال: فأمسکها و أمرها، فان لم یکن فیها خیر فستفعل، و لا تضرب ظعیتک ضرب أمتک؛

مردی به پیامبر گفت: زنی زبان دراز و بی حیا دارم چه کنم؟ پیامبر فرمود: او را طلاق ده. مرد گفت: همسری جز او ندارم و از او فرزند دارم. پیامبر فرمود: او را اصلاح کن و اگر سود نداشت در آینده طلاق ده، اما او را مانند کنیزان کتک مزن.»

و

در دسته ای دیگر از روایات، پیامبر(ص) فرمان می دهد مردان عصبانی بر دیوار آویزان کنند، تا اهل و عیال هراسی داشته و مرتکب عصبان و نافرمانی نشوند. نمونه ای از این روایات چنین است:

«عن النبی ص): علق السوط حیث یراه اهل البیت؛

رسول خدا فرمود، تازیانه را در جایی آویزان کنید که اهل خانه ببینند.»

«عن النبی ص): علقوا السوط حیث یراه أهل البیت، فانه ادب لهم؛

رسول خدا فرمود: تازیانه را در جایی که اهل خانه ببینند آویزان کنید، این سبب تأدیب آنهاست.»

«عن ابی الدرداء قال: اوصانی خلیلی ابوالقاسم ع) فقال: انفق من طولک علی اهلک و لا ترفع عصاک اخفهم فی الله

ابودردا گوید: رسول خدا به من توصیه کرد که از توان مالی بر اهل و عیالت انفاق کن. عصا را بالا- مبر، و به خاطر خدا برایشان آسان گیر.»

در پایان این نوشتار یادآوری می گردد که اصول یاد شده بر پایه نقل های مکرر و همسو با آیات قرآن کریم شکل گرفته است.

اگر در لایه لای سخنان منسوب به پیامبر مطالبی یافت شود که با این اصول همخوانی و سازگاری ندارد، یا مجعولاتی است که فرهنگ های غیر دینی تحمیل کرده است و یا اینکه ناظر به شرایط فرهنگی خاص بوده و قابل تعمیم به همه دوران ها و زمان ها نیست و گاه نیز در ضمن عملیات نقل، تصحیف و تحریف هایی صورت پذیرفته که سخن را با این اصول ناسازگار می کند. توجه به این سه نکته در رفع تعارض و ناسازگاری ها لازم است.

البته تحلیل و حکم به اینکه چنین روایت هایی در کدام یک از این موارد قرار می گیرد، امری تخصصی است که کارشناسی های متناسب به خود را می طلبد و نمی توان بدون داشتن تخصص های لازم در این وادی گام برداشت.

زنان الگو در قرآن

نویسنده: آیت الله عبدالله جوادی آملی قرآن کریم می فرماید:

آن که خوب است نمونه مردم است نه نمونه مردان و زن خوب، نمونه زنان نیست، بلکه زن نمونه است، چه این که زن بد، نمونه زنان بد نیست، بلکه نمونه انسانهای بد است.

اگر انسان وارسته شد می تواند الگوی دیگر انسانها قرار گیرد. اگر مرد باشد الگوی مردم است نه مردان، و اگر زن باشد باز الگوی مردم است نه زنان. این مطلب را قرآن کریم به صورت صریح روشن کرده و چهار زن را به عنوان زن نمونه (دو نمونه خوب و دو نمونه بد) ذکر می کند. زن لوط و زن نوح

، قرآن کریم نمونه مردم بد را با نقل داستان دو زن بد، تبیین کرده و می فرماید:

ضرب الله مثلا للذین کفروا امراه نوح و امراه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار

خدا برای کسانی که کافر شدند زن نوح و لوط را مثل آورده که هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست شوهران آنها در برابر خدا ساخته نبود، به آنان گفته شد با داخل شوندگان، داخل آتش شوید.

در این جا خداوند نمی فرماید

«ضرب الله مثلا لللاتی کفرن ونمی فرماید: «ضرب الله مثلا للنساء الکافرات

نمی گوید خدا نمونه زنان بد را ذکر کرد، بلکه می گوید نمونه مردم کافر را ذکر کرد. ضرب الله مثلا للذین کفروا نه «للنساء» و نه «لللاتی کفرن بنا بر این معلوم می شود این «للذین کفروا» به معنای مردان کافر نیست بلکه به معنای مردم تبهکار و بزهکار است. منظور از خیانت نیز در اینجا، خیانت مکتبی، اعتقادی و فرهنگی است، ولذا ذات اقدس اله به ما فرمود:

لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم (۲)

خیانت نکنید به خدا و رسول و خیانت نکنید به امانت هایتان.

ارزیابی مقام و کمالات مریم نقش مادر آن بانو را نباید فراموش کرد. گرچه در تربیت مریم سلام الله علیها حضرت زکریا نیز نقش داشت لیکن این امر در مرحله نهایی بود نه در پیدایش ابتدایی، مادر این بانو لیاقت آن را داشت که مادر پیغمبر بزاید و آن خضوع را داشت که فرزندش را به معبد حق اهدا کند، و این که ذات اقدس اله این گوهر را پذیرفت، برای آن بود که می دانست اگر به او فیض عطا نماید امین در حفظ فیض خواهد بود.

به پیامبر خیانت کردن، یعنی، با دین او بد رفتاری کردن. در اینجا که فرمود: زن لوط وزن نوح به این دو پیامبر که یکی از آنها

پیامبر اولوالعزم است و دیگری حافظ شریعت ابراهیم علیه السلام، خیانت کردند، یعنی مکتبشان را نپذیرفتند، و اینها نمونه مردم تبه‌کار و کافرند.

بنابراین معلوم می‌شود که اگر سخن از «الذین و امنوا» و مانند آن است بنابر فرهنگ محاوره، منظور مردم هستند، نه مردان. و در همین آیه هم که فرمود قیل ادخلا النار مع الداخلین اگرچه «ادخلا» همانطوری که تثنیه مذکر است، تثنیه مؤنث هم هست، اما این که «داخلین را به صورت جمع مذکر سالم ذکر کرد منظور، مردم جهنمی هستند نه مردان جهنمی. زن فرعون

قرآن کریم دو نمونه خوب از زنان را نیز به عنوان الگو ذکر می‌کند، زنان با فضیلتی که ذات اقدس اله را نمونه مردم مؤمن می‌شمارد و درباره آنها چنین می‌فرماید:

و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراه فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین (۳)

برای کسانی که ایمان آوردند خداوند همسر فرعون را مثل آورده آنگاه که گفت: پروردگارا پیش خود در بهشت برای من خانه ای بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات بخش و مرا از دست مردم ستمگر برهان.

تعبیر قرآن در آیه این نیست که: همسر فرعون نمونه زنان خوب است، بلکه می‌فرماید: زن خوب نمونه جامعه اسلامی است و جامعه برین از این زن الگو می‌گیرد، نه این که فقط زنان باید از او درس بگیرند.

ذات اقدس اله در این آیه نیز نمی‌فرماید:

«و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراه فرعون

بلکه می‌فرماید: نمونه مردم خوب، زن فرعون است

و ضرب الله مثلا للذین آمنوا

امراه فرعون یک چنین زنی در خانه ای زندگی می‌کرد که صاحب

آن خانه ادعای: انا ربکم الاعلی (۴) پروردگار بزرگتر شما منم. داشت و شعار: ما علمت لکم من الهه غیر (۵) برای شما خدایی غیر از خودم نمی شناسم. در سر می پروراند و ادعای انحصار می نمود. ذات اقدس الهه در قرآن کریم به صورت حصر می فرماید:

سبح اسم ربک الاعلی (۶)

تسبیح کن نام پروردگار والای خود را.

کلمه اعلی مفهومی است که حصر را همراه دارد، بنابراین، دو نفر به عنوان اعلی نمی توانند یافت شوند، فرعون نیز با گفتن این کلمه داعیه انحصار داشت و این اعلی بودن را ادعا می کرد. او همانطوری که ادعای ربوبیت را داشت، مدعی توحید ربوبی هم بود. سخن از ارباب متفرقه نمی گفت. او می فت: نه تنها من خدایم، بلکه من، تنها خدا هستم. به جای «لا اله الا الله» شعار «لا اله الا انا» را سر می داد و در چنین خانه ای بانویی نشأت گرفت که نمونه مردم متدین است.

قرآن در مقام ذکر فضائل این بانو مهمترین آنها را در بعد دعا می داند که در این دعایش نکته مهم اخذ شده است.

علت این که این بانو نمونه مردم خوب است به خاطر آن است که در نیایشش به ذات اقدس الهه عرض می کند: اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة.

این زن در کنار خدا، بهشت را می طلبد. دیگران بهشت را می طلبند، و در دعاهایشان از خداوند:

جنات تجری من تحتها الانهار (۷)

بهشت هایی که از زیر آنها نهرها جاری است.

درخواست می کنند، اما این بانو اول خدا را می خواهد و بعد در کنار خدا، خانه طلب می کند. نمی گوید «رب ابن لی بیتا فی الجنة» و نمی گوید «رب ابن لی بیتا عندک»

فی الجنة بلکه می گوید: رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة اول عند الله را ذکر می کند بعد سخن از بهشت را به میان می آورد. یعنی اگر سخن از: «الجار ثم الدار» (۸) اول همسایه بعد منزل خود.

است، این بانو هم می گوید: «الله ثم الجنة البته جنتی که عند الله باشد، با جنتی که تجری من تحتها الانهار است تفاوت فراوان دارد.

در این نیایش ششگانه یا دعای شش بعدی دو درخواست به تولی بر می گردد یکی لقاء الله و دیگری بهشت. یعنی یکی «جنته اللقاء» و دیگری جنات تجری من تحتها الانهار و چهار خواسته دیگر هم به تبری بر می گردد:

۱ - ونجنى من فرعون ۲ - وعمله ۳ - نجنى من القوم الظالمين ۴ - و «اعمالهم که محذوف است.

آنجا که می فرماید نجنى من فرعون وعمله خواسته او این نیست که: خدایا مرا از عذاب فرعون نجات بده. ممکن است کسی بگوید خدایا مرا از دست ظالم نجات بده ولی وقتی خود به قدرت رسید، دست به ظلم بیالاید. اما این بانو عرض می کند: نه تنها مرا از فرعون نجات بده بلکه از ستمکاری هم مرا برهان، مرا نجات بده تا زیر بار شرک فرعون نروم و خود نیز داعیه ربوبیت در سر نیپرورانم رب نجنى من فرعون وعمله. سپس می گوید ونجنى من القوم الظالمين چون ممکن است کسی از فرعون برهد ولی به دام آل فرعون یا سایر ستمکاران بیفتد. لذا درخواست پنجم را عرض می کند ونجنى من القوم الظالمين و «اعمالهم به قرینه نجنى من فرعون وعمله حذف شده است و حذف در این گونه موارد جایز است.

بنابراین بانویی که تا به این حد عالی

می فهمد و در خواسته هایش تبری و تولی داشته و مسائل اجتماعی و فردی را از ذات اقدس اله مسالت می کند، آیا این زن نمونه، تنها نمونه زنان است؟ یا به تعبیر قرآن کریم نمونه مردم جامعه است؟

مقام ویژه مریم علیها السلام نمونه دیگری را که قرآن بیان می کند حضرت مریم است. خداوند پس از معرفی همسر فرعون به عنوان الگوی انسانهای مؤمن در آیه بعد برای گرامیداشت مقام خاص مریم می فرماید:

و مریم بنت عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا و صدقت بكلمات ربها و كتبه و كانت من القانتين (۹)

و مریم دختر عمران را، که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدم و سخنان پروردگار خود و کتابهای او را تصدیق کرد و از عبادت پیشگان بود.

اگر انسان وارسته شد می تواند الگوی دیگر انسانها قرار گیرد. اگر مرد باشد الگوی مردم است نه مردان، و اگر زن باشد باز الگوی مردم است نه زنان. این مطلب را قرآن کریم به صورت صریح روشن کرده و چهار زن را به عنوان زن نمونه (دو نمونه خوب و دو نمونه بد) ذکر می کند.

یعنی «و ضرب الله مثلا للذین آمنوا مریم ابنت عمران

و چون مقام مریم، بالاتر از مقام زن فرعون بود لذا اینها را یکجا ذکر نکرد، بلکه در دو آیه جدا ذکر فرمود، برخلاف آن دو کافره که در یکجا ذکر نکرد، بلکه در دو آیه جدا ذکر فرمود، بر خلاف آن دو کافره که در یک آیه ذکر شدند. حضرت مریم در اثر احسان، صیانت، عفت و در اثر دریافت آن روح غیبی به جایی رسید که صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من القانتین گشت.

از این چهار نمونه

سوره تحریم به خوبی بر می آید که نه مرد نمونه، نمونه مردان است و نه زن نمونه، نمونه زنان. ممکن است کشاورز نمونه، نمونه کشاورزان، صنعتگر نمونه، نمونه صنعتگران، خطاط نمونه، نمونه خطاطان باشد، ولی انسان نمونه، نمونه همه انسانهاست و اختصاصی به زن یا مرد ندارد.

پس در ارزیابی مقام و کمالات مریم نقش مادر آن بانو را نباید فراموش کرد. گرچه در تربیت مریم سلام الله علیها حضرت زکریا نیز نقش داشت لیکن این امر در مرحله نهایی بود نه در پیدایش ابتدایی، مادر این بانو لیاقت آن را داشت که مادر پیغمبر بزاید و آن خضوع را داشت که فرزندش را به معبد حق اهدا کند، و این که ذات اقدس اله این گوهر را پذیرفت، برای آن بود که می دانست اگر به او فیض عطا نماید امین در حفظ فیض خواهد بود. پی نوشت ها:

۱. تحریم، ۱۰

۲. انفال، ۲۷

۳. تحریم، ۱۱

۴. نازعات، ۲۴

۵. قصص، ۳۸

۶. اعلیٰ، ۱

۷. فرقان، ۱۰

۸. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۵

۹. تحریم، ۱۲

زن در نهج البلاغه

معاشر الناس، ان النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول، فاما نقصان ایما نهن فقعودهن عن الصلوه و الصیام فی ایام حیضهن و اما نقصان عقولهن فشهاده امراتین کشهاده الرجل الواحد و اما نقصان حظوظهن فموار یتهن علی الانصاف من مواریث الرجال.

نهج البلاغه - خطبه ??

ای مردم، همانا زنان در مقایسه با مردان در ایمان و بهره وری از اموال و عقل متفاوتند؛ اما تفاوت ایمان بانوان، برکنار بودن از نماز و روزه در ایام عادت حیض آنان است. و اما تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت که شهادت دو زن برابر

شهادت یک مرد است و علت تفاوت در بهره وری از اموال آن که ارث بانوان نصف ارث مردان است.

مرحوم محمد دشتی ذیل این خطبه در علت ترجمه «نواقص» به «تفاوت» چنین نگاه داشته است:

«ظاهر این خطبه و کلمه «نواقص» مخالف آیات قرآن کریم و عقاید و فلسفه اسلامی است، اگر بگوییم که (خدا نیمی از انسان ها «زنان» را ناقص آفرید) تنها راه جمع آن است که در واژه «نواقص» تصرف کنیم و معنای آن را «تفاوت» و «اختلاف» بدانیم که در لغت و واژه های قرآن نیز به جای یکدیگر استعمال شده اند، آن گاه تضاد ظاهری این خطبه با قرآن کریم و مبانی اعتقادی برطرف می شود، کلمه «نواقص» در این جا یعنی تفاوت و تفاوت در آیه؟ ملک «ماتری من تفاوت» یعنی نقص و کاستی، امام می خواهد بفرماید که زن و مرد هر کدام روحیات و صفات مخصوص به خود را دارند و جایگاه هر کدام باید حفظ گردد. پس عایشه را که یک زن است سوار بر شتر، فرمانده خود قرار ندهید که شورش بصره را به پا کند و آن همه خون مسلمانان را بر زمین ریزد.»

قابل ذکر است که این خطبه در جنگ جمل ایراد شده است.

اولین خطبه نهج البلاغه در مورد زنان که در جوامع علمی و دانشگاهی، خصوصاً در صنف زنان، درباره آن گفت و گو و صحبت می شود، خطبه؟؟ نهج البلاغه است که ظاهراً و در نگاه بدوی، در نکوهش زنان ایراد شده است. این خطبه بعد از جنگ جمل ایراد شد.

نکات قابل توجه در خطبه

?- معنای ایمان و نقص آن در زن

ایمان

به معنای عمل و مسوولیت های ناشی از عقیده می باشد. ایمان تجلی عقیده در عمل است. وقتی عمل جلوه گاه عقیده انسان باشد، به نام ایمان و به اسم ایمان مطرح می شود. لذا در روایات درباره تفاوت ایمان با اسلام آمده است: «الایمان اقرار و عمل والاسلام اقرار بلا عمل» ایمان، اعتراف همراه با عمل است و اسلام، اعتراف منهای عمل. با توجه به این مطلب، می گوییم مهم ترین عمل در اسلام، به پا داشتن نماز و روزه می باشد. حتی در قرآن کریم، واژه ایمان بر خود نماز اطلاق شده است خداوند می فرماید:

«و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلمكم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و ان كانت لكبيره الا على الذين هدى الله و ما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرووف رحيم.»

همه مفسران و مترجمان می گویند منظور از کلمه «ایمانکم» در آیه، نماز می باشد. این دقیقاً همان معنایی است که حضرت علی علیه السلام در خطبه به آن اشاره کردند و می فرمودند:

«فاما نقصان ايمانهن فقعودهن عن الصلوة و الصوم في ايام حيضهن»

یعنی در خطبه هم، ایمان به نماز و روزه تفسیر می شود. زیرا تعلیل «فقعودهن...» این مطلب را می رساند. پس «نقص ایمان» - در خطبه - به نماز و روزه اشاره است که به خاطر یک سری مصالح، زن در ایام حیض از خواندن آن معاف است؛ نه این که بگوییم عقیده و ایمان آن ها ناقص است و مشکل معرفتی دارند.

در بین مردان هم کسانی یافت می

شوند که نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند، که در این صورت می بایستی آن ها هم ناقص ایمان به معنای عقیده تلقی می شدند، که ابدا این طور نیست. پس نماز نخواندن و روزه نگرفتن در این ایام رذیلتی برای زن محسوب نمی شود: بلکه عبادت و اطاعت محض پروردگار است. چون ترک نماز برای کسی که امر به ترک آن شده عبادت است.؟- معنای عقل و نقص آن در زن

دومین نکته ای که در خطبه، قابل تحلیل و تفسیر می باشد فرمایش حضرت علی علیه السلام نسبت به عقل زنان می باشد. پرسشی که این جا مطرح است این است که آیا واقعاً زنان عقل شان کم است و در مقایسه با مردان نمی توانند به خوبی درک کنند و فهم ناقص دارند؟ آیا واقعاً از این فرمایش می توانیم بفهمیم که بر فهم زنان نباید تکیه کرد و به برداشت آنان هیچ اعتنایی نکنیم؟ آیا از این فرمایش می شود فهمید که مردان نسبت به زنان برتری دارند و از فهمی سرشار برخوردارند و زنان نقصان دارند؟ ما ابتدا، به واژه های کلیدی این بخش از خطبه می پردازیم. سپس دیدگاه ها را در این مورد بررسی می کنیم.

؟- نقصان و نقص:

نقص: در این جا به معنای ضعیف بودن است، نه به معنای کم و کاستی که خلاف حکمت پروردگار است. چون حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ضعیفات القوه و الانفس و العقول». یعنی زن ها در قوه، انفس و عقول، ضعف دارند.

؟- عقل در لغت:

راغب اصفهانی در مفردات می گوید: اصل «عقل»، امساک، نگهداری و منع چیزی است.

عقل

به دو چیز گفته می شود:

نخست به قوه ای که آماده قبول دانش است.

و این همان چیزی است که اگر در انسان نباشد تکلیف از او برداشته می شود. و در احادیث از این عقل تمجید شده است و دوم به علمی که انسان به وسیله این قوه کسب می کند عقل گویند و این همان چیزی است که قرآن کافران را به خاطر تعقل نکردن مذمت کرده است.

و در این مورد به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اشعار امام علی علیه السلام استناد کرده است.

ابن منظور در لسان العرب می گوید:

«العقل: الحجر و النهی ضد الحمق و الجمع عقول...»

و قيل العاقل الذي يجبس نفسه و يردها عن هواها، اخذ من قولهم قد اعتقل لسانه اذا حبس و منع الكلام...

و سمي العقل عقلا لانه يعقل صاحبه عن الثورط في المهالك اي يحسبه...

العقل هو التمييز الذي به يتميز الانسان من سائر الحيوانات.

عقل الشيء يعقل عقلاً: فهمه»

«عقل همان حجر (عقل و لب) و نهی (عقل) و مخالف حمق (احمق) است و جمع آن عقول است...»

و گفته شده است. عاقل کسی است که نفس خودش را حبس کرده و آن را از هوی و هوس دور نگه دارد و این معنا از قول آن ها: «قد اعتقل لسانه» یعنی هنگامی که از حرف زدن منع شود، گرفته شده است و عقل را عقل نامیده اند به خاطر این که صاحبش را از افتادن در مهلکه ها دور نگه می دارد. و (نیز) گفته شده که عقل وسیله ای است که انسان را از سائر حیوانات جدا می کند... عقل الشيء: آن را فهمید.»

نیز در مورد

معنای عقل می نویسند:

«اصل ماده عقل، همان تشخیص صلاح و فساد در جریان زندگی مادی و معنوی سپس ضبط نفس و منع آن بر همان مطلب است.»

از لوازم عقل، امساک، تدبر و نیکویی فهم و ادراک و انزجار و شناخت چیزهایی است که در زندگی مورد نیاز است و نیز تحت برنامه عدل و حق قرار گرفتن و نگه داری خود از هوس ها و تمایلات است...

قوای نفس با نفس انسان متحد است و از آن جمله، عقل نظری و عملی است و عقل نظری به لحاظ ما فوق آن یعنی مبادی عالیه گفته می شود که به آن قوه ادراک نیز گویند و عقل عملی به لحاظ مادون آن است که این عقل مبدأ تحریکات بدنی و اعمال خارجی است.

پس تشخیص مصالح و مفاسد مربوط به عقل نظری و ادراک است و ضبط نفس و منع آن مربوط به عقل عملی است.

دیدگاه ها در مورد نقصان عقل

دیدگاه اول:

منظور از «نواقص العقول» در خطبه، عایشه می باشد و نمی تواند بیانگر توصیفی عام از وضعیت زنان باشد، چون حضرت علی علیه السلام این خطبه را بعد از جنگ جمل و در انتقاد از عملکرد فتنه گران ایراد فرمود.

نقد و بررسی:

این دیدگاه به چند دلیل درست به نظر نمی رسد:

?- روایت نهج البلاغه چون مشتمل بر تعلیل عام و ضمیر جمع مونث است، نمی توان آن را بر شخص خاص حمل کرد. به وضوح، از متن نهج البلاغه بر نمی آید که علی علیه السلام اقدامات فتنه گرانه یک فرد را بهانه ای برای بیان یک حکم عام کرده باشد.

?- چنان که گذشت، روایات نقصان عقل

منحصر به نهج البلاغه نیست و سایر روایات مسلماً در مقام بیان یک واقعه خاص نیستند. دیدگاه دوم:

نقص عقل در زنان پدیده ای اجتماعی و فرهنگی است، نه پدیده ای تکوینی.

یعنی در واقع زنان هیچ نقصان و کمبودی در عقل ندارند صاحبان این دیدگاه معتقدند که مردان در به وجود آوردن محیطی نامناسب برای رشد عقلی زنان، نقش ظالمانه ای ایفا کردند. بنابراین، تغییر شرایط و روابط اجتماعی می تواند این کاستی را جبران کند. در نتیجه، نقص عقل زنان در کلام امام علی علیه السلام پدیده ای مربوط به شرایط اجتماعی خاص است. نه ویژگی عمومی زنان و چه بسا زنان در عصر جدید در شرایطی قرار گیرند که با برخورداری از رشد عقلی هم ردیف مردان قرار گیرند.

در توضیح بیشتر این نظریه گفته اند: در جوامع ابتدایی که محصولات گیاهی به وفور در اطراف محل سکونت یافت می شد، زن و مرد می توانستند مشترکاً به جمع آوری مواد غذایی بپردازند. اما از آن جا که زن مسوولیت تولید مثل و پرورش فرزند را بر عهده داشت. وی توانست همپای مردان در تعقیب شکار از محل سکونت دور شود. نیاز به شکار بیشتر، مردان را بر آن داشت که به ابداع و اختراع ابزاری بپردازند که آنان را در رسیدن به مقصود یاری رساند و به تدریج نوعی تقسیم وظایف در زندگی خانوادگی و اجتماعی به ظهور رسید. زن به فراست به وظیفه خطیر، ظریف و سازنده خود پی برد و به آن قانع شد و مرد در پهنه تراحم اجتماع همواره ترفندهای تازه آموخت. حيله ها دید و نیرنگ ها فرا گرفت.

پس، چون زن کمتر در متن جامعه و روابط بازار و جنگ ستیز قرار دارد و در مقایسه با مردان، از بسیاری از آنان ناآگاه تر است. پس از منطق دور است که این امر را دال بر ضعف قدرت تعقل زن بدانیم.

درباره این دیدگاه، ذکر چند نکته لازم به نظر می رسد:

اولاً، مطلب اخیر تنها یک احتمال است و شاهی برای آن ارائه نشده است. از این رو، نمی تواند دلیلی بر تساوی زن و مرد در قوای عقلانی باشد. این گروه، که خود به تفاوت زن و مرد در رفتارهای عقلانی اذعان کرده اند، در تبیین علت تفاوت تنها به طرح ادعایی می پردازد که اثبات آن دلایل و شواهد بسیار می خواهد.

ثانیاً، نتیجه این سخن، نقصان آگاهی های اجتماعی و آشنا نبودن به پیچیدگی روابط اجتماعی است و پرواضح است که این معنا غیر از نقصان عقل است. چنانچه گفتیم، نقصان عقل در مباحث اجتماعی به این معنا است که شخص از قدرت تدبیر اجتماعی کمتری برخوردار است، نه آن که آگاهی های اجتماعی کمتری دارد. پس این نظریه نمی تواند به خوبی مفهوم نقصان عقل را توضیح دهد و تنها شاهی بر نقصان اطلاعات زن است. ثالثاً، اگر بپذیریم که زن و مرد اختلاف استعدادی ندارند و تفاوت میان دو جنس همگی به تأثیرات اجتماعی باز می گردد، شریعت اسلام باید راهی برای اصلاح این حالت و ارتقای زنان به وضعیتی برابر با مردان پیشنهاد می کرد تا این انحراف تاریخی را از میان بردارد، نه آن که با احکام و مقررات خود بر استمرار این وضعیت صحنه گذارد. این که در

امور خانوادگی وظایف اقتصادی برعهده مرد قرار گرفته، فعالیت های خارج از خانه به مرد و فعالیت های خانوادگی به زن پیشنهاد شده است، برخی مسوولیت های اجتماعی چون قضاوت و جهاد ابتدایی تنها برعهده مردان گذاشته شده و از زنان سلب مسوولیت شده است، شهادت زنان در برخی مواقع با شهادت مردان نابرابر است، از مشورت با زنان در برخی امور از جمله جنگ و جهاد پرهیز شده است، اوصافی چون بخل، جبن و تکبر (البته در تفسیری خاص از این اوصاف) برای زنان صفت پسندیده و برای مردان صفتی ناپسند شمرده می شود و ده ها مورد از این قبیل، نشان از آن دارد که از نگاه دینی، چنین زمینه های ناهمسان میان زن و مرد، ریشه در امری تکوینی دارد.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، پس از آن که زن را در فضایل انسانی و پیمودن مسیر قرب همچون مرد می شمارد، در مخالفت با این دیدگاه می گوید:

از اشکالاتی که متوجه این رأی است، آن است که اجتماع از قدیمی ترین عهد پیدایشش، به تأخر زن از مرد در برخی امور قضاوت کرده است و اگر طبیعت مرد و زن مساوی بود، خلاف این حکم دست کم در برخی زمان ها ظاهر شده بود. مؤید این اشکال آن است که تمدن غرب با تمام عنایتی که بر پیش بردن زن دارد، نتوانسته مرد و زن را مساوی کند و پیوسته نتیجه سنجش ها، موافق نظر اسلام در تقدیم مردان بر زنان در امر حکومت و قضاوت و جنگ است. دیدگاه سوم:

گروه دیگر بر این عقیده اند که زن و مرد در

بهره مندی از قوه عقل یکسانند، اما به دلیل غلبه احساسات و عواطف که لازمه زندگی زناشویی و ایفای نقش مادری و همسری است، جنبه تعقلی زن در مقایسه با مرد کمتر فعال است. بنابراین، زن و مرد به طور یکسان از عقل برخوردارند؛ اما احساسات قوی زنانه در بهره گیری از عقل، گاه به مثابه مانع عمل می کند.

بدین منظور در باب شهادت، از آن جا که احساسات سرشار زن ممکن است مانع از اتخاذ موضعی صحیح گردد. انضمام شاهدهی دیگر به منظور حصول اطمینان پیش بینی شده است. بر طبق این نظر، در صورتی که زن احساسات سرشار خود را مهار کند، از قوای عقلانی برابر با مرد بهره خواهد گرفت. این نظریه برخلاف دیدگاه دوم، بر تفاوت زن و مرد در امری تکوینی صحه می گذارد و به این نکته باور دارد که وضعیت طبیعی زن به گونه ای است که معمولاً جنبه احساسی وی بر کارکرد عقلانی اش تأثیر می گذارد، نویسندگان تفسیر نمونه در ذیل آیه ??? سوره بقره، ظاهراً این احتمال را برگزیده اند.

«این که چرا شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد شمرده شده، به خاطر این است که زن موجودی است عاطفی و احیاناً ممکن است تحت تأثیر قرار گیرد، لذا یک نفر دیگر به او ضمیمه شده تا از تحت تأثیر قرار گرفتن او جلوگیری کند.»

نقد و بررسی

به نظر می رسد این نظریه هم نمی تواند پاسخ مثبتی برای پرسشی که مطرح شده است، بوده باشد. زیرا در قرآن، به صراحت، ما مأمور و موظف شدیم که عقل خودمان را به کار بیندازیم، و از واژه

هایی همچون تعقل، تدبر و تفکر... استفاده شده است. خداوند می فرماید:

«انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون»

ما آن را (قرآن) فصیح و عربی قرار دادیم؛ شاید شما (آن را) درک کنید. همچنین می فرماید:

«... و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين اسماء و الارض لايات لقوم يعقلون.»

... و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند.

نیز می فرماید:

«... قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون»

... ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید.

در این دسته از آیات ما موظف هستیم در آیات خداوند (اعم از تکوین و تشریح) از فکر و اندیشه و تعقل استفاده کنیم.

خداوند در تعدادی از آیات دیگر، کسانی را که عقل خودشان را به کار نمی گیرند و از تفکر و اندیشه استفاده نمی کنند، توبیخ و مذمت کرده است.

خداوند در قرآن می فرماید:

«و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون» و پلیدی را بر کسانی قرار می دهد که نمی اندیشند.

نیز می فرماید:

«ان شر الدواب عندالله الصم البکم الذين لا يعقلون»؛ بدترین جنبدگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند.

نیز می فرماید:

«و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق يا لا يسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمى لا يعقلون»

مثل (تو در دعوت) کافران بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از خطر) صدا می زند؛ ولی آن ها چیزی جز سروصدا نمی شوند. (این کافران) کر و لال و نابینایی هستند که نمی اندیشند.

نیز می فرماید:

کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر.»

و (کافران) می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.

با توجه به این دو دسته از آیات، می گوییم خطابات شارع مقدس و قرآن نسبت به زن و مرد مساوی است؛ همان اندازه ای که مردها مورد خطاب قرار می گیرند زن ها نیز به همان اندازه مورد خطاب خداوند هستند. پس نمی توانیم بگوییم زن ها از قوه عقل همانند مردها برخوردارند، ولی قوه تعقل آن ها کمتر فعال است؛ زیرا این صریحاً خلاف خواسته های قرآن است که ما را به تعقل دعوت می کند. به این ترتیب، نمی توانیم بین عقل و تعقل فرق بگذاریم؛ زیرا چیزی که خداوند از ما می خواهد تعقل است. دیدگاه چهارم:

در این دیدگاه، عقل به معنای قوه ضبط و حفظ گرفته شده است و برای این معنی از قرآن استشهاد آورده می شود.

«... فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدهما فتذکر احدهما الاءخری...» محل استشهاد در آیه. قسمت «ان تضل احدهما فتذکر احدهما الاءخری...» می باشد. صاحب دیدگاه، «تضل» را به معنای فراموشی گرفته و نتیجه می گیرد که زن فراموش کار است و نیازمند به یک زن دیگری است که او را یادآوری کند. بنابراین، صاحب دیدگاه معتقد است که محتوای سخن حضرت این است که حفظ و یادآوری و ضبط زن، نصف مرد است.

نقد و بررسی

به نظر می رسد این دیدگاه نیز نمی تواند پاسخ صحیحی باشد: زیرا اولاً، به هیچ وجه، عقل در لغت و اصطلاح، به معنای حفظ و

ضبط نیامده است، ثانیاً، ترجمه ای که صاحب این دیدگاه از واژه «تضل» ارایه کرده و نتیجه خودش را بر آن متفرع ساخته است، درست نمی باشد؛ زیرا واژه «تضل» به معنای فراموشی نیست تا بگوییم زن، فراموش کار است و در حفظ و ضبط مطالب، مشکل دارد و وقتی می خواهد شهادت دهد باید زن دیگری هم همراه او باشد که به او تذکر دهد که فلان مطلب را فراموش کردی تا شهادت کامل باشد. ثالثاً، مشکل فراموشی تنها یک زن را نباید بگیرد بلکه همه زن ها باید دچار این مشکل بشوند، که در این صورت، مشکل هم چنان باقی خواهد ماند. دیدگاه پنجم:

این دیدگاه نقصان عقل زنان را در حوزه عقل نظری، در قوه استدلال و درک مسایل پیچیده علمی، می داند (یعنی زنان در استدلال و درک مسایل پیچیده نقصان دارند) و قائل است که مردان نسبت به زنان در قوه استدلال و درک مسایل پیچیده علمی، غالباً قوی ترند و از آیه ?? سوره زحرف: «او من ینشا فی الحلیه و هو فی الخصام غیر مبین» استشهاد می کنند.

زنان و دختران در قرآن

در قرآن نام برخی از زنان و دختران یا صریح آمده و یا با اشاره بیاناتی دارد.

۱. مریم: از بین زنان فقط حضرت مریم اسم او در قرآن آمده است اسم حضرت مریم علیه السلام ۳۴ بار در قرآن آمده است.
۲. مادر مریم (همسر حضرت عمران): «إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي» (۱) «یاد کن آن گاه که زن عمران گفت پروردگارا من عهد کردم فرزندی که در رحم دارم،

از فرزندی او را در راه خدمت تو آزاد گردانم این عهد من را بپذیر.

۳. صفو دختر حضرت شعیب (زن موسی): «فَجَاءَتْهُ إِخْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» (۲) «موسی دید که یکی از آن دو دختر با کمی حیا باز آمده.»

«قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِخْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ» (۳) «شعیب گفت: من اراده آن دارم که یکی از این دو دخترم را به نکاح تو درآورم.»

۴. مادر موسی: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (۴) «و به مادر موسی وحی کردیم.»

۵. خواهر موسی: «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِهِ فَبُصِرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۵) «(مادر موسی) به خواهر او گفت: وضع حال او را پیگیری کن او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که بی خبر بودند.»

۶. آسیه (همسر فرعون): «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» (۶) «و خداوند برای مؤمنان زن فرعون (آسیه) را مثل آورد.»

۷. دختران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُ وَ بَنَاتِكَ» (۷) «ای پیامبر به زنان و دختران خود بگو.»

۸. دختران لوط: «وَقَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ» (۸) «گفت: ای قوم من این ها دختران من اند برای شما پاکیزه ترند.»

۹. ساره زن ابراهیم: «وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» (۹)؛ زن ابراهیم (ساره) ایستاده بود که متبسم گردید که ما آن را به فرزندی به نام اسحاق و پس به یعقوب بشارت دادیم.

۱۰. حواء: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (۱۰) «و گفتیم ای آدم تو با جفت خود (حواء) در بهشت جای گزینید.»

۱۱. بالقیس: «إِنِّي

وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» (۱۱) «من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می کند.»

۱۲. زن ابولهب: «وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۱۲) «و همسرش درحالی که هیزم کش دوزخ است.»

۱۳ و ۱۴. زن لوح و زن لوط: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ» (۱۳) «خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد.»

۱۵. زلیخا: «قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ» (۱۴) «در این حال زن عزیز مصر (زلیخا) اظهار کرد که الآن حقیقت آشکار شد. پی نوشت :

(۱) . سوره آل عمران، آیه ۳۵.

(۲) . سوره قصص، آیه ۲۵.

(۳) . سوره قصص، آیه ۲۷.

(۴) . سوره قصص، آیه ۷.

(۵) . سوره قصص، آیه ۱۱.

(۶) . سوره تحریم، آیه ۱۱.

(۷) . سوره احزاب، آیه ۵۹.

(۸) . سوره هود، آیه ۷۸.

(۹) . سوره هود، آیه ۷۱.

(۱۰) . سوره بقره، آیه ۳۵.

(۱۱) . سوره نمل، آیه ۲۳.

(۱۲) . سوره مسد، آیه ۴.

(۱۳) . سوره تحریم، آیه ۱۰.

(۱۴) . سوره یوسف آیه ۵۱.

آیاتی از قرآن که درباره زنان صفات و وظایف آن هاست

الف صفات و ویژگی ها بی تردید، زن دارای خصوصیات روانی ویژه ای است که با داشتن آن ها از مردها متمایز می شود که در این جا به برخی از این خصوصیات اشاره می گردد:

۱. بر خلاف آن چه در برخی از عقاید و نوشته ها مطرح می شود، زن مقدمه وجود مرد نبوده برای او آفریده نشده است بلکه هر یک از زن و مرد، برای تکمیل یک دیگر آفریده شده اند: "هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ" (بقره ۱۸۷) آن ها لباس شما هستند و شما لباس آن ها) هر دو زینت هم و سبب حفظ یک دیگریند. ("نظام حقوق زن

در اسلام شهید مرتضی مطهری ص ۱۱۹، شرکت افست چاپ نهم)

۲. از جمله ویژگی های زن آن است که وجود او برای مرد، خیر و مایه سکونت و آرامش او است "وَمِنْ ءَايَاتِهِ يَخْلُقُ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا" (روم ۲۱) از نشانه های او این است که از خودتان برای شما همسرانی آفرید تا به وسیله آن ها آرام گیرید."

۳. احساسات زن از مرد جوشان تر است ولی جهت گیری عقلی و استدلالی وی هم سنگ مردان نیست (همان ص ۱۶۳). این نکته از آیه شریفه "الرِّجَالُ قَوَّ مُونَ - عَلَى النِّسَاءِ" (نساء، ۳۴) فهمیده می شود. (تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ج ۴، ص ۲۱۷ و ص ۳۴۷، مؤسسه اعلمی)

۴. ویژگی های دیگر زن که در احساسات او نهفته است روحیه خواسته شدن و مطلوب قرار گرفتن است بر خلاف مرد که خصوصیت او خواستن است شهید مطهری ، همان ص ۱۶۳). این نکته از سوره روم آیه ۲۱ استفاده می شود. (علامه طباطبایی همان ص ۲۱۶).

۵. جلوه گری و خودنمایی از دیگر خصوصیات زن است البته اسلام خواسته است که زن این غریزه طبیعی را در برابر شوهر خود ارضا کند: "وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ" (نور، ۳۱) و زینت خود را آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان " ب وظایف و ظایف زن نیز فراوان است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. وظیفه شوهرداری از آیه ۲۱ سوره روم استفاده می شود که زن باید محیط خانواده را به گونه ای سامان دهد که عامل آرامش شوهر خود باشد.

۲. فرمان بری متواضعانه از شوهر: "فَالصَّلَاةَ قَتَّتْ" (نساء، ۳۴) زنان صالح متواضعند."

این تعبیر، نقطه مقابل تعبیر:

"والتي تخافون نشوزهن يعني نشوز در همین آیه شریفه است اطاعت مستمر و متواضعانه وظیفه ای است که قرآن کریم به صراحت از زن خواسته است روشن است این فرمان بری به معنای محرومیت استقلال زن در اراده فردی خود نیست بلکه فرمان بری در قلمرو حقوقی است که خداوند برای مردان در نظر گرفته که مهم ترین شاخصه آن فرمان بری در مسئله زناشویی است (تفسیر المیزان علامه طباطبایی، ج ۴، ص ۳۴۴، مؤسسه اعلمی)

۳. حفظ خود و اسرار و حقوق شوهر: "حَفِظْتَ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ (نساء، ۳۴) زنان صالح در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، یعنی حقوقی که خداوند برای همسران آن ها قرار داده حفظ می کنند."

روشن است که مهم ترین شاخصه این حفظ خود در غیاب شوهر، حفظ در قلمرو مسائل ناموسی است زن باید در غیاب شوهر، به طور کامل خود را حفظ کند، هم چنان که رازها و مسائل خصوصی شوهرش را نیز باید نگه دار باشد.

۴. رعایت پوشش واجب اسلامی "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ زُوجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَالَا يُؤْذَيْنَ (احزاب ۵۹) ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو، جلباب ها (روسری های بلند) خود را بر خویش فروافکنند. این کار، برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است" در این پوشش واجب تنها چهره و دو دست استثنا شده است

۵. نگه داری چشم های خود از نگاه های هوس آلود و حرام "وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ (نور، ۳۱) به زنان با ایمان بگو، چشم های خود را از نگاه های هوس

آلود) فرو گیرند. غَضٌ در لغت به معنای کاهش دادن است و غَضٌ بَصْرٌ، یعنی کاهش دادن نگاه به دیگر سخن یعنی خیره نشدن و تماشا نکردن و به اصطلاح نظر استقلالی نیفکندن (مسأله حجاب شهید مطهری ص ۱۳۸ و ۱۳۹، انتشارات صدرا).

۶. طریقه سخن گفتن با نامحرمان در قرآن کریم درباره شیوه سخن گفتن زنان با نامحرمان چنین آمده است "فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ" (احزاب ۳۲) به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند. منظور سخن گفتن زنان همراه با خضوع است که در آیه شریفه از آن نهی شده است یعنی نازک و لطیف کردن صدا با مردان به گونه ای که آن ها درباره زن گمان بد کنند و تحریک شوند. (تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبایی ج ۱۶، ص ۳۰۹، مؤسسه اعلمی)

۷. عدم اختلاط با مردان قرآن کریم به صراحت به زنان پیامبر ۶ می فرماید: "وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ" (احزاب ۳۳) در خانه های خود بمانید. "اگر هم گفته شود این دستور به لحاظ مسائل سیاسی و اجتماعی خاص بوده است (مسأله حجاب همان ص ۸۰) ولی آیات دیگری نیز بر این مسئله به تصریح یا به کنایه دلالت دارند: "وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَّعًا فَسْ؟ لَوْهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ ۚ وَقُلُوبُهُنَّ" (احزاب ۵۳) هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را از آنان (همسران پیامبر) می خواهید، از پشت پرده بخواهید. این کار برای پاکی دل های شما و آنان بهتر است " روشن است که مخاطب این سفارش فقط همسران پیامبر ۶ نبوده بلکه همه زنان را در بر می گیرد.

عفاف در مکتب تربیتی قرآن کریم

در مکتب قرآن

قرآن کریم عالی ترین مضامین انسان ساز و زندگی ساز را در خود دارد. بی شک اگر جوامع انسانی به این مضامین آسمانی عمل نمایند بی عفتی و رذایل اخلاقی از زندگی رخت ببر بسته، فضیلت های اخلاقی و انسانی جای آن نشسته و جامعه ای ارزشی و سالم پدید می آید.

عفاف مردان

آیه اول: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»

ترجمه: به مردان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو بندد و فرج خود را حفظ کند این برای آن ها پاکیزه است. خداوند به آن چه انجام می دهند آگاه است.

آیه شریفه در راستای حفظ عفت عمومی در جامعه، دو وظیفه برای مردان مؤمن در نظر گرفته است:

وظیفه اول: چشمان خود را از نگاه به حرام فرو بندند. (یغضوا من ابصارهم)

یغضوا از ماده «غَضَّ» در اصل به معنای کم کردن است و در بسیاری از موارد به کوتاه کردن و یا کم کردن نگاه گفته می شود.

چنان چه ملاحظه می گردد به جای «نگاه کردن» از تعبیر «کوتاه کردن نگاه» استفاده شده است و این تعبیر نکته ظریفی را در خود دارد و آن این است که منظور از چشم پوشی از نگاه مردان به زنان نامحرم این نیست که آنان چشمان خود را ببندد، چرا که چشمان بسته خطراتی در پیش رو دارد و اگر بنا باشد هر مردی با دیدن زنی نامحرم دیدگانش را ببندد سیستم زندگی از هم پاشیده می شود. بلکه منظور این است که مؤمنین در مواجهه با زنان

نامحرم به گونه ای نگاه نکنند که چشمان شان از نگاه به او پر شود، آنان باید برای لحظاتی شعاع نگاه خود را کوتاه کنند تا زن نامحرم از حوزه دید خارج گردد.

وظیفه دوم: حفظ عورت (و یحفظوا فروجهن)

منظور از «فرج» اشاره ای کنایی به عورت است که در زبان فارسی از آن به دامان تعبیر می گردد.

این وظیفه مردان را متعهد می کند تا عورت خود را در برابر نامحرم بیوشانند. به این ترتیب روشن می گردد که پوشش، فقط اختصاص به بانوان ندارد بلکه مردان نیز تا حدی که شرع مقدس اسلام آنان را ملزم کرده، باید پوشش داشته باشند.

منشور عفاف

آیه دوم: «و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا ینذرن زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لا ینذرن زینتهن الا لبعولتهن او ءابائهن او ءابائهن او ابائهن او ابنائهن او أبناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربه من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعا آیه المؤمنون لعلکم تفلحون»

ترجمه: بگو به بانوان با ایمان، نگاه شان را از نامحرمان فروگیرند. دامان شان را حفظ نموده و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند و روسری های خود را بر سینه افکنند (تا گردن و سینه آنان پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران شان یا پدران شان یا پدرشوهران شان یا پسران شان

یا پسران همسران شان یا برادرهای شان یا پسران برادران شان یا پسران خواهران شان یا زنان هم کشیشان یا بردگان شان (کنیزان شان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند. پاهای خود را به نحوی بر زمین نزنند که زینت آلات مخفی آنان معلوم شود و همه به سوی خدا توبه کنید، ای مؤمنان، باشد رستگار شوید.

این آیه شریفه را می توان «منشور عفاف» نامید چرا که عمل به محتوای آن راهگشای بن بست- های اخلاقی و اجتماعی دنیای امروز است. بی شک اگر جوامع مختلف بخصوص جوامع اسلامی به اسلام برگردند و به این آیات نورانی و نجات بخش توجه کرده و آن را زیربنای قوانین و مقررات خود قرار دهند. سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت را برای جامعه و مردم خود به ارمغان خواهند آورد.

در این شریفه وظایفی در راستای ترویج فرهنگ عفت و پاک دامنی برای زنان مؤمنه مشخص شده است، ناگفته پیداست نقش زنان در گسترش فرهنگ عفت، نقش محوری و تأثیرگذار است.

وظایف بانوان عبارت است از:

۱. هم چنان که نگاه به زنان نامحرم برای مردان حرام است، زنان نیز باید از نگاه حرام به نامحرم خودداری کنند و در مواجهه با نامحرم افق دید چشمان خود را کوتاه نمایند.

۲. پاک دامنی زنان، پاکی جامعه را به دنبال دارد. لذا برای زنان لازم است همواره در حفظ دامن خویش از آلودگی، فساد و معصیت نهایت تلاش را به عمل آورند.

۳. جلوه گری زنان در جامعه ممنوع است چرا که همواره شکارچیان عفت با

چشم‌ها و دل‌های ناپاک در پی یافتن شکار برای خود هستند.

۴. آرایش و آشکار ساختن زینت آلات جز برای شوهر و محارم ممنوع است. بانوان مومنانه باید نسبت به این مهم مقید باشند.

۵. مسایل شرعی از جمله مباحث محرم و نامحرم را به خوبی یاد گرفته و حریم آن را در خانه خانواده و جامعه پاس دارند.

۶. زنان عقیقه به هیچ عنوان نباید تحت تاثیر القایات فرهنگی بیگانه و یا سنت‌های غلط رایج در جامعه که با موازین دینی سازگاری ندارد قرار گیرند بلکه باید سنت‌ها و مدل‌های غلط و مفسده‌انگیز را در هم شکسته و آموزه‌های دینی را جا یگزين آن نمایند.

۷. راه رفتن (رفتار، گفتار، کردار) زنان به گونه‌ای نباشد که جلب توجه نماید.

عفاف در خانواده

آیه سوم: «یا ایها الذین امنوا لیستأذنکم الذین ملکتم ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلاه الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیر و من بعد صلاه العشاء ثلاث عورات لکم»

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید بردگان شما و هم‌چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند؛ در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند، پیش از نماز صبح، نیم‌روز؛ هنگامی که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شماست....

خانواده به عنوان هسته کوچکی از جامعه، نقش محوری در سعادت و شقاوت جامعه دارد. اگر خانواده‌های یک جامعه آراسته، فضایل اخلاقی و تربیت دینی باشد آن جامعه نیز مزین به فضایی

معنوی خواهد بود و اگر در خانواده ها بجای حاکمیت دین، گناه، فساد، رذایل و بی بند و باری و بی عفتی حاکم باشد طبیعتاً جامعه نیز از آن تأثیرپذیر است.

اسلام برای این که جامعه جامعه ای عفیف باشد راه کارها و دستورات مختلفی را ارائه نموده است.

یکی از این راه کارها سالم سازی فضای خانواده است به نحوی که عفت و پاک دامنی در خانه ها و خانواده ها نهادینه گردد و فرزندان از همان سن کوچکی، عفاف را تمرین نمایند تا در آینده شخصی عفیف گردند. برای نیل به این هدف مقدس در این آیه شریفه از اولیاء خواسته شده است:

۱. نسبت به انتقال و آموزش مسایل دینی و احکام شرعی به خصوص عفت و پاک دامنی فرزندان، جدیت به خرج دهند چرا که مسوولیت تربیت دینی خانواده به عهده آنان است و در روز قیامت باید نسبت به این وظیفه پاسخگو باشند.

۲. محل استراحت خود را از محل استراحت فرزندان تفکیک نموده و در زمینه زناشویی مراقبت- های لازم اخلاقی را در محیط خانه به عمل آورند.

۳. فرزندان را توجیه کنند که در ساعات مخصوص استراحت والدین به حریم پدر و مادر تعرض نکنند و در صورت ضرورت قبلاً با پدر و مادر هماهنگ نموده و برای ورود به اطاق آنان اجازه بگیرند.

۴. اوقات خاص استراحت پدر و مادر معمولاً پیش از نماز صبح، نیمروز (ظهر) و انتهای شب (بعد از نماز عشاء می باشد که باید توجه فرزندان را به این مسأله جلب نمود.

۵. پدر و مادر برای ساعت استراحت خویش برنامه ریزی نمایند تا

فرزندان نیز خود را با آن ساعات وفق دهند.

عفاف جوانان

آیه چهارم: «و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله...»

ترجمه: و آنهایی که وسیله ازدواج نداشته باشند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را از فضلش بی نیاز سازد.

ازدواج یک نیاز فطری است نیازی مانند همه نیازهای دیگر از قبیل گرسنگی، تشنگی و ... هم چنان که همه نیازها و غرایز بشری باید ارضای گردد، گزینه جنسی هم باید پاسخ داده شود، اسلام به هیچ وجه موافق سرکوب غرایز نیست بلکه معتقد است غرایز باید طبق برنامه ای شرعی و اخلاقی پاسخ داده شود.

کلید ارضای گزینه جنسی ازدواج است، ازدواجی مشروع منطبق بر اصول اخلاقی و اسلامی، ازدواجی ساده و بی پیرایه.

اما متأسفانه شرایط امروز به نحوی است که مردم از فرهنگ ازدواج اسلامی فاصله زیادی گرفته اند و توقعات، تجملات، سخت گیری ها، آداب و رسوم غلط، چشم و هم چشمی ها این مسأله آسان و ساده را به مسأله ای پیچیده و غیرقابل دسترس مبدل کرده است.

بسیاری از جوانان شب ها و روها را در آرزوی داشتن همسری مهربان باوفا می گذرانند و چه بسا برخی از آنان آلوده به گناه و معصیت می شوند و قربانی فرهنگ بی بند و باری، مدپرستی فساد و فحشا گشته و رواج بی عفتی بدحجابی برهنگی، مدپرستی اینترنت ماهواره، نشریات مبتذل هویت دینی و اخلاقی آنان را تهدید می کند.

لذا خداوند متعال در این آیه شریفه به یاری افرادی می آید که به دلایل فوق یا به هر دلایل دیگر زمینه

ازدواج برایشان فراهم نیست و به آنان گوشزد می فرماید که شرایط محیط، مشکلات و موانع مجوزی برای ارتکاب گناه نیست. آنان باید مراقب باشند که عفت و پاک دامنی خود را از دست نداده و در مواجهه با امواج تهاجم فرهنگی و ضد اخلاقی تقوا پیشه نموده و به فضل خداوند امیدوار باشند.

بدیهی است دژ محکم عفت و امید به فضل الهی روحه این افراد را قوی کرده و آنان را در مواجهه با گرفتاری ها و مشکلات یاری خواهد کرد.

آیه پنجم: «یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفورا رحیما.»

ترجمه: ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مومنه بگو جلاباب ها (روسری های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند. این کار برای این که (از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است...

در شأن نزول این آیه آمده است: گروهی از زنان مسلمان به مسجد رفته و پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می گذارند، هنگام شب، موقعی که برای نماز مغرب و عشاء می رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنان می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنان را آزار داده و مزاحم آن ها می شدند. آیه فوق نازل شد و به آن ها دستور داد مجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

بر این اساس:

۱. خطاب خداوند تمام زنان مؤمنه است

و دستور حجاب شامل همه آن‌ها می‌گردد.

۲. پوشیدن لباسی که معرف شخصیت زن برای تامین عفت و آبروی او باشد، لازم است.

۳. به هروسیله ممکن باید بهانه را از دست افراد بیمار و هرزه گرفت.

۴. نوع لباس مردم در جامعه می‌تواند معرف شخصیت، دیدگاه، مکتب و هدف آن‌ها باشد.

۵. سرچشمه بسیاری از مزاحمت‌های هوس‌رانان نسبت به زنان و دختران، نوع لباس خود آن‌ها است.

۶. زنان با حجاب باید با حضور در صحنه، جو عمومی عفاف و پاکدامنی را حفظ کنند و فرصت مانور را از هوس‌بازان بگیرند.

آیه ششم: «و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی.»

ترجمه: و در خانه‌های خود بمانید و هم‌چون جاهلیت در میان مردم ظاهر نشوید.

«قرن» از ماده وقار به معنای سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه هاست، «تبرج» نیز به معنای آشکار شدن در برابر مردم است و منظور از «جاهلیت اول» ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و به طوری که در تواریخ آمده، در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره آن‌ها نمایان بود. خداوند متعال در این آیه زنان پیغمبر را توصیه فرموده که مانند زمان عصر جاهلیت نباشند. هر چند این حکم یک حکم عام است و تکیه آن بر زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم به عنوان تاکید بیشتر است. به طور خلاصه

می توان پیام های این آیه شریفه را به شرح ذیل بیان کرد:

۱. جایگاه زن در خانه است، اگر هم زن بیرون خانه می رود باید بدون خودنمایی باشد.

۲. خودنمایی و پوشش نامناسب، نشانه تمدن نیست، بلکه نشانه جاهلیت است.

۳. جاهلیت اول، نشان دهنده جاهلیت آخری است که ما امروز شاهد آن هستیم.

آیه هفتم: «فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قطن قولاً معروفاً»

ترجمه: (ای همسران پیامبر: شما هم چون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید) بنابراین به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویند.

زنان، هنگام سخن گفتن و برخورد با نامحرم باید جدی خشک و البته به طور معمولی سخن بگویند نه هم چون زنان سبک سر، کمبود شخصیت خود را با سخنان تحریک آمیز و الفاظی توأم با ناز و شهوت جبران کنند. چرا که این حرکات و ژست ها جامعه را به سوی بی عفتی پیش می - برد و بیماری های روحی را تشدید می نماید.

مسعود یاری

بانوان و خانواده در نگاه امام علی(علیه السلام)

به بانوان سلام می - کرد، اما خوش نمی - داشت به زنان جوان سلام کند و می - فرمود: بیم آن دارم که از صدایشان خوشم بیاید و گناهی که از این راه بر من بنویسند، بیش از پاداشی باشد که در جست و جوی آن هستم.

جز بزرگوار به زن احترام نمی - کند و جز فرومایه به وی توهین نمی - کند.

در نامه - ای خطاب به پسرش امام مجتبی(ع) از وی چنین می - خواهد: کاری را که فراتر از توانایی زن است بر عهده - اش نگذار؛ چرا که زن (همانند)

گل (دارای روح و جسمی لطیف، تُرد و شکننده) است... .

بهترین بانوان شما، بانوان سهل-گیر، نرم-خو و سازگارند.

از مشورت با هر زنی پرهیز؛ مگر با زنی که به تجربه نشان داده دارای اندیشه-ای بلند است.

با بانوان (محرم و همسرانتان) خوش گفتار باشید، تا آنان نیز خوش رفتار شوند.

زنان نزد شما، امانت یزدان-اند؛ پس به آنان زیان نرسانید و (در مشکلات) تنهایشان نگذارید. خانواده کانون خانواده را تا بدان جا محترم می-شمرد که در نامه-ای به رفاعه نوشت: مبادا درباره طلاق سخن بگویی!

هر چه را باعث گرمی این نهاد شود تشویق می-کرد، تا بدان حد که دانشمندان اسلامی «غذا خوردن مرد با همسرش» را مستحب می-شمارند.

بی-تبعیض، به مردان و زنان سفارش-هایی می-کرد تا آسمان زندگی-شان هماره آبی و بی-ابر کدورتی بماند: الف) مردان پیش از هر چیز، اهمیت همسر شایسته را به مردان گوشزد می-کرد:

به کسی چیزی بهتر از همسر شایسته داده نشد (همسری که):

هرگاه شوهرش او را ببیند، شادمان شود؛

و هر زمان که شوهرش در کنارش نباشد، (اموال و شخصیت) او را حفظ می-کند.

همسر همدل را یکی از دو عامل آرامش روانی می-دانست.

به مردی که نزدش شتافته بود و از همسرش شکایت می-کرد فرمود:

در تمام حالت-ها با همسرت سازگاری کن و به نیکی معاشرت نما؛ تا زندگی-ات باصفا شود.

از مردان می-خواست بهترین همسر برای خانم-هایشان باشند:

بهترین شما کسی است که برای همسرش بهترین باشد؛ و من برای خانواده-ام بهترینم.

خود چنان همسر نمونه-ای بود که وقتی رسول گرامی از دخترش پرسید:

همسرت را چگونه یافتی؟ حضرت فاطمه(س) پاسخ داد: خوب (یا

بهترین) شوهر است. آراستگی به مردان فرمان می‌داد: لباس‌هایشان را بشوید؛ موهایشان را اصلاح کنید؛ مسواک بزنید؛ خود را بیاراییید؛ پاکیزه باشید. بنی اسرائیل چنین نکردند و در نتیجه، زنانشان آلوده دامن شدند. آزار ممنوع! هر مردی همسرش را با زبانش بیازارد، خداوند والا نه سخنی از او می‌پذیرد و نه عدالت ورزی‌اش را، نه نیکوکاری‌اش را تا همسرش را خرسند کند؛ گرچه روزها روزه گیرد و شب‌ها به نماز ایستد و برده‌ها آزاد کند... و (چنین مردی) از نخستین افرادی است که وارد دوزخ می‌شود. تأمین اقتصادی امام صادق(ع) می‌فرماید: اگر مردی مخارج همسرش را پرداخت نمی‌کند، امام او را ناگزیر می‌کند به وظیفه‌اش عمل کند.

زهدی که از امام(ع) سراغ داریم، تنها در مورد خودش بود که رهبری جامعه اسلامی را به عهده داشت. این ساده‌زیستی برای خانواده‌اش نبود (گرچه آنان حق نداشتند اشرافی زندگی کنند). از همین روی اباصباح از امام صادق(ع) می‌پرسد: می‌توان کودکان را با طلا آراست؟ حضرت صادق(ع) می‌فرماید: (آری) شیوه امام علی چنین بود که فرزندان و زنانش را با طلا و نقره (در حد معقول) می‌آراست. تأمین جنسی به مردان می‌گفت: هر گاه یکی از شما می‌خواهد با همسرش آمیزش کند، شتاب نورزد، زیرا زنان (برای رسیدن به اوج جنسی)، نیازهایی دارند. تاب آوردن بد اخلاقی همسر آگاه باشید! هر مردی بد اخلاقی همسرش را تاب بیاورد، خداوند پاداش سپاسگزاران را به او عطا خواهد کرد. عدالت ورزی خود اینه عدالت بود: هنگامی که دو همسر داشت، روزی که نوبت یکی از آن‌ها بود، در خانه همسر دیگرش وضو نمی‌گرفت.

درباره مردی که یک یا سه همسر داشت و

اینک با دوشیزه ای ازدواج کرده بود فرمان داد: چون با دختری ازدواج کند، هفت شب نزد او بماند؛ پس اگر با بیوه ای ازدواج کند، سه (شب) بماند؛ سپس به تساوی میان همسرانش رفتار کند. درباره مردی که چند همسر داشت و به سفر رفته بود فرمود: وقتی برگشت، نزد همسری برود که نوبت او بود. غیرت ورزی بی جا به مردان توصیه می کرد از حساسیت و تعصب بی جا دست بکشند، زیرا «درستکار را بیمار (دل) و پاکدامن را به بدگمانی می کشاند.» کمک در کار خانه پادشاه های شگفت انگیزی از زبان رسول گرامی (ص) درباره کمک مرد در خانه نقل شده است. بر همین اساس، امام نیز در خانه همزم می شکست، آب می آورد و جارو می زد. وفای به عهد و شرط کسی که به شرطی برای همسرش پایبند شده است، باید آن را انجام دهد... مگر شرطی که حرام را حلال یا حلال را حرام کند. ب) زنان

مهریه مناسب می خواست مهریه را سنگین در نظر نگیرند؛ زیرا آن را سبب ایجاد «دشمنی» می دانست. آزار ممنوع! هر زنی که شوهرش را با زبانش بیازارد، خداوند بلند پایه نه سخنی از او می پذیرد و نه عدالتی، نه نیکوکاری و نه عملی، تا همسرش را راضی کند؛ گرچه (آن زن) روزها روزه گیرد و شب ها نماز برپا دارد و بنده ها آزاد کنند... (چنین زنی) از نخستین افرادی خواهد بود که به دوزخ گام می نهد.

می فرمود: از پیامبر شنیدم که می گفت: هر زنی به ناحق از همسرش کناره گیرد، در رستاخیز با (خود کامگی چون) فرعون، هامان و قارون در پایین ترین طبقه از آتش محشور می شود؛ مگر آن که توبه کند و

برگردد.

آگاه باشید! هر زنی که با (مشکلات اقتصادی) همسرش همراهی نکند و او را به آن چه در توانایی وی نیست وا دارد، خداوند (هیچ) نیکی از او نپذیرد و (روز رستاخیز) پروردگار را در حالی ملاقات خواهد کرد که از او خشمگین است. خوشبویی زن مسلمان باید خود را برای همسرش خوشبو کند. نیکو همسرداری نیک همسرداری را جهاد زن می شمارد. ج) فرزندان از سفارش هایی که به پدرها و مادرها می کرد، نقش بسیار مهم عاطفه را می توان دریافت:

پدري که با محبت به فرزندانش بنگرد، برايش عبادت می نگارند.

کسی که فرزندانش را می بوسد، نیکی برایش می نویسد و کسی که فرزندش را شاد کند، خداوند روز رستاخیز شادش می کند.

از والدین می خواست فرزندانشان را گرامی دارند و اگر به آنان وعده ای داده اند، به وعده خویش عمل کنند.

فقدان فرزند، جگر را آتش می زند.

کسی که فرزند دارد، کودکی کند.

فرزند بد، شرف (پیشینیان) را نابود و نیاکان را بدنام می سازد.

(فرزندم!)... تو را به پاره تن، که تمام وجود خویش می یابم؛ به گونه ای که اگر مصیبتی به تو رسد، پنداری که به من رسیده باشد؛ و اگر مرگ به سراغ تو آید، گویی به سراغ من آمده است.

از خداوند نخواستم فرزندانی (فقط) گلچهره و گل اندام به من بدهد، اما از وی خواسته ام مطیع (فرامین) خداوندی، بیمناک از (گناهان خویش برابر) او بدهد؛ به گونه ای که هرگاه بدان ها می نگرم - که پیرو خداوند است - چشمانم (از شادی) روشن شود.

اصول و ویژگی های خانوادگی زن نمونه از منظر قرآن

تشکیل زندگی مشترک میان زنان و مردان به موازات حفظ پیوند زناشویی، پیشینه ای به درازای تاریخ آفرینش انسان دارد؛ به گونه ای که در

عصر حاضر هم مسائل مربوط به زناشویی از جایگاه ویژه ای برخوردار است زیرا ازدواج، از نیازهای ضروری بشر و جدایی، از تلخ ترین مسائل زندگی انسان به شمار می آید. از این رو قرآن کریم برای حفظ کانون خانواده، اصولی را ارائه کرده و رعایت آن را به همه مردان و زنان مؤمن توصیه فرموده است.

چند مورد از این اصول، به زنان اختصاص داده شده است و زن نمونه و بانوی شایسته از دیدگاه وحی، کسی است که این اصول را در زندگی مشترک به کار بندد و آن را مبنای روابط خود با همسرش قرار دهد.

آنچه در پی می آید مروری است بر مهم ترین اصول و ویژگی های خانوادگی زن نمونه از منظر قرآن کریم: ۱. گمان خوب به همسر حسن ظن به یکدیگر، نخستین خشت بنای صلح و صفای اجتماع است و در خانواده و زندگی مشترک نیز اساسی می باشد.

زمان رسول خدا(ص) از جانب منافقان به یکی از همسران ایشان تهمت ناموسی زده شد و افراد جامعه بدون اینکه این تهمت برایشان ثابت شده باشد، به نقل و پخش آن اقدام کردند. قرآن علاوه بر گناهکار شمردن شایعه سازان زنان و مردان مؤمن را توبیخ کرد که چرا به هم گمان نیک نداشته و تهمتی را بدون اینکه ثابت گردد، پخش کرده اند. (۱)

بنابر آیات این جریان افراد جامعه اسلامی باید به یکدیگر گمان نیک داشته و نه تنها شایعات بی اساس در مورد یکدیگر را نپذیرند، بلکه با آنها مقابله کنند و وجود چنین خوش گمانی بین افراد خانواده سزاوارتر است و زنان مؤمن باید به همسران خود خوش گمان

باشند و اجازه ندهند شایعه سازان شخصیت همسرانشان را لگدکوب کنند همچنان که مردان باید نسبت به زنان خود چنین خوش گمانی ای بلکه در سطح بالاتر داشته باشند. ۲. رعایت حقوق همسر زندگی مشترک زن و مرد مقتضی حقوق متقابل میان آنان است. تجربه این حقیقت را به اثبات رسانده است که هرگاه زنان و مردان در زندگی زناشویی خویش، حقوق مشترک میان خود را رعایت کرده اند، از زندگی آرام و شیرینی بهره مند شده اند و آنگاه که حقوق متقابل را نادیده انگاشته اند، کانون گرم خانواده به سردی گراییده است؛ از این رو خداوند زنی را نمونه و شایسته می داند که در برابر حقوق به حق همسرش خود را مسئول می داند و هرگز آن را پایمال نمی کند. این حقیقت در سوره نساء چنین مورد تأکید قرار گرفته است: «فَالصَّالِحَاتُ قَنَاطٌ حَفِظَتْ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ (۲)؛ زنان نیک و شایسته، حقوق و اسرار (شوهران خود) را در حال غیبت (آنان) حفظ می کنند.

از این آیه چنان درمی یابیم که از اوصاف و ویژگی های زنان نمونه و بانوان شایسته، ادای حقوق شوهران شان و اطاعت از آنان در محدوده شرعی و قانونی است ناگفته نماند که ضرورت اطاعت زن از شوهر، تنها در محدوده حقوق مسلم و شناخته شده همسران است از این رو همسران بیش از آن حق امر و نهی و درخواست را ندارند. ۳. رازداری در حفظ زندگی حفظ اسرار زندگی، از توصیه های مهم قرآن به زنان و مردان مؤمن و شایسته است در کتب تفسیری و تاریخی آمده است: پیامبر خدا(ص) روزی سخنی

به عنوان راز و امانت به یکی از همسرانش گفت و از او با تأکید خواست برای هیچ کس حتی برای دیگر همسرانش بازگو نکند. ولی او این راز را برای یکی دیگر از همسران نقل کرد و خداوند با لحنی سرزنش گرانه داستان افشای راز او را برملا کرد. (۳) ۴. چشم پوشی و بخشش چشم پوشی از خطاهای همسر و بخشیدن برخی از حقوق مسلم خود در زندگی مشترک، از عوامل موفقیت و خوشبختی همسران است. خداوند سبحان زنان شایسته را با تشویق و ملامت مورد خطاب قرار داده و این نکته مهم را گوشزد می کند که شما زنان هر چند می توانید حقوق خویش را از جمله مهریه خود را از همسران تان تماما باز ستانید ولی اگر راه گذشت را در پیش گیرید و بزرگوارانه از حق خود بگذرید، شایسته تر و نزدیکتر به تقوایبشگی است. (۴)

۵. پاکدامنی و امانت داری در غیاب شوهر پاکدامنی و امانت داری در غیاب همسر از عوامل تداوم و استحکام زندگی مشترک میان زنان و مردان است. اگر زن و شوهر به دور از چشم هم به خیانت و ناپاکی دست بیالایند یا گمان چنین آلودگی از جانب ایشان برود، کانون گرم خانواده به سردی می گراید و چه بسا متلاشی شدن آن را در پی داشته باشد. خداوند در توصیف و تمجید زنان نمونه و شایسته، ایشان را به پاکدامنی و امانت داری در غیاب شوهر توصیف کرده و چنین ستوده است: «فَالصَّلٰحَتُ قَنْتَتْ حِفْظُ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ» (۵) پس، زنان درستکار، فرمانبردارند (و به پاس آنچه خدا (برای آنان) حفظ کرده، اسرار

(شوهران خود (را حفظ می کنند.) ویژگی های فردی زنان شایسته از منظر قرآن شناخت ویژگی های فردی زنان شایسته از دیدگاه قرآن کامل کننده مجموعه ای است که می توان درباره زنان از دیدگاه قرآن به دست آورد. زنان شایسته افزون بر ویژگی ها و اوصاف اجتماعی و خانوادگی می بایست از ویژگی های فردی نیز برخوردار باشند. در اینجا با بررسی آیات قرآن، ویژگی های فردی زنان شایسته مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد. از مهم ترین اوصافی که قرآن برای زنان شایسته بیان کرده است می توان به ویژگی های زیر اشاره داشت. ۱. ایمان و عمل صالح ایمان به همراه انجام عمل صالح لازمه جداناپذیر ایمان دینی و مهم ترین صفت زن نمونه و ویژگی بانوان شایسته در نگاه وحی است. بررسی آیات قرآن به ما می فهماند که ایمان توأم با عمل صالح، سرمایه اصلی بشر برای نیل به قله رفیع سعادت و نیک بختی در دنیا و آخرت است:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ (۶) هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیات (حقیقی) بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند، پاداش خواهیم داد.»

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا؛ (۷) کسانی که کارهای شایسته کنند چه مرد باشند یا زن در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند. و به قدری گودی پشت هسته خرمایی یعنی

به مقدار بسیار اندکی مورد ستم قرار نمی گیرند.» ۲. اطاعت خدا و رسول و تسلیم در برابر فرامین آنان اطاعت کامل از خدا و رسول او و تسلیم بی چون و چرا در برابر فرامین و رهنمودهای آنان، از دیگر اوصاف زنان شایسته و بانوان نمونه است. آیات بسیاری بر این حقیقت گویا است:

«ما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُبِينًا (۸)؛ هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.» ۳. پاکی و پاکدامنی زن نمونه و شایسته از منظر قرآن، زنی است عفیف و پاکدامن و بانویی است پاک و منزّه از هر نوع آلودگی، پلیدی و زشتکاری، آیات مربوط به این موضوع به دو دسته قابل تقسیم است:

۱. آیاتی که به مطلق پاکی و دوری از هر گونه پلیدی و زشتکاری نظر دارد.

۲. آیاتی که بر عفت و پاکدامنی زنان و منزّه بودن آنان از هر نوع آلودگی جنسی و روابط نامشروع با نامحرمان دلالت دارد. اما دسته اول را می توان با استشهاد به دو آیه به عنوان نمونه ذکر کرد: ۱. «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأُكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ؛ (۹) و (یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزید و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان

برتری داده است» خداوند در این آیه حضرت مریم (ع) را به دلیل پاک بودنش بر زنان جهان برتری داده و از زنان برگزیده و شایسته زمانه برشمرده است.

این مطلب، نشان دهنده اهمیت و ارزش والای صفت پاکی برای زنان و نیز پیام آور این حقیقت است که این صفت، از معیارهای برتری و شایستگی هر زنی است.

۲. «... وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لَوَالِئِكَ مُبَرَّزُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۱۰)؛ و زنان پاک برای مردان پاکند، و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آنچه درباره ایشان می گویند برکنارند؛ برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.» اما دسته دوم بسیارند که به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱. «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ طَيِّبَاتٌ... الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ اجْوَرِهْنَ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسْتَفْحِينَ وَلَا مُتَخَذِي الْاِحْدَانِ (۱۱)؛ امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده ... و (بر شما حلال است ازدواج با (زنان پاکدامن از مسلمان، و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده، به شرط آنکه مهرهایشان را به ایشان بدهید. در حالی که خود پاکدامن باشید نه زناکار.»

۲. خداوند متعال در توصیف و تمجید از حضرت مریم (ع) که از زنان برگزیده الهی در جهان است ایشان را زنی عقیف و پاکدامن معرفی کرده و چنین می فرماید: «وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۲) و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت، و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی

۳. خداوند سبحان در آیه ۱۲ سوره ممتحنه پاکدامنی و دوری از آلودگی به انحراف جنسی (زنا) را شرط قبولی توبه زنان و همچنین شرط پذیرش بیعت آنان با پیامبر اسلام (ص) دانسته است که نشان دهنده اهمیت والای این صفت در سلسله اوصاف زنان نمونه و شایسته از منظر قرآن مجید است

«یا ایها النبی اذا جاءک المومنات یتابعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ... فبایعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم؛ ای پیامبر چون زنان باایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند ... و دزدی نکنند، و زنا نکنند ... با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است.» ۴.

تقوای پیشگی زن نمونه و شایسته از دیدگاه قرآن، زنی است با تقوا که آن را در تمامی عرصه های زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی (روابط و مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) مراعات می کند. با اندک تأمل در آیات قرآن این حقیقت به دست می آید که تقوای پیشگی از ارزشمندترین و والاترین منزلت ها برای انسان ها از زن و مرد است:

«یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر و أنثی و جعلنکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقکم ان الله علیم خبیر (۱۳)؛ ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانا و آگاه است.» ۵. راستگویی قرآن، یکی از

اوصاف زنان نمونه و شایسته را صداقت و راستگویی معرفی کرده است. در آیه ۳۵ سوره احزاب چنین می خوانیم:

«والصديقين و الصدقات ... اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظيما؛ مردان و زنان راستگو ... خدا برای همه (آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»

خداوند متعال در توصیف و تمجید از حضرت مریم (ص) که خداوند او را در آیه ۴۲ سوره آل عمران از زنان برگزیده الهی در جهان دانسته است او را زنی راستگو معرفی کرده و چنین فرموده: «ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و أمه صدیقه ...؛ مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او (نیز) رسولانی آماده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود.» (۱۴) ۶. حجاب و پوشش مناسب از دیگر ویژگی ها و اوصاف زن نمونه و بانوی شایسته از نگاه وحی، حجاب و پوشش مناسب است اصل حجاب و پوشش برای زنان صرف نظر از مقدار و چگونگی آن و پرهیز از ظاهر شدنشان در انظار نامحرمات بدون پوشش مناسب، سیره مستمر و قطعی مسلمانان از صدر اسلام تا عصر حاضر است و نیز از مسائلی است که تمامی عالمان و فقیهان همه مذاهب و فرق اسلامی در طول تاریخ بر آن اتفاق نظر و به اصطلاح اجماع داشته و دارند و به جرئت می توان گفت: هیچ فقیه و اسلام شناس ژرف نگری در آن تردیدی نکرده است افزون بر این سیره قطعی و اجماع مسلم و نیز روایات گوناگون و فراوان از شیعه و اهل تسنن، آیات بسیاری بر این مسئله دلالت دارد که در اینجا تنها به دو آیه

به عنوان شاهد و نمونه اشاره می شود.

۱. «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ ... وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ ... (۱۵)؛ و به زنان باایمان بگو: دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند مگر آنچه که طبعاً پیدا است. و باید روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند، و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان و ... آشکار نسازند.»

۲. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُبْدِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَافِيًا رَحِيمًا (۱۶)؛ ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیکتر است و خدا آمرزنده مهربان است.»

با توجه به دو آیه یاد شده و روایات وارده در تفسیر آن و نیز با نظر به دیدگاه مفسران و فقیهان در این باره، جایی برای تردید در لزوم رعایت حجاب و پوشش برای زنان و همچنین اهمیت و جایگاه والای این مسئله در سلسله تعالیم الهی باقی نمی ماند و نیز این حقیقت به روشنی آشکار می شود که حجاب و پوشش، سمبل اسلام خواهی و نماد پیروی از تعالیم قرآنی است و از همین نکته می توان به رمز و راز و فلسفه حجاب ستیزی استعمارگران غرب و شرق و نیز غربزدگان و بیگانه پرستان خودباخته و سکولار در کشورهای اسلامی پی برد. ۷. خودنمایی و خودآرایی پرهیز از خودنمایی و خودآرایی و

نیز هر گونه رفتار، گفتار و حرکتی که موجب جلب توجه نامحرمان و تحریک آنان گردد، از دیگر اوصاف و ویژگی های زن شایسته و بانوی نمونه است دو آیه از قرآن در این زمینه شایان ذکر است.

۱. «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ ... وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» (۱۷)؛ و به زنان باایمان بگو: ... پاهای خود را (به گونه ای به زمین (نکوبند تا آنچه از زینت شان نهفته می دارند معلوم گردد.»

مرحوم علامه شهید آیت الله مرتضی مطهری رضوان الله تعالی علیه در توضیح و تفسیر آیه یاد شده و درباره فلسفه حجاب، کلام حکیمانه ای در خصوص مسئله خودنمایی و خودآرایی زنان دارند ایشان فرمودند: اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلب ها و دل ها، مرد شکار و زن شکارچی، همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی؛ میل زن به خودآرایی از این حس شکارچی گری او ناشی می شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباس های بدن نما و آرایش های تحریک کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود، می خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد، لهذا انحراف تبرج و برهنگی از انحراف های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است. (۱۸)

۲. «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَهْلِيَّةِ الْأُولَى ...» (۱۹)؛ و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار مکنید...»

شهید

مطهری در ترجمه و توضیح دو آیه یاد شده چنین آورده اند:

مانند دوران جاهلیت نخستین به خودنمایی و خودآرایی از خانه بیرون نشوید. مقصود از این دستور زندانی کردن زنان در خانه نیست زیرا تاریخ اسلام به صراحت گواه است که پیغمبر اکرم (ص) زنان خود را با خود به سفر می برد و آنان را از بیرون شدن منع نمی فرمود.

بلکه مقصود از این دستور آن است که زن به منظور خودنمایی از خانه بیرون نشود. (۲۰)

در پایان این نکته شایان توجه و یادآوری است که خودآرایی زنان برای جلب توجه دیگران، هر چند ممنوع و بسیار ناپسند شمرده شده است؛ ولی خودآرایی برای جلب توجه و دلربایی از همسران مجاز و بسیار پسندیده و بلکه مورد تشویق و تأکید قرار گرفته است و زنانی که از این نظر بی تفاوت و یا ضعیف عمل می کنند مورد سرزنش شدیدند. ۸. چشم پاکی از اوصاف زنان نمونه و بانوان شایسته چشم پاکی و پرهیز از هر گونه نظر آلوده به شهوت و نگاه لذت آلود به نامحرمان است به سخن دیگر چشم چرانی و خیره شدن به نامحرمان برای همه مردان و زنان مؤمن ممنوع و ناپسند است.

قرآن در این بار چنین می فرماید:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ ... وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ» (۲۱)؛ به مردان باایمان بگو: دیده فرو نهند ... و با زنان باایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند ...

شهید مطهری در تفسیر آیه چنین فرمودند خلاصه این دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند نباید چشم چرانی کنند نباید نگاههای مملو

از شهوت به یکدیگر بدوزند. نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند ... ۹. حیا و آزرَم خداوند متعال در قرآن کریم با دعوت زنان به آزرَم و حیا، نمونه ای از حیا‌ی شایسته را در ضمن ماجرای دختران شعیب(ع) و حضرت موسی(ع) بیان می فرماید: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۲)؛ و چون بر آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (دام های خود را) (آب می دادند، و پشت سرشان دوزن را یافت که (گوسفندان خود را) دور می کردند، (موسی) گفت: منظورتان (از این کار) چیست؟ گفتند: (ما به گوسفندان خود (آب نمی دهیم تا شبانان (همگی گوسفندان شان را (برگردانند، و پدر ما پیری سالخورده است پس برای آن دو، (گوسفندان را (آب داد آنگاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا، من هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم پس یکی از آن دوزن در حالی که به آزرَم گام برمی داشت نزد وی آمد (و) گفت: پدرم تو را می طلبد تا تو را پاداش آب دادن (گوسفندان (دهد و چون (موسی) نزد او آمد و سرگذشت (خود (را بر او حکایت کرد (وی) گفت مترس که

از گروه ستمگران نجات یافتی.

آنچه در این ماجرا شایان توجه و درس آموز است نکته ای است که در جمله «تمشی علی استحياء» نهفته است و برجسته ترین کمالات زنان، حیا و آزر می باشد؛ زیرا از مجموع صفات و ویژگی های برجسته دختران شعیب تنها صفت شرم و حیا اختصاص به ذکر یافته است. ۱۰. یاد خداوند از اوصاف و ویژگی های زن نمونه و شایسته، یاد بسیار و پیوسته خداوند، در زندگی است. خداوند این صفت را از نشانه های مؤمنان راستین برشمرده و از آنان چنین تمجید فرمود:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ... وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ (۲۳) مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان باایمان ... و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای (همه) آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»

در آیه پیش ۲۴ همین سوره خداوند به زنان پیامبر(ص) توصیه فرمود تا همواره به یاد آیات الهی و سخنان حکمت آمیزی که در خانه شان نازل می شود باشند «وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا؛ و آنچه را که از آیات و (سخنان) حکمت (آمیز) در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید در حقیقت خدا همواره دقیق و آگاه است.»

خداخواهی و آخرت طلبی زنان نیز معیار و ملاک اصلی شایستگی و برتری آنان در مقایسه با دیگر زنان جهان است؛ خداوند سبحان این حقیقت را به زنان پیامبر(ص) که باید الگوی دیگر زنان مؤمن باشند چنین بیان فرموده است «يَا أَيُّهَا

النَّبِيِّ قُلْ لَا زَوْجِكَ ... وَاِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۴)؛ ای پیامبر به همسرانت بگو ... و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است.»

خداوند متعال این صفت را درباره همسر باایمان فرعون که او را بانوی نمونه و مثال زدنی حتی برای مردان روزگار دانسته و چنین یاد می فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ (۲۵)؛ و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده آنگاه که گفت: پروردگارا پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز...»

و همچنین خدای بزرگ در توصیف و ستایش از اهل بیت علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) از آنان به «ابرار» (نیکوکاران) یاد کرده و صفت خداخواهی آنان را این چنین بیان می فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ ... وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا (۲۶)؛ به یقین ابرار و (نیکان) ... و به پاس دوستی (خدا) بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. بی نوشتها: ۱. نور، آیه ۱۱ و ۱۲.

۲. نساء، آیه ۳۴.

۳. ر. ک، تحریم، آیه ۳.

۴. ر. ک، بقره، آیه ۲۳۷.

۵. نساء، آیه ۳۴.

۶. نحل، آیه ۹۷.

۷. نساء، آیه ۱۲۴.

۸. احزاب، آیه ۳۶.

۹. آل عمران، آیه ۴۲.

۱۰. نور، آیه ۲۶.

۱۱. مائده، آیه ۵.

۱۲. انبیاء، آیه ۹۱.

۱۳. حجرات، آیه ۱۳.

۱۵. نور، آیه ۳۱.

۱۶. احزاب، آیه ۵۹.

۱۷. نور، آیه ۳۱.

۱۸. مسئله حجاب، ص ۷۳/.

۱۹. احزاب، آیه ۳۲ و ۳۳.

۲۰. مسئله حجاب، ص ۱۵۲.

۲۱. نور، آیه ۳۰ و ۳۱.

۲۲. قصص، آیه ۲۳ و ۲۵.

۲۳. احزاب، آیه ۳۵.

۲۴. احزاب، آیه ۲۸ و ۲۹.

۲۵. تحریم، آیه ۱۱.

۲۶. انسان، آیه ۵ و ۹.

منزلت زن از منظر قرآن

تفاوت های زن و مرد در وظایف و حقوقی که دارند همواره مورد بحث بوده است. ثمره ی مباحث در دو دیدگاه متقابل ارایه شده است. در یک دیدگاه، زن از سطح انسانیت تنزل می کند و صورت ابزار و وسیله به خود می گیرد. از سوی دیگر، دیدگاهی نیز هیچ تفاوتی بین زن با مرد قایل نمی شود و معتقد است زن در همه ی زمینه ها همتای مرد است. این همان فمینیسم است. چکیده از دیدگاه قرآن، زن و مرد هویت یکسان داشته و از موهبت های الهی به یک میزان برخوردارند. این دو مایه ی عفت و آرامش یکدیگرند. اما تفاوت های انکار ناپذیری نیز بین این دو وجود دارد. اگر به نظام حقوقی اسلام به صورت مجموعه توجه شود، روشن می شود که اختلافات حقوقی بین زن و مرد در اسلام دقیقا بر واقعیت و حکمت استوار است و هر یک به میزان برخورداری از حقوق، به وظایفی نیز مکلف گشته اند. کلید واژگان: منزلت زن، حقوق زن، ارث زن. مقدمه تفاوت های زن و مرد در وظایف و حقوقی که دارند همواره مورد بحث بوده است. ثمره ی مباحث در دو دیدگاه متقابل ارایه شده است. در یک دیدگاه، زن از سطح انسانیت تنزل می کند و صورت ابزار و وسیله به خود می گیرد. از سوی

دیگر، دیدگاهی نیز هیچ تفاوتی بین زن با مرد

قابل نمی شود و معتقد است زن در همه ی زمینه ها همتای مرد است. این همان فمینیسم است. این نوشتار بر آن است تا با توجه به کاستی های دو دیدگاه یاد شده به تحقیق و تبیین دیدگاه قرآن در این باره بپردازد. نگرش به زن در گذر تاریخ در میان اقوام و دانشمندان گذشته نظر بسیار بدبینانه ای نسبت به زن وجود داشته است. افلاطون، با جرئت و تهور فراوان، از ورود زن به هر کاری و از برابری زن و مرد در همه ی موقعیت ها پشتیبانی می کرد. اما ارسطو، که با تعصبات روزگار خود بیشتر سازگار بود، زن را ناقص می دانست و به عقیده ی او طبیعت آنجا که از آفریدن مرد ناتوان است، زن را می آفریند. زنان و بندگان، از روی طبیعت، محکوم به اسارتند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند. (دورانت/۱۴)

آگوستین قدیس قائل بود: زن حیوانی است که نه استوار است و نه ثابت قدم، بلکه کینه توز است و زیان کار و منبع همه مجادلات و نزاع ها و بی عدالتی ها و حق کشی ها. (ستاری، ۶۱)

بعضی از پیروان فروید معتقدند: زن خدمت قابلی به فرهنگ بشر نکرده و در هیچ فنی موقعیتی به دست نیاورده است جز در شستن و بافتن و آرایش کردن که فنون جنبی است و مجاهده ای برای پوشانیدن دستگامهای جنسی و جلب مرد. (تیلا/۱۴)

در تورات کنونی آمده است که وجود زن، طفیلی وجود مرد است و از دنده ی چپ مرد آفریده شده است (سفر پیدایش ۲/۲)

در مقابل نظریه های افراطی، نظر بسیار خوشبینانه ای نیز نسبت به زن وجود دارد. گاندی می گوید: هیچ یک از

شرارت هایی که مرد مسئول آن است، چنان پست و مفتضح و خشن نبوده که توهین به نیمه ی برتر انسانیت. جنس زن را ضعیف تر نمی دانم، چون اصیل تر از مرد است. حتی امروز هم زن تجسم ایثار، رنج کشیدن خاموش، فروتنی، ایمان و معرفت است. شهود زن اغلب صادق تر است تا تصور خود بینانه ای که مرد از دانش برتر خود دارد». (خجسته / ۴۳)

زن در نزد مصریان مقام والایی داشت تا جایی که تسلط زن و مادر شاهی بر تسلط مرد یا پدر شاهی غلبه داشته است. (تیلا/ ۲۹) دیدگاه قرآن اسلام تنها دینی است که شخصیت و حقوق زن را در ابعاد گوناگون و با توجه به توانمندی ها و وظایفی که دارد منظور کرده است. گوستا ولوبون می گوید که اسلام اولین مذهبی است که در اصلاح حال زنان و ترقی و تعالی آنان قدم های خیلی وسیعی برداشته است. زیرا این مطلب مسلم است که در میان تمام مذاهب و اقوامی که قبل از اسلام آمده اند وضع و حالت زیاده از حد ضایع و خراب بوده است (۵۱۷).

اینک لازم است موضع اسلام را در این باره از متن قرآن جو یا شویم. از دیدگاه قران سرشت زن و مرد یکسان بوده و این دو دارای هویتی یکسانند. قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً... (نساء/ ۱) ای مردم از پروردگارتان پروا کنید، آن که شما را از یک نفس آفرید و از آن نفس واحد، همسر او را و از آن دو مردان و زنان بسیار پدید آورد.

در آیه ی دیگر آمده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ

مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا (اعراف/۱۸۹) اوست که همه ی شما را از یک تن آفرید و از آن یک تن، زنش را آفرید تا به او آرامش یابد.

از منظر قرآن، خلقت زن مایه ی آرامش مرد است.

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم/۲۱) و از نشانه های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا به ایشان آرامش یابید.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می گوید: معنای آیه این است که برای سود رساندن به شما از جنس خودتان همانند آفرید، چرا که هر یک از زن و مرد دارای جهاز تولید مثل است که با همراهی جنس دیگر کارش به ثمر می رسد و با کار هر دو، مسئله تولید و تکثیر مثل به انجام می رسد، بر این اساس، هر یک به تنهایی نقص دارد و به قرین خود نیازمند است و از مجموع این دو، یک واحد تام حاصل می شود. به جهت همین نیاز و نقص هر کدام به سمت دیگری حرکت می کند و زمانی که وصلت حاصل گشت، آرام می گیرد. زیرا هر ناقصی به کمال خود شائق است و هر نیازمندی به چیزی که رفع نیازش کند، میل دارد. این همان میل جنسی است که در این دو قرین نهاده شده است. (المیزان/ ۱۶/ ۱۷۳-۱۷۴) برخورداری از مواهب یکسان قرآن کریم بعضی از موهبت های الهی را به انسان، صرف نظر از جنسیت، نسبت داده است، از جمله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. (تین/۴) ما انسان را در بهترین ساختار خلق کردیم.

در آیه ی دیگری میفرماید: فَاقِمِ وَجْهَكَ

لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم/۳) پس تو ای رسول، مستقیم روی به جانب آیین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد. این است آیین استوار حق و لیکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.

امکاناتی را که خداوند خلق کرده است، برای انسان است و طبق جنسیت تقسیم صورت نگرفته است:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ. (بقره/۲۲) آن خدایی که برای شما زمین را گسترده و آسمان را برافراشت و فرو بارید از آسمان آبی که به سبب آن بیرون آورد میوه های گوناگون برای روزی شما.

آیاتی که هدف آفرینش را بیان می کند عمومیت دارد ، از جمله:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنِيَّتُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ. (ملک/۲) خدائی که مرگ و زندگی را آفرید که شما بندگان را بیازماید تا کدام نیکوکارتر است و او مقتدر و آمرزنده است.

همچنین:

وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً. (نحل/۹۷) هر کس از مرد و زن کار نیکی به شرط ایمان به خدای آرد، ما او را در زندگی خوش و با سعادت زنده می گردانیم.

در صورت تساوی عمل زن و مرد، پاداش این دو یکسان خواهد بود: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى. (آل عمران/۱۹۵) پس خدا

دعاهای ایشانرا اجابت کرد که البته من که پروردگارم عمل هیچکس از مرد و زن را بی مزد نگذارم.

خداوند اهل علم و دانش را ستوده و فرقی بین زن و مرد قایل نشده است: **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** (مجادله/۱۱) خدا مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را رفیع می گرداند.

یکی از مهمترین اهداف انبیاء، تزکیه و تعلیم انسانها است و در این خصوص فرقی بین زن و مرد نیست: **كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رُسُلًا- مِنْكُمْ يَتْلُوَا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.** (بقره/۱۵۱) چنانکه رسول گرامی خود را فرستادیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل و شرک پاک و منزّه گرداند و به شما تعلیم شریعت و حکمت دهد و از او بیاموزید هر چه را نمی دانید.

در تعدادی از روایات علاوه بر تعبیر عام نسبت به زنان تصریح صورت گرفته است ، از جمله: **قال النبي (ع): طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة.** (بحار الانوار، ج ۱/۱۷۷) فراگیری دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

از منظر فقیهان امامیه فراگیری احکام شرعی مورد ابتلا بر هر زن و مردی واجب است:

يحب علي كل مكلف في عباداته و معاملاتته ان يكون مجتهداً او مقلداً او محتاطا. (العروه الوثقى ۱/۱۲) واجب است بر هر مکلفی در عبادت ها و معامله ها یا مجتهد باشد و یا مقلد و یا به احتیاط عمل نماید.

زنان بسیاری از اصحاب و یاران پیامبر ۹ و ائمه، اهل فضل و دانش بودند. مجلس تفسیر زینب ۳ در کوفه هنگام حکومت حضرت

علی ۷، نمونه بارزی از این امر است. (اعلام النساء المؤمنات/ ۱۷۳)

همچنین برخی از زندهای منسوب به فقها و عالمان، صاحب اجازه نقل حدیث و اجتهاد بوده اند مانند ام علی، همسر شهید اول و آمنه بیگم دختر مجلسی اول. و در تاریخ معاصر، شهیده بنت الهدی صدر و بانو مجتهده اصفهانی از مصادیق بارز زنان اهل فضل و دانش بوده اند. (پیام زن/ ۲۶/۲۲)

از دید قرآن، در کسب مدارج معنوی و تحصیل تقوا، فرقی بین زن و مرد نیست.

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (حجرات/ ۱۳) ای مردم! ما همه ی شما را از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسند. بزرگوارترین شما نزد خدا با تقوی ترین مردمند.

یکی از ارزشمندترین مفاهیم و اعمال دینی جهاد در راه خداست تا جایی که جهاد برای حفظ کیان اسلام بر زن و مرد واجب است. (کشف الغطاء/ ۳۸۱) زن و مرد از فضیلت جهاد بهره می برند: لا- يَشْتَرِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِي فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. (نساء/ ۹۵) هرگز مومنانی که بی هیچ عذری مانند نابینایی، مرض فقر و غیره از کار جهاد باز نشینند با آنانکه به مال و جان کوشش می کنند، یکسان نخواهد بود. خدا مجاهدان فداکار با مال و جان را بر بازنشستگان، بلندی مقام و برتری بخشیده و همه ی اهل ایمان را وعده

ی نیکو فرموده و مجاهدان را بر بازنشستگان با اجر و ثوابی بزرگ برتری داده.

آیه ی زیر بیان کننده ی ارزشهایی است که زن و مرد در آن شراکت دارند و در این آیه از مردان و زنان به نیکی یاد شده است:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِمِينَ وَالْقَائِمَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. (احزاب/۳۵) همانا کلیه مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان اهل طاعت و مردان و زنان راستگوی و مردان و زنان صابر و مردان و زنان خداترس خاشع و مردان و زنان خیرخواه مسکین نواز و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان با حفاظ خوددار از تمایلات حرام و مردان و زنانی که یاد خدا بسیار کنند، برای همه آنها خدا مغفرت و پاداش بزرگ مهیا ساخته است. خلقت زن و مرد هر کدام برای تکمیل دیگری است: هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَ-أَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ. (بقره/۱۸) آنان (زنان) جامه ی ستر و عفاف شما و شما (مردان) نیز لباس عفت آنها هستید.

در تفسیر المیزان آمده است:

ظاهر از لباس همان معنای معروف آن است. لباس آن چیزی است که انسان به آن بدنش را می پوشاند و دو جمله از قبیل استعاره است. زیرا هر یک از زوجین دیگری را از دنبال گناه رفتن و شایع ساختن آن، باز می دارد. پس هر کدام برای دیگری به منزله لباسی است که با آن

پلیدی خود را پنهان و عورت خود را می پوشانند. (المیزان/۱/۴۴)

قرآن حتی جنس زن و مرد را نیز یکسان می داند: **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ.** (نحل/۷۲) خدا برای شما از میان خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان فرزندان و فرزند زادگان پدید آورد، و از چیزهای پاک روزیتان داد.

در آیه ی دیگر از قرآن آمده است: **فَاطْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا.** (شوری/۱۱) آفریدگار آسمانها و زمین است. برای شما، هم از شما، همسرانی بیافرید.

بعضی مفسرین از این آیه یکسانی و مماثلت جنس زن و مرد را نتیجه گرفته اند. (حسینی/۲/۱۰۰-۹۸) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، نیز این قول را ترجیح داده است. (المیزان/۴/۱۳۶) ممکن است گفته شود در آیات مذکور، هدف از آفرینش زن آرامش و سکون مرد تلقی شده است به گونه ای که گویا اصل در حیات، مرد است و زن طفیل وجود او است. اما باید گفت با توجه به ظاهر آیات هر یک از این دو جنس به یکدیگر نیاز دارند و آرامش طرفینی است همانگونه که مودت و رحمت برای هر دو طرف است. در استعمالات قرآنی، واژه ی زوج به معنای همسر بر هر یک از زن و مرد اطلاق می گردد و اصولاً- کلمه ی زوج در قرآن به کار نرفته و از نظر لغت شناسان استعمال واژه ی زوج برای زن، غیر فصیح است. (راغب/ ۳۸۴)

آیات ذکر شده نشان داد که زنان هم چون مردان از شخصیتی کامل و مستقل برخوردارند و در هویت انسانی میان صنف

زن و مرد تفاوتی نیست. ویژگی های انسانی را هر دو به نحو برابر دارا هستند. همانگونه که در قابلیت رشد و تکامل، لغزش و انحراف، آسیب پذیری و آسیب رسانی یکسانند. به عبارت دیگر، خدای متعال انسان را آفرید، اما برای بقای نسل و تبار وی او را به دو صنف زن و مرد تقسیم کرد. در آنچه لازمه ی نوع انسانی است هر دو برابرند و در برخی خصلتها و خصوصیتها که لازمه ی صنف است از یکدیگر متفاوت اند. این تفاوت ها چنان نیست که به انسانیت آنها آسیب برسانند. (مهریزی/۷۸)

حقیقت انسان نه مذکر است نه مؤنث. قرآن کریم می گوید: این دو را از چهره ی ذکورت و انوشت شناسید. بلکه از چهره ی انسانیت شناسید. در حقیقت انسان را روح او تشکیل می دهد، نه بدن او، انسانیت انسان را جان او تعیین می کند نه جسم او و نه مجموع جسم و جان. (جوادی آملی / ۷۶)

علامه طباطبایی نیز با استدلال فلسفی به وحدت نوعی زن و مرد قایل است. (المیزان/۴/ ۱۵۲-۱۵۳) بنابراین می توان گفت که هر کمال نوعی را که یک صنف می تواند آنرا به دست آورد، صنف دیگر نیز قدرت به دست آوردن آنرا دارد. و از آن جمله کمالی است که به وسیله ی ایمان به خدا و اطاعت فرمان او حاصل می شود. بهترین و جامعترین تعبیر حاکی از این معنا آیه شریفه ای است که می فرماید: اِنِّیْ لَـ اَضِیْعُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰی بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ. (آل عمران/ ۱۹۵)

شخصیت زن از دیدگاه اندیشمندان معاصر امام خمینی (ره) در خصوص شخصیت زن قایل است: تمام هویت

های کمالی که در انسان مطرح است در زن مطرح است. (سیمای زن... / ۲۰۷)

علامه طباطبایی در این خصوص می گوید: واقعیت خارجی و تجربه نشان می دهد که زن و مرد دو فرد از یک جوهر واحد به نام انسان می باشند. (المیزان / ۴ / ۹۴-۹۵)

ایشان در جای دیگر می گوید: قرآن بیان کرده که هویت زن مانند مرد است هر انسان چه زن و چه مرد، انسان است و در ماده انسانیت مشترک است. (همان / ۲ / ۲۶۹)

علامه مطهری شخصیت زن را از منظر قرآن این گونه ترسیم می کند: قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریدیم. قرآن درباره آدم اول می گوید: همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم... قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدسی از یک زن بزرگ و قدسیه یاد می کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهران ذکر می کند از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده. گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر به مردان ننماید. (۱۵۰-۴۷)

آیه الله جوادی آملی زن و مرد را از یک گوهر دانسته و میگوید: آفرینش زن و مرد از یک گوهر است و همه زنان و مردان مبدا قابلی واحد داشته، چه این که مبدا فاعلی همه آنها خدای یگانه و یکتاست و هیچ

مزیتی برای مرد نسبت به زن در اصل آفرینش نیست و اگر برخی از روایات عهده دار اثبات این مزیت اند یا از لحاظ سند نارسا و یا از جهت دلالت ناتمام اند و اگر فرضاً از هر دو جهت تمام باشند، چون مسئله مورد بحث یک امر تعبدی محض نیست، نظیر مسائل فقهی صرف، نمی توان آن را به یک دلیل ظنی غیر قطعی ثابت کرد، مگر در حد مظنه و گمان که سودمند به حال مسائل علمی نخواهد بود. (۱۳۷-۱۳۸) حقوق زن و مرد تفاوت‌های فیزیولوژیک زن و مرد با یکدیگر لازمه‌ی حیات انسانی و بقای آن است. بدیهی است این تفاوت‌ها زمینه‌ساز تفاوت در وظایف و تکالیف و این یک نیز سبب تفاوت در حقوق می‌گردد. بر این اساس، تفاوت‌های حیاتی این دو را به اختصار از نظر می‌گذرانیم. به طور کلی می‌توان این تفاوت‌ها را به دو دسته‌ی جسمانی و روانی تقسیم کرد. ۱. تفاوت‌های جسمانی: این تفاوت‌ها اختلافات ظاهری ساختمان بدن و مهمتر از آن تفاوت وضعیت جنسی این دو را شامل می‌شود. نطفه زن (اوول) و نطفه مرد (اسپرماتوزوئید) هر یک دارای ۲۳ کروموزوم است که موقعیت و شکل آنها در هر جنس با دیگری تفاوت دارد. زنان عوارض زنانگی اعم از قاعدگی و آبستنی و زایمان دارند ولی مردان این گونه نیستند. مردان بلندقدتر و سنگین‌وزن‌تر از زنان اند. وزن متوسط قلب مرد ۳۰۰ گرم و وزن متوسط قلب زن ۲۵۰ گرم و وزن متوسط مغز مرد ۱۳۰۰ گرم و وزن متوسط مغز زن ۱۲۰۰ گرم

می باشد. (تیلا/ ۱۳۷-۱۳۸) ۲. تفاوت های روانی: میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پر حرکت و جنبش، بیش از زن است. زن زودتر و سریع تر از مرد تحت تاثیر احساسات خویش قرار می گیرد. زن به زینت و زیور و جمال و آرایش علاقه ی زیاد دارد. احساسات زن بی ثبات تر از مرد است. زن از مرد محتاطتر، پر حرف تر، ترسو تر و تشریفاتی تر است. (مطهری/ ۲۰۵-۲۰۶) تفاوت در قانون ارث تفاوت های یاد شده همانگونه که گذشت سبب پاره ای تفاوت های حقوقی بین زن و مرد گردید. یکی از این تفاوتها در قانون ارث است. از دیرباز این سوال مطرح بوده است که چرا از منظر اسلام سهم الارث زن و مرد با هم مساوی نیست؟ چرا حقوق این دو با هم مساوی نیست؟ امام صادق سبب این مطلب اینگونه بیان کرده است:

اسلام سربازی را از عهده زن برداشته و به علاوه مهر نفقه را به نفع او بر مرد لازم شمرده است و در بعضی از جنایات اشتباهی که خویشاوندان جانی باید دیه پردازند، زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است. از این رو سهم زن در ارث از مرد کمتر است. (مطهری/ ص ۲۵۱)

استاد مطهری در این باره می گوید: علت اینکه اسلام سهم الارث زن را نصف مرد قرار داد (نساء/ ۱۱) وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و سربازی و برخی قوانین جزایی دارد چون اسلام مهر و نفقه را لازم میدانند و به این سبب قهراً از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است. اسلام می خواهد این

تحمیل از طریق ارث جبران شود، از این رو برای مرد دو برابر زن سهم الارث قرار داده است. (همان/۲۵۱)

در خصوص نفقه ی زن با استناد به متون فقهی در قانون مدنی آمده است: نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورت عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء. (قانون مدنی، ماده ۱۱۰۷)

نفقه زن بر نفقه سایر افراد واجب النفقه، مقدم است، مانند اولاد، پدر، مادر و غیره. (امام خمینی/۲/۲۸۵)

اگر زوج با حالت یسر و قدرت بر پرداخت نفقه، از ادای آن خودداری کند، زوجه می تواند بدون مراجعه به دادگاه از اموال او تقاصاً برداشت نماید. (طاهری/۳/۲۰۲)

در صورت گذشت مدتی و عدم پرداخت نفقه، نفقه ایام گذشته به صورت دین بر ذمه زوج قرار خواهد گرفت. (خویی/۲/۳۱۳)

پس اگر از طرفی مرد حق بهره مندی از ارث را به میزان دو برابر سهم زن دارد از طرف دیگر تکلیف بر عهده ی اوست که نفقه ی زن را تأمین کند. حق و تکلیف دو مفهوم متلازم و متضایف هستند بنابراین در مقابل هر حقی، تکلیفی موجود است. مانند دو کفه ترازو که توازن آنها در عالم عدالت باید رعایت گردد. (امامی/۴/۱۱) در مواردی نیز زن و مرد به گونه ای برابر ارث می برند مانند: ۱- پدر و مادر هر کدام ۱۶ ارث می برند.

۲- خواهر و برادر مادری و فرزندان آنان یکسان ارث می برند.

۳- جد و جده مادری یکسان ارث می برند.

۴- دایی و خاله یکسان

ارث می برند و موارد مشابه دیگر.

از این رو، تفاوت ارث زن و مرد ناشی از انوٹ و ذکورت نیست و گرنه باید همه جا مردان دو برابر زنان ارث برند، بلکه مسئله ی «عُنْم» و «عُرْم» است. یعنی هر کسی بیشتر خسارت می بیند، بیشتر بهره می برد. (مهريزي/۴۶۵-۴۶۷)

بسیاری از سوالات و اعتراضات نسبت به حقوق زن در اسلام، ناشی از جزء نگری قوانین اسلام است. اگر نظام حقوقی زن، در نظام جامع حقوقی اسلام لحاظ شود این گونه شبه ها پیش نمی آید.

در نظام حقوق اسلام اختلافات حقوقی بین زن و مرد دقیقاً بر واقعیت و حکمت استوار است. بدیهی است هم وضع قوانین مختلف در شرایط یکسان و هم وضع قوانین واحد در شرایط و موقعیت های متفاوت، ستمگرانه است و اسلام هیچ یک از این دو را نمی پذیرد. به همین دلیل، آنجا که حقوق زن و مرد به وجه مشترک آنها باز می گردد، حقوق این دو، برابر و یکسان است و جایی که به جهات اختلاف آنها مربوط می شود، حقوق و تکالیف نیز تفاوت پیدا می کند.

هر گاه کسی از حقی محروم باشد، از تکالیف ملازم با آن نیز معاف خواهد شد. چنانکه متقابلاً هر کس از داشتن تکالیفی معاف باشد از حقوق ملازم با آن تکلیف نیز بی بهره خواهد بود. نتیجه گیری آن گونه که برخی پنداشته اند نگاه اسلام به زن تحقیرآمیز نیست. قرآن پیرامون منزلت زن موضع حکیمانه ای دارد. نه او را از مقام انسانی تنزل داده و نه تفاوت های بیولوژیک و حکمت آفرینش او را نادیده گرفته است. از منظر قرآن زن به لحاظ انسانیت هیچ تفاوتی با مرد ندارد. اما آفرینش

او با توجه به وظایفی که بر عهده می‌گیرد اندکی با مرد متفاوت است. اگر قرآن ارث زن را نصف مرد دانسته در مقابل آن، حقوق دیگری برای او منظور نموده است و در مواردی هم ارث زن و مرد هر دو برابر دانسته شده است. بنابراین، تفاوت سهم ارث زن و مرد از منزلت زن نمی‌کاهد همان‌گونه که تکلیف پرداخت نفقه و مهر و امثال آن بر مرد به منزلت مرد آسیب نمی‌رساند. منابع

- آیه الله العظمی خوئی، منهاج الصالحین.

- امام خمینی، تحریر الوسیله، چاپ انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۳.

- امام خمینی، سیمای زن در کلام امام خمینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

- امامی، حسن، قانون مدنی، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

- تورات، سفر پیدایش، باب ۲، آیه ۲ و باب ۱۹، آیه ۱۹.

- تیلا، عباس، زن در آئینه تاریخ، مولف، تهران، ۱۳۷۰.

- جوادی آملی، عبدالله، زن در آئینه جلال و جمال، مرکز نشر فرهنگی رجا، تهران، ۱۳۶۹ ق.

- حسینی تهرانی، محمد حسین، نور ملکوت قرآن، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲.

- دورانت، ویل، لذات فلسفه، سازمان و انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.

- راغب اصفهانی، ابوالقاسم، المفردات فی غریب القرآن، شرکه مکتبه و مطبعه الیالی الحلبی.

- ستاری، جلال، سیمای زن در فرهنگ ایران، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۳.

- سعید زاده، زنان، تحصیلات و برداشتهای دینی، مجله پیام زن، ش ۲۲.

- صدر، حسن، حقوق زن در اسلام و اروپا، چ هفتم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.

- طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۵.

- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر

القرآن، موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۹ ق، ج ۱۶.

- طباطبایی یزدی، محمد کاظم، العروه الوثقی، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ ق، ج ۱.
- کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء، انتشارات مهدوی، اصفهان، کتاب الجهاد.
- کیا خجسته، مهاتما گاندی در جستجوی حقیقت، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.
- لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، بنگاه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۷۷.
- محمد الحصون، و ام علی مشکور، اعلام النساء المومنات، انتشارات اسوه، تهران، ۱۴۱۱ ق.
- مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، قم.
- مهریزی، مهدی، شخصیت و حقوق زن در اسلام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- نوری، حسین، مستدرک الوسائل، موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۷.
- وینست، آندرو، ایدئولوژی های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ققنوس، چاپ اول، ۱۳۷۸.

آنگاه که خداوند زن را آفرید

جانان تازه می شود از این احساس ناب و بلند؛ وقتی جمله ای اینچنین آن هم به عنوان یک حدیث و در قالب سنت دینی، منقول از پیامبرت می شنوی؛ «ما اکرم النساء الا کریم و لا اهانهن الا لئیم» گرامی نداشت زنان را مگر آنکه خود بزرگوارست و به ایشان اهانت روا نداشت مگر پست و فرومایه.

اما شمع شنیدن این روایت و بسیار از این دست وقتی سبز می شود و زنده تر می کند جان شنونده را که بدانند چه بر این وجود پر رمز و راز طبیعت آمده است. ویژه آنکه این جمله بر زبان پیامبری در هزار و چهارصد و اندی سال پیش رفته است؛ پیامبری که بی شک رحمه للعالمین بودنش چیزی مهم

کم داشت اگر این گونه نبود. اگر نمی گفت «خیار کم خیر کم لسنائه... گزیدگانان نیکوکارترین مردم اند با زنان خویش». اگر برای همسرانش زانو زمین نمی زد تا رکاب بگیرد و زنان مکرمه اش پای بر زانوی ایشان نهاده سوار مرکب شوند و اگر دست دخترش را نمی بوسید. در روزگاری که طلاق (شغار) رسم بود و مثل می زدند «نعم الختن القبر» قبر برای دختر بهترین داماد است...

باری اما امروز وضعیت جهانی زن مسلمان در روزگار نو شده معاصر چه نسبتی برقرار می کند با آنچه انسان داشت و آنچه با اسلام پیدا کرد یا در یک نگاه شمول گرایانه تر توحشی که نسبت به وجود زن در گوشه و کنار این روزگار روا داشته می شود خود روشن ترین نسبت ها را واگویی می کند... و کیست که در وضعیت موجود تأمل کرده باشد و با آمار بالای خشونت های بی حد و حصر نسبت به این وجود ظریف انسانی برخورد نکرده باشد. از خشونت های منجر به جرح و قتل گرفته تا خشونت های اجتماعی و زیستی و حتی اقتصادی. از خانه هایی که دیگر امن نیستند تا خشونت های مدرن در فضای مجازی. جستار زیر اما به انگیزه روز زن فراهم آمده است؛ روزی که در تقویم ملی - مذهبی ما روز میلاد بانوی آب و آفتاب و امیره رحمت حضرت فاطمه - سلام خداوند بر او باد - است.

این درنگ ادعای آن را دارد که توجه به زن و اعاده حیثیت وجودی برای او تنها در اسلام است که پرداخته شده است و توجه ویژه اسلام با محوریت شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بعد از رحلت ایشان دوباره دستخوش مردسالاری مضاعف تاریخی تازه مسلمانان شد و منشی

که گمان می رود از همان آغازین تاریخ می خواست تا زن، جنس دوم بلکه پست تر باشد باز این بار با شمایی تازه جان گرفت و از آنچه روح حقیقی اسلام بود دور و دورتر شد. اما آنچه در این جستار می خواهد ویژه باشد این ادعا نیز هست که مغفول ماندن پیام اسلام درباره زن روند قاطبه اندیشه اسلامی در بعد از پیامبر نبود و ما در ابعاد اجتماعی و فکری می توانیم ریشه ها و نگرش های متفاوتی مأخوذ از این ریشه ها را در مکتب اهل بیت و عرفانی که باز منشعب از همین تشیع است پی بگیریم.

و اذا بشر احدكم بالانثى ظل وجهه مسودا وهو كظيم. يتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه على هون ام يدسه فى التراب الاساء ما يحكمون. و چون به یکی شان مژده دختر دهند، سیه روی می شود و خشم خود را فرومی خورد. از شرم این مژده پنهان می شود. آیا با خواری نگاهش دارد یا در خاک نهانش کند. آگاه باشید که بد داوری می کنند. (نحل ۵۸ و ۵۹)

فرازهایی شاهد آورده شده از سوره نحل اگرچه همه آنچه بر سر موجودیت زن در میان اعراب بدوی می آمده نیست، اما نقطه اوجی رذیلانه است. نقطه اوجی که پژوهشگران آن را منتج توحش اعراب بدوی به تنهایی نمی دانند بلکه با مراجعه به بسیاری از آثار می توان ردپای این رفتار را در برخی جوامع قبیله ای و روستایی غرب نیز دید. گفتیم این نقطه اوجی سیاه است و در این میان با بازخوانی نظام خانوادگی در تاریخ بسیاری از جوامع نیز این تیرگی ها را می توان بسیار منتشر دید.

کالابودگی زن به طوری که جزء ماترک مرد محسوب شده و می توان او را حتی

برای ازدواج خرید و فروش کرد و وادار کردن به تن فروشی برای کسب درآمد برای مخارج خانواده و معاوضه زنانی که به حباله ازدواج درآمده تنها گوشه ای از این تاریکی منتشر است. می گویند زنان چونان شعر هر سرزمین اند و رازگونگی وجودی آنان همان مظهر شعریت ایشان است و متأسفانه در تاریخ مردسالارانه ای که روح ایشان به یغما رفته، وجود کالا شده ایشان آن گونه که از تاریکی های منتشر سخن رفت حتی در ادیان پیش از اسلام نیز ادامه داشته است. الهیات مسیحی قائل به فرودستی وجودی زن اوج این ادعاست. اینکه مرد معنا برانگیخته ای چون بودا زن را شر مجسم معرفی می کند، جای انتقادی نمی گذارد وقتی می بینیم در الهیات کلاسیک مسیحی برتری مذکر، ذاتی اشیاست و اراده خدا اصالتاً به آن تعلق گرفته و هرگونه تلاش برای واژگونی این تلقی از نظام طغیانی علیه خداست.

این الهیات مذکر فرادست پندار، صراحتاً به اینکه زن به لحاظ وجودی و معرفتی به مراتب از جنس مذکر پایین تر است اذعان می کند. نکته قابل توجه در تحلیل موقعیت وجودی و معرفتی زن به عنوان یکی از دو رکن آفرینش در الهیات مسیحی، مسیحیت آبایی پس از پولس و تفسیر فرودستانه آنان به عنوان اصل و منشأ حرارت گرفتن نظریه فرودستی زنان است. به عبارت دیگر مسیحیت اولیه در اساس خود آنچنان که بر تعالیم مسیح استوار شده بود هیچگاه صراحتاً فرودستی زنان را بیان نکرده و نوعی الهیاتی قائل به تعادل زن و مرد از آن قابل استنتاج بود. اما این الهیات مسلط آبایی است که با تکیه بر کتاب اول عهد عتیق و تفاسیر مأخوذ از داستان خلقت از سفر تکوین الهیاتی ناظر بر فرودستی زنان

در وجوه مختلف معرفتی و وجودی ارائه می کند.

درحقیقت آنچه امروز با عنوان گذار از الهیات مسیحی برای رسیدن به حقوق برابر زنان در نظر گرفته می شود به نوعی گذار از الهیات پساپولسی ای شمول گراست نه تعالیم اصیل مسیح. آنچنان که ما در گات ها نیز نشانه های الهیاتی تعادلی را می توانیم به وضوح دیده و به تفسیر بنشینیم. اما رفته رفته در متون متأخرتر زردشتی و همین طور تفاسیر مربوطه به آن این ذهنیت مردسالارانه و تفوق طلبی مذکر است که اجازه ادامه حیات به تفکر واقعی دینی درباره زنان را نمی دهد.

آنچه گفته شد اما مقدمه ای است برای بیان آنچه در اسلام درباره حقوق زنان و اصولاً کشف وجودی و معرفتی زن مطرح شده و آنچه امروز مطرح می شود.

شرایط بد زنان به عنوان موجوداتی دون انسان در فرهنگ بدوی شبه جزیره نماد اوج انحطاط فکری و روحی مردمان آن روزگار یعنی قرن پنجم تا هفتم میلادی محسوب می شود. جدای از نظریه ای که تنها برخی مورخان مثل جرجی زیدان درباره اعتلای مقام و موقعیت زنان در عربستان جاهلی دارند، قریب به اتفاق منابع درجه اول و دوم تاریخی ثبت لحظات شرم آوری را درباره اخلاقیات مربوط به موقعیت وجودی و معرفتی زنان در شبه جزیره برای ما گزارش می کنند. آنگونه که استاد جلال ستاری در کتاب سیمای زن در فرهنگ ایران به نقل از گرتروداستن عنوان می کند. از جامع الصحیح امام بخاری درباره زناشویی در دوران جاهلی برمی آید که در دوران جاهلیت، زنا ظاهراً از لحاظ مذهب مختار عصر، گناه تلقی نمی شده است.

بررسی نظام های ازدواجی و قراردادهای آن و انواعی که ذیل آن در این نظام های قبیله ای جاهلی مطرح شده مبین همین نکته است و خود بهترین

گواه بر ادعای اوج تاریک خوئی و سیاه اندیشی جاهلی نسبت به زنان.

با حضور پیامبر و ندای برابری و مساوات زن و مرد به تدریج در طول ۲۳ سال رسالت ایشان و تلاش های طاقت فرسای حضرت در خصوص ابلاغ و بعضا اجرای کلام خداوند، انقلابی نوین در احیای کرامت انسانی و حقوق زنان شکل گرفت. دیگر زنان چونان مردان با حضور در کنار پیامبر شهروندی مانند مردان تلقی می شدند. آنها دیگر خود جزئی از ارث نبودند بلکه میراث بر بودند.

تفصیل اینکه مجاهدات پیامبر و همین طور خواست زنان و نحوه نزول وحی در این مورد چه فراز و نشیب و کیفیتی را دارا بود خود مجال گسترده دیگری را می طلبد اما تحلیل های کسانی چون فاطمه مرنیسی، نوال سعداوی، لایلا احمد، قاسم امین، حامد ابوزید و بسیاری دیگر از روشنفکران معاصر جهان عرب می تواند روایت های روشن، تأمل برانگیز و گاه دقیقی را از وضعیت ذکر شده به دست دهد.

اما با همه تلاش های پیامبر(ص)، همسران ایشان و زنان مهاجر و انصار که در جست و جوی حقوق انسانی قرن ها از دست رفته شان تلاش های مضاعف و به تبع آن پیروزی های بزرگی را از آن خود کرده بودند، متأسفانه می بینیم با رحلت غم انگیز پیامبر یکی از اصلی ترین پیام های ایشان که دستخوش تفسیر و تحریف های بسیار می شود همین برابری حقوقی و اخلاقی زنان و مردان مسلمان است.

اگرچه برخی قوانینی که به این حقوق مربوط بوده و صورتی نص وار داشته و غیرقابل خدشه بوده اند در مذاهب مختلف فقهی اسلام همچنان تا به امروز با اصلی ثابت و گاه فرعی متفاوت خود را حفظ کرده اند اما ما باز حتی با نسخ حکم برخی از آیات با سنت یا حتی خبر آحاد ضمنی مواجه می شویم که تحریف

جدی در حقوق مربوط به زنان است.

مضاف بر اینکه ما در الهیات اسلامی بعد از پیامبر برخی از روایات حدیث را داریم که با کثرت روایت از پیامبر، بیشترین حجمه را بر ابعاد اخلاقی و حقوقی، وجودی و معرفتی زنان داشته اند. ناگفته نماند که این مسئله ابتدا به ذات در میان اهل سنت شیوع غیرقابل باوری پیدا کرده است. برای مثال ابوهریره ای که با ۳ سال همنشینی با پیامبر بیشتر از ۵۳۰۰ حدیث از لسان پیامبر نقل می کند و در آنها کوچک ترین حرمتی برای زنان نمی گذارد یکی از چهره های این وجوه تحریفی است. احادیث ابوهریره که بسیاری از آنها حتی توسط عایشه نقد جدی شده و گاه به از بن مجعول بودن متهم شده در معروف ترین آثار روایی اهل سنت یعنی صحاح سته راه پیدا کرده است و بخاری به عنوان اولین شیخ معتبر صاحب صحیح به کرات به عنوان حدیث صحیح آن را نقل کرده است.

برخی از احادیث منقول از ابوهریره از این قرارند: «خانه، زن و اسب بدشانسی می آورند.» یا «سگ، الاغ و زن اگر مقابل مسلمانی که در حال نماز است قرار بگیرند نمازش باطل می شود.» اما این مسئله به ابوهریره ختم نمی شود و بسیاری از راویان هستند که در موضع های خاص احادیثی را از پیامبر نقل می کنند که برخلاف نص صریح قرآن بر برابری و یکسانی زن و مرد در انسانیت و عبودیت، زن را موجودی سخیف و زنانگی را چونان الهیات توراتی وضعیتی آلوده و دون تصور می کردند. احادیثی چون روایت ابوبکره در صحیح بخاری که از پیامبر نقل می کند: «آنهايي که امورشان را به دست زنان بسپارند هرگز سعادت مند نخواهند شد.» این مثال ها گویاترین وضعیت

تحریفی است که نسبت به سنت پیامبر و پیام نجات بخش و انسانی ایشان برای موجودیت زن و زنانگی روا داشته شد.

متأسفانه در اندیشه شیعی نیز گاه برخی از این دست احادیث راه یافته که البته با توجه عالمان رجالی و درایه ای حدیث و همین طور فقه الحدیث پویای شیعه در تفسیر و فهم درست روایات در این باب آنچه بر سر فهم و وجود زن و زنانگی در اهل سنت رفت در فهم شیعی پیش نیامد. البته حضور پررنگ فهم ما از سیره اهل بیت و وجود اطهر حضرت زهراى مرضیه - سلام خداوند بر او باد - به عنوان کنشگری اصلی در صدر اسلام به عنوان یک زن نیز نباید مغفول بماند. از طرف دیگر با توجهی عمیق همان طور که تا به حال برخی از پژوهشگران اندیشه اسلامی متذکر آن شده اند باید گفت انشقاق فقهی تشیع و اهل سنت که به نوعی جدای از مسئله ولایت در ابعاد اجتماعی و عملی مطرح می شود بحث بر سر وضعیت زن است.

ازدواج موقت، قوانین سخت طلاق و مسئله ارث زن ۳ ساحتی است که با در نظر گرفتن کرامت انسانی و حقوق برابر زنان از وجوه تمایز اصلی شیعه و اهل سنت تلقی می شود.

اما بعد دیگری که ما می بینیم به نسبت فقه، کلام و فلسفه و گرایش های الهیاتی وابسته به آن نوع دیگر از نگاه وجودشناختی و معرفتی را نسبت به مفهوم زن و زنانگی دارد، نگاه عرفان نظری و در اصل خود تحریر تفکر عرفانی ابن عربی درباره زن و زنانگی است.

این نگاه بی همتا که به دقت و بی اغراق می توان آن را در تمام تاریخ اندیشه پیرامون زن و زنانگی بی قرینه دانست

محصول تفکر سخته و دقیقه یکی از بزرگ ترین متفکران و عارفان مسلمان یعنی محی الدین ابن عربی دانست.

او بنا بر این اصل قرآنی که زن و مرد در وجود انسان بودن با هم برابرند نظر خود را تبیین می کند. او انسان را به عنوان کون جامع و حقیقی در نظر می گیرد که به نوعی مبدأ و مقصد وجود در اوست و به همین ترتیب مذکر بودن و مؤنث بودن امور عارضی بر این اصل وجود محسوب می شوند. به همین ترتیب او در نظر خویش به وجود زن همچنان که مرد را بالقوه توانای رسیدن به اعلی درجات کمال می داند زنان را نیز شامل این حکم می داند و حتی مرتبه ولایت و قطبیت را نیز دور از دسترس ایشان نمی داند. امری که در اندیشه اسلامی و شارحان آن تقریباً بی سابقه است.

ابن عربی در این نظریه پردازی ویژه خود درباره زن و زنانگی همچون دیگر آثار خود استنادات بی شمار خود را به آیات قرآن و روایات نسبت می دهد. چنانکه وقتی از توانایی مرتبه زنان در رسیدن به کمال صحبت می کند اشاره به داستان حضرت موسی می کند که چون او بی (پیامبر اولوالعزم) برای رسیدن به بانوی مورد علاقه اش (دختر حضرت شعیب) ۱۰ سال مزدوری می کند. یا عمل بانویی چون هاجر در به دست آوردن آب برای اسماعیل (سعی) به فریضه ای در حج تبدیل می شود.

این عارف بزرگ اگرچه در داستان خلقت روایت معهود و توراتی آن را مبنی بر آفریده شدن حوا از دنده چپ آدم قبول می کند اما آن را با چنان تأویل رسا و بلندی همراه می کند که دلنشینی بسیاری همراه دارد. او براساس روایتی که خداوند یکی از دنده های آدم را گرفت و گوشت در جایش

پر کرد و حوا را از آن دنده آفرید، توضیح می دهد که حوا جزئی از آدم متکون و مستخرج از دنده اوست. پس مرد کل و فاعل است و زن جزء و منفعل ولی این برتری فقط از جهت حقیقت یعنی واقعیت و اصل ایجاد است نه در آنچه عارض آنها می شود. به تعبیر استاد دکتر جهانگیری در مقاله ای با همین موضوع (مقام زن در عرفان ابن عربی در حدود شریعت): «نسبت مردی که آدم است به آنچه که از آن خلق شده، یعنی خاک دقیقاً همان نسبت حواست به آدم همان طور که آدم در درجه ایجاد پایین تر از خاک است، ولی این نسبت ترابی و خاکی و به عبارت دیگر همان نقصان وجودی مانع کمال آدم نشد که خداوند به آن شهادت داد.»

ابن عربی در برخی از گفته هایش در مدح زن و زنانگی گاه مرتبه ایشان را از مردان فزون تر می داند چنان که برخی از پژوهندگان غربی کتاب و مقالاتی با عنوان (ابن عربی و فمینیسم) نیز منتشر کرده اند. او در این باره در فتوحات می نویسد، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نزد پیامبر ن ه فقط اکرم النساء بلکه اکرم الناس بود وقتی پیامبر می فرماید: «فقال لا کرم الناس علیه» مسلماً کسی نزد پیامبر گرامی ترین مردم است که کامل ترین آنها باشد. همچنین درباره آیه تطهیر (احزاب / ۳۳) نیز می گوید، شرفا یعنی فرزندان حضرت فاطمه مشمول آیه تطهیرند در صورتی که بسیاری از مردان مشمول این آیه نمی شوند.

پایان این سخن اینکه از نظر وجودی ابن عربی زن را محل انفعال و تکوین اتم صور می داند و او را تنها مجلای اتم تماشای جمال الهی معرفی می کند. لطیف آنکه محور برخی از استدلالات

ظریف ابن عربی حدیثی است که دلیل تحول ابن عربی و تغییر نگرشی اینگونه در فهم زن و زنانگی از فحوای بیان شارع مقدس است.

این حدیث این است: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): حب الی دنیاکم ثلاث، النساء والطيب و قره عینی فی صلاه. من از دنیای شما ۳ چیز را برگزیدم: زن، بوی خوش و نور چشمانم نماز است.

مقام زن در کلام قرآن و عترت

آفرینش و مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. (روم: ۲۱)

از نشانه های لطف او این که از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در بر آنان آرامش یابید، و در میان شما دوستی و رحمت قرار داد. در این نشانه هایی است برای مردمی که تفکر می کنند. در این آیه، دو مطلب مطرح است: اول، مذکر و مؤنث بودن انسان که یکی از اسرار عجیب خلقت است و اگر این حقیقت وجود نداشت، نسل بشر در همان پیدایش نخست از میان می رفت. دقت در تشکیلات پیچیده نطفه و ترکیب آن، تشکیل جنین و رشد آن، تقسیم شدن یک سلول به میلیون ها و میلیاردها سلول و تبدیل آن ها به اعضا ظاهری و باطنی بدن، راه های بی شماری است برای شناخت خدا و قدرت و علم و حکمت او.

دوم، آفریده شدن مودت و رحمت در وجود انسان. (۱) حجاب یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. (۲)

ای پیامبر! به زنان و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: روپوش و چادر خویش

را به خود جمع کنند، این نزدیک تر است که شناخته شوند و آزار نینند و خدا آمرزنده و مهربان است.

در اینجا افزون بر تأکید بر حفظ حجاب به وسیله روپوش و چادر، به چگونگی استفاده از آن هم اشاره شده است؛ زیرا این آیه می فرماید: «يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ»؛ یعنی اطراف آن را به طرف بدن خود جمع کنند، نه به صورتی که در وقت رفتن اطراف آن را پس و پیش کنند تا بدکاران احتمال دهند که برای خودستایی از خانه خارج شده اند، بلکه به صورتی که پاک دامنی آنان را بشناسند و از آزار آنان پرهیزند. احترام به والدین و قضی رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. (اسراء: ۲۳)

پروردگار تو حکم فرموده است: «جز او هیچ کس را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. چنانچه یکی از آنها یا هر دو نزد تو سال خورده شدند (که موجب رنج و زحمت باشند) زنهار که کلمه ای رنج آور به آنها بگویی و بر آنان فریاد نزن و با اکرام با آنها سخن بگو.

نکته درخور توجه در آیه بالا، آمدن نیکی به پدر و مادر بدون فاصله با عبودیت خداست. اینکه نیکی به پدر و مادر در پی عبادت خداوند آمده، شاهد اهمیت حقوق پدر و مادر است که از وظایف مهم انسان به شمار می رود. و تعبیر «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» در آیه ۸۳ بقره و آیه ۳۶ نساء، آیه ۱۵۱ انعام و آیه ۱۴ لقمان نیز آمده است که اهمیت موضوع را نشان می دهد. (۳)

هُنَّ لِيَاسٍ لَّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ. (بقره: ۱۸۷)

آنها جامه و ستر و عفاف شما هستند و شما نیز لباس و عفت آنها هستید.

انتخاب تعبیر لباس برای زن و مرد از سوی پروردگار نشان می دهد که آنان تا چه اندازه می توانند برای حفظ یکدیگر از آفت ها و پوشاندن کاستی های خویش اثرگذار باشند؛ زیرا لباس هم انسان را از آفت هایی مانند بادهای سرد و گرم، باران، آفتاب شدید و زخمی شدن بر اثر برخورد با اطراف، حفظ می کند و هم عیب ها، ناموزونی ها و کثرتی ها را می پوشاند. هم چنین می تواند عاملی برای زیبا و باشکوه تر شدن ظاهر انسان باشد و شأن و رتبه او را نشان دهد. امام صادق(ع): مَا أَظَنَّ رَجُلًا يَزِدَادُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا إِزْدَادَ حَبًّا لِلنِّسَاءِ.

گمان نمی کنم کسی به اوج مقام ایمان رسیده باشد، ولی نسبت به زنان بی محبت باشد و آنان را تجلیل و تکریم نکند. رسول الله(ص): أَلَا خَيْرٌ كُمْ، خَيْرٌ كُمْ لِنِسَائِهِ وَ أَنَا خَيْرٌ كُمْ لِنِسَائِهِ.

بهترین شما کسانی هستند که با زنان خود مهربان باشند و به آنان احسان و نیکی کنند. من از همه شما در رعایت حقوق همسرانم برترم. امام صادق(ع): إِنَّ أَحَبَّتَ أَنْ يَزِيدَ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ فَسَرَّ أَبُوَيْكَ.

اگر دوست داری خداوند عمرت را زیاد کند پدر و مادرت را خوشحال کن. (۴) حضرت رسول اکرم(ص): زن بگیرد و طلاق مدهید؛ زیرا خداوند مردانی که مکرر زن بگیرند و زنانی را که مکرر شوهر کنند، دوست ندارد. (۵) پیامبر اکرم(ص): بهترین فرزندان شما دختران شما هستند. (۶) پیامبر اکرم(ص): دختران فرزندان خوبی هستند. آنها مهربان و کمک کار زندگی خانوادگی و برکت زندگی شما و دلسوز شمایند. (۷) امام صادق(ع): خیر و

برکت بیشتر بر محور وجود زن ها می چرخد. (۸) امام کاظم (ع): غضب خداوند برای رعایت نکردن حق زنان و کودکان از همه غضب هایش سخت تر است. (۹) پیامبر اکرم (ص): به هر خانه ایی که در آن دختران سکونت دارند در هر روز ۱۲ برکت و رحمت از سوی خداوند نازل می شود. (۱۰) امام صادق (ع): مردی به سوی پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر! به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. دوباره پرسید: سپس به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: به پدرت. (۱۱) رسول اکرم (ص): در کار بخشش میان فرزندان خود مساوات را رعایت کنید. من اگر کسی را برتری می دادم، زنان را برتری می دادم. (۱۲) پیامبر اکرم (ص): احترام بانوان را پاس ندارد مگر شخص بزرگوار و محترم، و به ایشان اهانت نکند، مگر شخص فرومایه. (۱۳) پی نوشت ها: (۱). سید علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، ص ۱۹۱.

(۲). احزاب: ۵۹.

(۳). نک: تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص ۵۹.

(۴). وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۷.

(۵). نهج الفصاحه، ص ۱۴۵.

(۶). سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴.

(۷). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۰.

(۸). همان، ج ۱۴، ص ۱۱.

(۹). همان، ج ۱۴، ص ۲۰۲.

(۱۰). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۱۵.

(۱۱). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۷.

(۱۲). نهج الفصاحه، ص ۳۶۶.

(۱۳). همان، ص ۳۵۲.

مقام مادر و زن در کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

رضایت روزی پیامبر بر بالین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر شد و کلمه «لا اله الا الله» را به او تلقین کرد. اما زبان جوان بند آمده بود و نمی توانست شهادتین را بگوید. حضرت از

زنی که در کنار بستر آن جوان بود، پرسید: آیا این جوان مادر هم دارد؟ او گفت: آری، من مادرش هستم. فرمود: آیا تو از فرزندت ناراضی هستی؟ گفت: آری یا رسول الله (ص). شش سال است که با او سخنی نگفته ام. با درخواست پیامبر (ص) او از پسرش راضی شد، آنگاه حضرت این دعا را به او تعلیم داد: «یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر، إقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر و إنک انت الغفور الرحیم». با رضایت مادر، زبان جوان به کلمه توحید باز شد و باایمان از دنیا رفت. (۱) شوخی مروی است که «صفیه بنت عبدالمطلب» عمه پیامبر (ص)، روزی نزد ایشان آمد درحالی که پیر شده بود. گفت: یا رسول الله! دعا کن من به بهشت روم. حضرت به شوخی فرمود: زنان پیر به بهشت نخواهند رفت. صفیه از مجلس حضرت برگشت و می گریست. حضرت تبسم فرمود و گفت: او را خبر دهید که اول پیرزنان، جوان می شوند، آن گاه به بهشت روند و این آیه خواند: «إنا انشأناهنّ إنشأء فجعلناهنّ أبکاراً». (۲) وای بر تو! روزی قیس یکی از رؤسای قبیله بنی تمیم به حضور حضرت رسول اکرم (ص) رسید. ناگهان متوجه شد که حضرت دختری را روی زانوی خود نشانده و به او غذا می دهد. با دیدن این منظره، قیس با شگفتی پرسید: این بچه ای که در آغوش گرم می فشرد، از چه کسی است؟ حضرت فرمود: این کودک دختر من است. قیس آهی کشید و گفت: تاکنون سیزده دختر کشته ام و به دست خود به زیر خاک تیره دفن کرده ام.

حضرت با شنیدن این سخن دیدگانش پر از خون شد و با لحن تند فرمود: وای

بر تو. تو عنصر نالایق و پستی هستی، مگر خداوند در قلب تو محبت بشری قرار نداده است؟ (۳) پی نوشت ها: (۱). شیخ صدوق، امالی، مجلس سوم، ح ۹۵.

(۲). علی صفی، لطائف الطوائف، فصل ششم، ص ۲۱.

(۳). الگوی زن اصیل و آزاد، ص ۱۲۳.

خردورزی زنان در نگاه امام علی علیه السلام

در ادبیات متون اسلامی، زنان در موارد بسیاری به نقص عقل موصوف شده اند؛ در این میان، گفتار امام علی علیه السلام در نهج البلاغه از برجستگی ویژه ای برخوردار است. ایشان در آن گفتار زنان را به "سست رأیی" و "نقصان عقل" متهم می کنند. در این باب چند سؤال مطرح است:

۱. آیا این جملات از علی علیه السلام صادر شده است؛ به عبارت دیگر آیا این سخنان واقعا از علی علیه السلام می باشد؟

۲. در صورت صحت صدور، مراد علی علیه السلام از زنان کیانند؟ آیا زنان ویژه ای بوده اند؟ یعنی آیا این سخن به اصطلاح یک قضیه فی واقعه است؟ یا مقصود نوع زن در برابر نوع مرد می باشد؟

۳. در صورتی که نوع زن مراد باشد، آیا روایت درصدد بیان "فصل مقوم" زنان می باشد؟ یا فقط شامل زنان عهد علی علیه السلام می باشد، و از شمول زمانی برخوردار نیست؟

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا همین دهه های اخیر برداشتی که عموماً از متون دینی درباره زنان می شد، "ناقص العقل" بودن ایشان بود و این ویژگی را جلی و سرشت زن می پنداشتند چنان که کشفی در تحفه الملوک می نویسد: "زنان به سبب ضعف عقل و سفلت مرتبه که دارند و لازم خلقت و جبلت ایشان است البته مرتکب بعضی از امور که نباید بشوند می شوند" ۱

برداشت مذکور، مؤلفه اصلی پارادایم حاکم (مرد سالاری) بر

اندیشه های موجود در حوزه های علمی بود. لیکن، اخیراً به تبع تحولات ساختاری به نفع زنان، در کلیت اندیشه مذکور تشکیک صورت می گیرد؛ راستی چگونه می توان زنان ایرانی را که در سال های اخیر در ورود به دانشگاه ها گوی سبقت را از مردان ربوده اند، به همان سهولت قلبی، که اکثریت زنان بی سواد بودند، ناقص العقل نامید؟

جهت ابهام زدایی، ابتدا مفهوم "عقل" را در اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف نموده و سپس با استناد به شواهد تاریخی، متون دینی و نظریه های موجود، اندیشه ایشان را درباره خرد ورزی زنان تبیین کرده، و می کوشیم به سؤالات پیشین پاسخ دهیم. مفهوم عقل در اندیشه علی علیه السلام به امام علیه السلام عرض شد: عاقل را برای ما توصیف کن! فرمود: "خردمند کسی است که هر چیزی را در جای خود نهد".^۲

تعریف فوق، تعریف مفهومی جامعی است که همانند هر تعریف مفهومی دیگر، هنوز به حالت مشهود در نیامده است، فلذا ناچاریم شاخص هایی را که ایشان به صورت اشاره به مفهوم فوق، بیان داشته اند متذکر شویم. تا مفهوم عقل برای خواننده، ملموس تر شود. از طرف دیگر، بود و نبود یکی از این شاخص ها در فرد یا گروهی نشانگر قوت یا نقص عقل آن فرد یا گروه می باشد.

الف. گفتار منطقی علی علیه السلام فرمود: "از ویژگی خردمند آن است که چیزی را نگوید که امکان تکذیب آن داده شود".^۳ خردمند منطقاً به گونه ای سخن می گوید که ضمن این که صغراهای سخن متقن می باشد، از توالی صغری و کبری نتیجه به دست می آید و به لحاظ منطقی قابل تکذیب نیست برخلاف "کانا"^۴ که سخن وی سست و نشان دهنده کاستی خرد اوست.

ب. گفتمان

استدلالی علی علیه السلام فرمود: "خردمند هرگاه سخن گوید آن را با حکمت و مثال همراه سازد ولی احمق هرگاه سخن بگوید به دنبال آن سوگند یاد می کند." ۵. خردمند ضمن این که به گفتار منطقی توانایی دارد، برای صحت گفتار خویش به حکمت یعنی استدلال عقلی و مثال یعنی یافته های تجربی استشهاد می کند؛ به عبارت بهتر به گفتمان استدلالی تن می دهد. در مقابل، فرد احمق قسم می خورد یعنی از طرف گفت و گو می خواهد بدون استدلال منطقی تجربی حرف او را بپذیرد، که این شیوه گفتمان از نظر امام علی علیه السلام نشانه حماقت و بی خردی است.

ج. طرد باطل "به علی علیه السلام گفته شد خردمند کیست؟ فرمود: کسی که باطل را (از خود) براند." ۶. خردمند نه تنها سخن بی پایه و اساس نمی گوید بلکه، سخنان بی منطق و باطل را همواره طرد می کند و تحت تأثیر القائنات دیگران اقدام به باطل، از جمله گواهی دروغ و نظایر آن، نمی کند.

د. پیش بینی علی علیه السلام فرمود: خردمندی به واقع رسیدن با ظن و تخمین و آگاهی یافتن به آنچه که نیست با به کار بردن آنچه که هست می باشد." ۷. (العقل الاصابه بالظن، و معرفه ما لم یکن بما کان)

طبق تعریف فوق، عقل یک فرآیند ذهنی است که فرد به وسیله آن از معلوم به مجهول پی می برد و از مقدمات به نتیجه می رسد. پس مقصود علی علیه السلام از عقل همان خرد ریاضی است که شخص عاقل را به حل معادلات ریاضی قادر می سازد. البته عقل توسعه یافته می تواند "مسائل اجتماعی" را نیز درک نموده و همبستگی ها را پیدا کند.

ناگفته نماند، پیش گویی بدون استناد از شاخص های "خردورزی" نیست

بلکه آینده نگری توأم با استدلال و پیش بینی همراه با برنامه از شاخص های عقل می باشد چرا که واژه تدبیر در سخنان علی علیه السلام این ایده را رهنمون می سازد که ایشان فرمود: "هیچ خرد چون اندیشیدن نیست" ۸.

البته شاخص های دیگری نیز در سخنان علی علیه السلام برای مفهوم عقل بیان شده است که از ذکرش صرف نظر می شود. زیرا موارد مذکور، برای این مقال وافی به مقصود است. لیکن جهت روشن تر شدن مفهوم عقل در اندیشه علی علیه السلام و کنکاش بیشتر به مقتضای موضوع ذکر چند نکته خالی از فایده نیست.

۱. عقل، غریزه خدادادی است که خداوند در بدو تولد در وجود انسان به ودیعت می گذارد. علی علیه السلام فرمود: "خرد، ذاتی و از ابتدای ولادت است" ۹.

۲. گرچه غریزه عقل در بدو تولد در وجود انسان به ودیعت گذاشته شده ولی بدون تربیت به منصفه ظهور نمی رسد. از دیدگاه علی علیه السلام، عقل طی فرآیند تعامل اجتماعی قدرت بروز پیدا می کند، ایشان می فرمایند: "خردمندی با تعامل (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و...) ظهور پیدا می کند" ۱۰. هم او می فرمود: "خردمندی غریزه ای است که تجارب اجتماعی آن را می پروراند" ۱۱.

۳. افرادی که از تعامل اجتماعی و تربیت انسانی محروم بمانند این غریزه خدادادی در وجود آنها به منصفه ظهور نمی رسد ۱۲، و حتی افراد عاقل نیز اگر تعامل با دیگر خردمندان را ترک نمایند در خردورزی ایشان کاستی ایجاد می گردد؛ چه این که علی علیه السلام فرمود: "کسی که از خردمندان حرف نشنود عقلش بمیرد" ۱۳، فلذا توصیه می کنند: "با خردمندان چه دشمن، یا دوست، همنشین باش، زیرا خردمندی (آنها) بر خرد (تو) می افزاید" ۱۴. متن سخنان علی علیه السلام در مورد زنان علی علیه السلام بعد

از جنگ جمل، که به صحنه گردانی عایشه و به بهانه خونخواهی عثمان خلیفه سوم برپا شد، زنان را با عباراتی توییح نموده است که سید رضی قدس سره این عبارت ها را در خطبه هشتادم نهج البلاغه بیان نموده است:

"مردم! ایمان زنان ناتمام است، بهره آنان ناتمام، و خرد ایشان ناتمام. نشانه ناتمامی ایمان، معذور بودنشان از نماز و روزه است به هنگام عادتشان و نقصان بهره ایشان، نصف بودن سهم آنان از میراث است نسبت به سهم مردان؛ و نشانه ناتمامی خرد آنان این بود که گواهی دو زن چون گواهی یک مرد به حساب رود، پس از زنان بد پرهیزید و خود را از نیکانشان واپایید، و تا در کار زشت طمع نکنند، در کار نیک از آنان اطاعت ننمائید." ۱۵

علی علیه السلام در وصیت نامه خویش به فرزند بزرگش امام حسن مجتبی علیه السلام جملاتی را به زبان می راند که متفرع بر "کاستی خرد زنان" می باشد. ایشان در فرازی از وصیت نامه می فرمایند:

"پرهیز از رأی زدن با زنان که زنان سست رأیند، و در تصمیم گرفتن ناتوان، و در پرده شان نگاه دار تا دیده شان به نامحرمان نگریستن نیارد که سخت در پرده بودن آنان را از هر گزند بهتر نگاه دارد، و برون رفتنشان از خانه بدتر نیست از بیگانه که بدو اطمینان نداری و او را نزد آنان در آری. و اگر چنان کنی که جز تو را نشناسند، روا دار؛ و کاری که برون از توانای زن است به دستش مسپار، که زن گل بهاری است لطیف و آسیب پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر، و مبادا در

گرامی داشت وی خود را از حد بگذرانی تا او را به طمع افکنی و به میانجی دیگری وادار گردانی" ۱۶.

علی علیه السلام در فقره مذکور زن را گل بهاری دانسته و در موارد سخت و طاقت فرسا از وی سلب مسوئلیت می نماید. البته همچنان که لحن گفتار نشان می دهد، سخن از سلب مسوئلیت است نه محروم داشتن، لیکن جملات فوق بیان روان شناختی علی علیه السلام درباره زن می باشد که در ضمن بیان ویژگی روان شناختی زن، مدیریت وی را در خانه به مرد سپرده و شیوه اداره را نیز بیان می کند. و توصیه می کند که مرد، ضمن اجتناب از واگذاری کارهای طاقت فرسا به زن، در گرامیداشت وی نیز از حد اعتدال خارج نشود که موجب سوء استفاده باشد. توصیه دیگر "پرده نشینی" زن می باشد، به طوری که زن با سایر مردان آمد و شد نداشته باشند. البته می دانیم که نتیجه عدم "تعامل اجتماعی"، کاستی عقل زنان می باشد که ایشان را از شایستگی مشورت نمودن می اندازد. زیرا همان طور که قبلاً اشاره نمودیم از دیدگاه علی علیه السلام با "تجارت" و "تعامل اجتماعی" عقل به منصفه ظهور می رسد. نظریه های معاصر درباره خردورزی زنان درباره این که آیا زن واقعا ناقص العقل است؟ و این که این روایات به کدامین زنان معطوف است؟ اندیشه های مختلفی ارائه شده که نگارنده این اندیشه ها را در چهار عنوان مقوله بندی نموده و به مستندات هر یک اشاره می کند.

الف: طرد روایات برخی از نویسندگان همه روایات مربوط به "ناقص العقل" بودن زنان را ساختگی و به اصطلاح مجعول می دانند و معتقدند این احادیث از سایر ادیان، مثل یهود و نصاری، وارد اسلام شده

و حاصل مرد سالاری حاملان حدیث است. نویسندگانی چون قاسم امینی از جهان اهل سنت و ورود السبی و اخیراً جمیله کدیور این روایات را مجعول می دانند. جمیله کدیور صریحاً آنها را جزو اسرائیلیات می داند. ۱۷

این نظریه مستندات قرآنی "کاستی خرد زنان" را توجیه نموده و ترجمان دیگری را ارایه می کند. اعراب بت پرست معتقد بودند ملائکه دختران خدایند. قرآن کریم ضمن نفی پندار مذکور به دو ویژگی روان شناختی اشاره می کند.

"او من ینشوا فی الحلیه و هو فی الخصام غیر مبین" (زخرف ۱۸) "آیا کسی را که در لابه لای زینت ها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟"

در آیه فوق به دو ویژگی زن، که ساختار روحی وی را نشان می دهد اشاره شده است. ۱۸.

الف: نشو و نما در زیور آلات و آرایش و خودنمایی.

ب: فقدان منطق قوی در استدلال و حجت آوری.

هر دو شاخص نشانگر کاستی عقل زنان می باشد، همچنان که قبلاً گذشت، استدلال و حجت آوری از دیدگاه علی علیه السلام از جمله شاخص های عقلانیت بود و ایشان تصریح داشتند که عاقل سخنی نمی گوید که امکان تکذیب آن داده شود.

اندیشه ای که در صدد طرد روایات و عدم پذیرش کاستی خرد زنان می باشد، آیه را به مقتضای مقصود تفسیر می کند و معتقد است آیه مربوط به زنان نیست، بلکه منظور از کسی که در زیور آلات نشو و نما می کند و از حجت آوری عاجز است بت ها می باشد. مرسوم اعراب بت پرست این بود که بت ها را ترین می کردند و انواع زینت ها را به آنها می آراستند در حالی که آن بت های تراشیده شده از سنگ، هیچ گونه قدرت دفاع

و استدلال نداشتند، همچنان که حضرت ابراهیم با تبر همه بت های عهد نمرود را شکست و تبر را بر دوش بت بزرگ نهاد و گفت: اگر راست می گوید خداست، از بت بزرگ پیرسید، در حالی که می دانید بت سخن نمی گوید. این تفسیر را علامه طبرسی در قرن ششم هجری از ابن زید نقل می کند. ۱۹

این اندیشه توفیق کلی ندارد زیرا، روایات در این باره متواترند و طرد روایات متواتر ۲۰ را اصولیون به سهولت نمی پذیرند، وانگهی این اندیشه در توجیه برخی از آیات قرآنی که متفق علیه فقهاء می باشد توفیق حاصل نکرده است. از جمله آیه ۲۸۲ سوره بقره به صراحت گواهی یک مرد را معادل گواهی دو زن می داند که در روایات با کاستی عقل زنان توجیه شده است. ۲۱

ب: حمل روایات به مورد خاص نظریه دوم، معتقد است احادیثی که زنان را ناقص العقل می خواند درباره زنان ویژه ای صادر شده است. به عنوان مثال خطبه هشتم نهج البلاغه درباره عاشره و زنان دیگری که با وی همراهی نمودند، می باشد و به دیگر زنان تعمیم پذیر نیست. به عبارت دیگر "فضیه فی واقعه" می باشد. شواهدی نیز بر گفتار فوق می توان یافت؛ از جمله علی علیه السلام در خطبه سیزدهم نهج البلاغه اهل بصره را با عبارات ذیل نکوهش می کند:

"سپاه زن بودید، و از چهارپا پیروی نمودید! بانگ کرد و پاسخ گفتید، پی شد و گریختید. خوی شما پست است و پیمانتان دستخوش شکست. دو رویی تان شعار است... " ۲۲

در پی خطبه سیزدهم، خطبه چهاردهم می باشد که "سید رضی" در سر فصل آن می گوید، "و از سخنان آن حضرت است که در این باب (یعنی نکوهش اهل بصره) " پس این خطبه نیز در

نکوهش مردان شرکت کننده در جنگ جمل می باشد، که علی علیه السلام در این خطبه ایشان را "سبک عقل" می خواند:

"سرزمین شما به آب نزدیک است، و دور از آسمان، خردهایتان اندک است و سفاهت در شما نمایان؛ نشانه تیر بلایید و طعمه لقمه ربایان و شکار حمله کنندگان" ۲۳.

به همان نحو که علی علیه السلام زنان اصحاب جمل را به کاستی عقل منتسب می کند مردان ایشان را نیز سبک عقل و سفیه می خواند. پس چرا از گفتار علی علیه السلام در مورد زنان قانون کلی استنتاج می شود، ولی در مورد مردان حمل به مورد می گردد؟ آیا وحدت رویه اقتضا نمی کند که بگوییم در مورد زنان نیز، همان افراد ویژه مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام بود؟

بانوان محترم نباید از عبارات امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه هشتاد مبنی بر کم خردی زنان، آزرده خاطر شوند زیرا عبارات علی علیه السلام در نکوهش مردان اصحاب جمل ۲۴ به مراتب تندتر از عبارات ایشان درباره زنان اصحاب جمل می باشد، در حالی که نقش زن در آن فتنه برجسته تر بود.

این نظریه، در تجزیه و تحلیل روایات به مفاهیم مورد نظر اصحاب تأویل، از جمله تأثیر متن در ادراک، تأکید می ورزد. گارفیکل در این زمینه "شاخص متن" (Indexicality) را به کار می گیرد که تأکیدی بر تأثیر زمینه صدور گفتار به معنی بخشی آن کلام می باشد. ۲۵ در توضیح بیشتر برداشت مذکور، به یک مثال که مربوط به زنان و از گفتارهای علی علیه السلام می باشد بسنده می شود. علی علیه السلام فرمود: "اغذبوا عن النساء ما استطعتم" ۲۶ یعنی: چندان که طاقت دارید خود را از زنان باز دارید.

جمله فوق، اگر از زمینه صدور تجرید گردد مفهوم عام خواهد داشت که

دستور دوری گزیدن مردان از زنان به صورت مطلق از ناحیه علی علیه السلام صادر گردیده است. در حالی که سید رضی مؤلف نهج البلاغه می گوید که: جمله مذکور، زمانی بیان شد که ایشان سپاهی را مشایعت می کرد که می بایست با سرعت تمام و در مدت زمان کم به دشمن می تاخت. پس این دستور، یک دستور موردی ویژه زمان جنگ و آن هم نه هر جنگی، بلکه عملیات ویژه ای که چندان طول نمی کشید، می باشد، چه این که شواهد تاریخی نشان می دهد که لشکریان پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ ها زن ها را به همراه می بردند. ۲۷

این نظریه نیز توفیق کلی حاصل نکرده است زیرا حمل همه روایات مربوط به کاستی خرد زنان به موارد خاص (قضیه فی واقعه)، گرچه در برخی موارد از جمله سخنان علی علیه السلام در خطبه هشتاد صدق می کند، ولی در برخی موارد همانند وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام با زمینه صدور آنها سازگاری ندارد. علی علیه السلام در این وصیت فرزندش را از مشورت با زنان بر حذر داشته و زنان را سست رأی می خواند که یکی از شاخص ها کم خردی می باشد و می دانیم معمولاً وصیت فارغ از مورد، و جوهره اندیشه وصیت کننده می باشد، همچنان که امیرالمؤمنین علیه السلام این سخنان (وصیت نامه) را حاصل مطالعه خویش در طول تاریخ و زبده تفکراتش می پندارد. علاوه بر این، آیات قرآنی را که طبق برداشت اکثریت مفسرین ناظر به کم خردی زنان می باشد به سهولت نمی توان حمل به مورد نمود.

ناگفته نماند، دستور پرهیز از مشورت با زنان، با کم خردی ذاتی زنان ملازمه ندارد زیرا اطلاق دستور مذکور در اندیشه حضرت مقید شده است. علی علیه السلام فرمود:

"پرهیز از مشورت با زن ها مگر زنی که کمال عقل او به تجربه رسیده است" ۲۸. از جمله فوق چنین برمی آید که وصیت امام علیه السلام به فرزندش حسن مجتبی علیه السلام عمومیت ندارد بلکه معطوف به اکثریت غالب می باشد و زنانی که از زر و زیور دنیا اعراض کرده و تعقل پرداخته اند، مانند مردان شایسته مشورت می باشند.

ج: حمل روایات به زنان عصر صدور اندیشه سومی که متصور است، این است که بگوییم روایات مربوط به ناقص العقل بودن زنان معطوف به واقعیت خارجی عصر ائمه علیه السلام می باشد. چرا که در آن روزگار زنان از تعامل اجتماعی و حضور در صحنه های اجتماعی محروم بودند و همچو زنانی رشد عقلانی نداشتند. زن قبل از اسلام هم چون برده ای بود در اختیار پدر که فروش آن جایز، و ازدواج نیز به منزله خرید رقبه بود. زن نه تنها از ارث بلکه از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بود. ۲۹. همان طور که قبلاً آوردیم، عقل از دیدگاه علی علیه السلام یک موهبت غریزی است ولی بدون تجارب اجتماعی به فعلیت نمی رسد.

در عصر صدور روایات، متوسط خرد زنان از متوسط خرد مردان کمتر بود گرچه زنانی یافت می شد که امکان داشت از سایر مردان عاقل تر باشند ولی قوانین روی عناوین کلی که در برگیرنده اکثریت می باشد وضع می گردد. فلذا احادیث مربوط به ناقص العقل بودند زنان معطوف به واقعیت خارجی بوده و از واقعیت بیرونی خبر می دهد و درصدد بیان فصل مقوم زنان نمی باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و ایشان درباره آیه ۲۸۲ سوره بقره با ما گفتگو می کرد که ناگاه زنی آمد و پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله

ایستاد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا، من پیک زنان به سوی شما هستم، هیچ زنی نیست که خبر آمدنم به نزد شما به وی برسد مگر این که شنیدن این خبر وی را خشنود سازد. یا رسول الله صلی الله علیه و آله! خداوند عزوجل پروردگار مردان و زنان و آفریننده و روزی دهنده مردان و زنان می باشد، و همانا آدم پدر مردان و زنان می باشد، و حوا مادر زنان و مردان می باشد، و همانا تو فرستاده خدا به سوی مردان و زنان هستی زنان را چه می شود که درباره "گواهی" و "میراث" دو زن برابر یک مرد قرار می گیرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زن، این حکم از جانب خداوند عادل و حکیم می باشد که از حق تجاوز نکرده و ناروا حکم نمی دهد و از ممنوعیت شما سود نمی برد با علم خویش امور را تدبیر می کند، زیرا شما ناقص خردید. زن گفت: ای رسول خدا، نقصان ما در چیست؟ فرمود: هر یک از شما نصف روزگارش را به خاطر عادت ماهانه نماز نمی خواند، و زیرا شما زیاد نفرین می فرستید و ناسپاسی فامیل می کنید. هر یک از شما بیست سال و بیشتر نزد مردی زندگی می گذرانید که از نیکی وی بهرمنده می شوید. وقتی مرد دست تنگ شد یا کار به مخاصمه کشیده شد، زن می گوید: من هرگز در تو خیری ندیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می افزاید، هر زنی که این خصوصیات اخلاقی را نداشته باشد پس هر محنتی که از ناحیه این نقصان به وی می رسد باید صبر پیشه کند که خداوند ثواب او را گرامی خواهد داشت. ای زن هیچ

مرد پستی نیست که زنی پست تر از او یافت شود و هیچ زن شایسته ای مگر در مقابل مردی شایسته تر از او وجود دارد. ۳۰

داستان فوق که از زبان علی علیه السلام نقل گردید حاوی نکات ارزنده ای می باشد:

۱. رسول خدا علیه السلام تعمیم ناروا، و این که زن با یک دعوا به شوهر بگوید: من هرگز در تو خیری ندیدم، را شاخص کم خردی زنان می داند زیرا این جمله با توجه به سابقه زندگی قابل تکذیب می باشد.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله این اوصاف را وصف همه زنان نمی داند. و زنانی را که فاقد این ویژگی ها بوده اما محکوم قوانین اجتماعی معطوف به اکثریت هستند، به صبر و شکیبایی دعوت می کند.

۳. بالاخره، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تصریح می کند که در زمان وی میانگین عقول زنان کمتر از میانگین عقول مردان می باشد، پس سخن از میانگین آماری است و چه بسا زنی که نه تنها از شوهرش، بلکه از اکثریت مردان عالم، عاقل تر بود.

به تعبیر عمر رضا: "همانا تمایزات جسمی، روانی و عقلی، بر هر مرد و زنی صدق نمی کند، بلکه یک قاعده تفاضلی و تقریبی است که استثنا در آن زیاد است همچنان که استثنای قواعد احتمالی زیاد است." ۳۱

۴. با توجه به مطالب فوق، رسول خدا صلی الله علیه و آله می پذیرد که کم خردی ویژگی ذاتی زن نیست و اگر ویژگی ذاتی نباشد ممکن است با تربیت اجتماعی برطرف گردد. هم چنان که شواهد تاریخی نشان می دهد، زنان در اعصار مختلف از عقلانیت یکسانی برخوردار نبوده اند؛ هیچ محققی نمی تواند زن معاصر ایرانی را با زنان دوره قاجار که از نعمت سواد محروم بودند یکسان بداند.

برخی از محققین از مجموع

روایات درباره زنان همان نتیجه ای را برداشت نموده اند که ما از روایت فوق استظهار نمودیم. آیه الله جوادی آملی در تفسیر آیه ۱۸، سوره زخرف که به دو شاخص از "ناقص العقل" بودن زنان اشاره می کند، می نویسد:

وصف ذاتی و لایتغیر زن این نیست که سرگرم حلیه و زیور بوده و در احتجاج های عقلی و مناظره های علمی و نیز مخاصمه های دفاعی غایب و محروم باشد، پس آیه مبارکه در صدد تبیین حقیقت نوعی زن و بیان فصل مقوم وی نیست که با تغییر نظام تربیتی دگرگون نشود. "۳۲"

دیدگاه هایی که در سال های اخیر، به ویژه در برابر مدعیات زنان ارایه شده اند، گرچه به لحاظ حقوقی تفاوت هایی را میان زن و مرد قائل هستند لیکن به لحاظ شناختی به نفع زنان می باشد. آیه الله آذری قمی نیز دو ویژگی زن را قابل رفع و، به عبارت دیگر، پدیده تاریخی می انگارد. ۳۳ به نظر می رسد می توان نتیجه گرفت که دیدگاه علماء بعد از انقلاب اسلامی ایران دستخوش تغییرات جدی درباره زنان گردیده است، و پیش بینی می شود ایستارهای شناختی، تغییرات حقوقی را در پی داشته باشد.

د: زن ناقص العقل بالفطره این اندیشه که سابقه دیرینه دارد، و هنوز هم ماندگار است، بر آن است که زن را خدایش به گونه ای آفریده که خرد وی هرگز به کمال نمی رسد، و کم خردی ذاتی و فصل مقوم زن می باشد و احکام و حدود شرعی بر همین اساس پایه گذاری شده است. زنان از برخی تکالیف معذور و از برخی سمت ها محروم گشته اند "چون که کمیت و کیفیت تکالیف به قدر کمیت و مرتبه عقل مکلف است و زنان را به جهت عقل داری و عبادت خلق گذاری

نفرموده اند "۳۴ در توجیه نظریه مذکور، چندین رویکرد ارائه شده که اجمالاً به دو رویکرد اشاره می شود.

۱. رویکرد زیستی این رویکرد در صدد است تا با ابتناء کردن قوانین تشریحی و دیدگاه های نظری بر وقایع تکوینی، به آنها ابدیت بخشیده، و آراء تبعیض آمیز را ابدی و عادلانه وانمود سازد.

عمر رضا کحاله در کتاب "المرأه فی القدیم و الحدیث"، تفاوت های اندامی زن و مرد را مبین نابرابری دماغی ایشان می پندارد:

جمجمه زن کوچکتر و باریک تر از مرد می باشد.

مغز زن در سنین ما بین ۲۰ تا ۶۰، ۱۶۲ الی ۱۶۴ گرم کمتر از مرد می باشد.

مغز زن در سنین ما بین ۶۰ تا ۹۰، ۱۲۳ الی ۱۵۸ گرم کمتر از مرد می باشد.

متوسط وزن نوزاد پسر ۳۲۵۰ گرم و نوزاد دختر ۲۹۰۰ گرم است.

حرارتی که از جسم مرد تولید می شود در حالت استراحت ۵ الی ۸ درصد در سن مشابه از زن بیشتر است.

نیروی زن در خلال سن ۲۵ الی ۳۰، ۳۲ نیروی مرد در همین سن می باشد.

حنجره زن از حنجره مرد کوچکتر و تارهای صوتی وی نیز متفاوت است.

ستون فقرات زن کوتاهتر است.

خون مرد سنگین تر از خون زن است و آب در خون زن بیشتر از آب در خون مرد است.

نبض زن در حدود ۸ الی ۱۲ بار در دقیقه بیشتر از مرد می زند.

حجم قلب مرد بیشتر از حجم قلب زن است، ولی گردش خون تفاوت ندارد.

عصب زن زودتر منفعل می شود و بیشتر متأثر می گردد.

عمر رضا، تفاوت های روان شناختی و عقلی را مبتنی بر

تفاوت های زیستی نموده، نتیجه می گیرد، همان طور که مردها از نظر زیستی نسبت به زنان تفوق دارند به لحاظ عقلی نیز تفوق دارند. ۳۵

۲. رویکرد تاریخی رویکرد دوم با مطالعه مناسبات اجتماعی مابین زن و مرد، مناسبات گذشته را دال بر مناسبات کنونی و آینده ایشان می داند. به عبارت دیگر این رویکرد، گذشته زن را به حال و آینده فرافکنی می کند. جمال محمد فقی، می گوید:

"مزاج مرد اقوی، اکمل، اتم و اجمل از زن می باشد که یک فضیلت فطری است. مزیت فطری مرد بر زن، قوت عقل می باشد؛ هم چنان که می بینید، اکثر کشفیات مال مردان است حتی خانم ماری کوری نیز شاگرد همسرش پیر کوری بود." ۳۶

استدلال بر محرومیت زنان از برخی مناصب اجتماعی نیز ناشی از همین رویکرد است که، مثلاً طبق مفاد آیه ۳۴ سوره نحل، و آیه ۹ سوره انعام، هیچ زنی به مقام پیامبری نرسیده است: "ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم" (نحل، ۴۳) (ما نفرستادیم پیش از تو، مگر مردانی را که وحی می کردیم به سوی ایشان). "ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلاً و للبسنا علیهم ما یلبسون" (انعام، ۹) (ما اگر رسول را فرشته ای قرار می دادیم، ناگزیر او را هم به صورت مردی می فرستادیم و هر آینه مشتبه می کردیم، چیزی را که بر خود و مردم مشتبه می کنند).

علامه در المیزان می گوید: "لجعلناه رجلاً" و فرمود: "لجعلناه بشراً" برای این بود که بشر شامل مرد و زن هر دو می شود؛ رجل گفت تا به طوری که بعضی ها گفته اند اشاره کند به این که غیر مرد پیغمبر نمی شود" ۳۷

این رویکرد با چالش های عدیده ای روبرو است. دیدگاه های جدید مساوات طلبانه، ناقص العقل بودن

فطری زنان را به شدت نفی می کنند و معتقدند اگر در زمان های گذشته زن نتوانسته است استعداد خویش را بروز دهد، به خاطر مناسبات ظالمانه اجتماعی بوده است.

توجهات علمی این رویکرد نیز مورد مناقشه قرار گرفته است. منتقدین معتقدند اگر تحقیقات علمی در حل معمای زن توفیق حاصل نماید بحث های ایدئولوژیک دامن می کشد در حالی که این بحث هنوز در حوزه مذهب، فلسفه، علوم اجتماعی، از زمره بحث های جدی است و اغلب صبغه ایدئولوژیک نیز به خود می گیرد. فلذا نظریه چهارم در برگشت دادن تشریح و ایده های نظری به تکوین ناکام بوده است. دکتر شریعتی می نویسد:

"مسأله زن، چه از نظر احساس چه از نظر اجتماع، همچنان در قرن ما مطرح است و چون "علم" هنوز نتوانسته است آن را حل کند، خواه ناخواه، در مرحله "عقیده" مانده است و بنابراین، همچون همه مسایلی که هنوز علم پاسخی قاطع بدان نداده است، ناچار فلسفه، دین، سنن، پسند و یا نیاز آن را تفسیر و توجیه می کند" ۳۸ خلاصه و نتیجه گیری در پاسخ به سؤالات مطروحه در ابتدای مقاله، چهار نظریه مطرح گردید که فهم برخی از آنها نیاز به تحلیل مفهوم عقل داشت از این رو قبل از پرداختن به آن نظریات، به مفهوم عقل پرداخته شد که عقل یک فرآیند اجتماعی است که بذر آن در نهاد انسان کاشته شده است، ولی جامعه آن را آبیاری می کند و هر شخصی یا گروهی که از تعامل اجتماعی محروم بماند عقلانیت در وی رشد نمی کند.

به گواهی تاریخ، زنان عصر ائمه علیهم السلام بنا به سنت دیرین قبل از اسلام، از شرکت در مجامع عمومی و تعامل اجتماعی محروم بودند به همین

سبب فرآیند عقل در آنها به کمال نرسیده بود؛ فلذا در ادبیات اسلامی سخنانی درباره آنها گفته شده است که امروزه اندیشه های مساوات طلب آنها را برنمی تابد و درصدد تصحیح آن برداشت ها و آراء است.

نگارنده اندیشه های موجود را تحت عنوان چهار نظریه مقوله بندی نمود که هر کدام گوشه ای از واقعیت را نمایان می سازد. ایده طرد روایات گرچه در مواردی که سند احادیث ضعف دارد راهگشا است لکن علاج نهایی نیست زیرا برخی از گزاره های قرآنی نیز احادیث را تأیید می کنند؛ فلذا به ضرس قاطع نمی توان گفت: این جملات از علی علیه السلام صادر نشده است.

حمل روایات به موارد خاص (قضیه خارجی) در پاسخ به سؤال دوم مطرح گردیده که به زعم نگارنده توفیق کلی نداشته و در همه موارد صدق نمی کند، فلذا چنان احادیثی نوع زن در برابر نوع مرد را مورد هدف قرار می دهند. داستانی که علی علیه السلام درباره گفتگوی زنی که خود را نماینده زنان معرفی می کرد با رسول خدا علیه السلام، این رأی را به وضوح برجسته می سازد.

اما در پاسخ به سؤال سوم مبنی بر این که آیا زنان کنونی نیز مشمول این احادیث هستند یا نه؟ ۳۹ باید گفت این یک سؤال مصداقی است. طبق تعریف، عقل یک فرآیند اجتماعی است که با تجربه و تعامل پرورش می یابد. در هر عصری که زنان به درجه ای از رشد عقلانی برسند که تفاوت نوعی با مردان نداشته باشند، تخصصاً از شمول احادیث خارج می گردند. به عبارت دیگر اصلاً آن گونه روایات معطوف به چنین جامعه ای نیست. اما این که میزان عقلانیت زنان فلان کشور یا فلان منطقه در چه سطحی است؟ سؤال است که

باید پاسخ آن را از عرف و عقل سلیم جویا شد.

اندیشه مساوات طلب، با رویکرد نظری سوم سریعتر به مقصد خواهد رسید، گرچه رویکرد نظری چهارم که به تمایز شناختی و حقوقی زن و مرد پای می فشارد هنوز به قوت خود باقی است و در استفاده معتقدات علمی و شواهد تاریخی دست کمی از دیگر اندیشه ها ندارد.

نتیجه رویکرد سوم در صورت حصول، چنین خواهد بود که درست است احادیثی از علی علیه السلام درباره کاستی عقل زنان صادر شده است ولی گفتار ایشان معطوف به قضیه خارجی است یعنی زنان آن روزگار مشمول این احادیث بودند ولی در شمول این احادیث در مورد بانوان عصر کنونی تردید وجود دارد. پی نوشت ها: ۱. کشفی، سید جعفر، تحفه الملوک، چاپ سنگی، کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی، برگ ۸۱، تحفه ۹۵ (طریقه سلوک با جماعت زنان)

۲. شهیدی، سید جعفر، ترجمه نهج البلاغه، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳، ص ۴۰۰، حکمت ۲۳۵ علی علیه السلام: قیل له علیه السلام صف لنا العاقل فقال علیه السلام هو الذی یضع الشئی مواضعه.

۳. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۲۰، چاپ دوم، (۱۹۶۷م-۱۳۸۷هـ)، ص ۲۸۹. قال علی علیه السلام: من صفه العاقل الا یتحدث بما یتستطاع تکذیبه فیه.

۴. کودن.

۵. ابن ابی الحدید، همان، قال علی علیه السلام: العاقل اذا تکلم بکلمه أتبعها حکمه و مثلاً، و الأحمق اذا تکلم بکلمه أتبعها حلفاً.

۶. ناظم زاده قمی، سید اصغر، جلوه های حکمت، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۴۱۰، قیل فمن العاقل قال علی علیه السلام: من رفض الباطل.

۷. ابن ابی الحدید، همان، ص ۳۳۱.

۸. شهیدی، همان، ص ۳۸۰، قال

علی علیه السلام : لاعقل کالتدبیر.

۹. ناظم زاده، همان.

۱۰. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۹۷، قال علی علیه السلام : العقل يظهر بالمعامله.

۱۱. همان، ص ۳۴۱، قال علی علیه السلام : العقل غریزه تربیها التجارب.

۱۲. الف: گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۶، ص ۴۹۹. ب: رفیع پور، فرامرزی، آنا تومی جامعه، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۴۲.

۱۳. ناظم زاده، همان، ص ۴۰۹، به نقل از کنزالفوائد، ج ۱، ص ۱۹۹: قال علی علیه السلام : من ترك الاستماع من ذوی العقول مات عقله.

۱۴. ابن ابی الحدید، همان، ص ۳۱۲ قال علی علیه السلام : جالس العقلاء اعداء كانوا او اصدقاء فان العقل يقع علی العقل.

۱۵. شهیدی، همان، ص ۵۸، خطبه هشتاد نهج البلاغه. معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان، نواقص الحفظ، نواقص العقول. فاما نقصان ايمانهن فمعهن عن الصلاه و الصيام في ايام حیضهن. و اما نقصان حظوظهن فموازیتهن علی الانصاف من موازیته الرجال. و اما نقصان عقولهن فشهاده امرأتین كشهادة الرجل الواحد. فاتقوا شرار النساء. و كونوا من خيارهن علی حذر و لا تطعوهن فی المعروف حتی لا یطمعن فی المنکر.

۱۶. شهیدی، همان، ص ۳۰۷، نامه ۳۱ نهج البلاغه. ایاک و مشاوره النساء فان رایهن الی أفن و عزمهن الی وهن. و اکفف علیهن من ابصارهن بحجابک ایاهن فان شدة الحجاب ابقى علیهن، و لیس خروجهن باشد من ادخالک من لایوثق به علیهن، و ان استطعت أن لا یعرفن غیرک فافعل. و لا تملک المرأه من امرها ماجاوز نفسها فان المرأه ریحانه و لیست بقهرمانه و لا تعد بکرامتها نفسها، و لا تطمعها فی ان تشفع بغيرها.

۱۷. کدیور، جمیله، زن، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۵، ص ۵۷.

۱۸. علامه طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد موسوی، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۳، ص ۴۱۵.

۱۹. طبرسی، ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان، بروت، دارالمعرفت، ج ۹، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ. ق. ص ۶۶.

۲۰. منظور تواتر اصطلاحی نیست بلکه کثرت مراد است.

۲۱. الف: و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجلٌ و امرأتان مَمَّن ترصون من الشهداء ان تضل احدهما فتذکر احدايهما الاخری (بقره، ۲۸۲) ب: علامه مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، تهران، انتشارات علمی، ج ۶، ص ۱۰۱ (باب ۳۳، ش ۲)

۲۲. شهیدی، همان، ص ۱۵.

۲۳. همان، ص ۱۶. ارضکم قریبۀ من الماء، بعیده من السماء، خَفَّتْ عقولکم و سفهت حلومکم فانتم غرضٌ لنا بِلِ، و اكله لا اكل و فريسةٌ لضايلٍ.

۲۴. اصحاب جمل به افراد شرکت کننده در جنگ جمل اطلاق می شود که عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و زنان همراه او در آن جنگ نقش اساسی داشتند.

۲۵. ساروخانی، باقر، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، ج ۱، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۱۸۴.

۲۶. شهیدی، ترجمه نهج البلاغه، همان، ص ۴۰۷.

۲۷. محمدابن عمر واقدی، مغازی (تاریخ جنگ های پیامبر)، ترجمه محمود مهدوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

۲۸. علامه جعفری، محمد تقی، تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۳۰۲. علی علیه السلام: ایاک و مشاوره النساء الامن جزیت بکمال عقل، نقل از بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳، با مأخذ ۱۵ متن وصیت مقایسه شود.

۲۹. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰، عمر خلیفه دوم می گوید: "والله ان كنا في الجاهلية مانعد للنساء امرا حتى انزل الله تعالى فيهن ما انزل و قسم لهن ما قسم"

۳۰.

علامه مجلسی، همان، ج ۱۰۴، ص ۳۰۶.

۳۱. "قصارى القول ان الفروق الجسمانيه و النفسيه و العقليه، لا- تصدق على كل رجل و كل امرأه، بل هي نتيجة احتماليه و تقريبيه، يكثر شذوذها، كما يكثر شذوذ اكثر القواعد الاحتماليه" كحاله، عمر رضا، المرأه فى القديم و الحديث، دمشق، موسسه رساله (۱۳۹۹هـ، ۱۹۷۹م)، ص ۲۲.

۳۲. جوادی آملی، عبدالله زن در آئینه جمال و جلال، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۵۴.

۳۳. آذری قمی، احمد، سیمای زن در نظام اسلامی، قم، بخش تحقیقات دفتر آذری قمی، چاپ اول ۱۳۷۳، ص ۳۲.

۳۴. سید جعفر کشفی، همان، برگ ۸۰، (تحفه ۹۵).

۳۵. كحاله، عمر رضا، المرأه فى القديم و الحديث، دمشق، موسسه رساله، (۱۳۹۹هـ، ۱۹۷۹م)، ص ۲۲.

۳۶. جمال محمد فقی، الباجوری، المرأه فى الفكر الاسلامی، عراق، دارالفکر، ج ۲، (۱۴۰۶هـ، ۱۹۸۶م)، ص ۴۶.

۳۷. المیزان، همان، ج ۷، ص ۳۵.

۳۸. علی، شریعتی، هویت و حقوق زن در اسلام، تهران، انتشارات میلاد، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۱۳.

۳۹. علامه جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۱، صص ۳۰۲-۲۸۴.

ایشان ضمن تقسیم عقل به ۱. عقل نظری ۲. عقل عملی، معتقدند: زنان به لحاظ عقل عملی از مردان کاستی ندارند، کاستی ایشان در عقل نظری است، ایشان در ص ۲۹۸ نتیجه می گیرند: "بنابراین آنچه که صنف مرد به او می بالد و مغرور می شود، فی نفسه دارای ارزش نیست، و اعتباری بیش از شکل دادن به واحدها و قضایایی که آنها را صحیح تلقی کرده است، ندارد...،

اگر صنف زنان با توجه به گسترش عقل نظری محض مردان، احساس حقارتی در خود نمایند، عامل شکست روحی خود را به دست خود فراهم می آورند. اگر صنف زنان از عوامل تعلیم و

تربیتی کامل برخوردار شوند، به جهت داشتن نقش اساسی در خلقت و چشیدن طعم واقعی حیات و برخوردار بودن از احساسات عالی یا امکان تصعید احساسات خام به احساسات عالی که در صنف زنان قوی تر است، می توان ادعا کرد که زمینه رشد شخصیت انسانی در زن ها کمتر از این زمینه در صنف مردان نمی باشد."

علامه: فعالیت عقلانی عبارت است از درست اندیشیدن در انتخاب وسایل برای وصول به هدف های مطلوب،...، عقل با این تعریف در همه انسان هایی که از نظر ساختمان مغزی صحیح و سالمند، چه مرد و چه زن و چه سیاه و سفید، وجود دارد، اختلافی که میان مردم در این فعالیت عقلانی دیده می شود، مربوط به کیفیت و کمیت آشنایی با مردم با واحدها و قضایای استخدام شده در راه هدف ها و اختلاف نظر آنان در هدف گیری ها و آشنایی با قوانین و اصول تثبیت شده و قالب گیری های محیطی و اجتماعی می باشد. نویسنده: کریم خانمحمدی

منبع: ماهنامه نامه قم - شماره ۱۴

زن در سخن و سیره رسول خدا(ص)

قرآن کریم نخستین منبع و مرجع برای ارائه تصویر زن از دیدگاه اسلام است. پس از آن سیره و سخنان رسول خدا(ص) در جایگاه دوم قرار می گیرد. آموزه های رسول خدا(ص) برای همه مسلمانان ملاک و معیار است و مرز میان اسلام و دیگر ادیان را روشن می سازد، از این رو تحلیل و بررسی سخنان رسول خدا(ص) درباره زن از جایگاه ویژه و پر اهمیتی برخوردار است.

سخن و سیره رسول خدا(ص) تجلی قولی و رفتاری قرآن کریم است، هر آنچه را که خداوند بزرگ در کتاب خویش بر رسولش فرو فرستاده، انسان ها در سخن و سیره پیامبر مشاهده می کنند. چرا که پیامبر

نخستین ایمان آورنده به وحی الهی است.

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ؛

پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است.»

جستجو و تتبع در آموزه های پیامبر ما را به اصول و محکماتی هدایت می کند که تفسیرکننده و تراز برای دیگر سخنان است. می توان گفت اصول و محکمات آموزه هایی است که در مرحله معنا و مصداق تردیدبردار نیست یعنی در مرحله معنا، روشن و واضح و در مرحله مصداق بر بیش از یک مصداق قابل انطباق نیست. چنان که از پشتوانه تأیید و حمایت قرآنی نیز برخوردار بوده و با آیات کتاب الهی همسو و سازگار است. به نظر می رسد پنج اصل بنیادین و اساسی از سخنان و سیره رسول خدا(ص) می توان استخراج کرد که بر پایه آن تلقی و تصور مسلمانان از زن باید شکل گیرد. آن اصول عبارتند از: ۱. برابری زنان و مردان در حوزه های انسانی؛

۲. کرامت زن؛

۳. تعامل انسانی با زن؛

۴. جایگاه معنوی زنان؛

۵. منع از خشونت علیه زنان. اینک به بسط و شرح این اصول و مستندات آن می پردازیم: ۱. برابری زنان و مردان در حوزه انسانی رسول خدا(ص) بنیاد و جوهره زن و مرد را بر پایه کتاب الهی واحد می بیند، تفاوت های زیستی که به جهت حفظ نسل انسانی در آدمی تعبیه شده بر این جوهر واحد اثر نمی گذارد. دو دسته از سخنان پیامبر می تواند مستند این اصل قرار گیرد. ۱/۱ زنان همتای مردان «حدثنا قتيبة بن سعيد، ثنا حماد بن خالد الخياط، ثنا عبدالله العمري، عن عبيدالله عن القاسم، عن عائشه، قالت: سئل رسول الله (ص) عن الرجل يجد البلبل

و لا- يذکر احتلاماً، قال: يغتسل و عن الرجل یری أنه قد احتلم و لا یجد البلل، قال: لا غسل علیه. فقالت أم سلیم: المرأه تری ذلك اعليها الغسل؟ قال: نعم، إنما النساء شقائق الرجال؛

عایشه گوید: از رسول خدا سؤال شد اگر مردی رطوبتی ببیند ولی احتلام را به یاد نمی آورد (وظیفه اش چیست؟) فرمود: غسل کند. پرسیده شد: مردی خواب می بیند محتلم شده ولی رطوبتی (در بیداری) نمی بیند؟ فرمود: غسل بر او نیست. ام سلیم پرسید: اگر برای زنی چنین وضعی پیش آید آیا غسل دارد؟ فرمود: بلی زنان همتای مردانند.»

بیهقی نیز همین حدیث را با سند خود از ابوداود نقل کرده است.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» و زبیدی در «تاج العروس» در معنای شقایق نوشته اند:

«ای نظایرهم و امثالهم فی الاخلاق و الطباع کانهن شققن منهم؛

مانند آنها در خلق و خوی و سرشت اند، گویا از آنها جدا شده اند.»

این حدیث زن و مرد را در مسائل زیستی به استناد یگانگی و همتایی برابر می بیند، پس سایر عرصه های حیات، حکمش معلوم خواهد بود. ۲/۱ مساوات میان دختران و پسران «حدّث سعید بن یوسف، عن یحیی بن أبی کثیر، عن عکرمه، عن ابن عبّاس قال: قال رسول الله (ص): ساووا بین اولادکم فی العطیة؛ فلو کنت مفضلاً أحدا لفضّلتُ النساء؛

رسول خدا(ص) فرمود: در بخشش میان فرزندان برابری را رعایت کنید. اگر من می خواستم فرزندی را برتری دهم دختران بودند.»

و در روایت دیگری می فرماید:

«فلو کنت مؤثراً أحدا علی أحدٍ لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: اگر کسی را می خواستم برتری دهم زنان را بر مردان برتری می دادم.»

«النبی(ص): سَوّوا بین اولادکم فی العطیة؛ فلو کنت

مؤثرا أحدا علی أحد لآثرت النساء علی الرجال؛

پیامبر فرمود: میان فرزندان در بخشش برابری را رعایت کنید. اگر می خواستم کسی را برتری دهم حتما زنان را بر مردان برتری می دادم.»

زینب تمیمی نقل می کند:

«أنه کره أن یفضّل الذکور من البنین علی الإناث فی العطیة؛

رسول خدا نمی پسندید پسران بر دختران در بخشش برتری داده شوند.»

بخاری نیز در کتاب صحیح با تعبیر دیگری این حدیث را آورده است که پیامبر می فرماید:

«... اعدلوا بین اولادکم فی العطیة؛

میان فرزندان در بخشش به عدالت رفتار کنید.»

«حدثنا حامد بن عمر، قال: حدثنا أبو عوانه، عن حصین، عن عامر، قال: سمعت النعمان بن بشیر رضی الله عنهما و هو علی المنبر یقول: اعطانی أبی عطیة، فقالت عمره بنت رواحه: لا- ارضی حتی تشهد رسول الله ص، فأتی رسول الله ص، فقال: إنی أعطیت ابنی من عمره بنت رواحه، عطیه فأمرتنی ان اشهدک یا رسول الله قال: اعطیت سائر ولدک مثل هذا؟ قال: لا، قال: فاتقوا الله و اعدلوا بین اولادکم، قال: فرجع فرد عطیة؛

عامر گوید از نعمان بن بشیر بر بالای منبر شنیدم که می گفت: پدرم چیزی را به من بخشید، عمره دختر رواحه گفت باید رسول خدا بدین بخشش رضایت دهد. پدرم نزد رسول خدا آمد و گفت به پسر من که مادرش عمره است چیزی بخشیدم. مادرش به من دستور داد که باید رسول خدا بدین امر رضایت دهد. رسول خدا فرمود: آیا به دیگر فرزندان مانند این را بخشیده ای؟ گفت: نه، فرمود: از خدا بترسید و میان فرزندان به عدالت رفتار کنید. نعمان از نزد رسول خدا بازگشت و هدیه اش را بازپس گرفت.» ۲ کرامت زن یکی

از آموزه های رسول خدا(ص) که به صورت های مختلف در سخن و سیره ایشان تکرار شده اعتقاد به کرامت زن است. این مطلب را از این گفتار و کردار می توان استنباط کرد: ۱/۲ سفارش به تکریم زن «حدّث (أبو عبدالغنی الحسن بن علی بن عیسی الأزدی المعانی) عن عبدالرزاق بن همام بسنده، عن علی بن أیطالب(ع) قال: قال رسول الله (ص): خیرکم خیرکم لأهله، و أنا خیرکم لأهلی. ما أكرم النساء إلا کریم، و لا أهانهن إلا لئیم؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما بهترین شما با خانواده است و من بهترین شما با خانواده هستم. جز کریمان زنان را تکریم نکنند و جز انسان های پست زنان را تحقیر نمایند.»

«حدّثنا أبو کزّیب: حدّثنا عبده بن سلیمان، عن محمّد بن عمرو: حدّثنا أبو سلمه، عن أبي هريره قال: قال رسول الله (ص): أكمل المؤمنین إیماناً أحسنهم خُلُقاً، و خیارکم خیارکم لنسائهم خُلُقاً؛

رسول خدا(ص) فرمود: کامل ترین مؤمنان در ایمان، خوش خلق ترین آنهاست و بهترین شما خوش خلق ترین شما با زنانند.»

«قال أبو عیسی: حدیث أبي هريره هذا، حدیث حسن صحیح.»

ابن مخلمد، عن محمّد بن عمرو بن البختری، عن محمّد بن أحمد بن أبي العوّام، عن عبدالوهاب بن عطاء. عن محمّد بن عمرو، عن أبي سلمه، عن أبي هريره، عن النبی(ص) قال: إنّ أكمل المؤمنین إیماناً أحسنهم خُلُقاً، و خیارکم خیارکم لنسائهم؛

از پیامبر نقل شده است: کامل ترین مؤمنان در ایمان خوش خلق ترین آنان است و بهترین شما، بهترین شما با زنان است.»

«قال رسول الله (ص): خیرکم خیرکم لنسائهم، و أنا خیرکم لنسائی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما بهترین شما با زنانش می باشد. و من بهترین شما با زنانم هستم.»

«قال رسول الله (ص): خیرکم خیرکم لأهله، و أنا خیرکم لأهلی؛

رسول خدا(ص) فرمود: بهترین شما، بهترین شما با خانواده است

و من بهترین شما با خانواده ام هستم.»

«القطب الراوندی فی لبّ اللباب: و عنه (ص)، قال: خیرکم خیرکم لئسائکم، و بناتکم؛

از رسول خدا (ص) نقل شده است: بهترین شما بهترین شما با زنان و دختران تان هستید.»

«أخبرنا عبدالله أخبرنا محمّد: حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علی بن الحسین، عن أبیه، عن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص) فی حدیث: و من اتّخذ زوجةً فلیکرمها؛

رسول خدا (ص) فرمود: هر کس همسری گزید، وی را تکریم کند.» ۲/۲ محبت به زنان نشانه ایمان و اخلاق پیامبران «أخبرنا عبدالله أخبرنا محمّد: حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علی بن الحسین، عن أبیه، عن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص): أعطینا أهلَ البیت سبعةً لم یُعطهنَّ أحدٌ قبلنا، و لا یُعطاها أحدٌ بعدنا: الصبّاحه، و الفصاحه و السباحه، و الشجاعه، و الحلم، و العلم، و المحبّه من النساء؛

ما خاندان به هفت خصلت اختصاص یافتیم که پیشینیان آن را نداشتند و پیشینیان نیز نخواهند داشت. خوش منظری، رساگویی، گشاده رویی، شجاعت، بردباری، دانش، علاقه مندی به زنان.»

«أخبرنا عبدالله أخبرنا محمّد: حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علی بن الحسین، عن أبیه، عن علی (ع)، قال: قال رسول الله (ص): کلّمنا ازداد العبد إیماناً، ازداد حبّاً للنساء؛

رسول خدا (ص) فرمود: هر چه آدمی ایمانش افزایش یابد، علاقه اش به زنان بیشتر گردد.» ۳/۲ اختیارداری زنان در امر ازدواج «أخبرنا عبدالرزاق، قال: أخبرنا ابن جریح، قال: أخبرنی أبو الزبیر، عن رجل صالح من أهل المدینة، عن أبی سلمه بن عبدالرحمن، قال: كانت امرأه من الأنصار

تحت رجل من الأنصار، فقتل عنها يوم أحد، و له منها ولد، فخطبها عم ولدها و رجل إلى أبيها، فأنكح الرجل، و ترك عم ولدها، فأنت النبي (ص) فقالت: أنكحني أبي رجلاً لا أريده، و ترك عم ولدي، فيؤخذ مني ولدي، فدعا النبي (ص) أباه فقال: أنكحت فلانا فلانه؟ قال: نعم. قال: أنت الذي لا نكاح لك، اذهبي فانكحي عم ولدك؛

ابوسلمه گوید: زنی از انصار همسر مردی از انصار بود، شوهرش در جنگ احد به شهادت رسید و از وی فرزندی داشت. عموی بچه اش (برادرشوهرش) و مردی دیگر او را از پدرش خواستگاری کردند. پدرش او را به ازدواج مرد بیگانه در آورد و عموی فرزندش را کنار گذارد. دختر نزد پیامبر آمد و گفت پدرم مرا به ازدواج مردی در آورده که او را نمی خواهم. برادرشوهرم فرزندم را از من می گیرد. پیامبر پدرش را فرا خواند و فرمود: دختری را به ازدواج فلان مرد در آوردی؟ گفت: بلی. فرمود: تو اختیاردار ازدواج دختر نیستی (و رو کرد به دختر و فرمود): برو با برادرشوهرت ازدواج کن.»

حدَّثنا هناد بن السريّ: حدَّثنا وكيع، عن كهمس بن الحسن، عن ابن بريده، عن أبيه، قال: جاءت فتاه إلى النبي (ص) فقالت: إنَّ أبي زوجني ابن أخيه؛ ليرفع بي خسيسته، قال: فجعل الأمر إليها، فقالت: قد أجزت ما صنع أبي، و لكن أردت أن تعلم النساء أن ليس لي الآباء من الأمر شيء.

فی الزوائد: إسناده صحيح، و قد رواه غير المصنّف من حديث عائشه و غيرها؛

دختری نزد پیامبر آمد و گفت: پدرم مرا به خاطر خصلت های شخصی به ازدواج پسر برادرش در آورده است. پیامبر اختیار را به دختر داد. آنگاه دختر

گفت به این کار پدرم تن می دهم. خواستم زنان بدانند پدران نسبت به دختران اختیاردار نیستند.»

«حدّثنا أبو العباس محمد بن يعقوب: أنبأنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم: حدّثنا ابن أبي فديك، عن ابن أبي ذئب، عن عمر بن حسين، عن نافع، عن ابن عمر، رضی الله عنهما: أنه تزوّج ابنه عثمان بن مظعون. قال: فذهبت أمها إلى النبيّ (ص) فقالت: إنّ ابنتي تكره و الله فأمره رسول الله (ص) أن يفارقها، ففارقها و قال: لا- تُنكحوا النساء حتّى تستأمروهنّ، فإذا سكتن فهو إذهنّ. فتزوّجها بعده المغيره بن شعبه؛

ابن عمر دختر دایی اش را به ازدواج عثمان بن مظعون در آورد. مادر دختر نزد رسول خدا رفت و گفت به خدا سوگند دخترم به این ازدواج راضی نیست. رسول خدا دستور داد دختر جدا شود و فرمود: زن ها را پیش از مشورت با آنان شوهر ندهید. اگر سکوت کردند همان نشانه رضایت است. آنگاه آن دختر با مغیره بن شعبه ازدواج کرد.» ۴/۲ مشورت با زنان رسول خدا با سخن، تقریر و عمل بر مشورت با زنان تأکید فرمود:

رسول خدا در زمینه ازدواج و برخی مسائل خانوادگی دیگر، فرمان به مشورت با زنان داده است:

«أخبرنا أبو بكر بن أبي اسحاق المزكي و أبو بكر بن الحسن القاضي قالاً، ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، أنبأ محمد بن عبد الله بن عبد الحكم، أنبأ ابن وهب، اخبرني الليث بن سعد عن عبد الله بن عبد الرحمن القرشي عن عدی بن عدی الكندی عن ابيه عن رسول الله (ص) انه قال: شاوروا النساء في انفسهن فليل له: يا رسول الله ان البكر تستحيى قال: الثيب تعرب عن نفسها و البكر رضاها صمتها؛

از رسول خدا(ص) نقل شده است: با زنان در مسئله ازدواج شان مشورت کنید، بانوان خواست خود را آشکار می کنند، و دوشیزگان رضایت شان در سکوت شان است.»

«حدثنا عبدالله حدثني أبي، ثنا هشيم عن عمر بن أبي سلمه، عن أبيه، عن أبي هريره، قال: قال رسول الله (ص): البكر تستامر و الثيب تشاور قيل يا رسول الله ان البكر تستحي قال سكوتها رضاها؛

رسول خدا(ص) فرمود: با دوشیزه و بانو در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفته شد: دوشیزگان حیا می کنند. فرمود: سکوت آنان رضایت آنهاست.»

«حدثنا عبدالله حدثني أبي، ثنا علي بن عياش و اسحق بن عيسى و هذا حديث علي، قال: ثنا الليث بن سعد قال: حدثني عبدالله بن عبدالرحمن بن أبي حسين المكي عن عدی ابن عدی الكندي عن أبيه عن رسول الله (ص) قال: أشيروا علي النساء في أنفسهن فقالوا: ان البكر تستحي يا رسول الله (ص)، قال رسول الله (ص): الثيب تعرب عن نفسها بلسانها و البكر رضاها صمتها؛

از رسول خدا نقل شده است: با زنان در مورد ازدواج شان مشورت کنید. گفتند: دوشیزگان شرم می کنند. فرمود: بانو رأی خود را اعلام دارد و دوشیزه سکوتش، رضایت است.»

پیامبر(ص) دختری را برای مردی خواستگاری می کند، پدر دختر از پیامبر(ص) اجازه می خواهد که با همسرش مشورت کند، رسول خدا به او اذن می دهد.

در صلح حدیبیه پس از امضای قرارداد، رسول خدا به مسلمانان دستور داد قربانی کنید و پس از آن تقصیر نمایید. هیچ کس به دستور پیامبر عمل نکرد. رسول خدا بر ام سلمه وارد شد و جریان را ذکر کرد. ام سلمه گفت: شما خود قربانی کنید و حلق کنید و با کسی سخن مگویید. پیامبر بیرون آمد و آن عمل را انجام داد، مسلمانان نیز تبعیت کردند.

ناگفته نماند مشورت جایی است که طرف مشورت، آگاهی لازم را داشته باشد و ناصح و خیرخواه و صاحب تجربه

باشد. مجموعه سخنان و تأیید و عمل پیامبر نشان می دهد که هر کس چنین آگاهی، تجربه و خیرخواهی را داشت می تواند طرف مشورت واقع گردد و جنسیت دخالت ندارد و اگر جز اینها در آن روزگار اتفاق نیفتاد، شرایط بیش از این را برای زنان فراهم نساخته بود. ۳ تعامل انسانی با زنان سیره عملی رسول خدا بر این پایه استوار است که جامعه اسلامی می بایست زنان را به عنوان بخشی از جامعه انسانی با همه گستردگی هایش بپذیرد. و مبنای تعامل با آنان بر محور انسانیت با همه عمق و گستردگی اش صورت پذیرد. در اینجا نمونه هایی از تعامل پیامبر با زنان را گزارش می کنیم که می تواند مستند و مرجع اتخاذ این اصل و قاعده باشد: ۱/۳ سلام کردن به زنان «محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن ربیع بن عبداللّه عن ابی عبداللّه ع) قال: کان رسول اللّه ص) یسلم علی النساء و یرددن علیه؛

امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) بر زنان سلام می کرد و آنان پاسخ می گفتند.

«حدثنا أبو بکر بن ابی شیبیه، حدثنا سفیان بن عیینه، عن ابن ابی حسین، سمعه من شهر بن حوشب یقول: اخبرته اسماء ابنة یزید: مر علینا النبی(ص) فی نسوه فسلم علینا؛

شهر بن حوشب گوید: اسماء دختر یزید گزارش داد که رسول خدا(ص) بر گروهی از ما زنان گذشت و بر ما سلام کرد.» ۲/۳ عیادت از زنان بیمار «حدثنا العباس بن الفضل الأسفاطی، حدثنا أبو الولید الطیالسی، ثنا أبو عوانه، عن عبدالملک بن عمیر، عن امرأه منهم یقال لها أم العلاء أن النبی(ص) دخل علیها فی مرضها فقال أبشری یا أم العلاء فإن مرض المسلم یدهب خطایاه کما یدهب النار خبث الحدید؛

عبدالملک بن عمیر از زنی

به نام ام علاء نقل می کند که پیامبر به هنگام بیماری اش بر او وارد شد و فرمود بشارت باد بر تو ای ام علاء، بیماری مسلمان، خطاهایش را می پوشاند چنان که آتش آهن را تصفیه می کند.» ۳/۳ پذیرفتن دعوت به غذا «حدثنا (إسحاق) الانصاری حدثنا معن حدثنا مالک (بن أنس) عن إسحاق بن عبدالله بن أبي طلحة عن أنس بن مالك: أن جدته مليكة دعت رسول الله ص) لطعام صنعته، فأكل منه، ثم قال: قوموا فلنصل بكم، قال أنس، فقمتم إلى حصير لنا قد طول ما لبس، فنضحته بالماء، فقام عليه رسول الله ص) و صففت عليه أنا و اليتيم وراءه و العجوز من ورائنا، فصلی بنا ركعتين ثم انصرف؛

انس بن مالک گوید: جده اش ملیکه غذایی پخت و رسول خدا ص) را برای غذا دعوت کرد رسول خدا ص) از آن تناول کرد. سپس فرمود: برخیزید نماز بگزاریم. انس گفت: زیراندازی که بسیار کهنه شده را آب زده و آن را تکان دادم رسول خدا برخاست و پشت سر پیامبر نماز خواندیم.» ۴/۳ احوالپرسی و دیدار از زنان از زنان متعددی در سیره پیامبر یاد شده که رسول خدا به دیدار و احوالپرسی آنان می رفت. گاه در آن منزل ها استراحت می کرد، بسا اوقات نماز مستحبی می خواند. از این زنان می توان نام ام فضل (نخستین زن مسلمان پس از خدیجه در مکه) فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین) ام سلیم، (همسر حمزه سید الشهداء) لبابه (دختر حارث بن حزن و همسر عباس بن عبدالمطلب که در مکه ایمان آورد) شفاء ام سلیمان (در مکه ایمان آورد) ام حرام (دختر ملحان و همسر عباده بن صامت)، ام ایمن، جُعدہ (دختر عبدالله بن ثعلبه).

در باره ام حرام در کتب سیره چنین منقول است:

«کان رسول الله

(ص) یکرهما و يزورها في بيتهما و يقبل عندها و اخبرها انها شهيدة؛

رسول خدا او را گرامی می داشت و از او در خانه اش احوال می پرسید و آنجا استراحت می نمود و خبر داد که وی به شهادت می رسد.» ۵/۳ ترغیب و تشویق به دانش اندوزی سخنان متعددی از رسول خدا(ص) در تشویق و ترغیب زنان به دانش اندوزی منقول است که به نمونه هایی اشاره می شود:

«نوادر الراوندی،: بإسناده، عن موسى بن جعفر(ع)، قال: قال رسول الله(ص): اضرَبوا النساء على تعليم الخير؛

زنان را در راه آموزش خیر و نیکی تنبیه کنید.»

«قال النبي(ص): نِعْمَ النساءُ نساءَ الأنصار! لم يمنعنَّ الحياءُ أن يتفقهن في الدين؛

زنان انصار، خوب زنانی هستند، شرم مانع فقاقت آنان در دین نمی شود.»

«قال رسول الله(ص): ايما رجل كانت عنده وليده فعلمها فاحسن تعليمها و ادبها فاحسن تأديبها ثم أعتقها و تزوجها فله أجران؛

پیامبر(ص) فرمود: هر مردی که کنیزکی نزد او باشد، او را تعلیم دهد و خوب تعلیم دهد و او را پرورش دهد و خوب پرورش دهد، سپس او را آزاد کند و شوهر دهد، دارای دو پاداش خواهد بود.» ۶/۳ پاسخگویی به پرسش های زنان «أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا إبراهيم بن هاشم و غيره، عن خلف بن حماد، عن الحسين بن زيد الهاشمي عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: جاءت زينب العطاره الحولاء إلى نساء رسول الله(ص) و بناته و كانت تبیع منهن العطر فدخل رسول الله صلى الله عليه و آله و هي عندهن، فقال لها: إذا أتيتنا طابت بيوتنا، فقالت: بيوتك بريحك أطيب يا رسول الله قال: إذا بعت فأحسني و لا تغشي فإنه أتقى و أبقى للمال،

فقال: ما جئت بشيء من يبعي، وإنما جئتك أسالك عن عظمه الله

زينب عطاره زنی است که لوازم آرایش به زنان می فروشد و وسائل آرایش زنان پیامبر(ص) را فراهم می کند. روزی رسول خدا(ص) وارد خانه شد و او را دید. فرمود: آفرین بر تو که اتاق های ما را معطر می کنی. زينب گفت: اتاق های شما به عطر شما خوشبوتر است ای رسول خدا! پیامبر فرمود: وقتی معامله می کنی خوب رفتار کن و نارو زن، این مایه حفظ و ماندگاری بیشتر مال است. گفت: ای رسول خدا! امروز برای فروش نیامده ام بلکه آمده ام نسبت به چگونگی آفرینش جهان از شما سؤال کنم. آنگاه رسول خدا با تفصیل چگونگی آفرینش را بیان کرد.»

«مقاتل بن حیان: لما رجعت أسماء بنت عميس من الحبشه مع زوجها جعفر بن أبيطالب دخلت على نساء رسول الله ص) فقالت: هل فينا شيء من القرآن قلن: لا، فأنت رسول الله ص) فقالت: يا رسول الله إن النساء لفي خيبة و خسار! فقال: و مم ذلك قالت: لأنهن لا يذكرن بخير كما يذكر الرجال، فأنزل الله تعالى هذه الآية يعني: «إن المسلمين و المسلمات ...»؛

اسماء دختر عمیس به همراه شوهرش جعفر از حبشه بازگشت، نزد زنان رسول خدا(ص) رفت و از آنان پرسید: آیا در قرآن مطلبی در باره زنان نازل شده است؟ پاسخ منفی شنید. سپس نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: زنان در زیان و خسارت به سر می برند.

پیامبر پرسید: چرا؟ گفت: زیرا خداوند یاد نیکی از آنان نمی کند، آن گونه که از مردان یاد می کند. پس از آن آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد.

همچنین ام سلیم نزد رسول خدا آمد

و در باره غسل زنان و جنابت آنان پرسش کرد و رسول خدا پاسخ فرمود. در این سؤال و جواب ام سلمه شرم کرد و به ام سلیم گفت چرا چنین پرسش هایی از رسول خدا داری؟ زنان را شرمگین کردی؟ پیامبر فرمود: ساکت شو؟ ۷/۳ تغییر نام زنان از سوی پیامبر پیامبر نام تعدادی از زنان را پس از اسلام آوردن تغییر داد.

نام عاصیه (دختر عمر) را به جمیله تغییر داد.

نام بّره (دختر ابوسلمه) را به زینب و نام زن دیگر را که بّره بود به جویریّه تغییر داد. پیامبر در فلسفه این رفتار فرموده بّره (نیکوکار) گونه ای خودستایی است. ۸/۳ پیامبر همسرانش را به سفر می برد رسول خدا در هر سفر قرعه می انداخت و یکی از همسرانش را با خود همراه می برد:

«عن عمره بنت عبدالرحمن عن عائشه زوج النبی، قالت: کان رسول الله اذا اراد سفرا اقرع بین نسائه فایتّهن خرج سهمها خرج بها؛

عائشه همسر پیامبر گفت: رسول خدا(ص) هر گاه اراده سفر می کرد میان همسرانش قرعه می انداخت و نام هر کس بیرون می آمد، او را همراه می برد.»

این همه، جز مواردی است که از بیعت رسول خدا با زنان، حضور زنان در جنگ ها و مشاغل اجتماعی عصر رسول خدا در کتب سیره و تاریخ به ثبت رسیده است. و در اینجا از آن صرف نظر می گردد. ۴ جایگاه معنوی زنان بهشت و دستیابی به فرجام نیک برای انسان مسلمان هدف و مقصد است و در تعالیم دینی تراز و معیار ارزشگذاری و سنجش. در آموزه های رسول خدا، با تعبیرهای گوناگون، طیف هایی از زنان برخوردار از این فرجام نیک معرفی

شده اند، چنان که خدمت به آنان نیز عامل برخورداری از بهشت دانسته شده است. ۱/۴ بهشت زیر پای مادران «حدثنا أبو یوسف محمد بن أحمد الرقی، ثنا محمد بن سلمه الحرانی، عن محمد بن إسحق، عن محمد بن طلحه بن عبدالرحمن بن أبی بکر الصدیق، عن معاویه بن جاهمه السلمی، قال: أتیت رسول الله ص) فقلت: یا رسول الله إني كنت أردت الجهاد معك، أبتغی بذلك وجه الله و الدار الآخرة. قال: ويحك! أحيه أمك؟ قلت: نعم یا رسول الله قال: فارجع إليها فبرها. ثم أتيت من امامه فقلت: یا رسول الله إني كنت أردت الجهاد معك. أبتغی بذلك وجه الله و الدار الآخرة. قال: ويحك، أحيه أمك؟ قلت: نعم یا رسول الله قال ويحك! الزم رجلها فثم الجنة؛

معاویه بن جاهمه گوید: خدمت پیامبر(ص) رسیدم و گفتم: می خواهم با شما در راه خدا و زندگی آخرت جهاد کنم. فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم: بلی. فرمود: برگرد و به او نیکی کن. از مقابل حضرت آمدم و گفتم: ای رسول خدا، می خواهم با شما در راه خدا و برای زندگی آخرت در جهاد شرکت کنم. فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم: بلی. فرمود: پاهای مادرت را بچسب که بهشت همان جاست.»

«ان الجنة تحت رجل المرأة؛

بهشت زیر پای زن است.»

«عن انس عن النبي ص): الجنة تحت اقدام الامهات؛

پیامبر(ص) فرمود: بهشت زیر پاهای مادران است.»

«عن فاطمه عن النبي ص): الزم رجلها فان الجنة تحت اقدامها؛

پیامبر(ص) فرمود: ملازم مادر باش که بهشت زیر پاهای اوست.»

«عن سعید بن المسيب، قال: قال عمر: كنا مع رسول الله ص) على جبل فأشرفنا على واد فرأيت شابا يرمى غنما له أعجبنى شبابه، فقلت: یا رسول الله ص)

و أي شاب لو كان شبابه في سبيل الله فقال النبي (ص): يا عمر فلعله في بعض سبيل الله و أنت لا تعلم ثم دعاه النبي (ص) فقال: يا شاب هل لك من تعول قال: نعم، قال: من، قال: أمي، فقال النبي (ص): الزمها فان عند رجليها الجنة؛

عمر گوید: با پیامبر، بر بلندای کوهی بودیم که مشرف بر سرزمینی بود. جوانی را دیدم که چوپانی می کند. از جوانی اش خوشم آمد. گفتم: ای رسول خدا، چه جوانی! کاش جوانی اش در راه خدا بود. پیامبر فرمود: شاید در راه خداست و تو نمی دانی. پیامبر جوان را فرا خواند و فرمود: ای جوان آیا عایله داری؟ گفت: بلی. فرمود: چه کسی؟ گفت: مادرم. فرمود: ملازم او باش که بهشت پیش پاهای اوست.»

«حدثنا بكر بن محمد الصيرفي بمرو، ثنا أبو قلابه و ثنا علي بن حمشاذ العدل، ثنا الحسن بن سهل المجوز، ثنا أبو عاصم عن ابن جريج، حدثني محمد بن طلحة بن عبد الله بن عبد الرحمن عن أبيه عن معاوية بن جهمه ابن جهمه اتى النبي (ص) فقال: انى اردت أن اغزو و جئت استشيرك فقال: أ لك والده قال: نعم، قال: اذهب فالزمها فان الجنة عند رجليها؛

جاهمه نزد رسول خدا آمد و گفت: می خواهم همراه شما در جنگ شرکت کنم و برای مشورت نزد شما آمدم. پیامبر (ص) فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: بلی. فرمود: برو و ملازم او باش، که بهشت پیش پاهای اوست.»

«الجنة بناؤها اقدام الامهات؛

زیربنای بهشت گام های مادران است.»

«عن ابن عباس عن النبي (ص): من قبل بين عيني امه كان له ستر من النار؛

پیامبر فرمود: هر که میان چشمان مادرش را ببوسد، این بوسه پرده ای در برابر آتش خواهد بود.» ۲/۴ نیکی به دختر و خواهر

سبب

رفتن به بهشت «عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن الحکم، عن عمر بن یزید، عن أبی عبد اللہ ع) قال: قال رسول اللہ ص): من عال ثلاث بنات أو ثلاث أخوات وجبت له الجنة، فقيل: يا رسول اللہ ص) و اثنتين فقال: و اثنتين. فقيل: يا رسول اللہ ص)، و واحده فقال: و واحده؛

رسول خدا فرمود: هر کس، سه دختر یا سه خواهر را اداره کند، بهشت برایش واجب است. گفته شد: ای رسول خدا دو تا چطور؟ فرمود: و دو تا. گفته شد: ای رسول خدا یکی چطور؟ فرمود: و یکی.»

«حدثنا أحمد بن محمد، حدثنا عبد الله بن المبارك، حدثنا ابن عيينه عن سهيل بن ابی صالح عن أيوب بن بشير عن سعيد الاعشى عن أبی سعيد الخدری قال: قال رسول اللہ ص): من كانت له ثلاث أخوات أو ابنتان أو أختان فأحسن صحبتهن و اتقى اللہ فيهن فله الجنة؛

رسول خدا فرمود: هر که سه خواهر یا دو دختر یا دو خواهر داشته باشد و با آنان نیک رفتار کند و با خداترسی با آنان معاشرت کند، بهشت ارزانی اوست.» ۳/۴ بهشت پاداش حاملگی، وضع حمل و شیر دادن زنان «محمد بن علی بن الحسین فی الامالی عن محمد بن الحسن، عن الصفار عن محمد بن الحسين بن أبی الخطاب، عن الحکم بن مسکین، عن أبی خالد الکعبی عن أبی عبد اللہ ع) أن رسول اللہ ص) قال: أيما امرأة دفعت من بيت زوجها شيئاً من موضع إلى موضع تريد به صلاحاً نظر اللہ إليها، و من نظر اللہ إليه لم يعذبه، فقالت ام سلمة: يا رسول اللہ ص) ذهب الرجال بكل خير فأى شىء للنساء المساكين؟ فقال ع): بلى إذا حملت المرأة كانت بمنزلة الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فى سبيل

اللّٰه فإذا وضعت كان لها من الاجر ما لا يدري أحد ما هو لعظمه، فإذا أرضعت كان لها بكل مصه كعدل عتق محرر من ولد اسماعيل، فإذا فرغت من رضاعه ضرب ملك كريم على جنبها و قال: استأنفى العمل فقد غفر لك؛

رسول خدا(ص) فرمود: هر زنی که در خانه شوهر وسیله ای را از جایی به جایی بگذارد و قصد خیر داشته باشد، خدا به او توجه کند و هر که مورد نظر خداوند باشد او را عذاب نمی کند. ام سلمه گفت: ای رسول خدا، مردان همه خوبی ها را از آن خود ساختند. زنان بیچاره چه دارند؟ فرمود: وقتی زنی باردار شد مانند روزه داری است که به شب زنده داری مشغول است و در راه خدا با جان و مال جهاد می کند. هنگامی که وضع حمل کند، چنان پاداشی دارد که هیچ کس نداند. هنگامی که بچه شیر می دهد در برابر هر مک زدن، ثواب آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را دارد و وقتی شیر دادن تمام شد، فرشته گوید: گذشته ات بخشوده شد. از نو شروع کن.»

«فی حدیث الحولاء العطاره بالسند المتقدم فی ابواب المقدمات قال: قال رسول اللّٰه ص: ... یا حولاء، و الذی بعثنی بالحق نبیا و رسولاً و مبشرا و نذیرا، ما من امرأه تحمل من زوجها ولدا إلا کانت فی ظل اللّٰه عز و جل حتی یصیبها طلق. یکون لها بكل طلقه، عتق رقبه مؤمنه، فإذا وضعت حملها و أخذت فی رضاعه، فما یمص الولد مصه من لبن أمه إلا کان بین یدیها نورا ساطعا یوم القیامه، یعجب من رآها من الاولین و الآخرین، و کتبت صائمه قائمه، و إن کانت مفطره

کتب لها صيام الدهر كله و قيامه، فإذا فطمت ولدها، قال الحق جل ذكره: يا أيها المرأه، قد غفرت لك ما تقدم من الذنوب، فاستأنفي العمل؛

رسول خدا فرمود: ... ای حواء، سوگند به آن که مرا به پیامبری برانگیخت، هر زنی که باردار شود از شوهرش، در سایه خدا زندگی می کند، تا هنگام درد زایمان. هر دردی ثواب آزاد کردن یک بنده مؤمن را دارد. وقتی فارغ شد و شیر دادن را شروع کرد، هر گاه کودک مک زند از پیش روی آن زن روز قیامت نوری درخشد که هر بیننده ای را به عجب وا دارد. و او روزه دار شب زنده دار محسوب شود. و اگر در این حال روزه بدارد ثواب روزه و عبادت تمام روزگار برایش ثبت شود. وقتی کودک را از شیر گرفت خداوند فرماید: ای زن، گناه گذشته ات را بخشیدم، از نو آغاز کن.»

«و عن سعید بن جبیر عن ابن عمر، احسبه رفعه. عن النبی (ص): المرأه فی حملها إلی وضعها إلی فصالها كالمرابط فی سبیل اللّٰه و إن ماتت فیما بین ذلک فان لها أجر شهید؛

رسول خدا فرمود: زن از هنگام بارداری تا هنگام شیر گرفتن کودک مانند رزمنده در راه خداست و اگر در این مدت جان دهد پاداش شهید دارد.»

«المرأه إذا حملت كان لها أجر الصائم القائم المخبت المجاهد، فی سبیل اللّٰه و إذا ضربها الطلق فلاتدري الخلاق، ما لها من الاجر، فإذا وضعت كان لها بكل مصه أو رضعه أجر نفس تحيها، فإذا فطمت ضرب الملك علی منكبها و قال: استأنفي العمل؛

رسول خدا فرمود: زن وقتی حامله شد، ثواب روزه دار عابد، که در راه خدا جهاد می کند

خواهد داشت. و هنگامی که درد زایمان گرفت، موجودات نمی دانند او چه پاداشی دارد. وقتی فارغ شد، هر شیر دادن یا مک زدن بسان زنده کردن یک جان ارزش دارد. وقتی کودک را از شیر گرفت، فرشته ای به کتفش زند و گوید: عمل را از سر گیر.» ۵ منع از خشونت علیه زنان بررسی سخنان و رفتار رسول خدا(ص) نشان می دهد که پیامبر در صدد محو این رفتار در جامعه انسانی و در میان مسلمانان بود. می توان آنچه از ایشان در این باره رسیده به چند گروه تقسیم کرد: الف روایت های متعدد وجود دارد که پیامبر در دوره ای مردان را از زدن زنان منع می کرد تا اینکه مردان بسیاری اعتراض کرده و مجدداً پیامبر اجازه داد ولی نگاهش بدان منفی بود:

«حدثنا محمد بن الصباح، أبناًنا سفیان بن عیینه، عن الزهري، عن عبد الله بن عبد الله بن عمر، عن إياس بن عبد الله بن أبي ذباب، قال: قال النبي(ص): لا تضربن إماء الله فجاء عمر إلى النبي(ص) فقال: يا رسول الله قد ذثر النساء على أزواجهن. فأمر بضربهن فضربن، فطاف بآل محمد(ص) طائف نساء كثير. فلما أصبح قال لقد طاف الليله بآل محمد سبعون امرأة. كل امرأة تشتكى زوجها فلا تجدون أولئك خياركم؛

رسول خدا فرمود: کنیزکان خدا (زنان) را کتک نزنید. عمر نزد ایشان آمده و گفت: ای رسول خدا، زنان بر شوهران سرکشی می کنند. پس رسول خدا اجازه داد مردان زنان خود را بزنند. و زنانی کتک خوردند، پس از آن گروه بسیاری از آنان گرد خانه پیامبر(ص) برای اعتراض جمع شدند. صبح آن روز پیامبر فرمود: شب گذشته هفتاد زن گرد خانه خویشان محمد گرد آمده و از شوهران شان شکوه

داشتند. این مردان نیکان شما نیستند.»

این روایت با تعبیرهای مختلف در مستدرک حاکم نقل شده، و به صحت آن حکم شده است. و نیز در سنن دارمی، الطبقات الکبری، مسند حمیدی و مصنف ابن ابی شیبہ نیز نقل شده است. ب در دسته ای دیگر رسول خدا(ص) با تعبیرهای عاطفی از زدن منع نموده است.

«محمّد بن یعقوب، عن حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن غیر واحد، عن ابان، عن ابی مریم عن ابی جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص): أیضرب احدکم امرأه ثم یضل معانقها؛

رسول خدا فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید.»

«أخبرنا محمد بن عمر، عن أبی حبیبه عن داود بن الحصین، عن أبی سفیان، عن آیوب، قال: جاءت امرأه إلی رسول الله(ص) قد ضربها زوجها ضرباً شديداً، فقام رسول الله فأنکر ذلك و قال: یظل أحدکم یضرب امرأته ضرب العبد ثم یظل یعانقها و لا یستحیی؛

زنی نزد رسول خدا آمد و از کتک کاری شوهرش شکوه کرد. پیامبر این عمل را زشت شمرد و فرمود: چگونه شما مردان همسران تان را همچون بردگان کتک می زنید و سپس او را در آغوش می گیرید، آیا شرم نمی کنید؟»

این حدیث با تعبیرهای دیگر در مصنف عبدالرزاق، سنن دارمی، صحیح بخاری و سنن ابن ماجه در برخی از روایت ها از زدن به گونه های خاصی منع شده است:

«و فی حدیث الحولاء، بالسند المتقدم عن رسول الله(ص) انه قال: فای رجل لطم امرأته لطمه، امر الله عز و جل مالک خازن النیران فیلطمه علی حی وجهه سبعین لطمه فی نار جهنم و ایّ رجل منکم وضع یده علی شعر امرأه مسلمه، سمر کفه بمسامیر

من نار؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که بر زنش صدمه ای وارد کند، خداوند به نگهبان آتش دستور دهد که بر گونه او هفتاد ضربه در آتش دوزخ وارد سازد. هر مرد مسلمانی که به گیسوی زن مسلمانی چنگ زند، دست او با میخ های آتشین کوبیده خواهد شد.»

«عن النبی (ص) قال: ایما رجل ضرب امرأته فوق ثلاث، أقامه الله يوم القيامة على رؤوس الخلائق، فيفضحه فضيحة ينظر إليه الاولون و الاخرون؛

رسول خدا فرمود: هر مردی که زنش را بیش از سه بار کتک زند خداوند او را در قیامت در حضور تمام انسان ها رسوا سازد.»

«عن رسول الله (ص): أنه نهى عن ضرب النساء من غير واجب؛

رسول خدا (ص) از کتک زدن زنان در غیر مورد واجب منع کردند.»

«عن النبی (ص) أنه قال: إني أتعجب ممن يضرب امرأته و هو بالضرب أولى منها، لا- تضربوا نساءكم بالخشب، فإن فيه القصاص، و لكن اضربوهن بالجوع و العرى، حتى تربحوا في الدنيا و الآخرة؛

رسول خدا (ص) فرمود: در شگفتم که مردی همسرش را کتک زند و خود سزاوارتر است. زنان را با چوب کتک نزنید، که قصاص دارد. بلکه زنان را با گرسنگی و برهنگی تنبیه کنید تا در دنیا و آخرت سود برید.»

«ابن جریج، قال: أخبرني أبو قزعه إِيَّاي و عطاء، عن رجل من بني قشير، عن أبيه، أنه سأل النبي (ص) ما حق امرأتي عليّ؟ قال: تطعمها إذا طعمت، و تكسوها إذا اكتسيت، و لا تضرب الوجه، و لا تقبح؛

از پیامبر (ص) پرسید: همسر من چه حقی بر من دارد؟ رسول خدا فرمود: هر گاه غذا خوردی به او نیز غذا دهی، هر گاه که پوشاک تهیه کردی

برای او نیز فراهم سازی. به صورت زن آسیب نرسانی و زشتش نخوانی.» د در برخی روایت ها، زدن را مشروط به ارتکاب فحشای روشن و آشکار از سوی زن کرده است:

«حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا الحسين بن علي، عن زائدة، عن شبيب بن غرقده البارقى، عن سليمان بن عمرو بن الاحوص، حدثني أبي أنه شهد حجه الوداع مع رسول الله ص). فحمد الله و أثني عليه، و ذكر و وعظ، ثم قال: استوصوا بالنساء خيرا فإنهن عوان عندكم، ليس تملكون منهن شيئا غير ذلك، إلا- أن يأتين بفاحشه مبينه. فإن فعلن فاهجروهن فى المضاجع و اضربوهن ضربا غير مبرح. فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا؛

سليمان گوید: پدرم در حجه الوداع با پیامبر بود. رسول خدا سپاس خدا را گفت و مردم را موعظه کرد، آنگاه فرمود: زنان را سفارش خیر کنید. آنان اسیر دست شما هستند؛ جز نیکی حق ندارید با آنان رفتار کنید. مگر آنکه مرتکب فحشایی آشکار شوند. در آن صورت از بستر آنان کناره بگیرید، آنان را ملائیم کتک زنید، و اگر از خلاف بازگشتند بهانه ای بر آنان مجوید.»

این روایت با تفاوت هایی در سنن ابن ماجه، مصنف ابن ابی شیبه و سنن ترمذی هم آمده است.

نکته قابل تأمل در این حدیث این است که پیامبر(ص) در سال آخر حیات خویش، زدن معمولی را مختص به ارتکاب فحشا از سوی زن می داند و آیه را به این فرض خاص اختصاص می دهد. ه••• رسول خدا(ص) خود هیچ گاه مرتکب چنین رفتاری نشد:

«حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، ثنا وكيع، عن هشام بن عروه، عن ابيه، عن عائشه، قالت: ما ضرب رسول الله ص) خادما له و لا امرأه و لا ضرب

عایشه گفت: رسول خدا هیچ گاه خدمتگزار یا زنی را کتک نزد.

روایتی را که شیخ طوسی در کتاب مبسوط آورده و براساس آن فتوا داده است:

«عن أبي سلمة عن فاطمة بنت قيس، أن أبا عمرو بن حفص، طلقها البتة، و هو غائب فأرسل إليها و كيلة الشعير فسخطته، فقال: و الله ما لك علينا من شيء فجاءت رسول الله ص) فذكرت ذلك له، فقال: ليس لك نفقه فأمرها أن تعتد في بيت أم شريك، ثم قال تلك امرأه يغشاها أصحابي، اعتدى عند ابن أم مكتوم، فإنه رجل أعمى تضعين ثيابك، فإذا حللت فأذيني، قالت: فلما حللت ذكرت له أن معاوية بن أبي سفيان و أبوجهم خطباني، فقال: أما أبووجهم، فلا يضع عصاه عن عاتقه و أما معاوية فصعلوك لا مال له، انكحي أسامه؛

ابوعمر و بن حفص همسرش، فاطمه دختر قیس را طلاق غیابی داد و برایش مبلغی جو فرستاد. چون دختر قیس خشمگین گردید، ابوعمر و به وی گفت: به خدا سوگند چیزی از آن تو بر ذمه ما نیست. دختر قیس نزد رسول خدا آمد و ماجرا را باز گفت. رسول خدا فرمود: تو حق نفقه نداری و به او فرمان داد که در خانه ام شریک عده نگه دارد. سپس فرمود: ام شریک زنی است که اصحاب من گناه با وی دیدار می کنند. در خانه ام مکتوم که مرد نابینایی است و نزد او می توانی حجاب برگیری عده نگهدار و پس از پایان عده به من خبر ده. دختر قیس پس از پایان عده نزد پیامبر آمده و گفت: ابوجهم و معاویه از من خواستگاری کرده اند، چه کنم؟ پیامبر فرمود: ابوجهم همیشه عصایش بر سر زن بلند است و معاویه نیز مردی تنگ دست

است، با اسامه ازدواج کن.»

این روایت نشان می دهد که پیامبر دستور می دهد که به خواستگاری مردی که زن را کتک می زند جواب منفی دهد.

«... قلت یا رسول الله (ص): إن لی امرأه فذکر من طول لسانها و بذائها، فقال: طلقها، قلت یا رسول الله (ص)! إنها ذات صحبه و ولد، قال: فأمسکها و أمرها، فان لم یکن فیها خیر فستفعل، و لا تضرب طعینتک ضرب أمتک؛

مردی به پیامبر گفت: زنی زبان دراز و بی حیا دارم چه کنم؟ پیامبر فرمود: او را طلاق ده. مرد گفت: همسری جز او ندارم و از او فرزند دارم. پیامبر فرمود: او را اصلاح کن و اگر سود نداشت در آینده طلاق ده، اما او را مانند کنیزان کتک مزن.» و در دسته ای دیگر از روایات، پیامبر (ص) فرمان می دهد مردان عصایی بر دیوار آویزان کنند، تا اهل و عیال هراسی داشته و مرتکب عصیان و نافرمانی نشوند. نمونه ای از این روایات چنین است:

«عن النبی (ص): علق السوط حیث یراه اهل البیت؛

رسول خدا فرمود، تازیانه را در جایی آویزان کنید که اهل خانه ببینند.»

«عن النبی (ص): علقوا السوط حیث یراه اهل البیت، فانه ادب لهم؛

رسول خدا فرمود: تازیانه را در جایی که اهل خانه ببینند آویزان کنید، این سبب تأدیب آنهاست.»

«عن ابی الدرداء قال: اوصانی خلیلی ابوالقاسم (ع) فقال: انفق من طولک علی اهلک و لا ترفع عصاک اخفهم فی الله

ابودردا گوید: رسول خدا به من توصیه کرد که از توان مالی بر اهل و عیالت انفاق کن. عصا را بالا- مبر، و به خاطر خدا برایشان آسان گیر.»

در پایان این نوشتار یادآوری می گردد

که اصول یاد شده بر پایه نقل های مکرر و همسو با آیات قرآن کریم شکل گرفته است. اگر در لابه لای سخنان منسوب به پیامبر مطالبی یافت شود که با این اصول همخوانی و سازگاری ندارد، یا مجعولاتی است که فرهنگ های غیر دینی تحمیل کرده است و یا اینکه ناظر به شرایط فرهنگی خاص بوده و قابل تعمیم به همه دوران ها و زمان ها نیست و گاه نیز در ضمن عملیات نقل، تصحیف و تحریف هایی صورت پذیرفته که سخن را با این اصول ناسازگار می کند. توجه به این سه نکته در رفع تعارض و ناسازگاری ها لازم است.

البته تحلیل و حکم به اینکه چنین روایت هایی در کدام یک از این موارد قرار می گیرد، امری تخصصی است که کارشناسی های متناسب به خود را می طلبد و نمی توان بدون داشتن تخصص های لازم در این وادی گام برداشت. پیام زن - < بهمین و اسفند ۱۳۸۵، شماره ۱۷۹ و ۱۸۰ پدیدآورنده: مهدی مهریزی،

علم آموزی زن از دیدگاه قرآن

از آنجایی که شمار دانشمندان زن در تاریخ نظام آموزش اسلامی در مقایسه با مردها کمتر است، بعضی ها پنداشته اند در اسلام محدودیتی درباره تحصیل زنان و دختران وجود دارد. زنان دانشمندی که کم و بیش نامشان در تاریخ برده شده به طور غیر رسمی تحصیل کرده اند و شیوه آموزشی اسلام ویژه مردان است. برای رفع این پندار طرح دو سؤال و پاسخ به آن ها ضرورت دارد: ۱ - آیا در اسلام تحصیل علم و دانش تنها به مردان اختصاص دارد و یا شامل زنان هم می شود؟

۲ - آیا آموزش در میان زنان و دختران مسلمان در طول تاریخ - به ویژه در صدر اسلام - یک شیوه رایج بوده است؟ زن و تحصیل

علم اسلام مرد و زن را در تدبیر شؤون زندگی به وسیله اراده و کار، مساوی می‌داند از این رو هر دو در تحصیل احتیاجات زندگی و آن چه مایه قوام حیات انسانی است یکسان می‌باشند. زن می‌تواند همانند مرد مستقلاً کار کند و مالک نتیجه کار و کوشش خود شود. در صدور فرمان الهی فرقی بین زن و مرد نیست مگر در احکامی که ویژه یکی از ایشان است.

تحصیل علم و کسب دانش نیز از احکامی است که زن و مرد در آن مشترک می‌باشند و هرگز دین اسلام جنس را سد راه دانش اندوزی نمی‌داند. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیرالمیزان، پس از نقل سرگذشت تاسف بار زن در طول تاریخ می‌گوید:

زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است و در هر امری که مرد استقلال دارد، مانند: ارث، کسب، معامله، تعلیم و تربیت و دفاع از حقوق و غیره زن هم مستقل است، مگر در مواردی که با مقتضای طبیعتش مخالف باشد. (۱) بررسی آیات و روایات تمام آیات و روایاتی که درباره تحصیل علم و دانش وارد شده، همانند «یاایهاالناس و یاایهاالذین آمنوا» عمومی است. و شامل زن‌ها هم می‌شود. اسلام «علم را نور و «جهل را ظلمت و علم را بینایی و جهل را کوری می‌داند. در قرآن آمده است:

«قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور...» (۲)

بگو آیا چشم نابینای جاهل و دیده بینای عالم یکسان است؟ آیا ظلمات و تاریکی جهالت بانور علم و معرفت مساوی است؟ در آیه دیگر آمده است:

«هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولوا الالباب» (۳)

آیا آنان که به سلاح علم مجهزند با

آنان که با جهل و نادانی دست به گریبانند، با هم برابرند؟ فقط اندیشمندان تفاوت این دو گروه را درک می کنند و امتیاز آنان را باز می یابند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده اند:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم

وقتی علم در دیدگاه اسلام نور و بینایی است دستیابی به آن بر هر مسلمانی فرض است. آیامی توان گفت که از نظر اسلام تنها بر مردها لازم شده که از ظلمت خارج شوند و به روشنایی برسند، اما زنان چنین وظیفه ای ندارند و باید همچنان در ظلمت جهل و نادانی باقی بمانند؟!

آیه دیگری درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمه... (۴)»

پیامبر آمده است که آیات قرآن را بر مردم بخواند و روح آن ها را تزکیه کند و به آن ها کتاب و حکمت بیاموزد.

در آیه «تزکیه و» تعلیم با هم ذکر شده و به صیغه مذکر آمده است. آیا می شود یزکیهم و یعلمهم را منحصر به مردان دانست؟!

فقها می گویند بعضی عمومات و کلیات از «تخصیص ابا دارد و لحن و بیان به گونه ای است که قابل تخصیص نیست و مطلب آن چنان است که برای عقل قابل تبعیض نمی باشد. مثلا درباره علم و تقوی آمده است:

آیا کسانی که دانا و عالم هستند با کسانی که نادان و جاهلند، مساوی هستند درباره «تقوا» هم گفته شده:

«ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار (۵)».

آیا آنهایی که ایمان دارند و عمل صالح انجام داده اند، آن ها را مانند فساد انگیزها قرار می دهیم و آیا پرهیزگاران و فاسقان را مانند هم قرار می دهیم؟

و باز فرموده:

«ان اکرمکم عندالله اتقاکم (۶)».

در

همه این موارد صیغه‌ها مذکر است. آیا می‌توان ادعا کرد، آنچه درباره «تقوا» گفته شده اختصاص به مردها دارد و شامل زنان نیست؟ در این صورت زن‌ها باید از کلیه احکام و فرایض معاف باشند.

همچنین آیا می‌توان گفت فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم چون مسلم مذکر است تعبیر «کل مسلم شامل زنان نمی‌شود؟ هرگز. زیرا اولاً در بعضی نقل‌هایی که در کتب شیعه وارد شده کلمه «مسلمه نیز قید شده است:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه (۷)

تحصیل علم برای تمام مردان و زنان مسلمان واجب است.

ثانیا: این تعبیرات اطلاق دارد و مقید به رجولیت نیست و اختصاص از آن فهمیده نمی‌شود. «مسلم یعنی: مسلمان، چه مرد باشد چه زن. علاوه بر آن در همه نمونه‌هایی که شبیه این تعبیر هست، همین طور عمومیت دارد. مثلاً در حدیث:

«المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه مسلمان آن است که سایر مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

بدیهی است که مقصود روایت این نیست که فقط مرد مسلمان اینطور باشد.

همچنین در روایت «المسلم اخ المسلم نمی‌توان گفت: چون نفرموده: «المسلمه اخت المسلمه پس دستور مخصوص مردها است.

گرچه کلمه «مسلم دو مفهوم دارد: یکی مسلمان بودن و دیگری مرد بودن اما بر همگان روشن است که در این موارد جنسیت مورد نظر نیست و در معنا دخالت ندارد. (۸)

تنها در مجموع روایات کتب حدیثی دو روایت (۹) آمده که از آموزش کتابت و سوره یوسف نهی کرده است. این دو روایت اولاً: از حیث سند دارای اتقان نیستند و ثانیا: جنبه ارشادی و اخلاقی دارند. علاوه بر آن در

هر دو روایت به آموزش سوره «نور» سفارش شده است که خود گواه تاکید بر آموختن است.

استاد شهید مطهری نیز درباره آموزش زنان می فرماید: «خداوند فکر و استعداد درس خواندن را و میل و شوق به آن را همان طور که در مرد قرار داده در زن هم قرار داده و منع او چیزی جز جلوی استعداد خدا دادی را گرفتن نیست .

آموزش زن در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهاد مقدس پیکار با بی سوادی را از خانه خود آغاز کرده بود. بلاذری با سند روایت می کند که هنگام ظهور اسلام در مکه تنها هفده نفر با سواد بودند. وی پس از شمردن اسامی آن ها، از یک زن قرشی نام برده که در دوره جاهلیت مقارن ظهور اسلام خواندن و نوشتن می دانست. نام او «شفا» و دختر عبدالله بن عبد شمس بود. این زن مسلمان شده بود. و از مهاجران اولیه و از زنان فاضله به شمار می رود (۱۰).

بلاذری می گوید:

این زن همان است که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به حفصه همسر پیامبر کتابت آموخت (۱۱).

بلاذری آنگاه چند زن از زنان مسلمان را نام می برد که در دوره اسلام، هم می خواندند و هم می نوشتند و یا تنها می خواندند. او نام «حفصه دختر عمر»، «ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط عایشه دختر سعد»، «کریمه دختر مقداد و بالاتر از همه «شفا» دختر عبدالله بن عدویه رامی نگارد. شفا به حفصه درس می داد و پیامبر از او خواست تا به حفصه پس از زناشویی با پیامبر همچنان درس بدهد. پس حفصه، خواندن و نوشتن می دانسته است و نام او را جزء دارندگان مصاحف ضبط کرده اند (۱۲).

از این جریان معلوم می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای زنان خود معلم زن انتخاب کرده بودند این عمل پیامبر برای آموختن به دختران و زنان الگو و نمونه ای شد و دیری نپایید که در مدینه افراد باسواد رو به فزونی نهادند و آمار باسوادها به طور چشمگیری بالا رفت، در میان زنان و دختران کسانی پیدا شدند که خواندن و نوشتن را فرا گرفتند. تعلیمات دینی پیامبر صلی الله علیه و آله برای زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخشی از اوقات خود را به آموزش زنان در مسایل دینی اختصاص داده بود. بخاری به سند خود روایت کرده است که زنان به پیامبر گفتند:

مردان در استفاده از محضر شما بر ما پیشی گرفته اند. پس خود، روزی را به ما اختصاص بده.

آن حضرت قبول کرد و روزی را به ایشان اختصاص داد و در آن روز به وعظ و ارشاد زنان پرداخت (۱۳) و مرتب آنان را برای آموختن و دلگرم ساختن دیدار می کرد.

دختر پیامبر اکرم و همسران او در زمان حیات و پس از رحلت آن حضرت مرجع در مسایل دینی و فقهی بودند و «خانه هریک از ایشان به منزله مدرسه ای بود که طالبان دانش و حدیث در آن اجتماع می کردند و به فراگرفتن احکام شریعت و انواع دانش و حکمت سرگرم می شدند. بین مردم و همسران پیامبر نیز پرده ای آویخته بود تا کسی نتواند ایشان را ببیند».

(۱۴)

بزرگان صحابه بسیاری مسایل دقیق و مهم را از زنان پیامبر می پرسیدند. (۱۵) با این ترتیب زن در روزگار پیامبر و صدر اسلام یکی از مصادر دانش و مورد تایید دین و پذیرش جامعه بود (۱۶) رفتن زنان به مساجد برای ادای

نماز در آن زمان کاری عادی و معمول بود. و این رفت و آمد فرصت مناسبی بود تا در مجالس علمی که از سوی بزرگان صحابه در مساجد برپا می شد حضور یابند. داستان آن زن که پیشنهاد عمر را درباره پایین آوردن میزان مهریه ها رد کرد و عمر پس از شنیدن دلیل وی، رجوع به حق کرد، مشهور است و این خود دلیلی است بر اینکه آزادی اندیشه برای مردها و زن هایکسان بوده است. (۱۷) زنان معلم و محدث برخی از زنان در تعلیم مردم به همسران پیامبر اقتدا می کردند. بنا به گفته ابن خلکان مادر حسن بصری که در سده اول هجری زندگی می کرده برای زنان داستان های دینی تعریف می کرد و باسخنان پندآمیز آنان را موعظه و ارشاد می کرد و این در زمانی بود که پسرش حسن به نقل داستان های دینی و تشکیل مجالس درس برای مردها می پرداخت (۱۸).

مساجد، مراکز تعلیمات عمومی بود که زنان نیز می توانستند به آن رفت و آمد کنند و در مجالس علمی آن حضور یابند. زنان در صدر اسلام نه تنها از حق تحصیل دانش برخوردار بودند بلکه این حق را هم داشتند که به تعلیم و نشر دانش بین زنان و مردان پردازند و در بین آنان معلمان و استادانی در بخش های مختلف علوم اسلامی وجود داشت، به ویژه در زمینه علم حدیث که زنان می توانستند در آن رشته به درجه استادی نایل شوند و در این باره با محدثان و حافظان بزرگ به قابت برخیزند و نمونه بارزی در امانت و عدالت باشند. کار زنان محدث به جایی رسید که علما و ناقدان حدیث اعتبار و اعتماد کاملی برای آنان قایل شدند که بسیاری از بزرگان از بین دانشمندان مشهور اسلام

نتوانستند به این مرتبه از اعتماد نایل شوند.

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال که آن را به نقد راویان حدیث و میزان صداقت و جایگاه علمی ایشان اختصاص داده، در باب زنان محدث می گوید:

من از بین زنان محدث کسی را نمی شناسم که در این زمینه متهم و متروک شده باشد. (۱۹)

استادان زن غالباً در مساجد و یا اماکن عمومی به تدریس و بیان حدیث می پرداختند و شنیدن حدیث و مسایل علمی در محضر زنان در خانه ها و با اجازه از همسران ایشان صورت می گرفت (۲۰).

ابن حجر عسقلانی در کتاب خود الاصابه از تعداد ۱۵۵۲ نفر (۲۱) ابن اثیر در کتاب «اسدالغابه بیش هزار از نفر از زنان صحابه رسول خدا نام می برند، که مصادر فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و سیره بوده اند (۲۲) و هر کدام مانند مردها به علوم مختلف وارد بوده اند. مشهورترین دانشمندان زن از صحابه

ام سلمه او دارای منزلتی والا در علم و روایت حدیث می باشد و پس از خدیجه فاضل ترین و پرهیزگارترین زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و داناترین آن ها به کتاب و سنت است. تا جایی که عایشه به او گفته است:

تو نخستین بانوی مهاجر از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشی و تو بزرگ مادران مؤمنان هستی و جبرئیل بیشتر در خانه تو می بود. (۲۳)

ام سلمه از فقهای زنان صحابه به شمار می رفت (۲۴) درباره علم و اجتهاد او کافی است که بگوییم جابر بن عبدالله انصاری صحابی بزرگوار با همه شکوهی که در میان صحابه داشت به او مراجعه می کرد و به فتوای او عمل می نمود. (۲۵)

احادیثی که ام سلمه از پیغمبر روایت کرده است، بالغ بر ۳۷۸ حدیث می باشد (۲۶) و

روایات او در فضیلت علی علیه السلام معروف است (۲۷) و اشعاری که مورخان از این بانوی گرانقدر ذکر کرده اند درباره ولایت اهل بیت علیهما السلام می باشد. (۲۸) ام اسلم او از زنان صحابه بوده و زمان امام سجاد علیه السلام و فیض حضور آن حضرت را نیز درک کرده بود. ایشان کتب بسیاری خوانده و به همین جهت به «قاریه الکتب موصوف بوده همچنین به جهت روایت قضیه سنگ ریزه (۲۹) به «صاحبه الحصاه نیز معروف شد. و به مدلول همین روایت بسیار باجلالت و مورد توجه خاندان عصمت بوده است. (۳۰) ام جمیل فاطمه دختر مجلل بن عبدالله بن قیس، از فضلا و ادبای زنان و از سابقین به دین مقدس اسلام بود. او با حاطب بن حارث بن مغیره ازدواج کرد و دو پسر به نام های محمد و حارث از وی به وجود آمد. ایشان با شوهرش به حبشه رفته و بعد از مرگ شوهر با پسرهایش به مدینه برگشته است. او برای بهبودی پسرش محمد که به آتش سوخته بود، شرفیاب حضور مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله گردید و تقاضای دعای خیر کرد و در اثر دعای آن حضرت پسرش شفا یافت. (۳۱) ام رعله قشیریه وی از زنان صحابه و عالم و شاعر و بسیار فصیح بود و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل کرده است. روزی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد:

السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته انا ذوات الخدور و محل از البعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاده و لاحظ لنا فی الجیش الاعظم فعلمناشینا یقربنا الی الله عزوجل.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود:

اگر شما زنان از ذکر خدا غافل نباشید و

چشم خود را از نامحرم بیندید و به گونه ای صحبت نکنید که مرد اجنبی بشنود، شما ماجور و مثاب خواهید بود. (۳۲)

ام رعله بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حسنین علیهما السلام «در بر گرفته و کوچه های مدینه را گردیده واشک می ریخته است و چون به در خانه فاطمه علیها السلام رسید این بیت را انشا کرد:

یادار فاطمه المعمحور ساحتها هیجت لی حزنا حییت من دار (۳۳) نسبیه بنت الحارث ام عطیه ایشان از زنان فاضله صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شمرده می شد که در بیعت رضوان و جنگ های پیامبر صلی الله علیه وآله شرکت داشته و مجروحین را مداوا می کرد. جمعی از صحابه و علمای تابعین در بصره غسل میت را از او گرفتند و از پیامبر اکرم روایت نقل کرده است. (۳۴) معاذه غفاریه از زنان فاضل و عالم عصر خود و انیس رسول خدا در سفرها بود. وی می گوید:

من با رسول خدا انس بسیاری داشتم -یعنی به خانه اش رفت و آمد می کردم- چون در سفرها برای مداوای زخمیان و پرستاری بیماران با وی می رفتم. روزی داخل خانه عایشه شدم، دیدم علی علیه السلام بیرون می آید و رسول خدا در غیاب علی علیه السلام به عایشه می گوید:

«ان هذا احب الرجال الی و اکرمهم علی فاعرفی له حقه و اکرمی مثواه .

این مرد، محبوب ترین و گرامی ترین مردان است نزد من. حق او را بشناس و احترامش راداشته باش. (۳۵)

ام حکیم بیضا، دختر عبدالمطلب و عمه رسول اکرم صلی الله علیه وآله او از زنان فاضله و خردمند بنی هاشم و ادیب و فصیح و بلیغ بود و به هر یک از «بیضا» و «قبه الدیباچ موصوف و ملقب و

در نظم شعر نیز طبعی وقاد داشته است، حسب الامر پدر در حال حیاتش مرثیه ای برای او گفته که از ابیات آن است:

الا یا عین جودی و استهلی و بکی ذا الندی والمکرمات الا یا عین و یحکک اسعدینی بدمع من دموع هاطلات (۳۶) ام الدرداء خیره دختر ابو حدرد اسلمیه و زن ابوالدرداء عامربن حارث از فضلا و محدثین زنان صحابی بوده که احادیث بسیاری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و شوهرش استماع و روایت کرده است. (۳۷) ام الدرداء هجیمه دختر حبیبی زن دیگر ابوالدرداء او نیز محدث و عالم و زاهد بوده از سلمان و شوهر خود روایت می کرد. پیوسته به نماز و عبادت اشتغال داشت و دوستدار مجالس علما بود. شش ماه در بیت المقدس و شش ماه در دمشق اقامت می کرد (۳۸). اسماء بنت عمیس خواهر میمونه همسر رسول خداصلی الله علیه و آله:

او از زنان فاضل و بزرگوار روزگار خویش و از اولین گروندگان به اسلام بود که همراه همسرش جعفر طیار، برای پیشبرد اسلام به حبشه مهاجرت کرد و در سال فتح خیبر در سال هشتم به مدینه بازگشت او پس از شهادت جعفر، در سال هشتم با ابوبکر ازدواج کرد.

اسما، این صحابی جلیل القدر و راوی موثق رسول خداصلی الله علیه و آله مادر محمدبن ابی بکر است که درباره او گفته اند: نجابت محمدبن ابی بکر از جانب مادرش بود. (۳۹)

اسما از شهود و از تکذیب کنندگان حدیث جعلی «نحن معاشر الانبیاء لانورث، ما ترکناه صدقه» (۴۰) و از راویان معروف حدیث «ردالشمس برای علی علیه السلام در زمان پیامبر است. (۴۱) اسما از راویان حدیث غدیر است. قریب سی تن از بزرگان حدیث شیعه و سنی از اسما روایت نقل کرده و او

را توثیق کرده اند (۴۲). شیخ صدوق نیز در «فقیه از ایشان روایاتی نقل کرده است. در کتب روایی تعداد روایاتی که از ایشان نقل شده به شصت عدد می رسد. اروی دختر حارث بن عبدالمطلب صحابی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از بانوان فصیح و بلیغ بود. وی در برابر معاویه، ناحق بودن خلافت اوو اسلام نیاوردن او را (تافتح مکه) به رخس کشید و از امانتداری علی علیه السلام و عمل آن حضرت به احکام الهی سخن گفت و عمر و بن عاص و سعید بن عاص و مروان را مفتضح ساخت و شعری در فضایل امیرالمؤمنین سرود و صفات آن حضرت را برشمرد. (۴۳) ام سنان او دختر جشمه یا خیمه و از شعرا و فضیله عرب و موصوف به حسن ادب است و در نظم و نثر مهارت داشت. لطافت معانی را با فصاحت الفاظ توأم می داشت، اشعار او، که در مدح اهل بیت طهارت علیهما السلام سروده و قبیله خود «بنی مذحج را به نصرت و یاری ایشان ترغیب نموده برهان قاطع این مدعا است. (۴۴)

اینها نمونه هایی بودند از زنان صحابه که در زمان پیامبر اکرم به فضل و دانش معروف بودند. طبق گزارش های مورخان بسیاری از زنان در عصر پیامبر در کهولت سواد آموختند. (۴۵)

اسلام برای پیکار با جهل و بی سوادی، روزنه ای تازه و وسیع به سوی افق های بی کران دانایی و آگاهی گشود و زنجیر از پای درک و شوق انسان ها برگرفت. دانستن و علم آموختن برای همگان نه تنها آزاد که یک «فریضه شد.

به برکت تعالیم اسلام و دستور پیامبر خیراندیش اسلام بود که زنان همدوش مردان به دانش آموزی روی آوردند. این کار، با توجه به شرایط دشوار و

ناسازگاری که آن زمان فراروی زنان قرار داشت به راستی یک انقلاب بود، روش نوین پیامبر صلی الله علیه و آله در آموزش زنان و یکسان شمردن آنان با مردان یک انقلاب عظیم فرهنگی بود که جهان اسلام را فرا گرفت و فضا را عطر آگین ساخت. (۴۶) آموزش زنان در دولت علوی در دولت علوی نیز مبارزه با جهل و بی سوادگی در اولویت بود. اصرار امام به این بود که جهل ریشه کن کند و علم را به جای آن در مغزها جایگزین سازد. جهان اسلام همه آشیان علم گردد و گرنه دست کم مراکز حکومت اسلامی کانون علم باشد. و درس نخوانده و تحصیل نکرده شاغل شغلی در دولت نباشد. امام علی علیه السلام در خطبه ای که ذکری از آل محمد صلی الله علیه و آله و آشیانه آن ها می کند می فرماید:

«فانهم عیش العلم و موت الجهل. هم الذین یخبرکم حکمهم عن علمهم و صمتهم عن منطقهم...» (۴۷)

آنان حیات علم و مرگ جهل اند، آنان که حکمشان شما را از علمشان و خاموشی شان از گفتارشان و ظاهرشان از باطنشان آگاه می سازد.

بر اهل دقت فرق عبارت «عیش علم با تعبیرات دیگر مثل عالم اند و ذو علم اند، پوشیده نیست. کسی «عیش علم خواهد بود که تمام زندگیش مصروف علم شود و وسایل تحصیل علم رافراهم کند، اهل علم را تشویق کند و آن ها را بزرگ شمارد و راه به کوی علم برای همه باز کند.

از این رو دربار کوفه در عهد امام علیه السلام غلغله ای از علم و تعلم بوده و شعاع علمش تا امروز می تابد. چه نشانی بهتر از «نهج البلاغه که جمع آوری اندکی از بسیار کوفه است و تاکنون مانده و هنوز ستاره وار می درخشد و بر همه تفوق دارد.

به طور کلی، این خاندان معدن علم

و معارف و گنجینه حکمت بوده اند و ابستگان به این بیت نیز عمدتاً همه از فضل و کمال آنان بهره مند بوده و همسران و دختران این خاندان عالم ترین و فاضل ترین زنان زمان خود بوده اند که چند نمونه از آنان را در زیر می آوریم: ام کلثوم او که دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است در سال ششم هجری به دنیا آمد و در سال ۵۴ هجری در حال حیات برادرانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مدینه رحلت فرمود. صاحبان کتب انساب و سیره، او را زینب صغری، ام کلثوم کبری و رقیه نامیده اند. (۴۸)

ام کلثوم را در زمره اصحاب رسول خدا نیز ذکر کرده اند. (۴۹) لیکن ابن سعد او را از جمله کسانی نام برده که از غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند. (۵۰) مرحوم مامقانی درباره او می نویسد:

«زنی جلیل القدر زیرک و بلیغ بود و من او را از ثقات می دانم (۵۱) زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است و یکی دیگر از روایان حدیث از امیر مؤمنان است که در زمان حیات پیامبر اکرم به دنیا آمد و به سال ۶۱ یا ۶۲ بدرود حیات گفت، از ایشان به صدیقه صغری، عقیده بنی هاشم، عالمه غیر معلمه و غیر مفهمه یاد شده است این بانوی بزرگوارد در فصاحت و بلاغت، زهد و تقوا، عبادت و تهجد همانند پدر و مادر گرامی اش بود. هر گاه لب به سخن می گشود چنان بود که گویا علی علیه السلام سخن می گفت. مرتبه عقل و دانش و عفت و عصمت آن حضرت بر همگان مشهود است. سخنان زینب کبری پس از شهادت برادرش و خطبه های او در بازار کوفه و مجلس یزید همگان را به حیرت واداشت.

امام سجاده علیه السلام خطاب به ایشان فرمود:

«انت بحمدالله عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه (۵۲) امام سجاده علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری، فاطمه بنت الحسین، محمد بن عمرو، عطاء بن سائب و عباد عامری از زینب کبری روایت نقل کرده اند و آن حضرت از مادرش و پدرش و اسماء بنت عمیس و ام ایمن روایت کرده است. (۵۳)»

مؤلف کتاب «خصایص زینبیه می نویسد: پی نوشتها: ۱) تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۸۴، ترجمه ج ۲، ص ۳۸۳.

۲) رعد (۱۳): ۱۶.

۳) زمر (۳۹): ۹.

۴) جمعه (۶۲): ۲.

۵) ص (۳۸): ۲۸.

۶) حجرات (۴۹): ۱۳.

۷) بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۲.

۸) مقایسه شود با مقاله استاد شهید مطهری در کتاب «گفتار ما» سال دوم صص ۱۲۲-۱۳۶.

۹) وسایل الشیعه، ج ۱۴، صص ۱۲۷-۱۲۶.

۱۰) الاصابه، کتاب النساء، ص ۶۱۹ و تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۲۸ و طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۹۶.

۱۱) فتوح البلدان بلاذری، صص ۴۵۸-۴۵۹، طبع مصر. پایگاه تخصصی حجاب

جایگاه ممتاز زن در قرآن

جایگاه ممتاز زن در قرآن و پاسخ به چند شبهه، یکی از آن مقالات بود. گزارشی که در پی می آید، خلاصه ای از آن است.

نویسنده مقاله پس از پرداختن به پیشینه تاریخی خدشه دار شدن ارجمندی و کرامت زن در تاریخ انسان، به ویژه در دوران جاهلیت و نقش عظیم اسلام در نشان دادن وی در جایگاه رفیع و کریمانه خود، به آیات متعددی برای اثبات این حقیقت استناد جسته است و بر آن است که آنچه از کلیت قرآن استفاده می شود، تأکید بر انسانیت زن و مرد است، نه جنسیت آنان. وی در ادامه، مقاله خویش را در ده عنوان تنظیم نموده است:

از نگاه قرآن: ویژگیهای متفاوت روحی، جسمی و عقلانی زن و مرد، ریشه در ضرورت زندگی فردی و حیات اجتماعی آنان دارد و همین ویژگیهای نفسانی و عقلانی است که این دو جنس را در آفرینش ذاتی از هم جدا ساخته و تفاوتهایی را در وظایف آنان در عرصه زندگی به وجود آورده است؛ تقسیمی عادلانه و متناسب با توانمندیهای هر یک و عدالتی فراگیر در عرصه تکلیف و اختیار است که ناشی از عملکرد حکیمانه خداوند نسبت به آنان است.

۲. تساوی زن و مرد: در این بخش نویسنده ضمن بررسی آیاتی چند و پرداخت عالمانه به آیه «الرجال قوامون على النساء» که ممکن است شائبه برتری مرد را بر زن برساند، بیان می کند که منظور از این آیه، برتری مرد بر زن نیست، بلکه حاکی از نوعی تقسیم پذیری مسؤولیتهاست که از یک سو وظیفه حمل و نگه داری و تربیت فرزند را بر عهده زن سپرده و از سویی مسؤولیت سنگین مراقبت، حفاظت و تأمین نیازهای معیشتی و اقتصادی خانواده را بر دوش مرد نهاده است و این تفاوت و تقسیم کار، ریشه در طبیعت انسان و توانمندیهای طرفین دارد.

۳. همسانی دختر و پسر: نگارنده در این قسمت، پس از نقد فرهنگ غلط جاهلیت قبل از اسلام و خرافه نسبت دادن دختران به خدا و پسران را از آن خود دانستن، بر آن است که آنچه آیات به آن نظر دارد، برملا ساختن و آشکار نمودن سخافت این عقاید است، نه برتری پسران بر دختران.

۴. ارث زن: چهارمین موضوع مورد بحث نویسنده، دو برابر بودن ارث مرد نسبت به زن است که

ضمن اشاره به فرهنگ جاهلیت که اساساً برای زن، هیچ گونه ارثی را قائل نبود و سنت شکنی اسلام که برای زن، همچون مردان، ارث قائل شد، بر ناحق بودن تفکر جاهلی پای می فشارد و در ادامه می گوید: دو برابر بودن ارث مرد نسبت به زن، هیچ دلیلی بر برتری مرد نسبت به زن نیست، بلکه نوعی تعدیل در فرایند کار و مسئولیت پذیری در تأمین زندگی است که در قبال عهده داری تأمین نفقه زن و تأمین زندگی خانوادگی، مهریه و برای ایجاد تعادل در درآمد، ارث زن، نصف مرد قرار داده شده است.

وی در ادامه، ضمن ردّ برخی توجیهات که بر آن است این تفاوت در ارث را نوعی سفارش شرع تلقی کند و نه یک واجب و یا این که این مربوط به زمان خاصی بوده و اینک موضوع عوض شده و در نتیجه، حکم نیز از میان برداشته شده و یا این که در آغاز، این کار واجب بوده، اما دلیلی بر تداوم و جوب نداریم، مستدلاً به این شبهات پاسخ داده است.

۵. دیه زن: در این بخش نویسنده ضمن اشاره به تأثیرات و پیامدهای اقتصادی متفاوت فقدان مادر و پدر در زندگی خانوادگی و تأثیرگذاری در سرنوشت فرزندان، توضیح می دهد که دیه، نوعی جبران خسارت و ترمیم خلأها و کمبودهاست و شارع با این اقدام؛ یعنی نصف بودن دیه زن نسبت به مرد، در واقع دست به نوعی عمل حکیمانه زده است و اقدام به نوعی تدبیر عاقلانه کرده است و هرگز نشانی از برتری مرد نسبت به زن نیست. در ادامه با اشاره به فتوای یکی از فقهای معاصر مبنی

بر تساوی دیه زن و مرد با استناد به روایات متعدد و فتاوی فقها خدشه دار بودن این فتوا را اثبات می کند.

۶. شهادت زن: ششمین موضوعی که نویسنده با توجه به آیه ۲۸۲ بقره، بدان پرداخته، شهادت دو زن به جای یک مرد است که با استدلال به روایات مربوط به این بحث و استفاده از بیانات مفسران، به این نتیجه می رسد که این جا سخن از شهادت دو زن نیست، بلکه سخن از تکمیل یک شهادت است که اگر یکی از دو زن، چیزی را از جریان فراموش کرده باشد، با تذکر فرد دیگر، نقص برطرف گردد، ولی همین مسأله در مرد، عکس است که نه تنها دو نفر را با هم نمی آورد که جدا جدا باید شهادت دهند و اگر یکی از مختصات را طرفی فراموش کرد، از حجیت می افتد و دیگری نمی تواند آن را جبران کند و در مقابل، طرف دیگر نیز چون تنها شده و بینه حاصل نشده، شهادتش مسموع نیست؛ به عکس آنچه درباره زن ذکر شد و فلسفه این موضوع، آن است که زنان مثل مردان، اشتغال زیادی به مسائل مالی و اجتماعی ندارند، لذا در معرض نسیان و فراموشی بیشتری قرار دارند، بر همین اساس، نفر دوم برای رفع نقص است که باید با هم باشند. پس از این موضوع نیز هرگز برتری مرد نسبت به زن استفاده نمی شود؛ چون این جا بحث از دو نفر بودن نیست، بلکه سخن از مکمل بودن است.

۷. طلاق، عدّه و زمان عدّه: هفتمین موضوع و یا در واقع، شبهه ای که نویسنده مطرح کرده و بدان پاسخ گفته است، مسأله یکسویه حق

طلاق در دست مرد است که ممکن است گفته شود این خود باعث شده که زن همچون بازیچه ای در دست مرد باشد تا هر وقت بخواهد، از او بهره گیرد و هرگاه نخواست، او را طرد کند.

نویسنده در برابر این شبهه، با بهره گیری از دیدگاههای مفسران قدیم و جدید؛ همچون «ابن عباس» و «محمّد عبده» و نیز استناد به فتوای فقهای بزرگ قدیم و معاصر؛ همچون «علامه ابوالصلاح حلبی»، «ابن زهره» و «امام خمینی رحمه الله» نتیجه گرفته است که اولاً اسلام با محدود ساختن طلاق، شرایط خاص سنت زشتی که در جاهلیت مرسوم بود که مرد به طور مطلق، هرگاه می خواست، زن را طلاق می داد و هر زمانی که می خواست، مراجعه می کرد، با تحریم رجوع به زن پس از سه طلاق و نیز عدم امکان رجوع در طلاق خلع و مبارات، مسأله را تعدیل کرد.

ثانیاً، طلاق، سه قسمت است که طلاق رجعی به دست مرد و طلاق خلع، خواسته زن، و مرد موظف به انجام آن است و طلاق مبارات، خواسته طرفین است. پس نوعی تقسیم عادلانه حق تصمیم گیری است.

ثالثاً، زن می تواند در ضمن عقد، شرایطی را بر مرد تحمیل کند؛ از جمله حق تکفل طلاق که خود به طور مطلق یا مشروط، بتواند خود را مطلقه کند؛ چنان که در مهرنامه های نظام جمهوری اسلامی، در بیش از ده مورد؛ مثل عدم تأمین نفقه زن از ناحیه مرد، اعتیاد، یا ازدواج مجدد و... زن می تواند خود را مطلقه کند.

نویسنده در ضمن این بحث، نگاه نقدآمیزی نسبت به گفته یکی از حقوقدانان ایرانی دارد که مسأله طلاق را ناشی از تأثیرپذیری

دوران جاهلیت دانسته است و نیز بر نظریه «صاحب جواهر» که در وجوب طلاق بر مرد در مسأله خلع تشکیک کرده، ایراداتی وارد ساخته است و سرانجام با استفاده از قاعده «لا ضرر و لا ضرار» و قاعده «نفی حرج» و... بر لزوم موضوع، استدلال کرده است.

۸. تنبیه بدنی: از جمله خرده گیریهایی که بر اسلام شده، اجازه تنبیه بدنی زن طبق آیه ۳۴ سوره نساء است که این را نوعی هتک حرمت انسانی زن شمرده اند. نگارنده مقاله در پاسخ گویی به این شبهه، ضمن بیان واقعیتهای تاریخی دوران جاهلیت عرب و حتی کشورهای متمدنی چون ایران و روم و تضييع حقوق زنان در این مجامع و حمایت همه جانبه اسلام از زن در چنین شرایطی، به توضیح این آیه می پردازد و این آیه را جزء منسوخات تمهیدی می شمارد که با گذشت زمان مشخص می شود و با توجه به تمهیداتی که شارع از آغاز تا پایان انجام داده، این موضوع مبرهن می شود که اولاً، اگر چنین حقی به مرد که عهده دار نظام خانواده است داده شد، برای جلوگیری از اشکالات و تخلفاتی است که ممکن است نظام خانواده را به هم ریزد. با توجه به روایات متعدد و عملکرد صاحب شریعت، مشخص می گردد که این موضوع را در طی مدت زندگانی خود، کلاً ریشه کن ساخته است؛ چون از یک سو با تأکیداتی که می ورزد؛ که تنبیه نباید کمترین دردی داشته باشد و از سویی، روایات بر این نکته اصرار دارد که هیچ گاه تنبیه بدنی نسبت به زن نباید انجام گیرد و بر این منع تأکید هم ورزیده است و سوم این که بر شأن

رفیع و مقام منیع زن اصرار ورزیده است و محبت و رحمت و عطوفت نسبت به وی را با سفارشات اکید مطرح کرده است. سپس با توجه به سفارش در چشم پوشی مرد از خطاهای زن، نتیجه گیری می کند که آیه، منسوخ به این سفارشات و تأکیدات است؛ به خاطر آنچه ذکر شد و مخالفت صریح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با تنبیه بدنی.

۹. پوشش حجاب: یکی دیگر از شبهاتی که نویسنده در مقاله مطرح و بدان پاسخ داده است، مسأله پوشش زن است که آیا این نوعی بی حرمتی و نفی آزادی از زن تلقی نمی شود؟

نویسنده ضمن بیان پیامدهای مثبت عفاف و پوشش زن، هم در صیانت و حفاظت از خود زن و هم تأثیرات شگرفی که در بهداشت روانی و اجتماعی افراد جامعه می گذارد و ره آوردهای بی بندوباری در کشورهایی که مسأله عفاف و پوشش را نادیده گرفته اند، بر ضرورت پوشش با استناد به آیات و روایات و تأکید بر بهره وری جنسی در محدوده تشریح و شریعت و حفظ حرمت زن پرداخته است.

۱۰. چند همسری (تعدد زوجات): آخرین بحث مقاله، ایراد بر مسأله جواز چند همسری در اسلام است که این را عامل تحقیر زن و خدشه دار شدن حیثیت انسانی او دانسته اند.

نویسنده ضمن اشاره به این که آیه دوم و سوم سوره نساء در شرایط اجتماعی خاصی نازل شده است و ناظر به حلّ یک مسأله مهم اجتماعی بوده است، با نظر به نقش دین و پیام دهنی آن برای کل انسان و موظف بودن حکومت دینی در جهت رهایی انسانهای گرفتار استکبار و استعمار و وجود جنگهای ناخواسته و مشکلاتی که پیامد طبیعی جنگهاست؛

از جمله: بی سرپرستی زنان و فرزندان برخی از افراد کشته شده در میادین جنگ، خواه ناخواه یکی از این سه راه را باید پیمود: یا اکتفای مرد به یک همسر و بی همسر ماندن دیگر زنان و یا اکتفا به یک همسر شرعی و ارتباط نامشروع با دیگران و یا ازدواج با بیش از یک همسر. نخستین راه، خلاف طبیعت و فطرت، دومی، خلاف شریعت و سومی، موافق عقل و شرع است.

اسلام با این تدبیر حکیمانه، در شرایط خاص و بحرانی، هم جلو پیامدهای ناگوار اجتماعی و هم فردی را گرفته است و هم راه حل عاقلانه و صحیحی را ارائه نموده است؛ با تأکید بر این که در این موضوع، عدالت، یک اصل حاکم در مسأله چندهمسری است و کسی که توان آن را ندارد، حق چنین عملی را ندارد.

سرانجام، پایان بخش مقاله، موضوع چندهمسری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است که در نگاشته های بعضی از مستشرقان به عنوان یک اشکال مطرح شده است نویسنده با توضیحات مبسوط بر چگونگی این ازدواجها و این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اولین همسرش بیش از دو دهه از او مستتر بود و تا سن پنجاه سالگی با او به سر برد، می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تنها از سال پنجاه به بعد در طی کمتر از پنج سال، هفت زن و در طی هفت سال آخر عمر در دوران کهولت، نه زن اختیار کرد که این خود نشان دهنده این است که این همسرگزینیهای متعدد، صرفاً جنبه سیاسی اجتماعی داشته و از روی هوا و هوس نبوده است. افزون بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، جز از دو نفر از این زنان، فرزندی

اهتمام قرآن به شخصیت زن

نوع کمالاتی را که قرآن کریم برای زن ذکر می کند، برای آن است که هر جا قرآن یک خطری را احساس بکنند، بیش از پیش روی آن تکیه می کند مثلاً: هنگام ظهور قرآن که توحید در خطر بود و شرک رواج داشت، برای تثبیت توحید و سرکوب شرک، آیات فراوانی نازل شد به همین جهت چون در ایام نزول قرآن حرمت زن محفوظ نبود، لذا بیش از حد توقع و انتظار بر مسأله حرمت زن تکیه نموده و در تمام شئون برای او سهمی قائل شده و تصریح به یگانگی او با مردم در مقام انسانیت نموده است.

هرگاه که قرآن داستانها و قصص را نقل می کند و ملاک ارزش را در شئون گوناگون آن مشخص می کند، مشاهده می شود که نوع مسائل ارزشی را هم در ضمن داستانهایی نقل می کند که نقش اول آن را زن به عهده دارد و هم در ضمن داستانهایی که نقش اول آن را مرد به عهده دارد. قوای سه گانه نفس در نهاد انسان سه قوه نهفته است، قوه جاذبه، قوه دافعه و قوه تفکر، و قرآن کریم جنود عقل و جهل را که همه آنها به جان بر می گردود در بعضی از روایات تعداد آنها صد و پنجاه عدد است، هفتاد و پنج عدد سپاه عقل، و هفتاد و پنج عدد سپاه جهل و ذکر تعداد به عنوان نمونه و تمثیل است نه تعیین (۱) در سه بخش تصویر می کند، بخشی از اینها مربوط به علم، دانش و اندیشه است و بخش دیگر مربوط به جاذبه می باشد که از او بهخ شهوت یاد می شود و بخش دیگر به نام غضب و مربوط به دافعه است.

آنچه ما در خود می بینیم و از دیگران به یاد داریم

این است که همه کارها انسان در این سه بخش خلاصه می شود و اگر کتابهای اخلاقی روی این سه معیار تکیه می کنند برای این است که اخلاق برای تربیت نفس و قوای نفس است و آنچه تاکنون کشف شده همین سه قوه است.

انسان اندیشه ای دارد و نیروی که می اندیشد، جاذبه ای دارد و نیروی که جذب می کند، دافعه ای دارد و نیروی که دفع می کند. همه کارهای انسان به این سه شان بر می گردد و «عدالت کبری تعدیل این سه نیرو می باشد.

قرآن کریم بعد از ذکر همه این فضائل، برای تک تک آنها نمونه می آورد، چه در بخش علم، چه در بخش شهوت و چه در بخش غضب. فاطمه کلمه الله در موضوع قوای علمی، وقتی سخن از تعلیم اسماء است، آن را به انسانیت انسان واگذار می کند. و به هنگام طرح قصه آدم سلام الله علیه می فرماید:

«فتلقى آدم من ربه كلمات (۲)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود.

در تبیین و تفسیر کلمات آمده است که منظور انوار عترت طاهره است، بدین معنا که انوار عترت طاهره همان مقامات علمی است که حضرت آدم سلام الله علیه آن را تلقی کرد و زمینه نجات او فراهم گردید و در این میان همانطور که حضرت امیرسلام الله علیه در مجموعه عترت قرار دارد، حضرت زهرا هم در آنجا می تابد و این که فاطمه زهرا صلوات الله علیها معروف و مشهور شده، نه برای آن است که، زن تنها در حضرت زهرا خلاصه شده است بلکه به این دلیل است که آن حضرت دیگران را تحت الشعاع قرار داده است. به عنوان مثل معصومین دیگر نیز مانند حضرت امیرسلام الله علیه، معروف نیستند و اگر در عرف بخواهند مثل ذکر بکنند،

به حضرت علی... مثل می زنند. در صورتی که همه ائمه نور واحدند. همانطوری که در بین معصومین، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه معروف والگو شده است، در بین زنان هم حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها اشتهاار یافته است و گرنه زنان فراوانی بودند که هم از عصمت برخوردارند و هم از کمال متعارف و فوق متعارف، ولیکن علت این که حضرت زهرا در بین زنان معروف شده همان علتی است که بدان سبب، حضرت علی... در بین ائمه معروف شده است.

پس مراد از لفظ کلمات در آیه شریفه «فتلقى ادم من ربه کلمات اسماء الهی است و بارزترین مصداق اسماء الهی، عترت طاهره اند که در بین آنان، فاطمه زهرا صلوات الله علیها می درخشد. یوسف، جلوه عفاف قرآن کریم در مقام بیان قوه جاذبه و معرفی ملکه عفاف هم تمثیل از مرد می آورد و هم از زن، حال باید دید که آیا مرد در این صحنه عقیفانه تر تجلی نموده، یا زن در این مقام بیان عقیفانه تر آورده است؟

یوسف صدیق سلام الله علیه و حضرت مریم سلام الله علیها مزایای ارزشی فراوانی داشتند که قرآن نقل می کند. اما آنچه در این مبحث مورد توجه است، وجود ملکه عفاف در آنها است. هم یوسف مبتلا شد و در اثر عفاف، نجات پیدا کرد، و هم مریم امتحان شد و در پرتو عفاف نجات یافت، مهم این است که عکس العمل هریک از این دو معصوم چگونه بوده است.

هنگامی که وجود مبارک یوسف سلام الله علیه آزمون می شود، قرآن تا این جا تعبیر دارد که می فرماید:

«همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه (۳)»

آن زن قصد او کرد و او نیز اگر برهان پروردگار را ندیده بود آهنگ او می کرد.

یعنی سخن

در مقام فعل نیست، در مرحله مقدمات هم نیست بلکه در نشئه اهتمام است و این مرحله سوم است. مردا از مرحله اهتمام در این جا، همان است که آن زن مصری، همت گماشت و همتش در حد تعقیب یوسف... به فعلیت رسید. ولی یوسف صدیق علیه السلام نه تنها مرتکب حرام نشد و نه تنها مقدمات حرام را آماده نکرد، بلکه قصد و همت و خیال هم در میان نبود. به دلیل این که آیه شریفه، همت و قصد حضرت را تعلیق به چیزی کرد که حاصل نشد و فرمود: «وهم بها لولا ان رای برهان ربه چون برهان رب را دید، قصد نکرد.

شواهد فراوان دیگری هم هست که ذات اقدس آله از یوسف... به عنوان بنده طاهر و معصوم یاد کرده است. مثل آن جا که فرمود:

«انه من عبادنا المخلصین (۴)

این صغرای قیاس است، و کبرای قیاس همان است که شیطان گفت: من نسبت به بندگان مخلص تو راه نفوذ ندارم.

بنابراین، به اعتراف شیطان، یوسف صدیق منزله از این گزند بود، چه این که وقتی مفتریان دامن پاک یوسف را متهم کردند، سرانجام اعتراف نمودند و گفتند:

«الان حصص الحق انا راودته عن نفسه (۶)

اکنون حق پدیدار گشت، من، از او کام خواستم.

و ذات اقدس اله نیز به نزاهت و قداست یوسف علیه السلام شهادت داد و فرمود:

نه تنها یوسف به طرف بدی نرفت، بلکه بدی به طرف یوسف نرفت، در آن جا که فرمود:

كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء (۷)

این گونه بدی و پلیدی را از او برگردانیم.

قرآن نمی گوید: «لنصرفه عن السوء»، ما او را از گناه باز داشتیم بلکه می گوید: به گناه اجازه ندادیم که به سراغ او برود. مریم، آموزگار عفت حضرت مریم از

لحاظ ملکه عفاف بودن، یاهم سطح یوسف صدیق علیه السلام است که خدا از او به عنوان عبد مخلص یاد کرد و فرمود: انه من عبادنا المخلصین ویا از او بالاتر است.

توضیح مطلب این است که وقتی از عفاف مریم سخن به میان می آید، سخن از همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه نیست. سخن این نیست که اگر مریم، دلیل الهی را مشاهده نمی کرد، مایل بود. بلکه سخن آن است که:

قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا (۸)

مریم گفت: اگر پرهیزکاری، از توبه خدای رحمان پناه می برم.

نه تنها خودش میل ندارد، آن فرشته را هم که به صورت بشر متمثل شده، نهی از منکر می کند و می گوید: اگر تو با تقوایی، ست به این کار نزن. وقتی ذات اقدس اله می فرماید:

فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سويا (۹)

پس روح خود را به سوی او فرستادیم. پس چون بشری خوش اندام بر او نمایان شد.

این گونه ادامه نمی دهد که اگر او دلیل الهی را نمی دید، میل پیدا می کرد و قصد می نمود، بلکه می فرماید: قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا این کلمه ان کنت تقیا به عنوان امر به معروف و نهی از منکر است، یعنی تو پرهیز. مثل این که ذات اقدس اله به ما می فرماید: این کار را انجام ندهید ان کنتم مؤمنین (۱۰) ما این تعبیر را در قرآن زیاد داریم، که به نوبه خود تعبیر ارشادی و راهنمایی است. یعنی اگر مؤمنید، برابر ایمانتان عمل کنید. در این جا نیز مریم به فرشته متمثل می فرماید: اگر با تقوایی دست به این کار نزن، من که دستم بسته است، تو هم دستت

را ببند. آیا این تعبیر لطیف تر از تعبیر یوسف نیست؟ درباره یوسف، ذات اقدس اله فرمود: اگر برهان رب را نمی دید، قصد گناه می کرد، ولی چون برهان رب را دید، قصد نکرد، اما درباره مریم نه تنها نسبت به خودش، سخن از قصد نیست، بلکه فرشته ممتثل را نیز از این قصد نهی می کند. استعاذه مادر مریم حال باید مریبی مریم چه کسی بوده که او را این گونه تربیت کرده است؟ مریم دست پرورده مرد و تربیت شده پدر نیست، بلکه ربیت شده مادر است. والبته بسیاری از پدر و مادرها مریبان دلسوز و چون او باشند. شرایط بسیاری لازم است تا انسان به جایی برسد که فرزندش را به خدا اهدا نماید و خدا هم او را قبول کند. مادر مریم، مریم را به خدا پناه داد و خدا نیز به او پناهندگی داد و در پناه خود پذیرفت آنگاه استعاذه مادر مریم، به صورت استعاذه مریم سلام الله علیها ظهور کرد. وقتی مریم به دنیا آمد، مادرش گفت:

وانی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان (۱۱)

خدایا من این دختر را و ذریه او را به تو پناه دادم. خدا هم فرمود:

فتقبلها ربها بقبول حسن (۱۲)

وبعد فرمود:

وانبتهای نباتا حسنا (۱۳)

افراد بسیاری هستند که تنها، تلاش و کوشش آنها مقبول خدا است نه خود آنها، ولذا خدا درباره همه افراد نمی فرماید که: ما آنها را قبول کردیم و پناه دادیم بلکه می فرماید:

انما یتقبل الله من المتقین (۱۴)

قبول عمل غیر از قبول گوهر ذات عامل است. امکان دارد اعمال بسیاری از مردم مقبول درگاه خدا باشد اما باید دید که آیا گوهر ذاتشان هم، مقبول است یا نه؟ خداوند درباره مریم فرمود: فتقبلها ونفرمود:

«تقبل عملها»، بنابراین مادر مریم، او را به پناه خدا سپرد، خدا نیز پناهندگی داد. آنگاه در نتیجه پناه خواستن مادر از خداوند در کنار محراب فرزندش می گوید: انی اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا تشبیه در بیان مادر مریم در ضمن این بحث لازم است به نکته ای نیز اشاره شود. آنان که نسبت به معارف قرآنی شناخت داشته اند، در کتاب های ادبی خود سخن مادر مریم را تاحدی فهمیده و درست تفسیر می کنند، ولی آنها که به این بلندای معارف سری نزده اند، سخن مادر مریم را به همان رسوم جاهلی تفسیر کرده اند.

قرآن کریم، تولد مریم سلام الله علیها را این گونه تبیین می کند که:

فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی واللہ اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی وانی سميتها مریم وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم (۱۵)

پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! دختر زاده ام و خدا به آنچه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست / و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده. به تو پناه می دهم.

محل بحث آن جا است که مادر می گوید: ولیس الذکر کالانثی بادقت در کتب ادبی روشن می شود که ادیبان در تفسیر این جمله دو سخن دارند: عده ای این تشبیه را، تشبیه معکوس دانسته و می گویند: چون مذکر بهتر از مؤنث و مرد بالا-تر از زن است، بنابراین اگر کسی بگوید: «لیس الذکر کالانثی عکس آن را قصد نموده و در واقع نظرش این است که: «لیست الانثی کالذکر».

اما عده ای دیگر اعتقادشان بر این است که، تشبیه در آیه، تشبیه اصل است، به این بیان که هرگز پسر، نمی تواند نقش این دختر را ایفا کند و از

هیچ مردی ساخته نیست که پدر عیسی علیه السلام شود. وشایستگی این دختر را پسرها ندارند. بنابراین، تشبیه، تشبیه مستقیم است نه معکوس. زن و دفاع از دین بخش قوه دافعه، بخش مبسوطی است که عصاره آن در این قسمت بیان می شود.

قرآن کریم برای مساله غضب و مبارزه علیه ستم، مردانی را به عنوان الگو ارائه داده است، اما آنچه که در جریان مبارزه با ستم فرعون می مطرح می شود، مبارزات زنان است.

قرآن کریم از سه زن که موسی را از کشته شدن حفظ نموده و تربیت کردند به عنوان نمونه یاد می کند. پرورش موسی کلیم، به عهده سه زن بوده است: مادر موسی، خواهر موسی و زن فرعون. این سه زن باوضع سیاسی آن روز مبارزه کردند و برای حفظ حضرت موسی جان خود را به خطر انداختند.

قرآن می فرماید:

واوحینا الی ام موسی (۱۶)

از یکسو، وقتی مادر موسی فرزند را به دستور الهی به دریا انداخت، به خواهر موسی گفت: این جعبه را تعقیب کن.

وقالت لاخه قصیه (۱۷)

از سوی دیگر همسر فرعون گفت:

لا تفتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولدا (۱۸)

نکشید او را شاید سودی به ما رساند یا او را به فرزندی بگیریم.

و در مجموع این سه زن، زمینه رشد و تربیت موسی علیه السلام را فراهم کردند، تا بساط فرعون برچیده شد.

لذا به خوبی روشن است که، به دنبال جعبه تا قصر فرعون رفتن کار آسانی نیست. چه این که اگر مادری به دخترش بگوید، این جعبه را تعقیب کن و از منتهای مسیر آن، اطلاع به دست آور و اگر منتهای مسیرش خانه فرعون بود، برو و پیشنهاد دایه بده و بگو:

هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم وهم له

آیا راهنمایی کنم شما را به خانواده ای که او را برای شما نگه دارند و دلسوزش باشند؟

نیز، امر سهلی نمی باشد. آن روز که هر زن شیرده را تعقیب می کردند تا بدانند نوزاد او پسر بوده یا دختر چون فقط زنی که مادر می شود شیر می دهد، نه هر زنی در چنین وضعیتی پیشنهاد و معرفی یک زن شیرده به عنوان اجیر یک امر عادی نیست بلکه قدم نهادن در عرصه خطر و روبرو شدن با مرگ و اعدام است. علاوه بر این که مادر شدن مادر موسی علیه السلام نیز مخفیانه بود و به هر حال فرعونیان از نوزاد و جنسیت آن سؤال می کردند، چون آنها مرتباً در تعقیب بودند، تا هر نوزاد پسری را از بین ببرند چنانچه می فرماید:

یذبح ابناءهم ویستحی نساءهم (۲۰)

پسرانشان را می کشت و دخترانشان را زنده نگه می داشت.

پس نه دستور پیگیری سبب از سوی مادر موسی امر عادی بود و نه پیشنهاد شجاعانه خواهر او بی خطر بود. پیشنهاد زن فرعون هم یک پیشنهاد سهلی نبود، کسی که با خون آشام ترین مردم عصر به سر می برد، در این مقطع حساس بگوید: «لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذة ولدا» این پیشنهاد، شهامت و شجاعت او را جلوه گر می سازد.

بنابر آنچه گذشت روشن شد که در مقام غضب و شهوت «عفاف زنان ممتازترین کار را برای حفظ ادیان ابراهیمی عهده دار بودند و در بخش علم نیز، زنان در حد مردان جزو کلمات الهی بودند که آدم علیه السلام را نجات دادند.

بنابراین، بخشی از قوای روحی وجود ندارد که در آن بخش صرفاً مردان پیشتاز بوده و زنان سهمی نداشته باشند، و لکن اولاً، باید خود زن موقعیت خویش را درک کند و ثانیاً، دیگران به این موقعیت حرمت بنهند و ثالثاً، امکانات را

فراهم بکنند، آنگاه ارزیابی شود که در میدان آزمون، چه اندازه، زن می تواند موفق بشود و چه اندازه مرد می تواند پیشرفت کند. پی نوشتها: ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۴.

۲- بقره، ۳۷.

۳- یوسف، ۲۴.

۴- یوسف، ۲۴.

۵- حجر، ۴۰.

۶- یوسف، ۵۱.

۷- یوسف، ۴۲.

۸- مریم، ۱۸.

۹- مریم، ۱۷.

۱۰- آل عمران، ۵۷۱.

۱۱- آل عمران، ۳۶.

۱۲- آل عمران، ۳۷.

۱۳- مائده، ۲۷.

۱۴- آل عمران، ۳۷.

۱۵- آل عمران، ۳۶.

۱۶- قصص، ۷.

۱۷- قصص، ۱۱.

۱۸- قصص، ۹.

۱۹- قصص، ۱۲.

مقام انسانی زن از نظر قرآن

اسلام زن را چگونه موجودی میدانند؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد می داند و یا او را جنس پست تر می شمارد؟ این پرسشی است که اکنون می خواهیم به پاسخ آن پردازیم .

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته و با آنچه در جهان امروز می گذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است ؛ پاره ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره ای از آنها را برای زن ، و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است .

چرا؟ روی چه حسابی ؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیر آمیزی نسبت به

زن داشته و زن را جنس پست تر می شمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟

مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته های پیروان سیستمهای غربی شنیده و خواننده آید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها به عنوان تحقیر و توهینی نسبت به جنس زن یاد کرده اند؛ چنین وانمود می کنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است .

می گویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنسا شریفتر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است ، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور می زند.

می گویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای یک انسان لازم است وضع نکرده است . اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست تعدد زوجات را تجویز نمی کرد، ریاست خانواده را به شوهر نمی داد، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمی کرد، برای زن قیمت به نام مهر قائل نمی شد، استقلال اقتصادی و اجتماعی می داد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمی داد. اینها می رساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیر آمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می دانسته است . می گویند اسلام با اینکه دین مساوات است واصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است ؛ در مورد زن

و مرد رعایت نکرده است .

می گویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است و اگر امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمی کرد.

اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به این صورت در می آید: اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست ، پس زن را یک انسان واقعی نمی شمارد. تساوی یا تشابه ؟ اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی ، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است . مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست ؟ آیا لازمه اش این است که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند. به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد ؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری ، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچگونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه ای در کار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت ، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چگونه؟

اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می رسد به

خود اجازه فکر و اندیشه بدهیم ، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه ؟ تساوی غیر از تشابه است ؛ تساوی برابری است و تشابه یکنواختی . ممکن است پدری ثروت خود را به طور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند. مثلا ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد: هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری ، ولی نظر به اینکه قبلا فرزندان خود را استعدادیابی کرده است ، در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری ، هنگامی که می خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن اینکه آنچه به همه فرزندان می دهد از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد، به هر کدام از فرزندان خود همان سرمایه را می دهد که قبلا در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است .

کمیت غیر از کیفیت است ، برابری غیر از یکنواختی است . آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است ، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست . اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است . اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست ، با تشابه حقوق آنها مخالف است .

کلمه (تساوی) و (مساوات) چون مفهوم

برابری و عدم امتیاز در آنها گنجانیده شده است جنبه (تقدس) پیدا کرده اند، جاذبه دارند، احترام شنونده را جلب می کنند، خصوصا اگر با کلمه (حقوق) توأم گردند.

تساوی حقوق! چه ترکیب قشنگ و مقدسی! چه کسی است که وجدانی و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود؟!

اما نمی دانم چرا کار ما - که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده ایم - باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب (تشابه حقوق زن و مرد) با نام مقدس (تساوی حقوق) به ما تحمیل کنند؟! این درست مثل این است که یک نفر لبوفروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند.

آنچه مسلم است این است که اسلام در همه جا برای زن و مرد حقوق مشابهی وضع نکرده است، همچنانکه در همه موارد برای آنها تکالیف و مجازاتهای مشابهی نیز وضع نکرده است. اما آیا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد از آنچه برای مردان قرار داده؟ البته خیر، چنانکه ثابت خواهیم کرد.

در اینجا سؤال دومی پیدا می شود و آن اینکه علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داده چیست؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر قرار نداده است؟ آیا اگر حقوق زن و مرد، هم مساوی باشد و هم مشابه بهتر است یا این که فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم: ۱. نظر

۲. تفاوت‌هایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدف‌هایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می‌شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟

۳. تفاوت‌هایی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمت‌ها در وضع نامشابهی قرار می‌دهد براساس چه فلسفه‌ای است؟ آیا آن فلسفه‌ها هنوز هم به استحکام خود باقی است یا نه؟ مقام زن در جهان بینی اسلامی اما قسمت اول. قرآن تنها مجموع قوانین نیست. محتویات قرآن صرفاً یک سلسله مقررات و قوانین خشک بدون تفسیر نیست. در قرآن، هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر. قرآن همان طوری که در مواردی به شکل بیان قانون دستورالعمل معین می‌کند در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر می‌کند، راز خلقت زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان و راز موتها و حیاتها، عزتها و ذلتها، ترقی‌ها و انحطاطها، ثروتها و فقرها را بیان می‌کند.

قرآن کتاب فلسفه نیست، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع - که سه موضوع اساسی فلسفه است - به طور قاطع بیان کرده است. قرآن به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمی‌دهد و صرفاً به موعظه و پند و اندرز نمی‌پردازد بلکه با تفسیر خلقت به پیروان خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص می‌دهد.

زیر بنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت ، حکومت ، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می کند.

از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است . قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یاوه گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند و مبنای این مقررات را نظر تحقیرآمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند. اسلام ، پیشاپیش نظر خود را درباره زن بیان کرده است .

اگر بخواهیم ببینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست لازم است به مسأله سرشت زن و مرد - که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است - توجه کنیم . قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است . باید ببینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی میداند یا دو سرشتی ؛ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت می باشند و یا دارای دو طینت و سرشت ؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم . قرآن درباره آدم اول می گوید: (همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم .) (سوره نساء آیه ۱). درباره همه آدمیان می گوید: (خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید.) (سوره نساء و سوره آل عمران و سوره روم).

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از

مایه پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده اند و گفته اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضاء طرف چپ او آفریده شده ، اثر و خبری نیست . علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته است این است که زن عنصر گناه است ، از وجود زن شر و وسوسه برمی خیزد، زن شیطان کوچک است . می گویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده اند زنی در آن دخالت داشته است . می گویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است که مرد را به گناه می کشاند. می گویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی یابد و فقط از طریق زن است که مردان را می فریبد، شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را. می گویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد، از طریق زن بود؛ شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را.

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسؤل اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند. قرآن می گوید: به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن

بخورید. قرآن آنجا که پای وسوسه شیطانی را به میان می کشد ضمیرها را به شکل (تثنيه) می آورد. می گوید: فوسوس لهما الشيطان. (۷) شیطان آن دو را وسوسه کرد فدلیمها بغرور(۸) شیطان آن دو را به فریب راهنمایی کرد. و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین (۹) یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی خواهد.

به این ترتیب قرآن با یک فکر رائج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایائی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان کوچک است مبرا کرد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعدادهای روحانی و معنوی زن است ؛ می گفتند زن به بهشت نمی رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمی تواند طی کند، زن نمی تواند به مقام قرب الهی آن طور که مردان می رسند برسد. قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست ، به ایمان و عمل مربوط است ، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد می کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است . اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد

پلیدی بوده است غفلت نکرده است . گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر بمردان ننماید.

قرآن درباره مادر موسی می گوید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بده و هنگامی که بر جان بیمناک شدی او را به دریا بیافکن و نگران نباش که ما او را به سوی تو باز پس خواهیم گردانید.

قرآن درباره مریم ، مادر عیسی ، می گوید: کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن می گفتند و گفت و شنود می کردند، از غیب برای او روزی می رسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایه خدیجه برسد. و هیچ مردی جز پیغمبر و علی به پایه حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیا برتری دارد. اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست . تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الخلق الی الخلق است ، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسؤ ولیت پیغامبری است که مرد را برای اینکار مناسبتر دانسته است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است . مربوط است

به ریاضت جنسی و تقدس تجرد و عزوبت . چنانکه می دانیم در برخی آیین ها رابطه جنسی ذاتا پلید است . به عقیده پیروان آن آیین ها تنها کسانی به مقامات معنوی نایل می گردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می گوید: (با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن برکنید). همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه می دهند یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با تجرد صبر کنند و اختیار از کف شان ربنوده می شود و گرفتار فحشا می شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از تجرد و عزوبت ، بدینی به جنس زن است ؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند.

اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد. ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرد. اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت : من اخلاق الانبیا حب النساء. پیغمبر اکرم می فرمود: من به سه چیز علاقه دارم : بوی خوش ، زن ، نماز.

برتراندراسل می گوید: در همه آئینها نوعی بدینی به علاقه جنسی یافت می شود مگر در اسلام ؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلید نشمرده است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته این است که می گفته اند زن مقدمه

وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است .

اسلام هرگز چنین سخنی ندارد. اسلام اصل علت غائی را در کمال صراحت بیان می کند. اسلام با صراحت کامل می گوید زمین و آسمان ، ابر و باد، گیاه و حیوان ، همه برای انسان آفریده شده اند. اما هرگز نمی گوید زن برای مرد آفریده شده است . اسلام می گوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند: هن لباس لکم و انتم لباس لهن . (۱۰) زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد می دانست قهرا در قوانین خود این جهت را در نظر می گرفت ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمی داند در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به این مطلب نظر نداشته است .

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلائی اجتناب ناپذیر می دانسته اند. بسیاری از مردان با همه بهره هائی که از وجود زن می برده اند. او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می دانسته اند. قرآن کریم مخصوصا این مطلب را تذکر می دهد که وجود زن برای مرد خیر است ، مایه سکونت و آرامش دل او است .

یکی دیگر از آن نظریات تحقیر آمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می دانسته اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر

مادر را فقط به منزله ظرفی می دانسته اند که نطفه مرد را که بذر اصلی فرزند است در داخل خود نگه می دارد و رشد می دهد. در قرآن ضمن آیاتی که می گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است ، به این طرز تفکر خاتمه داده شده است .

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است اکنون نوبت این است که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست .؟ تشابه نه و تساوی آری گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز می گذرد نیز مطابقت ندارد.

گفتیم از نظر اسلام این مسأله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه ؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند یا نه ؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند.

آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست ، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواستته است . و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از

حقوق و تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب، اکنون سعی می‌شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی بوجود آورند و تفاوت‌های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستم‌های غربی وجود دارد در اینجا است. علی‌هذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران پیروی از سیستم‌های غربی از طرف دیگر مطرح است مسأله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. (کلمه تساوی حقوق) یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده‌اند.

این بنده همیشه در نوشته‌ها و کنفرانسها و سخنرانیهای خود از اینکه این مارک تقلبی را استعمال کنم و این فرضیه را که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست به نام تساوی حقوق یاد کنم اجتناب داشتم.

من نمی‌گویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مرد را بر مبنای ارزش مساوی وضع کردند و فقط مشابَهت را از میان برده‌اند.

خیر، چنین ادعایی ندارم. اروپای قبل از قرن بیستم بهترین شاهد است. در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانوناً و عملاً فاقد حقوق انسانی بود نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او. در نهضت عجزولانه‌ای که در کمتر از یک قرن اخیر به نام زن

و برای زن در اروپا صورت گرفت. زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد. اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن. هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد. زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادت مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش این است که مشابهت حقوقی را از میان بردارد، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی متناسب با خودش قائل شود. تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می شود و زن از سعادت مساوی با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریب کاری برای زنان حقوق مساوی و احیانا بیشتر از خود قائل خواهند شد.

و همچنین من هرگز ادعا نمی کنم حقوقی که عملا در اجتماع به ظاهر اسلامی ما نصیب زن می شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است. بارها گفته ام که لازم و ضروری است به وضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملا متروک شده به او باز پس داده شود، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب - که هزاران بدبختی برای خود آنها به وجود آورده - نام قشنگی روی یک فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختیهای نوع شرقی زن بیفزاییم. ادعای ما این است که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن

و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است ، هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تاءمین می نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می برد.

کاملاً- توجه داشته باشید ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره ای از حقوق است . پس بحث ما صددرصد جنبه فلسفه دارد، به فلسفه حقوق مربوط است ، به اصلی مربوط است به نام (اصل عدل) که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است . اصل عدل همان اصلی است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است ؛ یعنی از نظر فقه اسلامی - و لاقلاً فقه شیعه - اگر ثابت بشود که عدل ایجاب می کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است ، ناچار باید بگوییم حکم شرع هم همین است . زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی شود.

علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل (عدل) پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند، گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی ، اولین بار به وسیله مسلمین عنوان شد؛ پایه حقوقی طبیعی و عقلی را بنا نهادند.

اما مقدر چنین بود که آنها کار خود

را ادامه ندهند و پس از تقریباً هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند؛ از یک سو فلسفه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملتها را به ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند، نهضتها و حرکتها و انقلابها را به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.

به نظر من گذشته از علل تاریخی یک علت روانی و منطقه ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مسأله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند. یکی از تفاوت های روحیه شرقی و غربی در این است که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب به حقوق، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق؛ شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش انسانیت خود را در این می شناسد که عاطفه بورزد، گذشت کند، هموعان خود را دوست بدارد، جوانمردی به خرج دهد اما غربی انسانیت خود را در این می بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم حقوق او پا بگذارد.

بشریت، هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق. انسانیت، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق؛ هیچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست.

دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأماً مورد عنایت قرار داده است. در اسلام همچنانچه گذشت و صمیمیت و نیکی به

عنوان اموری اخلاقی (مقدس) شمرده می شوند، آشنایی با حقوق و دفاع از حقوق نیز (مقدس) و انسانی محسوب می شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست .

اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت ، تدریجا حقوق را رها و توجهش را به اخلاق محصور کرد.

غرض این است : مسأله ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مسأله حقوقی است ، یک مسأله فلسفی و عقلی است ، یک مسأله استدلالی و برهانی است ، مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق . عدالت و حقوق قبل از آن که قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است . با وضع قانون نمی توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد.

منتسکیو می گوید:

(پیش از آنکه انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده ، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است . حال اگر بگوییم جز قوانین واقعی و اولیه که امروز نهی می کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد، مثل این است که بگوئیم قبل از ترسیم دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند .)

هربارت اسپنسر می گوید:

(عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند.)

حکمای اروپائی که این عقیده را داشتند و دارند فراوانند. حقوق بشر - که اعلانها و

اعلامیه‌ها برای آن تنظیم شد و موادی به عنوان حقوق بشر تعیین شد - از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت ؛ یعنی فرضیه حقوق و فطری بود که به صورت اعلامیه‌های حقوق بشر ظاهر شد.

و باز چنانکه می‌دانیم آنچه منتسکیو، اسپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته‌اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام در باره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته‌اند. در میان علمای اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می‌دانسته‌اند، همچنانکه در میان اروپاییان نیز این عقیده وجود داشته است. هوبز انگلیسی منکر عدالت به صورت یک امر واقعی است. اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون مضحک این است که می‌گویند متن اعلامیه حقوق بشر را مجلسین تصویب کرده‌اند، و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند.

مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آن را تصویب یا رد کنند؟

محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب بکنند یا نکنند.

اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است ؛ حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانهاست و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است . یعنی مبداء و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و

شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است .

انسانها نمی توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟!

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون ، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان . مجلسین نمی توانند با اخذ رای و قیام و قعود، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر اینچنین است پس فلسفه نسبت اینشتاین را هم ببرند به مجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تاءید یا رد کرد.

مثل این است که بگوئیم مجلسین تصویب کرده اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش می گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی گیرد.

وقتی که چنین اعلامیه ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده اند صادر می شود، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تایید قرار گرفت ، همه افراد ملت موظفند آنها را به عنوان حقایقی فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی برخلاف آنها تصویب نکند.

ملت‌های دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد، ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل

تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسایل و لابراتوار و غیره دارد و این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست؛ شکافتن اتم نیست که رموز و وسایلش در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه و منطق است، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است.

اگر فرضاً ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید اینچنین فکر کنیم. ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسیهای منطقی و فلسفی نشان داده ایم. ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم؟

عجبا! دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر به میان می آید، آنقدر برایش اهمیت قائل می شوند که بدون چون و چرا به موجب قاعده تطابق عقل و شرع می گویند حکم شرع هم همین است، یعنی احتیاجی به تایید شرعی نمی بینند. اما امروز کار ما به آنجا کشیده که می خواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تایید نماییم. فلسفه را با کوپن نمی توان اثبات کرد از این مضحکتر این است که آنجا که می خواهیم حقوق انسانی زن را بررسی کنیم به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم، کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پر کردن کوپن کشف کنیم که حقوق انسانی چیست و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور؟

به هر حال ما مسأله حقوق انسانی زن را به شکل علمی و فلسفی و بر اساس حقوق ذاتی بشری بررسی می

کنیم . می خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می کند انسانها به طور کلی دارای یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند، آیا ایجاب می کند که زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه ؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در اینگونه مسائل می باشند درخواست می کنیم به دلایل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند. موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلا نظر خود را در تائید یا رد این گفته ها ابراز نمایند.

برای بررسی این مطلب لازم است اولاً بحثی درباره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس خصوص حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم .

بد نیست قبلاً اشاره مختصری به نهضت‌های حقوقی قرون جدید که به نظریه تساوی زن و مرد منتهی شد بنماییم . نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا (در اروپا از قرن ۱۷ به بعد به نام حقوق بشر زمزمه هایی آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ افکار خود را در باره حقوق طبیعی و فطری و غیرقابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این دسته از متفکران و نویسندگان اند. اولین نتیجه عملی که از افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان بک کشمکش طولانی میان هیئت حاکمه و ملت به وجود آمد. ملت موفق شد در سال ۱۶۸۸ میلادی پاره ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه

حقوق پیشنهاد کنند و مسترد دارند.(۱۱)

نتیجه علمی بارز دیگر شیوع این افکار در جنگهای استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که بر آنها وارد می شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استقلال خویش را بدست آوردند.

در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت :

(جمع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لا-یتغیری تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی ، و علت غایی تشکیل حکومتها حفظ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد بود...)(۱۲)

اما آن که به نام (اعلامیه حقوق بشر) در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه به نام اعلان حقوق منتشر شد. این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لاینفک قانون اساسی فرانسه محسوب می شود. این اعلامیه مشتمل می شود بر یک مقدمه و هفده ماده .

ماده اول آن این است : (افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند...).

در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه دار به دست کارگر گردید.

تا اوایل

قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان .

در قرن بیستم برای اولین بار مسأله (حقوق زن) در برابر حقوق مرد عنوان شد. انگلستان - که قدیمترین کشور دموکراسی به شمار می رود - فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال به حقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند، در سال ۱۹۲۰ میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد.

به هر حال در قرن بیستم گروههای زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با کارفرمایان و سرمایه داران، مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تامین عدالت اجتماعی نیست .

از این رو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر - که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد - در مقدمه آن چنین قید شد:

(از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام کرده اند...)

تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به

فلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ آلبرماله ، جلد ۶، صفحه ۳۲۸ می نویسد:

(تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند، سرمایه داران هر چه می خواستند می کردند... صاحبان کارخانه ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم به کار می گماشتند، و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالبا گرفتار امراض گوناگون می شدند و در جوانی می مردند.)

این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا. چنانکه می دانیم همه موارد اعلامیه های حقوق بشر که برای اروپاییان تازگی دارد در چهارده قرن پیش در اسلام پیش بینی شده و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را با مقایسه به این اعلامیه ها در کتابهای خود آورده اند. البته اختلافی در بعضی قسمتها میان آنچه در این اعلامیه ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود بحث دلکش و شیرینی است ، از آن جمله است مسأله حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می پذیرد اما تشابه و وحدت و یکنواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی پذیرد. حیثیت و حقوق انسانی (از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان ، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل می دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته ، و ظهور دنیایی که در آن

افراد بشر در بیان عقیده ، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است .

از آنجا که اساسا حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساسا لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرارداد .

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند. از آنجا که ... مجمع عمومی ، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می کند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائما در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی ، شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنها می باشد تامین گردد ...)

جمله های طلایی بالا- مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است ؛ مقدمه همان اعلامیه ایست که درباره اش می گویند: (بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تائید حقوق انسانی نصیب عالم بشریت شده است).

روی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است

، و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوق شناس جهان است . نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر این اعلامیه در ۳۰ ماده تنظیم شده است . بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لاقابل ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی نیاز کننده است و یا بعضی مواد اعلامیه به مواد مختلفی قابل تجزیه است . نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چند تا است : ۱. بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است .

۲. حیثیت و احترام و حقوق ذاتی بشر کلی و عمومی است ، تمام افراد انسانی را در بر می گیرد، تبعیض بردار نیست ، سفید و سیاه ، بلند و کوتاه ، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند. همان طوری که در میان اعضای یک خانواده احدی نمی تواند گوهر خود را از سایر اعضا شریفتر و اصیل تر بداند، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضای یک پیکر می باشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچکس نمی تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند.

۳. اساس آزادی و صلح و عدالت این است که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت (حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها) ایمان و اعتراف داشته باشند.

این اعلامیه می خواهد بگوید منشاء کلیه ناراحتیهایی که افراد بشر برای یکدیگر به وجود می آورند کشف کرده است . منشاء بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و

اعمال وحشیانه افراد و اقوام نسبت به یکدیگر، عدم شناسایی حیثیت و احترام ذاتی انسان است. این عدم شناسایی از طرف عده ای، طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می کند و از همین راه صلح و امنیت به خطر می افتد.

۴. بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی به طور کامل وجود داشته باشد؛ اختناق، ترس، فقر ریشه کن شده باشد. مواد سی گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن به این آرزو تنظیم شده است.

۵. ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجا به وسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد به وجود آید. مقام و احترام انسان اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق بشر به وجود آمده، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است. ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده ایم. در دین مقدس اسلام - چنانکه در مقاله پیش گفتیم - انسان، حقوق انسان، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد. نویسندگان و تنظیم کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانی که در حقیقت الهام دهنده نویسندگان این اعلامیه هستند، مورد ستایش و تعظیم ما می باشند. ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است، به دست بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان، استنباط

گروهی از افراد بشر است ، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیاناً نقاط ضعفی که در آن می بیند تذکر دهد.

این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی گذاریم ، روی نقطه قوت آن انگشت می گذاریم .

تکیه گاه این اعلامیه (مقام ذاتی انسان) است ، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است . از نظر این اعلامیه انسان به واسطه یک نوع کرامت و شرافت مخصوص به خود دارای یک سلسله حقوق و آزادیها شده است که سایر جانداران به واسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی ، از آن حقوق و آزادیها بی بهره اند. نقطه قوت این اعلامیه همین است . تنزل و سقوط انسان در فلسفه های غربی اینجاست که بار دیگر با یک مسأله فلسفی کهن مواجه می شویم : ارزیابی انسان ، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات ، شخصیت قابل احترام انسان . باید پرسیم آن حیثیت ذاتی انسانی که منشاء حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست ؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می گردد.

در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است . سخنانی که در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود، امروز در اغلب سیستمهای فلسفه غربی مورد

تمسخر و تحقیر قرار می گیرد.

انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است ، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است . اعتقاد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می گردد.

در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی توان دم زد، زیرا به عقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می باشند ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی به دور زمین بود؛ با رفتن این عقیده جایی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی ماند. از نظر غرب ، اینها همه خود خواهیهایی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است . بشر امروز متواضع و فروتن است ، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مشتی خاک نمی داند، از خاک پدید آمده و به خاک باز می گردد و به همین جا خاتمه می یابد.

غربی متواضعانه روح را به عنوان جنبه ای مستقل از وجود انسان و به عنوان حقیقی قابل بقا نمی شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نمی شد. غربی میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست ؛ همه را مظاهر ماده و انرژی می شناسد. از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لاینقطع زندگی آن را به وجود آورده است . اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و

از آن جمله انسان اصل تنازع بقاست . انسان همواره می کوشد خود را در این نبرد نجات دهد. عدالت و نیکی و تعاون و خیر خواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می باشد و بشر این مفاهیم را به خاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است .

از نظر برخی فلسفه های نیرومند غربی انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست . دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهایی هستند که زیر بنای آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است ؛ همه اینها جلوه ها و مظاهر جنبه های اقتصادی زندگی انسان است . خیر، اینهم برای انسان زیاد است ؛ محرک و انگیزه اصلی همه حرکتها و فعالیتهای انسان عوامل جنسی است . اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده عامل جنسی وجود انسان است .

من نمی دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی میکند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جانداران تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملاً تصادفی است و بقا و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است ، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه ای است از ماشینهایی که اکنون خود به دست خود سازد، اگر بناست

اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن خودخواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیک و بد به طور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاوه شمرده شود، اگر انسان جنسا بنده شهوات و میل‌های نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر... چگونه می‌توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیت‌های خود قرار دهیم؟! غرب درباره انسان دچار تناقض شده است در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پایین آمده است. دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و عللی که او را به وجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستی اش، از لحاظ انگیزه و محرک اعمالش، از لحاظ وجدان و ضمیرش، تا این اندازه او را پایین آورده که گفتیم.

آنگاه اعلامیه بالابلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می‌کند و همه افراد بشر را دعوت می‌کند که به این اعلامیه بالابلند ایمان بیاورند.

برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می‌کند تجدید نظری بعمل آورد، آنگاه اعلامیه‌های بالا

بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند.

من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده اند؛ عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده اند که شرق تفسیر می کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب به وجود آمده و مردم جهان را تحت تاءثیر قرار داده است .

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه ای عالتر از یک ترکیب مادی ماشینی می بیند، انگیزه ها و محرکهای انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی داند، برای انسان وجدان انسانی قائل است . اعلامیه حقوق بشر را باید شرق صادر کند که به اصل انی جاعل فی الارض خلیفه (۱۳) ایمان دارد و در انسان نمونه ای از مظاهر الوهیت سراغ دارد. کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سر منزل یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه (۱۴) قائل است .

اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستمهای فلسفی است که به حکم و نفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقواها(۱۵) در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و به حکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (۱۶) آن را معتدلترین و کاملترین سرشتهها می داند.

آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است ، اعلامیه حقوق بشر نیست بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملاً درباره انسان روا دارد، یعنی کشتن همه عواطف انسانی ،

به بازی گرفتن ممیزات بشری، تقدم سرمایه بر انسان، اولویت پول بر بشر، معبود بودن ماشین، خدایی ثروت، استثمار انسانها، قدرت بی نهایت سرمایه داری، که اگر احيانا يك نفر ميليونر ثروت خود را برای بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل کند آن سگ احترامی مافوق احترام انسانها پیدا می کند؛ انسانها در خدمت يك سگ ثروتمند به عنوان پیشکار، منشی، دفتردار استخدام می شوند و در مقابل او دست به سینه می ایستند و تعظیم می کنند. غرب، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را مسأله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن (خود) را فراموش کرده است، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را. مسأله مهم این است که (خود) را تحقیر کرده است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است. هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی بیند و نمی داند، خلقت را عبث می نگارد، خود را انکار می کند، روح خود را از دست داده است. بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر درباره انسان سبب شده که هر چه تمدن توسعه پیدا کند و عظیم تر می گردد، تمدن به سوی حقارت می گراید. این طرز تفکر درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی را همواره در گذشته باید

جستجو کرد و دستگاه عظیم تمدن امروز به ساختن هرچیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان .

گانندی می گوید :

(غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدایی زمین است که همه امکانات و موهبت‌های زمینی را مالک است . او به کارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می دانند. لکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تاءمل در باطن خویش است . تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخشنده گی کاذب تمدن جدید کافی است .

تمدن غربی اگر غریبان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی نموده است ، به خاطر این است که غربی بجای (خویشتن جویی) در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است .

... قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسائل جنگی ، ناشی از فرار غربی از (خویشتن) است نه قدرت و تسلط استثنایی وی بر خود... ترس از تنهایی و سکوت ، و توسل به پول ، غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیت‌های مداوم او همینهاست . محرک او در فتح جهان ، ناتوانی او در (حکومت به خویشتن) است . به همین علت غربی پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیااست ... وقتی انسان روح خود را از دست بدهد، فتح دنیا به چه درد او می خورد... کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند، خودشان در جستجوی طلا و برده به هر طرف روانند؛ به جای اینکه مطابق تعالیم انجیل در

مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند، برای تیرئه سیئات خود از حربه مذهب استفاده می کنند و به جای نشر کلام الهی ، بر سر ملتها بمب می ریزند.

و به همین علت اعلامیه حقوق بشر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است . فلسفه ای که غرب عملاً در زندگی طی کند، راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی گذارد. نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری

زن و خانواده در سیره نبی اعظم (ص)

پای بندی به خانواده ، احترام متقابل بین دو همسر از یکسو و والدین و فرزندان ازسوی دیگر، پیشبرد امور بر مبنای مشورت ، اعتنا به همسر به عنوان شخصیت مستقل، حاضر و مشهود در خانواده، توجه به نیازها و احساسات زنان، حمایت از زنان در مقابل آداب و رسوم ظالمانه جاهلی، بخشی از سیره نبوی است.

رسول خدا(ص) زمانی که خدیجه کبری را به همسری برگزیدند تا آخرین لحظه حیات خدیجه، همراز و پای بند به نظام زوجیت بود. در امور تجاری با او مشورت می کرد و اخبار تجارت را به او گزارش می داد و او را از اسرار نبوت آگاه می ساخت . از کمک های او بهره مند می شد و به او و خاندانش احترام می گذاشت.

هیچگاه کلامی به درستی به او نفرمود، همانطور که این رفتار را با باقی همسرانش پس از خدیجه کبری داشت. طبق متون تاریخی، گاهی برخی زنان رسول خدا(ص) گرداگرد او را می گرفتند و از او درخواستهای متفاوت و نفقه بیشتر می کردند به حدی که برخی اصحاب صدای آنها را می شنیدند؛ رسول خدا(ص)

از این برخورد غصه دار می شدند، ولی سکوت کرده و کلامی به زنان نمی گفتند. گفتنی است در حالی که برخی اصحاب به رسول خدا (ص) عرض می کردند اگر همسران ما از این درخواست ها داشته باشند گردن آنها را خواهیم زد، رسول خدا(ص) فقط تبسم می کردند.

خلیفه دوم می گوید: ما مردان قریش بر زنان خود حاکم و مسلط بودیم وقتی نزد انصار آمدیم مشاهده کردیم که در مدینه، زنان بر مردان خود غالبند. زنان ما نیز به تدریج اخلاق زنان مدینه را پیشه ساختند. روزی من بر همسر خود غضبناک شدم و او پاسخی به من داد. من از حرکت عصبانی شدم و او گفت: بخدا قسم زنان رسول خدا (ص) نیز گاهی پاسخ او را می دهند ولی او هیچگاه غضبناک نمی شود.

همکاری رسول خدا (ص) در امور منزل و انجام کارهای شخصی آن حضرت، به کرات در تاریخ نقل شده و جای هیچگونه انکاری را باقی نمی گذارد. جالب است که نقل این رفتار از زبان زنان رسول خدا(ص) در زمانی بوده که رسول خدا(ص) در سنین جوانی نیستند.

عایشه می گوید: رسول خدا(ص) (در خانه) همواره مشغول به کارهای مربوط به اهل و خانواده خود بود.

از روایات فوق برمی آید که مسلمانان با طرح سوالات مکرر خود از نظام خانوادگی حضرت، از همسران او می خواستند سیره رسول اکرم (ص) را بیان کنند؛ سیره ای که در آن دوره سابقه ای نداشته است.

رسول خدا(ص) در عین ملاحظه ی شأن و موقعیت همسران خود حکم اسلامی «قسم» را با عدالتی توصیف ناپذیر رعایت می کردند .

مراد

از قسم این است که رسول خدا(ص) برای زنان خود اوقات و اموال خود را به طور مساوی تقسیم می کرد و به شدت مراقب بود که احساسات یکی علیه دیگری تحریک نشود.

اگرچه روایات متعددی در شأن نزول آیه اول سوره تحریم، وارد شده اما طبق مفاد آیه، رسول خدا(ص) به خاطر جلب رضایت برخی زنان خود که با تنگ نظری خاطر مبارکش را آزرده بودند، بر خود سخت گرفت.

آیات اول سوره تحریم خطاب به پیامبر می گوید که این همه ملاحظه و حیا در مقابل همسران لازم نیست و زنان و سایر مؤمنین را به رعایت هر چه بیشتر حریم نبوی موظف ساخت.

رسول خدا(ص) می کوشید که این گونه رفتار را عرف مسلمین قرار دهد. مردان صالح را که شوهران و ارسته ای بودند تشویق می نمود و همواره عموم مردان را به اخلاق کریمانه در حق همسران سفارش می نمود.

از آنجمله می توان به این قضیه اشاره کرد: خدیجه کبری (س) خواهر زاده ای داشت که وی زنی غیر قریشی به همسر گرفته بود.

دوستان و اقوام به او سفارش می کردند که همسر خود را طلاق داده و زنی از قریش اختیار کند. او پاسخ داد: «من هرگز شریک زندگی ام را ترک نخواهم کرد و حاضر نیستم که او را با زنی قریشی عوض کنم.»

خبر به رسول خدا(ص) رسید، رسول خدا(ص) او را دعا کرد و فرمود:

«همانا او دامادی کریم است که وفاداری را در حق زن و خانواده خویش تمام کرده است.»

حمایت از زنان و حقوق آنها در خانواده های مسلمانان از اخلاق جدی رسول خدا(ص)

بود. ایشان علاوه بر نصایح و موعظه های فراوان به رعایت حقوق یکدیگر بخصوص زنان، سفارش کرده در مواقع لزوم مستقیماً دخالت می فرمود.

آیه اول سوره مجادله از زنی حکایت می کند که شوهرش به رسم جاهلی او را اظهار کرد. به این معنا که به او گفت که تو برای من مانند مادرم هستی.

زن نزد رسول خدا(ص) شکایت کرد و گفت: این مرد جوانیم را گرفته و فرزندانش را بزرگ کرده ام و در زندگی یار او بوده ام و الان در دوره نیازمندی و میانسالی مرا به خود حرام کرده است.

رسول خدا(ص) منتظر وحی الهی شد و آیه اول سوره مجادله نازل شد:

«ای رسول ما خدا گفتگوی آن زن با تو را شنید ...»

سپس رسول خدا(ص) شوهر زن را خواست و فرمود: این رسم باطل است تو باید کفاره بدهی و زن خود را به خانه ببری و چون مرد تنگدست بود و رسول خدا(ص) از بیت المال مسلیمن کفاره را پرداخت نمود و زن را با مرد پیشیمان به خانه شان باز گرداند.

این جریان غیر از آنکه حمایت رسول خدا(ص) از زنان و پیوندهای خانوادگی را ثابت می کند، به وضوح دلالت می کند که زنان حق مجادله و دادخواهی داشته و به راحتی به محضر آن بزرگوار می رسیدند و برای رفع مشکلاتشان از او یاری می جستند.

گاهی زنان از عدم ایفای وظایف زوجیت به رسول خدا(ص) شکایت می کردند؛ از آن جمله، همسر عثمان بن مظعون است که به محضر پیامبر (ص) آمد و گفت: شوهرم از شب ازدواج تاکنون شب ها به عبادت

و روزها به روزه مشغول است و به من توجهی ندارد. در روایت آمده که رسول خدا(ص) کفش های خود را به دست گرفت و با شتاب به خانه مرد رفت و او را نصیحت کرد که این رفتار ناروایی است که پیشه ساخته ای، خداوند مرا به رهبانیت و ترک لذت های دنیا مأمور نساخته ، بلکه به آئینی معتدل و آسان موظف نموده است، من خود نماز می خوانم، روزه می گیرم و با خانواده ی خود انس می گیرم.

از سوی دیگر حضرت ضمن تأکید بر اهمیت پیمان ازدواج، تداوم حیاتی خوش و سعادت مند بین زن و مرد را در سایه علاقه ی هر یک به دیگری لازم می دانست. اگر چه گاهی زنان و مردانی هستند که با وجود عدم انس و محبت طرفینی به خاطر مصالح فرزندان زندگی را تحمل کرده و یا اخلاق ناروای همسر خود را بر می تابند، چنین مردان و زنانی در صورتی که به گناه نیفتد دارای اجر و ثوابی مضاعف هستند.

به هر تقدیر در سیره ی حضرت هیچگاه زنان به رغم بی میلی و یا نفرت نسبت به شوهر ، وادار به ادامه حیات خانوادگی نبودند.

ابن عباس می گوید: «بریره» زنی بود که شوهرش مغیث نام داشت. او از شوهرش جدا شد. ابن عباس می گوید: مغیث به دنبال همسرش راه افتاد، گریه می کرد و اشکش بر محاسنش می ریخت! رسول خدا(ص) به ابن عباس فرمود: آیا تعجب نمی کنی از محبت شدید مغیث به بریره و نفرت بریره نسبت به مغیث؟ سپس رسول خدا (ص) میانجی گری کرد و به بریره

فرمود: کاش به زندگی ات بر می گشتی؟ بریره (که می دانست اگر رسول خدا (ص) فرمان به چیزی دهد می بایست مسلمانان از حضرتش تبعیت کنند) پرسید: آیا مرا امر به بازگشت می کنید؟

رسول خدا(ص) فرمود: خیر، فقط میانجی می شوم. آنگاه بریره (مطمئن شد) و گفت: نمی توانم و رسول خدا(ص) پذیرفت. نویسنده: فریبا علاسوند/ www.women.gov.ir

جایگاه زن در اندیشه معصومین

از اعصار باستان تا «رنسانس و مدرنیته و پست مدرنیته»، در سراسر این تاریخ در هیچ عصری زن موفق به کسب مقام شایسته خود نشد. «اسلام» اگر چه در عصری ظهور کرد که مردمانش در «حیض انحطاط و جاهلیت» به سر می بردند و سال ها پس از ظهور اسلام و ایمان آوردن بسیاری از مردمان عصر جاهلیت، هنوز هم ته مانده و رسوبات عقاید خرافی در سینه هاشان باقی ماند. اما به هر حال، در اصلاح نگاه زن و مقام وی و ارتقاء بخشیدن به آن بسی موفق بوده است.

دخترانی که تا دیروز مایه ننگ و ذلت خانواده بودند ۱ و زنده به گور می شدند ۲، و در مقابل، به کثرت قبرهای مردان فخر می فروختند ۳ و مباحات می ورزیدند، در سایه اسلام نه تنها مایه ذلت نبودند، بلکه مایه عزت و فخر خانواده شدند. در فضای اسلام، بانویی آن قدر مقام و رتبه پیدا کرد که عصاره و چکیده عالم تکوین و خلقت و هستی، در مقابلش قیام می کند و در برابرش خم می شود و بر دست و سینه اش بوسه می زند ۴. این بانو، لیاقت آن یافته است که به او الهام شود و صحیفه اش «مخزن اسرار تاریخ» گردد ۵. و دختری دیگر، قهرمان کانون حماسه های تاریخ و مبلغ رسای «پیام های

سرخ عاشورایی می شود که ساحتش، ساحت تاریخ را فرا گرفته است.

زیبا اینکه، معلم این اسوه های عالمین کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؛ شوهر زهرای مرضیه علیها السلام و پدر زینب کبری علیها السلام. اندیشه های انسان ساز علی علیه السلام در مجموعه نفیس «نهج البلاغه» برای ره پویان طریق معرفت و سالکان مسلک حقیقت باقی مانده است. اما چگونه ممکن است که بر علی علیه السلام بشورند ولی بر اندیشه علی علیه السلام نشورند؟ علی علیه السلام را خانه نشین کنند اما نهج البلاغه علی علیه السلام را به تاراج نبرند؟! جایگاه زن در نهج البلاغه برخی از فرازهای نهج البلاغه در مورد زن و ارزش وی به گونه ای است که برخی گمان کرده اند که حرمت و شأن زن در اسلام رعایت نشده است. از این رو به ذکر برخی عبارات که بیشتر در معرض شبهه قرار گرفته می پردازیم و تا حد امکان جواب می دهیم: روایت اول «معاشر الناس، ان النساء، نواقص الایمان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول، فامّا نقصان ایمانهنّ فقعودهنّ عن الصلوه و الصیام فی ایام حیضهنّ و اما نقصان عقولهنّ فشهاده امرأتین کشهاده الرجل الواحد و اما نقصان حظوظهنّ فمواریثهنّ علی الانصاف من مواریث الرجال، فاتقوا شرار النساء و کونوا من خیارهنّ علی حذر و لا تطیعوهنّ فی المعروف حتی لا- یطمعن فی المنکر.» (الف) ۶) تحلیلی از روایت ۱. روایت مذکور به عنوان یک «قضیه حقیقیه» نیست تا نکوهش مستفاد از آن، حمل بر گوهر و ذات زن شود، بلکه تقریباً نظیر «قضیه شخصیّه» یا «قضیه خارجیّه» است و ظاهراً این عبارت و سایر عبارات مشابه در «خصوص اهل بصره و کوفه»، به جریان «جنگ جمل» مربوط است. قضایای تاریخی در

یک مقطع حساس زمینه ستایش یا نکوهش را فراهم می کند و سپس با گذشت آن مقطع، زمینه مدح و ذم نیز منتفی می شود. به علت کوتاهی مردم بصره و کوفه و «خیانت عایشه» در جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام این جملات را ناظر به همین اشخاص خاص و مقصر فرموده نه ناظر به تمام زنان. ۷

این گونه سخنان امام که مربوط به شرایط و اوضاع ویژه ای بوده و هدف از آنها روشن ساختن علل و عوامل برخورد بین دو نوع اندیشه متضاد است، فقط مربوط به زنان نبوده بلکه حضرت در پاره ای اوقات در باره برخی از مردان، سخنان تندتر و سخت تری را بیان داشته است و بی شک مراد امام علیه السلام از این بیان ویژه در باره گروهی از مردان، آن نبوده که همه مردان را در همه شرایط و کیفیات یکسان بدانند و درباره همگان یک نوع قضاوت بنماید، چنان که مقصود امام علیه السلام هنگامی که سخنانی در باره زنانی خاص فرموده است، آن نبوده که عموم زنان را به طور کلی و در همه شرایط و اوضاع به شکل خاصی معرفی نماید. ۸

۲. زن در بُعد جسمی و روحی در آفرینش از همان گوهری آفریده شده که مرد آفریده شده است و بی شک زنان نیز از نظر امام علی علیه السلام در همان سطح انسانی مردان قرار دارند. ۹ حتی یک آیه در قرآن وجود ندارد که در دو موضوع «عقل و ایمان» مردان را بر زنان و یا بالعکس زنان را بر مردان ترجیح دهد. «آیات قرآنی» هر دو صنف را در اوصاف عالی انسانی مشترک می داند. ۱۰

ادّعی بد رفتاری امام علی علیه السلام نسبت به

زنان کاملاً بی اساس است، حتی یک جمله از حضرت در نکوهش زنان به طور مطلق نقل نشده است. آری امام علی علیه السلام زن را هنگامی که «عامل فساد و تباهی و آشوب و اغتشاش» باشد، مورد تقیح و سرزنش قرار داده است، چنان که بر مرد نیز به همین علت به شدت حمله نموده است. بنابراین، در این موارد، در حقیقت حضرت فتنه و آشوب و فساد و تباهی را مورد حمله و تقیح قرار داده است نه زن یا مرد را. ۱۱

۳. در روایت مذکور، «کلمه نقص» به کار رفته است. هیچ جای تردید نیست که مقصود از نقص، کاهش ارزش انسانی نیست، بلکه «بیان حدّ زن در برابر حدّ مرد» است که نمایش «نقص کمی» دارند نه «نقص کیفی» که ملاک ارزشهاست. ۱۲

از طرفی، چون از نظر علل و «عوامل بیرونی» مثل «نژاد، قومیت، زمان، زبان» و... بین زن و مرد تفاوتی نیست ۱۳ و راهی هم برای حکم به تفاوت در «علل درونی» وجود ندارد و یا لااقل حکم به تفاوت مشکل است؛ زیرا کشف رابطه بین همه فضایل نفسانی و ذرات ماده و کشف این که برای رسیدن به هر فضیلت خاص چه قسمتی از «بخشهای مغزی» لازم است، ممکن نیست، پس نمی توان گفت: مرد بر زن فضیلتی دارد. ۱۴ ب) نقص ایمان ۱. در خصوص نقص ایمان زن، حضرت دلیل می آورند که زن در «دوران قاعدگی»، نماز و روزه را ترک می کند. البته این نه بدین معنی است که زن در «دوران قاعدگی» فاسق است و عادل نیست و نه بدین معنی که «شخصیت اعتقادی» او مختل شده است، بلکه

به جهت «وضع روانی خاصی» که پیدا می‌کند، تکلیف نماز و روزه از او برداشته شده است ولی در عین حال، رابطه زن با خدا به وسیله «ذکر» در نماز گاهش بدون احساس فشار از تکلیف معین، محفوظ و دائمی است. پس مقصود از نقص ایمان زن، نقص رابطه زن با خدا نیست. ۱۵

۲. آمادگی هرکس برای طی «سبیل الله» نزدیک تر، زودتر و بیشتر باشد، برنامه های دینی هم برای او مناسب تر و بیشتر خواهد بود. «مؤید» این کلام، سلسله تکالیفی است که برای برخی «انبیاء علیهم السلام» وجود دارد در حالی که دیگران از آن تکالیف محرومند، مثل وجوب نماز شب برای «پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم» که این تکلیف بدین علت است که حضرت، لیاقت بیشتری برای کسب فضیلت و ارتباط با خدا دارد. در فرهنگ اسلام، زن در «تشرّف به تکلیف» بر مرد تقدم دارد. «بلوغ، مشرف شدن است نه مکلف شدن».

در دعای جوشن می خوانیم: «یا من ذکره شرف للذاکرین؛ ای کسی که ذکر تو شرف ذاکران است.» پس ذکر خدا که در سایه بلوغ، تحقق عینی و وجوبی به خود می‌گیرد، شرافت است و زن در تحصیل این شرافت به مدت شش سال بر مرد تقدم دارد. و این نشانه آن است که زن برای دریافت فضایل شایسته تر از مرد است. و اگر این منطق درست تبیین و اجرا گردد نتیجتاً معلوم خواهد شد که زن بالاتر از مرد و لا اقل همتای مرد است. زن اگرچه ممکن است در طی دوران عادت از برخی از عبادات محروم باشد، اما تمامی آنها جبران پذیر است. زیرا قضای روزه ها را بعداً به جا می‌آورد و

برای نماز هم وقت نماز اگر وضو بگیرد و در مصلائی خود رو به قبله بنشیند و به مقدار نماز ذکر بگوید، ثواب نماز را می برد همان گونه که اگر مسافری پس از خواندن دو رکعت واجب ۳۰ یا ۴۰ بار تسیحات اربعه را تکرار کند، جبران آن دو رکعت ساقط شده خواهد شد. لذا این گونه فضایل جبران پذیر است. پس خانم ها اولاً: در طول عمرشان در ایام حمل و در پایان عمرشان پس از اتمام دوران قاعدگی (۵۰ یا ۶۰ سالگی)، عادت ماهانه ندارند و توفیق خواندن نماز و گرفتن روزه از آنها سلب نمی شود. ثانیاً: چون شش سال زودتر از مردان به بلوغ می رسند، این شش سال عبادت، جبران روزه‌های قاعدگی عمر را می کند. ۱۶

۳. زنان به علت داشتن احساسات و عواطف شدیدتری نسبت به مردان از شفقت، مهربانی، رقت قلب و عطوفت بیشتری برخوردار هستند و همین خصائص باعث می شود که مضامین مجرد و ناب عرفان و اخلاق و دین را که نسبت زیادی با عاطفه انسانی دارند، بهتر، زودتر و حتی عمیق تر از مردان درک کنند. ج) سهم ارث ۱. داشتن مال، کمال نیست. پس نداشتن آن هم نقص معنوی نیست. حضرت علی علیه السلام نمی خواهد بفرماید که چون سهم ارث زن کم است، او کم ارزش است؛ بلکه می فرماید: همان مال را دین به زن می دهد اما با سرپرستی مرد و به عنوان مهریه و نفقه. دین حق زن را مستقیماً به خودش نمی دهد تا عهده دار دخل و خرج و زحمت تولید باشد. ۱۷

۲. نقصان ارث زن نسبت به مرد کلیت ندارد بلکه در مواردی زن برابر مرد، و در

مواردی بیش از مرد ارث می برد. به عنوان مثال:

در صورتی که وارث میت، فرزند و پدر و مادر او باشند، والدین میت به طور مساوی هر کدام ۶۱ ترکه را ارث می برند.

اگر میت چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنها تقسیم می شود.

فرزندان برادر و خواهر مادری به طور مساوی ارث می برند.

اگر وارث میت هم دایی و هم خاله باشند و همه آنها «پدری و مادری» یا «پدری» یا «مادری» باشند، مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود.

اگر وارث میت تنها «جد و جدّه مادری» وی باشند، مال میان آن دو به طور مساوی تقسیم می شود. ۱۸.

۳. این اختلاف در تسهیم و تخصیص هرگز «جنبه ارزشی» ندارد و دو برابر بودن سهم الارث مردان به معنی دو برابر بودن ارزش معنوی آنها نیست؛ چرا که مبنای این تقسیم، لزوم رعایت تناسب و تعادل حقوق هرکس با وظایف اوست. و بر این اساس نه تنها در این تسهیم به زن ظلم نشده بلکه عملاً او بهره بیشتری از مرد می برد؛ چرا که:

مرد ملزم به پرداخت مهریه، نفقه و سایر مخارج زندگی است.

در صورت درخواست زن، مرد ملزم به پرداخت اجرت شیردهی، حضانت، انجام کارهای خانه و... است.

در برخی موارد پرداخت دیه مقتول منحصراً بر گردن مرد قرار می گیرد.

مرد اگر چه در «مرحله تملک» دو برابر بیش از زن مالک می شود ولی در مرحله مصرف و اختصاص تقریباً زن بیش از مرد بهره می برد. زیرا سهم و دارایی خود را برای خود نگه می دارد و هیچ الزامی برای خرج کردن آن ندارد ولی

سهم مرد باید در موارد فوق الذکر خرج شود.

و از طرف دیگر شاید یکی از حکمت های این نحوه تخصیص و تسهیم این باشد که غالباً و نوعاً مرد بیش از زن می تواند از سرمایه خویش در گردش اقتصادی جامعه، استفاده کند و به این وسیله (اختصاص سهم بیشتر به مرد) از رکود اقتصادی جامعه پیش گیری می شود. ۱۹

۴. اگر پدری از دنیا برود و یک پسر و یک دختر داشته باشد، پسر، دو برابر دختر ارث می برد. حال، همین خواهر و برادر اگر وارث برادر «مادری» خود شوند (یعنی برادر مادری آنها از دنیا برود و تنها همین خواهر و برادر وارث وی باشند) در این صورت، این خواهر و برادر به طور مساوی ارث می برند. پس اگر نقص ارث زن به معنی نقص معنوی وی باشد یا به معنی دو برابر بودن مقام معنوی مرد نسبت به زن باشد، لازمه اش این است که دختری که دیروز به هنگام مرگ پدرش ارزش معنوی اش نصف ارزش معنوی برادرش بوده است، امروز به علت یک امر غیر اختیاری مرگ برادر مادری ارزشش دو برابر شده است و از حیث معنوی، ارزشش برابر ارزش برادر شده است.

۵. اختلاف حقوق، به هیچ وجه ارزشی نیست لذا موجب تقسیم انسان ها به درجه یک و درجه دو نمی گردد. بیشتر این اختلافات مولود عناوین فقهی و حقوقی خاصی است که هر یک از زن و مرد در خانواده پیدا می کند؛ مثل زن و شوهر، مادر و پدر، خواهر و برادر و... نه مولود زن یا مرد بودن انسان. زیرا بیشتر اختلاف حقوقی زن و مرد به نظام حقوقی زن در

مجموعه نظام حقوق خانواده مرتبط است. ۲۰ اگر در مجموعه مکتب و نظام حقوق اسلام، و در کنار سایر نظامات اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی آن مطالعه شود، بسیاری از سؤالات پاسخ خود را به روشنی پیدا می کند و یا اساساً موضوع خود را از دست می دهد. ۲۱ (د) نقص عقل ۱. تعلیل حضرت در مورد نقصان عقل زن، مستند به آیه ۱۴۲ سوره بقره است که می فرماید: «شهادت دو زن، در حکم شهادت یک مرد است.» و علت این امر نه این است که زن، عقل و درکی ناقص دارد و در تشخیص اشتباه می کند، بلکه به این علت است که آیه اشاره کرده است: «ان تضل احدهما فتذكر احدهما الاخری» ۲۲ از آنجایی که زن مشغول به امور جزئی، متشتت و پراکنده منزل است مثل کارهای خانه، تربیت بچه و... ممکن است صحنه ای را که دیده فراموش کند. ۲۳

۲. عدم تساوی شهادت مرد و زن که امام علیه السلام بیان فرموده اند با نظر به «محدودیت طبیعی ارتباطات» زن با حوادث و رویدادهای بسیار گوناگون است که مرد در آنها غوطه ور است و توانایی دقت و بررسی عوامل و مختصات و نتایج آنها را بیش از زن داراست. کنجکاوی مرد و نفوذ فکری او در ریشه های حوادث، یک امر طبیعی است که در نتیجه قرار گرفتن مرد در امواج گوناگون و تلاطم های متنوع زندگی به وجود می آید. لذا اگر مردی را فرض کنیم که از قرار گرفتن در امواج خطوط پریپچ و خم حوادث زندگی بر کنار بوده باشد و ابن بر کنار بودن، ارتباطات عادی وی را با جهان عینی و زندگی محدود کند، بدون تردید شهادت

او هم در باره اموری که معمولاً از آنها بر کنار است، دچار اشکال می شود و به همین جهت است که شهادت زنها در موارد زیادی حتی بدون تعدد، مساوی شهادت مردهاست. آن موارد عبارت است از موضوعاتی که «لایعلم الا من قبلها». ۲۴

۳. در آیین اسلام، شهادت زن مثل شهادت مرد به عنوان یک اصل پذیرفته شده است. هرچند که در برخی موارد قدرت اثبات شهادت مرد و زن متفاوت است. گاه فقط شهادت زنان و گاه فقط شهادت مردان و گاه شهادت هر دو پذیرفته می شود. مهم این است که اسلام در زمانی که اصولاً برای زن هیچ ارزشی قایل نبوده اند، شأن انسانی برای زن قایل شده و گواهی زن عادل را پذیرفته است.

۴. اصولاً شهادت، حق نیست تا در آنجایی که به طور استثنایی شهادت زن پذیرفته نیست، او را محروم از حق تلقی کنیم. بلکه شهادت، تکلیف است. لذا در مواردی که شهادت زن مسموع نیست، او معاف از تکلیف است و وظیفه اش از مرد سبک تر است. ۲۵. زیرا؛ اولاً: شهادت کذب، از گناهان کبیره است و علاوه بر مسئولیت مدنی، مسئولیت کیفری نیز دارد که در مواردی به محکومیت «قصاص نفس» هم منجر می شود و در تمام مصادیق شهادت کذب، دو مجازات قطعی است یکی اینکه شاهد، تعزیر می شود و دیگر این که در محدوده محل سکونت وی، موضوع شهادت کذب او به اطلاع عموم می رسد تا در دعاوی بعدی از پذیرش شهادتش پرهیز شود. و در حقوق کشورهای غربی، شهادت کذب از جمله جرایم جنایی محسوب می شود و جریمه زندانی یا نقدی دارد.

ثانیاً: رجوع از شهادت در صورتی که

ناشی از اشتباه شهود باشد، اگر چه غالباً در فقه یا حقوق موضوعه دارای مسئولیت کیفری نیست ولی مسئولیت مدنی آن قطعاً باقی است.

ثالثاً: در صورتی که شهادت، صحیح و درست اداشود باز هم شاهد با خطرات عدیده ای از نظر امنیتی و روانی خصوصاً برانگیختن حس «انتقام جویی» محکوم علیه، مواجه خواهد شد. این خطر اگر چه برای مردان هم وجود دارد، لذا در فقه اسلام وجوب شهادت مقید به «عدم خوف ضرر» شده است، اما از آنجا که خوف و ضرر در زنان به مراتب شدیدتر است، به جهت این ضرر نوعی، زنان از تکلیف ادای شهادت در بعضی از دعاوی کیفری معاف گردیده اند.

نتیجتاً شهادت اگر به صورت کذب اقامه شود، مسئولیت شرعی، کیفری و مدنی دارد. و اگر به نحو «اشتباه» اقامه گردد، مسئولیت مدنی و بعضاً کیفری دارد و اگر صحیح و درست ادا شود، برای زنان نوعاً خطر آفرین است. حال کسانی که می گویند شهادت، «حق» است. این چه حقی است که به خاطر آن دادگاه می تواند او را احضار و جلب کند. و بعد از آن، مسئولیت های مختلف کیفری و مدنی و خطر امنیتی متوجه اوست و در مقابل هیچ گونه نفعی عایدش نشده است؟! ۲۶!

۵. عدم استماع شهادت زن در مواردی خاص، مختص به زن نیست بلکه در مواردی هم متقابلاً شهادت مرد مسموع نیست. مثلاً:

در مورد اثبات زنده متولد شدن طفل، شهادت مرد چیزی از ارث را برای طفل ثابت نمی کند ولی با شهادت هر زن ۴۱ از ارث برای طفل ثابت می شود.

شهادت به بکارت و یا عیوب جنسی آنان نیز از مواردی

است که تنها شهادت زن در آن مسموع است.

۶. از آنجایی که زن تحت تأثیر فشار عاطفه و احساس شدیدتری نسبت به مرد قرار دارد، چون شهادت، ابزاری است برای اثبات یک واقعه یا ادّعا، لازم می آید که از جهت احتیاط در حفظ حقوق مردم، شهادت دو زن مساوی شهادت یک مرد باشد. ۲۷

۷. مسأله فراموشی «حافظه زنان» در هنگام اداء شهادت، از نظر «روان شناسان» قابل توجیه است. زیرا از دیدگاه روانشناسی، فراموشی حافظه با میزان احساسات و هیجانات فرد رابطه مستقیم دارد. هرچه شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی واقع گردد، به همان نسبت حوادث و وقایعی را که به خاطر سپرده، زودتر فراموش می کند و دقت کمتری در نقل آن دارد. از سویی، به اعتقاد برخی از روان شناسان یکی دیگر از علل فراموشی حافظه اشخاص، شرم و حیا و عفت است که در زنان بیش از مردان است. ۲۸

۸. عده ای می گویند: عقل در اسلام، معیار کمال انسانی است. یعنی هرکس که عاقل تر است، به کمال انسانی نزدیک تر است و مقرب تر. حال چون عقل در مرد بیش از زنان است، پس مردها بیش از زنها به خدا نزدیک ترند!

جواب این شبهه، این است که: در اینجا «مغالطه ای» رخ داده است؛ چرا که در این «قیاس»، «حدّ وسط» تکرار نشده است. اگرچه به ظاهر لفظ عقل در حدّ وسط تکرار می شود. اما معنی آن در دو مقدمه متفاوت است. یعنی اگرچه گفته می شود: زن و مرد در عقل تفاوت دارند و عقل معیار قرب الهی است (صغری)، و هرکس عقلش بیشتر است به خدا نزدیک تر است (کبری)، پس مرد به خدا

نزدیک تر است. (نتیجه)؛ لیکن عقلی که در آن زن و مرد اختلاف دارند غیر از عقلی است که مایه قرب الهی است. عقلی که در زن و مرد متفاوت است، عقل اجتماعی است. یعنی در نحوه مدیریت، مسایل سیاسی، اقتصادی، علمی، تجربی و ریاضی تفاوت دارند نه عقلی که مایه تقرب الهی است، یعنی عقلی که «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»^{۲۹}؛ عقلی که مایه تقرب الهی است عقلی است که به فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به وسیله آن امیال و غرایز کنترل به معنی «تعدیل» نه «تعطیل» می شود؛ نه عقل ریاضی و... پس اگر کسی در مسایل علمی، سیاسی و اجرایی فکر برتری داشت، این نشانه تقرب الی الله نیست بلکه یک فضیلت بیشتر است. یعنی «ذاک علم لا یضر من جهله»^{۳۰}، بلکه چه بسا همین هوش سیاسی یا استعداد علمی او را به «جهنم» بکشاند. حال اگر کسی ادعا کند که عقل مرد در جنبه «عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» قوی تر از زن است. هرگز اثبات آن مقدور نیست؛ چرا که نه تجربه و نه برهان آن را تأیید نمی کند.^{۳۱}

۹. عقل انسان، دو جنبه نظری و علمی ۳۲ دارد:

الف) عقل نظری:

عقل نظری همان فعالیت استنتاج هدف ها یا وصول به آنها یا انتخاب واحدها و قضایا و وسایلی است که می توانند رسیدن به هدف ها و وسایل را تضمین کنند. مثلاً وقتی می گوئیم «انسان سنگ است» و «هیچ سنگی تناسل نمی کند»، «پس انسان تناسل نمی کند»، از منظر منطقی که ابزار فعالیت عقل نظری است، درست است ولی مقدمه آن انسان سنگ است خلاف واقع است.

عقل نظری همواره با ابزار منطقی فعالیت می کند، کاری با واقعیت ندارد، چنان که هیچ کاری با ارزش ها ندارد. در حقیقت عقل نظری می گوید که این ساختمان چگونه و با چه مقدار آهن و سیمان درست می شود اما این که این ساختمان جایگاهی برای تعلیم و تربیت خواهد بود یا کشتارگاهی برای انسانها؟ عقل نظری محض، کاری با این مسایل ندارد. عقل نظری همواره بر آن چه که از پیش صحیح فرض شده، حکم صادر می کند و کاری با آن ندارد که صحیح از نظر چه کسی؟ در چه شرایطی و از روی کدامین واقعیت؟ به عبارت دیگر، عقل نظری «محض» قدرت ورود به «حوزه ارزشها» را ندارد. «عقل نظری» کاری با واقعیات فی نفسه ندارد.

ب) عقل عملی:

عقل عملی هریک از نیروهای فعال درون بشری مانند «عقل نظری»، «وجدان»، «حدس»، «استشمام واقعیات»، «اراده»، «تجسم»، و «اندیشه» را هماهنگ می کند و همه آنها را در وصول به واقعیات و بایستگی ها و شایستگی ها بسیج می کند. «عقل عملی» قوه ای است که به واسطه آن انسان، اموری را به «وجدان غیر حسی» ادراک می کند و آنها «ذوات» هستند نه «عوارض». عقل به وسیله این قوه انسان را بر «عمل نیک» بر می انگیزد و احکامش «بی واسطه» است نه با «برهان» و «استقراء»... این قوه یعنی «عقل عملی» برتر و شریف تر از «عقل نظری» است؛ زیرا محور «عقل نظری»، راجع به ظواهر و عوارض یا مصلحت اندیشی دنیوی است. اما «عقل عملی» متوجه حقایق است و حس «نیت و اراده خیر» را به انسان می دهد و بنیاد عقاید دینی و اخلاقی را استوار می سازد و منشأ «ایمان» است نه

آنچه در مردان بیشتر از زنان است، عقل نظری است نه عقل عملی. عقل نظری هم که معیار ارزش نیست. بنابراین آنچه که صنف مرد به او می‌بالد و مغرور می‌شود، فی‌نفسه دارای ارزش نیست و اعتباری بیش از شکل دادن به واحدها و قضایایی که آنها را صحیح تلقی کرده است، ندارد. حال اگر صنف زنان از عوامل تعلیم و تربیت کامل برخوردار شوند، به جهت نقش دانش اساسی در خلقت و چشیدن طعم واقعی حیات و برخوردار بودن از «احساسات عالی» یا «امکان تصعید احساسات خام به احساسات عالی» که در صنف زنان قوی‌تر است، می‌توان ادعا کرد که زمینه رشد شخصیت انسانی در زنان کمتر از صنف مردان نیست. پی‌نوشت‌ها: ۱. وقتی به یکی از ایشان مژده می‌رسید که زنت دختر آورده، از شدت خشم رویش سیاه می‌شد و خود را از مردم از خجالت این مژده پنهان می‌کرد و فکر می‌کرد آیا این ننگ را به خود بخرد و دختر را زنده نگه دارد یا در زیر خاک دفنش کند؟ (نحل / ۵۸ و ۵۹)

۲. و روزی که از دختران زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شدند؟ (تکویر / ۸ و ۹)

۳. مسابقه و مفاخره در داشتن مال و نفرات بیشتر، شما را از سعادت واقعی تان به خود مشغول کرد تا آنجا که برای شمردن گذشتگان خود به قبرستان رفتید. (تکواثر / آیات ۱ و ۲)

۴. فاطمه زهرا بانوی نمونه اسلام، ص ۱۰۷.

۵. «ما مفتخریم که... صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است،

از ماست.» (وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی).

۶. ای مردم! همانا زنان در مقایسه با مردان در «ایمان و بهره‌وری از اموال» و عقل متفاوتند. اما تفاوت ایمان بانوان بر کنار بودن شان از نماز و روزه در «ایام حیض» است و اما تفاوت عقل شان با مردان بدان جهت است که «شهادت دو زن» در برابر «شهادت یک مرد» است. و علت تفاوت شان در بهره‌وری از اموال این است که «ارث بانوان» نصف «ارث مردان» است. پس از زنان بد بهره‌یزید و مراقب نیکان شان باشید. در خواسته‌های نیکو، همواره فرمان بردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع ورزند. (نهج البلاغه، خ ۸۰)

۷. آیه الله جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، ص ۳۶۸۳۷۰.

۸. امام علی صدای عدالت انسانی، ج ۳، ص ۱۹۵.

۹. مرجان دواتگران، «آفرینش معنویت و عقل»، کتاب نقد، س ۳، ش ۱۲، ص ۳.

۱۰. علامه محمدتقی جعفری، زن از دیدگاه امام علی (ع)، تلخیص و تنظیم: محمدرضا جوادی، ص ۸۰.

۱۱. امام علی صدای عدالت انسانی، ج ۳، ص ۱۹۶.

۱۲. زن از دیدگاه امام علی (ع)، ص ۸۴.

۱۳. صاحب الغارات از امیرالمؤمنین، حدیثی درباره «بنی اسحق و بنی اسماعیل» نقل کرده که در آن حضرت به «تساوی علل و عوامل خارجی» اشاره کرده است. (زن در آئینه جلال و جمال، ص ۲۴۸).

۱۴. زن در آئینه جلال و جمال، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۱۵. زن از دیدگاه امام علی (ع)، ص ۸۴۸۵.

۱۶. زن در آئینه جلال و جمال، ص ۳۷۷۳۸۱.

۱۷. همان، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.

۱۸. وسایل الشیعه، کتاب ارث، ب ۳، از ابواب

میراث الاخوه و الاجداد؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۶۲۲۸۰.

۱۹. فلسفه حقوق، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲۰. همان، ص ۱۲۷.

۲۱. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲۲. اگر یکی از آن دو فراموش کرد، دیگری او را تذکر دهد. (بقره/ ۲۸۲)

۲۳. زن در آئینه جلال و جمال، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲۴. زن از دیدگاه امام علی، ص ۸۶ و ۸۷.

۲۵. فلسفه حقوق، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲۶. سیدحسین هاشمی، «گواهی زنان»، کتاب نقد، س ۳، ش ۱۲، ص ۱۹۳ و ۱۹۵.

۲۷. فلسفه حقوق، ص ۱۷۲.

۲۸. گواهی زنان، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲۹. اصول کافی، ج ۱، ب ۱، ح ۱۱.

۳۰. علمی که ندانستن آن زیان نمی رساند. (اصول کافی، ج ۱، ب ۳، ص ۳۲).

۳۱. زن در آئینه جلال و جمال، ص ۲۴۹۲۵۲.

۳۲. بسیاری از علمای بزرگ فعلی این تقسیم و تجزیه عقل را قبول ندارند؛ من جمله: آیه الله مصباح یزدی و استاد سیدمهدی میرباقری از مؤسسان و مدرسین برجسته «فرهنگستان علوم اسلامی». و لذا این جواب تنها بر فرض صحت تقسیم عقل به عقل نظری و عقلی عملی، قابل قبول می باشد.

۳۳. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۲، ص ۳۵۹. احمد راهدار

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

